شهر افروختند و صاحبقران کامکار بشهر در آمد و طرک
دالبرز قدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم چارم پیر
گردانید قلعه را احتیاط فرمود امیر ایکو تمور را بضبط قلعه
و طرب فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل
معهود نزول نمود در هر دروازه جمعی از لشکریان را
بحفظ و محافظت آن فرمود و بر لیغ لازم الاتباع بنفاذ
پیوست که در تمام شهر از اسب و اسلحه هر چه باشد بخدام
اعظام سپارند و چون برحسب فرموده کار بندند
بزرگان و اعیان شهر بدیوان اعلی آمده جهت
بعل بهای عساکر منصور مال امانی قبول کردند و بر اهل
هر قسمت نموده از برای استخلاص محصلان طلب
داشتند نماند اقتضا چنان صادر شد که ولایت را بر
هر قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی تحصیل فرستد

pp. 1-337 missing

بهادر بقتل آمد بنابجه قریب سه هزار کس دران شب
از عوام و عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد بی
باک بعد از قتل انراک دروازها شکافتند و از جمعی که
محافظت آن قیام مینمودند باز گرفتند و بضبط و احکام
مشغول شده تصور باطل و اندیشه محال بیاد یاغی
میدادند روز دیگر چون بیقیت واقعه بسمع مبارک
حضرت صاحبقرانی رسید بدآتش خشم جهانسوزش
اشتعال نایره انجمیم از بر بازبانه زدن گرفت و لشکر نصرت
اثر را بتسخیر شهر امر فرمود و دلاوران سپاه بتیغ انتقام
بدست جلادت کشیده روی شهر نهادند و مردم اندرون
چون قضیه واقع شده بود اختیار از دست رفته در
صدد مدافعه از بیم برآن شدند که الامذبوحی میدوند
و غازان جنگ کشته شد و چون دران

واز برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه
تعیین فرمود و اکابر اصفهان را در اردو توقیف نمود
محصلان بشهر در آمدند و بدرست کردن وجه مشغول
شدند و چون اراده بادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن
دیار تعلق گرفته بود و اذا اراد الله شیئا
در آن اثنا شبی یکی از جمال سابق اصفهان که
را علی گه باگفتندی از اطهران انگران بوده اند در
شهر دهلی زد و حشری از اشرار عوام کالانعام بلهب
جمع شدند و دست بی باکی بر آورده کرد محلات بر بندند
اکثر محصلان را بکشتند یکدر چند محل که عقلا و وجودی در آنند
و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت
نمودند و بسیاری از شریران که جهت مهمات خود بشهر
آمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند و محمد به سیاست

دیوانی سلی جده بنهادند و از ثقات استماع رفته که
بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل
شوند سر زیاساقیان می خریدند و می سپردند و در ایام
عاشوری، به بیست دینار کشتی بود و در اواخر که هر کس
سر میسپردند تک سر به نیم دینار آمده بود و
سر همی خرید و هر کرا بجنان می یافتند میکشتند و از غدائض
حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از کزندیع نی زبالغان
نافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفی نشست
که پای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه
خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هر جای که پنهان
شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند
فالله امر اکار مسعولا و از عدد کشتگان
تا ضبط کتاب و حساب در آمد بروایت

ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام سر شدند احتوا
کامکار جمعی را بفرستاد تا محله سادات و خانه خواجه
ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ را که بیک
سال پیش ازین وفات یافته بود حمایت نمایند
و تقتل عام و انواع عقوبت فرمان داد
فتادند در شهر خیل معل برافتاد بنیاد مردم
بقتل و بغارت خودند دست سرای سران بگروند
بعضی ز دم زیرک که لشکر بیازد بدرب نگاهبان
بودند و از آسیب تعرض آن جاهلان ایمن
نموده خانهای ایشان بسلامت نماند و بسی
مسلمانان ازان محل خلاص یافتند و بریلیغ شحنه قهر
نفاذ یافت که تو مات هزار جات و صد
سرشتکان بحصه و رسد بسپارند و چ

[illegible] که در اصفهان دست داد و قرب زمانی داشت
با قران سعد از قرانات مثلثه هوایی در جوزا و قران
نحسین در سرطان، ذلک تقدیر العزیز العلیم

[illegible]

چون خاطر مبارک صاحب
[illegible] راز قضیه فتح آن دیار بپرداخت امیر حاجی
[illegible] سر سار بوما و نوا نشاه را بحمایه محافظت
[illegible] ان بازداشت و در کنف حفظ و تایید ملک دیان
[illegible] ازر [illegible] الی فارس زین العابدین چون
خبر شنید [illegible] صاحبقران آمد و صد هزار دلیران جنگی
[illegible] سوار [illegible] بگریزنهاد و در تستر بسرعت و شاه منصور
[illegible] با وجود آنکه میان ایشان صفاهی چندان بود
من الارض بالنار با سپاه خود براه

اقل هفتاد هزار سردار در ظاهر اصفهان جمع شد عامه
در موضع متعدد منارها ساختند که خوش نوش
شد که همه آتش شود تعبیهای عجب بار آورد خوشتر
و حقیقت امر آنست که چون آن جاهلان عاقبت نا
اندیش بر اطاعت اولوالامر دشوکت
هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال بیش ابرار
آمد فی الجمله تهر قهار شدید ذات و عز و علا بلوه
دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خراب اشام در
بام فیروزه فام بتیغ گذاری موسوم است که آنه
باشد والله اعلم و احکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم
ذی قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دار
که بنا بر دقایق و بدایع حکمت متنای آلهی جواه
عالم کون و فساد نوع ارتباطی با اوه

ثمن این نکتند که کند مرد بی خود با خود وجون رایت
همایون صاحب قران اول ذی الحجه سنه تسع وثمانین و
تسعمایه بفتح وفیروزی بشیراز رسید مملکت فارس ذ
کلت دفع منازعی درحوزهٔ تصرف بندگان حضرت
رآمد و در سلک دیگر ا محروسه انخراط یافت ولله
حال ست دولت آنست که بی خون دل آید بکنار
نه بسعی عما باع جنان این همه نست درطاهر شهر شیراز
حوالی تخت قرار مرکز این نصرت آیت لشت وتما
اصدر خلافتا بکمویان باحراسعادت زمین بوس
شتافت وبعد از اقامت رسم خا بوسی یکهزار تومان
کنکه قبول کردند بخزانه اماری فرود آورند وازبرای کفایت
ایام مهم امر عثمان بشهر در آمد روجه مذکور تمام وبحمال بوصو
ودر رفت سید
سبد کاه بفر نور حضرت کردون بسط

کار زون متوجه او شد غافل از انکه هر که بر خصمان اغ
نماید و از عذر آن حذر واجب نداند سر رشته سعادت
از دست داده باشد و در ملامت بر خود کشاده و چون
بکنار آب دو دانکه رسید شاه منصور مردم او را آوی
داد بجانب خود دعوت نمود و چون فرا
ایران بلک طباع از انسان که الله
جهوه بر پوفا هم محدلست جمع حال
بر روی دو ا باشیده بطرف دیا شدند و
العابدین با اندک نفری با شاه منصور جنگ
تا او را بشهر آورده در قلعه سلاسل بانداز و سلاسل
مقید گردانیدند و آن جماعت که پوفا بی نموده
از دو برگشته بودند همه را بگرفت و کما و اموال و
ایشان باز ستده محبوس گردانید.

[illegible] بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت
[illegible] امور و جلایل احوال که دران مدت از اثار
[illegible] غایت بی غایت بظهور رسید کارخانه عظمت مواهب وبس
[illegible] از روی نموده بود بنوک خامه کوهربار بر صحایف
[illegible] و اظهار نگاشته فتح نامها برداختند و بشتر از
[illegible] سلطنت سمرقند و خراسان و سایر ممالک
[illegible] ساختند [illegible] ببرد احت منشی صاحب
نامه در باب فتح و ظفر [illegible] بر انگیخت یکی از ان کلک دیر
[illegible] کافه [illegible] رقم زد بسمع داستان
بخط لطیف و اداهای ظریف [illegible] بصد لطف چون کشته پیرا
[illegible] همایون شد آراسته [illegible] رسانید قاصد بهر کشوری
[illegible] برآمد زهر منبری [illegible] جهان شد سراسر کران تا کران
[illegible] فتحنامه صاحب قران کفتار [illegible]

آرایش پذیرفت و خطبه بالقاب همایون آراستند
و بعد از ادای وظایف عبادت و قیام لوای همایون بر
افتاد و والی بزرگ شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع
بود و داماد او با پسرش سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان
احمد برادر شاه شجاع و ایلخانی شبانکاره شاه شیخ
پیرجان و سایر حکام اطراف و جوانب سر
بر و کمر بندگی که شد از نسائر ایشان ملازمت نمودند
و فرمان پذیرفتند بسته بسرف بساط بوس رسیدند
پیشکشهای لایق گذرانیده بعنایت و لطف پادشاه
سرافراز گشتند و سایر گردن کشان بر حسب فرمان مطیع
بعضی ولایت را که قدم انقیاد بر جاده متابعت ننهاده
بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس بتمامی بتو
و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف کماکان

کاری از دست ایشان برنیاید و چون از تسخیر
عاجز شدند از آنجا گذشته دیگر مواضع را تاختند و امیر
زاده عمر شیخ که در اندکان بود لشکر آن نواحی جمع
آورده بر رفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه
و برعباس نیز سپاهی که در سمرقند مانده مرتب داشته
امیر علی برادر طغی بوغا و رلاس و شیخ تمور پسر اقبوغا
بهادر را در سمرقند گذاشته متوجه شدند و به امیرزاده عمر
شیخ پیوستند و ماتلاق از آب سیحون گذشته بصحرای
جوکلاب که پنج فرسخی ترمذ واقع است بجانب شرقی
دریا یزان سال لشکر جانبین بهم رسیدند و صفها کشیده
میمنه و میسره آراسته بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ در
پیوست بیت از بامداد حمله آتش برا شتعال یافت
ترک جدل بغارت جانها محال یافت تا از پس که

این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت و اقتدار مشاهده
کرده دفع عین الکمال را نیل و غدغه رحال جاه فرخنده
مال کشیده و از جانب ماوراء النهر چیرایلچی سعده رسیده
و خبر رسانیدکه دران طرف رفته برخاسته و نقطه
خان دکر باره خاک مذمتی و بی وفایی بر فرق خود
باشد لشکر ایران بماوراء النهر فرستاده است و مدت
آن واقعه چنان بوده که چون لشکر شیبانیه
ایشان بیک بارق اغلن و ایلبه اغلو سیبک
وسانغ بهادر و دیگر امرا از سغناق گذشته بصبرات
آمدند و بحاصره انجا مشغول شدند تموجواجه را قبه خاکه
محافظت انجا بود بمدافعه و مقابله ایشان اقدام نمود
و میان رخنه کوشنها نمودند و نکهای مردانه

همان شبخته است و با لشکری از مغولستان بر سیرام و شاشت
آمده و لشکریانش دست فساد بغارت ولایت دراز
کرده اند میرزاده عمر شیخ چون بران حال اطلاع یافت
لشکر ایشان را بست فساد او زکند را فراهم آورده
بجانب ایشان شتافت و در اینجا معلوم فرمود که دشمنان از راه
سمرقند بصوب اندکان روان شده اند فی الحال بعزم
آنکه نگذارد راه بیابان بگیرد باز گردید و در کنار آب
خسیخت که عبارت از سیحون است بمقابل مخالفان
رسیده خواست که عبور کنند یاکرفته فرود آمدند و چند روز
کنار یکناب در برابر یکدیگر بالا آب میرفتند
و انتهاز فرصت را رعایت مینمودند شبی اتکا تورا
غلبه کرد و در تحقیق فرود آمده بود هزار کس را
بگذشت فرمان کرد تا آتش بسیار برافروختند

کشته گشت خلایق دران مصاف و مرگ اخبری مردو
خویش انفعال یافت و التهاب نیران مقابله و
محاربه تا شبهنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمر شیخ در
کمال جلادت و مردانگی یگانه روزگار خود کابرق
والریح العاصف بر قلب سواره زد و ازان سوی
دشمن پیرون رفته از سپاه خود دور افتاده لشکریان
جولان او را ندیدند متوهم شدند و شکست یافته متفرق
شدند و امیر عباس را دران معامله زخم تیر رسید
امیرزاده عمر شیخ بعز دولت تمام از میدان جنگ
پیرون آمده باندکان شتافت و با لشکر متفرق
راجع آورده و دران اثنا خبر آوردند که انکانور
برادرزاده امیر حاجی بیک ارغون حقوق انعام
و احسان حضرت صاحبقران فراموش کرده عهد و

تکاور ی جلادت بدشمنان نهاده جنگ در پیوست
برآمد جنان از دو لشکر خروش که چرخ فلک
را بدرید گوش ز عکس سر نیزه و برق سنان سراز
راه صرفت رو دست از عنان ز زخم بر زین و نیز
موج خون خواست از دشت جنگ
بون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده بنسبت
اندک و او از غایت شجاعت و دلیری به بیان
دشمنان در آمده چون شیر میغرید و جگرگاه خصم بزخم
نیزه و شمشیر میدرید در ان حال تو کا بهادر تیغ کشیده
حمله آورد و عنان سب شاهزاده گرفته از جنگ گاه
بیرون آورد و نگاتو را نیز استادن مصلحت ندید باز
گردید و راه کاوستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکر
بی او روان گردانید و قریب سه روز یکا مشی کرده

وخود با باقی لشکر بالا آب روان شد و بتعجیل
محل گذار پیدا کردند و از آب گذشته صف لشکر بیارست
امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده لشکر هر دو جانب
بهم رسیدند و جنگ در پیوست بیت جهان تند گذر
اندرون ناپدید کسی از بدن خویشتن را ندید
بخون کشته آغشته هامون کوه ز لبس کشته کامد ره و
امیرزاده عمر شیخ دمار از نهاد و چون اثر شکست
دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ باز کشیده
بحصار اندرون درآمدند و بیکانه را لشکر تا حصار
روان شده بود برسید خواست که شهر را از اطراف
و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزاده
جوان بخت را عرق غیرت و حمیت ارثی در رگ
آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تائید و

دست جلادت برکشادند و جنگ بسیاری
واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند
ضرورت از انجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراء
النهر مشغول و زیر سرای را آتش زدند و دلیل ایشان
عثمان محمود بر کیخته ختالی بود و از قرشی و خزار
گذشته تا کوی نن ولب آب امویه تاخت کردند و
وزان ولا امیر عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک
باو رسیده بود در گذشت انا لله و انا الیه راجعون
نقل [illegible] صاحب [illegible] بدین هر دو
تفویض حکومت فارس و عراق با مظفر جون خبر وقایع
مذکور در شیراز بحضرت صاحب قرانی رسید امیر عثمان
عباس را با سی هزار سوار از دلاوران نامدار بتعجیل
هرچه تمامتر از راه یزد به جانب سمرقند روانه گردید و

بسیاری از سپاه جنه را که از عقب میرفتند تیغ کردند
و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و ازامرا قوشون نمود
تاش و برات خواجه و سوغ تمور تاش و دیگر هر جون
از جنگ لشکر دشت که در موضع جوکلک واقع شده
بود شکسته بازگشتند بحافظت سمرقند مشغول شده
و مردم را باندرون حصار آوردند و تمور تاش را
فرستادند. بحافظت بجا قیام نماید و مخالفان رسیده
دیهها را غارت کرده می کشتند و بعضی از ایشان
متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر توقتمش خان
که از راه خوارزم آمده بودند چون بجانب رسیدند هوای
تسخیر آن در سر بداریشان افتاد و بقصد محاصره
در ظاهر شهر نشستند و در اندرون طغی بوغا بهادر لاس
و اتلمش قوجین حصار و قلعه را محکم گردانیده با

شنبه ۱۱ سبعما به عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرمود
سوار شدند بایمن طالع و اعز نصر و ارفع دولت
و اجل جلال و جون به بندامیر رسید پهلوان مهذب
خراسانی که حاکم برقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت
که شهریاری محافظی گذاشتن مصلحت نمی نماید اگر دارو نما
یا بیدنی توقف باحراز سعادت زمین بوس شتابم
حضرت صاحبقران گیتی ستان توکل باوزچی را به
فرستاد و مهذب باستقبال موکب همایون استعجال
نمود و بوسیله امرا کامکار بسرف بساط بوس حضرت
اعلی سرافراز گشت و جون رایت نصرت شعار با
برقوه رسید مهذب کمر خدمتکاری بر میان جان بسته
حسب المقدور بترتیب نزغو و ساوری قیام و باندازه
قدرت و مکنت خویش پیشکشهای لایق کشید عاطفت

حکومت شیراز را بشاه شجاع برادر یحیی بر
شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان محمد
بسر بزرگ او کرمان را بسلطان احمد برادر سلطان شاه
شجاع و سیرجان را باقلعه اش که ذکر آن خواهد آمد به
سلطان ابو اسحق نبیرهٔ شاه شجاع برسم سیورغال
کرامت فرمود و جمیع را به بریغ وال تمغا و لازم
الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب
افادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین
سید شریف جرجانی بدار السلطنت سمرقند انتقال فرماید
و از عظماء امرا شاه شجاع امیر علاء الدین ایماق نیز با
جمعی دیگر از اکابر و اعیان بتوجه بجانب مامور گشته
و از هنرمندان پیشه ور جماعتی را که بجانب کوچ روانه الطاف
کردانیدند و حضرت صاحبقران در اواخر محرم سنه

روز زنده تا موضع بیلن نکامشی کردند و بسیاری از
مخالفان را بتیغ انتقام گذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر
اعلی معاودت نمودند گفتار در پرسش نمودن حضرت
عاصمه [illegible]

جوان سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از
فرود دولت و اقبال آن موید گیتی ستان در هر زمان و مکان
غیر از شکست دشمنان و برانداختن مخالفان عادت
نبود صورت رزم معرکه جوکلک که لشکر توقتمش خان را
اندک صید دست داد بر خاطر همایون بغایت گران
آمد و باحشمانی که دران جنگ حاضر بودند فرمان داد
وایشانرا بر خود پرسیده واز کیفیت آن جنگ تفتیش
تفحص نموده بود بنا بود تا هر که روز نبرد بمیدان
مردان نیکبخت کرده جوزن معجرش برسر انداختند

بادشاهانه شامل حال او گشته ابر عفوه را با و مسلم داشت
و پرلیغ داد و حضرت صاحب قرانی از انجا مجتبی
براه اصفهان و تخته پول روان گشت
همیرفت منزل بمنزل روان ... سعادت قرین و ظفر توام
عنان ... زکرد سباهش همه مشک فام ... یک حال روز
و شب و صبح شام ... جهان از شب از روز پیدا نبود
تو گفتی سپهر و ثریا نبود ... وجون آوازه توجه رایت
نصرت شعار بماوراء النهر رسیده دشمنان نزدیک قرار
جای نماند و طریق فرار اختیار نموده بعضی بکوهرم رفتند
و جماعتی را دشت قبچاق پیش گرفتند رایت فتح آیت
از جیحون گذشته بدار السلطنت نزول فرمود خداداد
حسین و شیخ علی بهادر و عرتابان و دیگر امرا در عقب
مخالفان روان گردانید و ایشان بر حسب فرمان

جلادت و اقتدار بیضا نموده بود از میامن حسن
مراحم و شوا طف بادشاهانه از اوج عبوق برگذشت
[illegible] همایون حضرت صاحب قران
[illegible] در سال لوی ئیل مطابق سنه
تسعین وسبعمایه حضرت صاحبقران بعون تائید ملک
دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته
در موضع اکری بار نزول فرمود و کونجه اغلن و تمور
قتلغ اغلن [illegible] توقتمش خان روکردان شده التجا
بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر بر سم منغلای
از پیش روان ساخت و ایشان نهر بغداد ک عبور
نموده نوید خواجه را بفراولی فرستاد نروا و بر موکب
جلادت سوار گشته روان شد و از کابانان ایلیغش
ازبن شخصی را گرفته بیاورد و کیفیت حال مخالفان از

بیاده بشهرش همی تاختند و کهتری مردمی کرده بود
ورا بجو میران نوازش نمود برات خواجه کوکلتاش
را که بشجاعت مردی و مردانگی جبانجه عادت و شیمه داوران
عساکر منصوبست دران معرکه ابهای نموده بود بر سب
فرمان کرفته وریش تراشیده بواخذت عظیم کردند
وکوناب وسفیداب کرده بجز بوشانیدند مکویه باک
جون مراسم شجاعت وجلادت قیام نموده در بی
یاغی رفته بود و با بیزده مرد در مضیق بخیال از کناره
خجند بر سیصد نفر کافر انکاتوراپی شیخون برده وایشرا
خجند وآن نواحی را از ذل اسار و نکال خلاص داده
بوطن خویش فرستاده بود وراسیورغال نمود و
بمزید عنایت و تربیت مخصوص کردانیده حکم ترخانی
ارزانی داشت و بایه قدر امیرزاده عمر شیخ که در اظهر

تایوان بوستند حضرت صاحبقران چند روز در خوارزم
توقف فرموده بترتیب لازم الاتباع نفاذ یافت باتمامی
اهالی و سکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند
روانه گردانیدند خشت خوارزم را بیکبارگی ویران ساختند
چوکاشتند و تخم بدکرداری که مخالفان در کشت زار دلها
افشانده بودند هلاک و اوارلی لشکر و زوال و خرابی دیار
و سنو بار آورد بیت چو آمد بخوارزم صاحب قران
کریبان شد من از بیم جان مسخر شد آن مملکت
بی نبرد بقتل اهالی آن امر کرد و چون شعله خشم حضرة
صاحب قران که از بسارت و بی باکی مخالفان اشتعال
یافته بود بعد از سوختن خرمن شوکت و مکنت ایشان
تسکین پذیرفت رایت نصرت شعار محفوف بعون
و تائید بوردکار متوجه سمرقند شد و بسعادة و اقبال

استفسار نموده اورا پیش صاحب قران کامکار فرستاد
وچون آنحضرت خبر دشمنان ازو باز دانست از انجا روان
شده بجوی جدید پس رسید وچون از انجا بسعادت آباد
بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمده وخبر داد که امیر
اغلن وسلیمان صوفی سر بسر بر وجان برخان ومان
اختیار کرده خوارزم را گذاشتند وگریخته روی گریز بصوب
توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده
میرانشاه ومحمد سلطان شاه وشمس الدین عباس وخواجه
قرا بهادر وایکو تمور وسونجک بهادر را در عقب ایشان
بگماشتی روان فرمود ایشان بر سبیل دوان از راه
قرکنت وقیر تبا فتند واز بس سرعت سیر اشاره کرده
بمخالفان رسیدند وبسیاری از ایشان را به تیغ قهر بگذرانیدند
وباغنیمت نامحصور مظفر ومنصور مراجعت نموده بمعسکر

ابادان ساخت و الحاله هذه معموره خوارزم همانست

ذکر حوالی که در [illegible] یورش همایون بجانب

[illegible] جون حضرت صاحبقران عزیمت

فرخنده فال بسوب خوارزم معطوف داشته قرین

خیر و تائید آسمانی روان شد ابو الفتح بهادر که

محرمیرکه از استان دولت اشیان روگردان شده بود

و سبیر کرده خود را در حول انداخت و جون لالم بهادر

تعویذ [illegible] همان آگاه گشت او را تکامشی کرده

در راه اسب لشکریان میگرفت و بشتاب میرفت

تا در موضع [illegible] ارک باد رسید و او در بای درخت

طاق خسبیده بود و جان از موجب کفران نعمت

و سبب آن حرکت نابسندیده سوال کرد در جواب

گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من

مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت آنکه
اصل حیله مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت
پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و رفه
عباد و آنچه از آثار قهر و خرابی احیانا در ممالک روی
داده مانع صدور میافت جهت ضرورت جهانگیری می بود
و مصالح کشورکشایی که بی سیاست و اقتدار صورت نمیبندد
نمیکرد و لاجرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم
بگذشت مرحمت بادشاهانه در او اثر نهاده تلافات و
تعویض و سیعا به هنگام مراجعت از یورش دشت قپچاق
موسیکه بسر جنگی قوجین را البرستاد که خوارزم را بجا
عمارت باز آورده و اوجاق و اوان را که جغتای خان
هنگام قسمت ممالک بفرزندان از باکات و خیمه
داخل اوش جغتای خان کرده حصار کشیدو

او پوشانیده بسودای محال اندیشه تسلط و استقلال
بخاطر راه داده بود و اگرچه خود بهزار زبان فوای پیش
گمن آنکه هرگز نکرد دست کس بدین رهنمون نبود است
و بس با امیر سایند سابقه شقاوتش دامن گیر
آمده عزم مخالفت جزم کرده بود و با لشکر که بسمرقند
رسیده بود باغی شده و از انجا بازگشته و چون
فراغه گذشته و دند لشکریان ختلان در ولایت
ترمذ دست بتالی بغارت برآورده بودند و نفس
شهر را تمورتاش بسر اباجی صوفی برادر اقبوغا که داروغا
آنجا بود محافظت نموده و کوچه بند کرده از آسیب
تعرض آن بدکرداران نگاهداشته بود امیرزاده شیخ
را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند
نهضت نموده در بلغر بغاج نزول فرمود و لشکر را جمع

فرستاده بود و من بان واسطه فرار اختیار کرده پیش
او میرفتم لالم بهادر او را گرفته و بسته سوار کرده با خود
از انجا باز گشته در بخارا با میرزاده عمر شیخ که از
بود رسانید و صورت واقعه باز نمود سایر زاده جوان
از این حال آگاه شده زمانی خبر بخوارزم پیش حضرت
صاحب قران فرستاد و بتعجیل متوجه سمرقند شد و از
حقیقت امر استکشاف نمود محمد میرکه با وجود سبب
قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحب قرانی
یافته بود مهد اعلی سلطان بخت بیگم را در حباله
داشت و از میامن تربیت حضرت ولایت ختلان
و ذیل آن نواحی تمام در تحت او بود بحکم ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی نشوه غرور شوکت و
حشمت راه سعادت و صواب از دیده بصیرت

نماذا ما ی از وقوف مایا فکون بطهور پیوست و سرعیات
اک از تته الاعلی بجلوه در آمده از قوت دولت
حضرت صاحبقرانی عقد جمعیت مخالفان از هم فرو
ریخت و بمجرد اوازه وصول عساکر گردون مآثر هریمت
یافته متفرق و پراکنده گشتند و محمد میرکه راجو آتش
نخوت و اشکبارکه از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرو
نشست شکسته و ناکسار از آب وخش از تاش کبرک
گذشته بجانب ختلان گریخت شاهزاده متجیل تمام
در عقب او روان شده از حصار براه تیرکنی قیچغان
شتافته بکنار آب وخش رسید و بشاه از آب
گذشت و محمد میرکه روی از دولت برتافته را
صوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدر دروازه
رفته بود و چون صاحب قران گیتی ستانرا بیت

کرده از عقب میرکه روان شد و او قوم خود را گرد آورده
کرده بود و بیداد خانه داد بلکه بر لاس واقتصوبها
که از کماشتگان حضرت صاحبقرانی بودند نارسیده
و اموال ایشان را تصرف نموده و زر از خانه خاص که
در انجا بود کشاده و مجموع اسلحه و آلات جنگ را
با ذال و اوباش بخشش کرده و اسب و جامه داده
وحشری بی طایل با اندیشه باطل فراهم آورده و کمر مخالفت
بر میان طغیان بسته مقاومت جلال را آماده
گشته بود باسباب شوکت جنان غره گشت
که خورشید در چشم او ذره گشت غافل از انکه اسباب
صوری را در معرض تائید ملک قدیم همان حکم نماند
بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل عصای کلیم
لاجرم چون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید مصدوقه

کوه و دشت از راست و چپ و پیش و پس در طلب او
بر بارگشتا فتند و از و خبری نیافتند امیرزاده عمر شیخ
در خلال این موضع قیچقاق در اق سرای که در قصر بر کنار
بود نزول فرمود و منتظر می بود که روز دولت روز افزون
چه لطیفه برانگیزد تا خاطر آن دلخسته بیکبار از شاخ اقبال
بر خیزد چه بس کار کلی بدا سان که خواست زاقبال
صاحبقران گشت راست اتفاقا عثمان بسر آروغ عمر
با چند نوکر بسوی او میرفت و از عقبه بوتا توکد رشته بر
جسته رسید و بلی اسبان دید که از جاده بیرون رفته بود
عنان عنایت بانی که پیوسته شامل احوال اعوان
آن حضرت صاحبقرانی بود در خاطر او انداخت به بلی
آن اسبان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان
شد و چون از جند بشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار

عزیزی که از درکش سر بتافت ... بهدر که تند هیچ عزت
نیافت ... تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت
عزیز کرده بود هر که کفران نعمت کرد ... از هواداری
او بتافت جز خواری و نکونساری نتیجه نیافت هرآینه
شاه جلال الدین دست رد بسینه امید محمد میرک باز
نهاد و او را بقلعه راه نداد یقین دانست که نهال
حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار جز بلیت
و ادبار ثمره بار نیاورد و لله در من قال ...
بدگر من روانش باد بر نور ... مرا پیرانه بندی داد مشهور
که از بی دولتان بگریز چون تیر ... وطن در کوی صاحب
دولتان گیر ... و چون محمد میرک خایب و خاسر از دره
دروازه باز گشت پیشتر نوکرانش که ملازم بودند دست
از و باز داشته سر خود گرفتند و چون لشکر منصور در

حضرت صاحبقرانی مستعد کشت و در همان وقت
خبر بیرکه یاغی شده از سمرقند بازگشت امیر جهانشاه
برسبب فرار بانمامی لشکر بورلدای و طایفان
و اردوی او در سمرقند متوجه معسکر همایون شده بود
چون بیلچ خبر یافت امیر یادگار برلاس با جمیع لشکر
بلخ و آن نواحی با ایشان پیوسته باتفاق میرفتند
در اثنار راه ایلچی بورلدای یاغی شده بازگشتند امیر
جهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه
داشت کرد و خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر
زاده بورلدای و از لشکر بلخ پیر علی تازی را با خود همراه
ساخته بازگردید و در عقب بورلدایان تعجیل روان
شد و شبگیر کرده در بقلان با ایشان رسید و کوچ و خانه
آن روز برگشتگان را غارت کرد و درین حال

نوکر گذشته بودند و اسبانرا بعلف رها کرده و از خیال
اطراف و جوانب او فروگرفته و عثمان عمر تاخته
نخست اسبانرا که رها کرده بودند بدست آورد و بعد
ازان ایشانرا همه گرفته در بند کشید و خبر بامیرزاده
عمر شیخ فرستاده و او را مصحوب خود گردانیده باز
گشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و او را در
دوشنبه در اثنای راه بنابر اشارتی که ازان شاهزاده
سبد بیاساق رسانید و ابو الفتح بر درش را نیز
در سمرقند همان شربت چشانید دیده وران عالم عبرت
را روشن کشت عاقبت عذر و خیمت و جزای کفران
نعمت عذاب الیم الا لعنة الرحمن من کفران نعمة و
بعد از رفع این وغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه
بصوب سمرقند آورده و در انجا بسعادت بساط بوس

سپهر بشست بآب آورده و سپرها و توراها در روی کشیده
مدافعه و مقاتله مخالفان مشغول شدند از آمد شد تیر از طرفین
هوای معرکه در آن تیره شب پر شهاب شد و از نهیب
شمشیر و سنان جان بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته
در اضطراب افتاد تیغ چون وسوسهٔ عشق در
افتاده بدن نیر چون شعشعهٔ نور در آمد بصبر گز رخانیک
ستر تار زک کردان سندان دشت آورد شده کاکو
آنگه دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای
آب بسباج در آب انداخته روان ساخت و پیغام
داد که در مقام جلادت بای ثبات می باید فشرد که
اینک ماجنک را اماده گشته بمعاونت و مشاهرت
شما میرسیم لشکر نصرت نشان که در مقابل دشمنان
چون سد اسکندر بای قرار استوار داشته داد مردی

بامیر جهانشاه خبر رسید که میرکه باغی شده است و
لشکر جمع کرده در ولایت حصار شسته است امیر جهانشاه
سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه ارشد و خواجه
یوسف جهت ضبط لشکر خود به آنجانب روانه و میر علی
تا زره ایه بلخ شد تا لشکری که در انجا مانده بیاورد
کردند که در کنار آب جیحون همه بهم رسند و چون جهانشاه
به کنار آب رسید یسال بسته با تمامی لشکر شاه از آب
بگذشت و هم انجا توقف کرد و چون شب درآمده چنید
بولداهی و برادرش بایزید و علی اکبر با تمامی لشکر خود باغی
شده شبیخون آوردند و ایشان سه هزار سوار بودند با امیر
جهانشاه شصت مرد پیر نمانده بود با سطهٔ روان عوانب
اثار صاحب دوان کامکار هیچ گونه تزلزل و اضطراب
بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده با آن نفر

از عقبهای هندوکش گذشته بکابل رفته ابو
سعید بی وجون لشکر یاغی کرده ایشان بشتو دست
میبغتش بران داشت که با وجود سوابق عنایت که
از حضرت صاحبقرانی مشاهده نموده کفران نعمت
روا داشته یاغی شد وبحسب اتفاق اقبوقا پسر که
دشمن ابوسعید بود حضرت صاحب قرانی اورا بند
بنده رده بمغولستان وطرف الوسی فرستاده بود
دیولا ازانجا بخته می آمد واورا در راه رفته وباز
بند کرده بیاورد سر براعلی آوردند وخوارزم وجون یاغی
شدن ابوسعید بسامع علیه حضرت صاحب قرانی
رسیده بود اورا عنایت فرمان داد که بند برداشتند
وایل والوس پسود را بدو ارزانی داشته پیش امیر
جهانشاه فرستاد وجون صاحبقران کامکار از خوارزم

ومرا انکی میداوند از وصول این خبر بشتاب
وبازوی اقتدار قوی تر گشت وخواجه یونس ومیرعلی
تا زباصد مرد مکمل همدران شب بشنا از آب
گذشته برسیدند وباتفاق حمله کرده نوبت نهاوند
نمودند وبدان صبح صادق از افق آسمانی سر بر زد
صبح فیروزی وظفر از طلعه اقبال صاحب قرانی
دمیدن گرفت وشکر دشمن با آن که در مقابله هزار
پست نفر بودند بشت هزیمت بمیدان روبگریز نهاد
واز آب گذشته بطرف بقلان گریختند ومصدوق
وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین
بالغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور بکامرانی کرده
بسیاری از اینان را بقتل آوردند وامیر جهان شاه
باسپاه نصرت پناه در قندز بشپشت ویل وقبیله

را ایشان مستند بیت کوی بقصد دشمن صاحبقران بلا
بیرون آید از زمین و بمی بارد از هوا. ایشان از بیم جان
سراپرده بتنگ مشغول گشتند و بعد از آنکه بسیاری کشته
شدند و اندک چیزی که با ایشان مانده بود عرضه غارت
و تاراج ستت چندو بایزید و ابوسعید بهزار مشقت سر
برکرده جانب هندوستان بدهی رفتند و عساکر
منصوره ظفر قرین سلامت و غنیمت موفور بمواضع خود باز
گشتند. سپاه خسرو صاحبقران بنده نواز
بهرجا که رود با غنیمت آید باز. و دران ایام که رایت
نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت
بخارا بیمار گشت و بعد از چند روز متقارشده بجوار رحمت
پروردگار پیوست و نعش او را از انجا نقل کرده در جلگای
کش نزدیک قریقان یغلاج که در کنیدی که از مستحدثات

بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود و رضیان
خواجه و دیگر بهادران با جند قوشون از عساکر دولت
ماژ بمعاونت امیر جهانشاه روانه گردانیدند و او را
فرمان داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان
بروند بر حسب فرموده امیر جهانشاه و خواجه یوسف
از قندز و بغلان در عقب مخالفان روان شدند و از
هندوکش و کابل گذشته در موضع لغمان به جنید و بایزید
رسیدند و ایل و الوس ایشان را غارت کرده راندند و آنچه
از صدمهٔ قهر ایشان بجان خلاص یافتند به سند
گریختند و چون امیر اقبوغا از هراة روی قصد بایشان
نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر را جمع آورده در
راه با امیر اقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها و جنگها
گذشته بآن سرکشتگان روزبرگشته رسیدند و راه

میدهد و مشاهدهٔ صفاتش مطابقهٔ اسم و مسمّی بیان میکند
برآورده و سرکاه فراوان بعبیر بر رفعت آسمان بردند و
برافراختند از بزمهای ملوکانه و بساطهای ملمّع و
هرگونه تکلف و تجمّل از عرد در روزگار جواهر مزین
فرصه ساختند و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد بن درس و امیرزاده
شاهرخ را با ایلچیان جلایر جوانشاد بطریق شرع مطهّر
عقد بسته در باغ بهشت بتاریخ سنه تسعین وسبعمایه
و نامدکرد حبذا عقدی که عقد ملک را دار
استظام حبذا عهدی کز و شد رونق عالم تمام
ادوار بزم بیاپون کوهر افشانی کند آسمان از بدو
فطرت برجوا برداشت جام و بعد از اتمام این مهام
صاحب قران کردون غلام لشکر بهرام انتقام اجازت

او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه و در این وقت
که صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ یافته در بانیر داد
السلطنت سمرقند معاودت فرمود و آن خطه مورد
آئین از قدوم همایونش غیرت سپهر برین گشته سلطان
محمد بسریر عشرتش خانزادی بدر مقر گردانید و رای عالم
آرای بر تو عطوفت و شفاق بر حال اولاد و اخفاد
انداخته فرموده حضرت رسالت پناهی را چیست
قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا
وجهه همت عالی نهمت ساخت کما شتکان کامکار
جهت ترتیب طویهای بزرگ بپای سعی و اجتهاد
برخاستند و امرای آن مملکت دست سرور و شادی
بتزیین شهر برگشوده اذیها بستند و تعبیها آراستند
و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات نشان

کنکی از جنبز بهمار بیرون وا از اوراق اشجار و قطرات
مطار افزون بتاریخ او اخر تسعین وسبعمایه موافق
سنه بیل اول از زمستان متوجه حضرت صاحبقران شد
انحضرت چون بدین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند
دشت از منتقه بر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج
نزول همایون ساخت و تواجیان از جمیع
احضار عساکر نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک
روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت
برودت هوا بمرتبه بود که آسمان همواره بشت سحاب
مردوس افق شده بود و زمین بموجب شکر قاقم پوشیده
زبرف گشته زمین همچو صفحه کافور زابرمانده
جهان همچو کبدی بی نور هوا از غایت سرما جان نمود
اثر که برد خاصیت از طبع مردم محرور در ان حال

انصراف داد و امیرزاده میرانشاه بجانب اسلان رفته و امیر
زاده عمر شیخ باندکان و حضرت صاحبقران آن زمستان
در سمرقند باقبال و کامرانی بگذرانیدند [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] و ظفر یافتن [illegible] حون تیمور
خانرا سرنوشت شقاوت کیخانه حف القفا
پشانی ادبار و خذلان او رقم زده بود بران داشت
که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحبقران فراموش
کرده بر کفران نعمت اقدام نمود از تمام لوس حوجی
از میامن تقویت و تمشیت آن حضرت باور سیده بود
لشکری کران جمع آورد [illegible] زرومس و جکه و بلغا
و قبچاق [illegible] قرم باکفه و الان و ازاق [illegible]
قردوا زمکس هم [illegible] سباهی بس کران آمد فراهم [illegible] و باجان

[illegible]ت و شکیبه کرده بیت روان شد با اقبال و فتح و ظفر
معادت به پیروزیش راه بر سعود فلک نصرتش
رفعان جنود ملک در پیش حرز خان سوار میرزاده
عزیمت از اندکان لشکر انجا مرتب داشته و از کنار کنار
آب مجند شافته بموکب همایون پیوست صاحبقران
[illegible] لوشه غلن و قبلاغ غلن و شیخ علی بهادر
را با جمعی سپاه روانه ساخت تا راه گریز بر دشمنان
ببندند روز دیگر به وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت
نصرت انتساب از بالای تل انبار برآمده بیاغی
رسیدند و سورن انداخته جنگ در پیوست بیت
بر از ناله کوش شد غریو بر آب شجر ف شد جان
تیغ زاد از اسب و خروش سوار فرو مانده دست
سواران زکار وجون آتش حرب از باد حمله

خبر آوردند که مغلای لشکر تومتمش خان ایلچی اغلن باسا
کران از آب خجند گذشته در نزدیک اجوق زرنوق
نشسته است حضرت صاحبقرانی فی الحال عزم فرمود
که بتعجیل بسر ایشان رود امرا و نوئینان زانو زده
مبالغه نمودند که چندان تعجیل نباید فرمود که لشکر
از اطراف جمع آید نقد این لشکر در محل
اصابت شعار آنحضرت تمام عیار نمود و از تبعه و
التماس اوات اجتناب واجب شناخته رجب ایشان
از امروز کاری بفردا مکن چه دانی که فردا چه
کرد روزگار امضای عزیمت را صواب دانست و در
توکل در حبل متین تائید صمدانی استوار کرده جمع شدن
لشکر را بنا بید با جود آنکه در تمام راه تا سینه اسب
برف نشسته بود با جمیع خاصگیان برف گرفته متوجه

تن حداکثر از او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده
سر صاحب قران گیتی ستان آورند آنحضرت احوال
و اوضاع توقف شرخان را استکشاف نموده او را خلعت
عفو بوشانید و جامه داد بعنایت بادشاهانه مخصوص
گردانید و بعد ملازمت موکب همایون سرافراز گشت
ازادینده که بود در رکاب شاه و آنان موضع
لوج کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه
احدی و تسعین و تسعمایه در اقار فرود آمد و انجا توقف نمود
دم طلیعه لشکر بهار سیاه تباه کار سر بر داشت
بزیمت داد و عسکر بهجت آئین به دریاچین از اطراف
صحاری و بسیاری در حرکت آمدند چون سلطان
کل رسید و دیار حسن گرفت و اطراف جویبار سیاه
سمن گرفت لشکر ظفر جنایب از اطراف و جوانب

دلاوران اشتغال یافت نسیم فتح از مهب اقبال حضرت
صاحب قرانی وزیدن گرفت و مخالفان پشت داده
هزیمت نموده روبگریز نهادند و بسیاری در زیر اسب
و پای اسان در وصل سراسیمه کشته شدند و بعضی
از بیم تیغ آتش بار خود را در آب جیحون انداخته خاک
وجودشان بباد فنا برفت و انهاکه رفتند
یافته بصوب گریزمی شتافتند لشکر منصور که پیشتر رفته
بودند تا راه باغی بگیرند از پیش ایشان درآمدند و سپاه
ظفرپناه از عقب روان شده ایشان را شکاری
وار از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و
سنان و گرز و شمشیر ایشان را از روزگار ایشان بر آوردند
و عنان حیات شان را بدست قهر عزرائیل سپردند
و ابدی بپردی بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از

کجا سکار و تمام لشکر نامداران فولها از آب بگذشتند
و تور قتلغ اغلن و سونجک بهادر و عثمان بهادر را
برسم معلای تعیین فرمود و چون ایشان برحسب فرمان
روان شدند قراول از پیش بفرستادند و فرستادگان
قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بما رسانیدند
امرا با لشکر لمین کرده خود را به دشمن نمودند و مخالفان
چون کسی را ندیدند شب درآمد از سر فراغت چون
همه خویش بخواب مشغول شدند غافل ازین معنی که
دشمنان جنان بی خبر که ناگاه سیلی در آید بسر
لشکر نصرت شعار بگشتند از ایشان فزون از شمار
و چون بیشتر لشکر باغی بقتل آمدند بقیه که خسته
جسته بصد مشقت ازان ورطه سر بدر بردند روی
بگریز نهادند و از آب بنگر صارج عبور نموده بتوقتمش

برسیدند امیرزاده میرانشاه بدرگاه عالم پناه آمد و لشکر
و قندز و بغلان و بدخشان و خلان و حصار و
بلاد در امصار بعسکر همایون پیوستند
زاوازاسبان و گرد سپاه نه نور شید تابنده رخ
نه ماه جبان شد ز گرد سو ان جهان که چو شبه
شد گفتی اندر نهان حضرت صاحبقران کیتی ستان فرمان
داد که امیرزاده عمر شیخ و امیرحاجی سیف الدین و ایکوتمور
بروند و بر آب جیحون از کشتیها و عبور سازند ایشان
بامتثال امر مبادرت نموده برفتند
پول بستند و خبر بحضرت صاحبقران فرستادند آنحضرت
بتاریخ ربیع الاول سنه احدی و اربعین و سبعمایه از
اول ییلان ییل ازناباکوچ کرده در ضمان امن و امید
ملک دیان روان شد و چون بکنار آب رسید بفرمان

گزیدند بطریق فرار از میهنا نباشد بنزد لبیب
زاغ بابل صاحبقرانی غریب صاحب قران کبیر هنان
بجوار انتظام مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی سیف
الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار
نموده در عقب دشمنان روان شد و خواجه
غیاث الدین و قزاقان بهادر و امان شاه و دولتشاه
حاجی با جمعی دگر بدو ایشان گیری از پیش بوستان
خان بطرف سارق اوزن بقراول دشمن که
زیاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
از ایشان بقتل آوردند و بقیه السیف بگریختند
و چون بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند
و در بیابان بقتبه در خان که با صد خانه وا گذشته بود
و جا خوردند و با ایشان نبرد ادرزم و پیکار داد شنگول

خان رسیدند و لشکر او صبر از محاصره کرده بودند و آنجا
جنگ چه ولاد و قوشنجی بسیج و معارضه مشغول جنگهای مردانه
کرده بودند و نوقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صاحبلی
را غارتیده دران صحاری نشسته بود چون او را از
وصول سپاه منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هر کرانه
چون شنید از شکوه دولت حضرت صاحبقران یارای
ثبات و قرارش بلغزید خوف و هراس بر ایشان
استیلا یافته لشکری با آن کثرت سواد و اجتماع
بهیه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو
بدست اضطرار دامن فرار آویخت و بی توقف
منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند
ازاوازه شاه صاحبقران فرو بخت
از هم سپاهی کران تا کران ندیده کس از دور گرد سوار

و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد
ممالک خراسان ملک پیر محمد بسر ملک غیاث الدین را
باد و بسرزنش العاجزین و محمود که در انجا بود و ندشربت
فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزاده
بر ان تخت از انجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت
و در حرای جرابادقوک سربدار با جمعی از لشکر مذبور
پیش آمد و از میان گذشته بر لشکر شاهزاده حمله آورد
و جنگی عظیم در میمنت عساکر جرانغار و برانغار پیش آمده
[illegible] در میان کرفتند و بزخم پیکان خاره
نذار یتران اشرار بر خاک هلاک و بوار انداختند
[illegible] و خاکسار منتقت بیار یتیم جانی بکنار انداخت
و بدجوقی از سپاه پیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق
آورد و امیر اقبوعانیز که از پی راه متوجه دفع آن اشوب

به نیروی دولت قاهره فتنه ورخان را که بزرگ آن طایفه
بود دستگیر کرده او را با قوم و کلان و رمه بقهر و غلبه آورده
بموضع آقسه با معسکر همایون رسانیدند حضرت صاحب
قران بدولت و اقبال از آن موضع نهضت فرموده
با اردوی مکمل از جول گذشته بموضع بلین رسیدند
از انجا روان شده از ساریق اوزاق و کوچوت
گذشته بال قوشون نزول فرمود
حضرت صاحب قران
خاسان در موضع ال قوشون خبر آمد که
وحاجی بیگ جون غربانی و تمامی لشکر کلات و نیلوس
باغی شده اند حضرت صاحبقران امیرزاده میرزا شاه
رخ را با طغانایره آن فتنه فرمان داد لشکر شاهزاده بر حسب
فرموده با لشکر نصرت شعار خود باز گردید و بتعجیل تمام شب

خضر خواجه اغلن بسر تو غلقتمور خان وانکاتو را توجه
نمایم وایشان را کوشمالی بسزا داده نوعی سازیم که دیگر با
اندیشه سیادت و تفضولی بخاطر راه ندهند وبعد از فراغ
از سرحد روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت
صاحبقران سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود گفتار

[illegible]

[illegible] وانکاتور نوئین را در همین
[illegible] احدی وتسعین وسبعمایه حضرت صاحبقران
[illegible] عزیمت جانب مغولستان [illegible] فرمود واز
[illegible] قوشون مراجعت نموده براه بوری باشی
[illegible] وعوائی روان شدند و از تو بالیک
گذشته بعقبه اوزناق برآمد واسبان لشکریان
نهایت لاغر بودند واز هر ده سوار سه نفر را به سمرقند

کشته بود طوس را بعد از ... تسخیر کرد و حاجی بیک برادر
کوچک علی بیک جون ... از انجا گریخته متوجه عراق شد
و جوان بسمنان رسید سادات ... دلبری او را گرفته باز
فرستادند و بتیغ سیاست سر ... شد و جون شاهزاده سایه
مخالفان و رمیده را مقهور و مخذول گردانیده عرصه آن
مملکت را از خبث وجود دیوث خود ایمن و پاک
ساخت به مستقر سریر جلالت خویش فرمود
در حقیقت عصیان صاحبقران که باعث هلاکت و
وهوان کسی کار و آن شاخ نلبت
نه بیند دگر و عزم صاحبقران گیتی ستان برقرار جزم بود
که بمفس مبارک ... بقتمش خان برود و زبان
اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولتخواهی
عرضه داشتند که اگر رای عالی صواب داند اول بخانات

و با اینکه چنگ با هزار سوار آمده دران صحرا طلب
قبیله بهرین میکشته دیرک ایلچی تا ذوالفقار
دست است لشکر منصور بود و با ایشان دو چار
خورده بست جلادت و اقتدار به جنگ و پیکار
پرداختند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده
روی بگریز نهادند لشکر ظفر قرین تعاقب از ایشان را دیگر
روز بمنزل سر براعلی آوردند و کیفیت احوال از و استفسار
شد که انکاتو را در موضع اورونک یار
گذاشته است حضرت صاحبقران دران زمان شیخ
علی را با یکو تمور را با جمعی امرا با بلغار روانه ایلغار
گردانیده فرمان داد که بتعجیل تمام رانده سعی نمایند
تا بموضع اورونک یار با نکاتو را رسند و مقرر بود که دران
روز اصلا آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان

بازگردانید و اسبان ایشان را بهفت نوبت دیگر قسمت فرمود
و لشکر را در اسپ ساخته بسعادت و اقبال روان
شد و چون بالیقین بسری رسید آب جود و سماحت
ابلی در زحمت بودند و دو سه روز جاها کنده آب
حاصل میکردند و میرفتند تا کاه از رشحات فیض آن
دران بیابان بحاصل نمود در سرسبزه برف و یخ
یافتند جنابجه تمام لشکریان ما اسپان و جهار پایان
همه سیراب گشتند و باد ای لشکر بازی تعاقب
قیام نموده روان شدند و چون بحوضه نوزده
رسیدند برحسب فرموده شکار انداختند و صحرا
را رانده خرگوش بسیار صید کردند و برجه قربه
و آنچه لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن بر لیغ
چپار ایغر رسیده فرود آمدند و از سپاه انکاتو اولم

... بادیه براه شتاب دتوه قوی مراغ و قوراغن بو
... بورلاغو گذشته بموضع قراجوغور برآمد امیرزاده عمرشیخ با سپاه
... نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده میرفتند و هرجا که
... با قوم دشمن دوچار می خوردند جنگ کرده همه را مقهور
... و منکوب میگردانیدند تا در موضع قوباق با نکاتور رسیدند
... از طرفین صف آراسته شد امیران و شیران دشمن
... شکار بافروختند آتش کارزار ... از خون کشت بردامن
... ان ... بیم آب شد زهره روزگار ... فرو بسته
... لبهای مردم زنطق ... فرو مانده اعضای گردان
... بهادر ... لشکر نصرت شعار بعون تائید پروردگار
... بسیاری از ان بی دینان را بقتل آورده ایشانرا
... بشکستند و انکاتور انکا متی کرده از ولایت بدر کردند
... از موضع قاقمه برجی بگذرانیدند و غنایم بی شمار

اکاه نکردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر
بعون ذوالجلال بر سبیل استعجال در عقب ایشان
روان گشت و چون روز شد از ریوند گذشته
راه غلط کرده بجانبی دیگر افتاده اند آن روز راه
تیز تاختند تعجیل تمام را ند شبهنگام به کوک سرای
فرود آمدند و روز دیگر راه یافته چون به اکوز رسیدند
و چون در انجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان
باشاهزادگان و نویینان رای مشورت
چون ما سه روزه راه غلط کردیم شاید که دشمنان
خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از
دو طرف متوجه ایشان شویم بنابرین امیر سوده ع
شیخ را با بعضی لشکر روانه گردانیدند و امیر جلال الدین
پسر امیر جمیدر انجرجی ایشان ساخت و نفس مبارک

پنجاه کس بیش نبود اما مجموع او را دلاوران بودند مثل
همداد حسینی و تمور خواجه اقبوغا و حاجی محمود شادلوی
و پیر حاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری
که لشکر ظفر قرین [illegible] باقبال صاحبقران داشتند
توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس بر ایشان
حمله کردند [illegible] در بیابان بیچ بی کز عدو باشد پناه
هر یکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه. لشکر صاحب
قران را [illegible] جلادت برکشاد. دل بتائید الهی بسته و
اقبال شاه [illegible] تیغ کین را برکشادند از نیام انتقام
روز را شب کشت بر چشم بداندیشان سیاه. شاهزاده
از همه نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقه بغی
و فساد دلاوری داده دست بردی نمود که ملک
بر فلک زبان تحسین کشاده بر شجاعت و جلادت

بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پری چهرگان
لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزاده کامکار بعد از قهر و
طرد مخالفان بدکردار منظور و منصور با غنایم نامحصور
مع بسعادت معاودت فرمود و در موضع اختاد
یلتمش بعز بساط بوس حضرت صاحبقران فایز شده
چون مدتی بود که میرزا علی بهادر و اکبوقا تیمور با یکدیگر
بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست
که امیرزاده عمر شیخ با فوجی از سپاه تفحص حال ایشان
روان کردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه برده
نهاد و بعد از چند روز امرا از راهی دیگر
ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون ببیابان
الکول رسید ناگاه با هشتصد سوار از دشمنان کلانتر
تر ایشان تیمور دچار خورد و دران حال با شاهزاده

وکلها اسب دکوسفند رانده سالم وغانم بمعسکر همایون
راجعت کردند مت بفرمود ولت صاحب قران و
عوان اله ابیرزاده عمر شیخ زان کزیده سپاه آنشاده
باروی سعی وکشیده تیغ جهاد شکسته دشمن بدکیش
وکنده بیخ فساد بسوی اردوی اعلی محل جاه وجلال
مظفر آمده باعالمی غنیمت ومال وهمون صاحبقران
یتی تان بموضع قراغوجور رسیده نزول فرمود اموال
وخزایر که عساکر گردون مآثر از اطراف وجوانب
جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود وچندان
در این موضع توقف فرمود تا آسیان قوبه شدند و
فرمان داد که امیر جهانشاه واوج قرا بهادر و دیگر امرا
با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان
شتابند ایشان بحسب فرمان روان شدند و شب و روز

او آفرین خواندند و بپرداختند بلاغی ارلات که از شجعان
و کماة روزگار بود و نقد شجاعت را سکه جلادت زد و بجوانمردی
شیر غرین دران دشت کین بسی از خصمان بانین داغ
فنا رجین حیات نهاده تن بر زمین انداخت و جان
باسفل سافلین روان ساخت و رفع منزلتش را از
کمین قضا تیری بقتل آورد و بسیاری از شاهزادگان
فایز شد و از کرامت و قاتلوا و قتلوا کنفرن
عنهم سیئاتهم بهره مند گشت [illegible] حیات نکو
نام و مردن بشهادت [illegible] اخر الامر از مطلع وعدونا
جندنا لهم الغالبون اختر سعادت کشته و پیروزی
طلوع نمود و مجاهدان نصرت قرین بر مخالفان فیروزی
آئین ظفر یافته اینها را منهزم گردانیدند و بسیاری را
بقتل آورده هرچه داشتند از اموال و پیمانه پایان بغارت

فرمود کفار در قورتاسی فرمودن حضرت صاحب
قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب
مغولستان با بینک ال الوس جته جون
صاحبقران کیتی ستان که اعظم الامشها لکبارها
رحمته الصغری اجل من الاصرار مقصود کونین
عالی ساخته و سایه التفات بران انداخته تا باکمل طرق
واتم وجوه در جبر و حصول نیامدی خاطر مبارک ازان نپرداخته
در ربیع پورش همایون با انکه سپاه نصرت پناهش بکرات
مرات بر دشمنان ظفر یافته بودند و ایشان را منهزم
و منکوب گردانیده جنانچه بتفصیل گزارش پذیرفت
باز در باب استیصال الوس جته با شاهزادگان و نویان
مشورت فرموده و فرمان شد که عساکر گردون مآثر
فوج فوج از راهها مختلف روان شوند و مجموع ارضی

رانده بآب ارتیش رسیدند لشکر ازین جانب بجست و
جوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند و هر موضع
از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته بناه برده بودند و
جون برسیدند ایشان بقتل و نهب و غارت دمار از
روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت با
شمار جمع آورده منظفر و منصور بازگشتند و بموکب همایون
پیوستند حضرت صاحبقران ایل و الوس مغولستان
که بحیزهٔ تصرف و ضبط درآمده بود کرانداکرده و با امیر
لعل برادر طغی بوغا برلاس و تمور بوغا و دیگر امرا
قوشون سپرده روانه سمرقند گردانیدند و ایشان آن غنیمت
را رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت
صاحبقران از جول گذشته و منازل و مراحل قطع کرده
بآیاغ ایل غوجور رسیده در سرای آورد مبجل و معظم زده

واخواجه رسیدند مسافت میان سمرقند و قراخواجه
سه ماهه راه کاروانست و فوجی دیگر امیر جهانشاه و شیخ علی
بهادر با سی هزار سوار از سه لشکر سنقور اغجی ساخته
و کتغیه رفته بود روانه شدند و از قرارت
داغ و غلوق گذشته هرجا که بیاغی رسیدند بکشتند و بغارتند
فوجی دیگر عثمان عباس با بیست هزار مرد تیغ گذار امیر
جلان ... حمید اغجی شده براه سغیز خان سوغولغان
بر تیغ و گوک بارشتافتند و دیدانچه دید هرا کرا یافتند و
فوجی دیگر خداداد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار مرد
برداش جوی جلادت آثار قمار لقور اغجی ساخته از
راه ارجلو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند
با قوم بولغاجی دیگر ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد
تیغ گشته هر دو مجموع آتش بار ... زنیزه گشته بین

وصحاری آن قطر که محل حرکت وسکون تودجیه است
احاطه نموده هرجا که از ایشان نشان یا بند اثر نکذارند
وبر حسب فرمان واجب الاذعان مجموع بر بیان وقلاوزان
جمع آورند وراهها تحقیق نموده ثبت کرداینده
وامرا قسمت کرده مقرر شد که هر طایفه از نجرجی معین از
راهی مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان شوند وجمیع کاز
بیم تیغ جان ستان از ایشان از هر گوشه پیروان خذلان
همه را بدست آورند ومجموع در موضع بولدوز جمع شده ازان
جمله امیرزاده عمر شیخ با لشکر اندکان نجرجی بیشان برا
اغلن وبیان تمور بسر بیکیچک جته برحسب فرموده
که مقرر شده بود روان کشتند واطراف وجوانب طریق
را تاخت کرده هرجا که دشمنان را میافتند بقتل وغارت
کار میساختند واز عقب دوشین اوندر کذشتند بقصبه

از ... کار ... آن ... برآوردند و اموال
نامعدود و غنایم محصور بدست ... واقتدار لشکر
منصور افتاد و حضرت صاحبقران در زمان توجه بجانب
توقتمش خان ... یاد کار برلاس و امیر سلیمان شاه و
شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان را در ترکستان
... و چون لشکر توقتمش خان را شکسته و رانده
عنان عزیمت سوب مصروف گردانیدند و بطرف
... معطوف داشته بایشان کس فرستاد که شما نیز بمغو
... آیید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان بر حسب
فرمان بمغولستان درآمده قوی بوغا ... فرموده
حضرت صاحبقرانی دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت
اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان روان گشته و منازل
و مراحل قطع کرده از اوردبان بگذشتند و از آب ایل

همچو باغ آهن برنده زگرد کردان گردون شده و پنهان زمین
زنعل اسپان نامون شده بشکل قمر تیزه کرده سر آ
چشم بدسگالان بوده زخره کرده یزدان کوشش کسار
و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بوده تا
ازچمن دولت صاحب قرانی وزیدن گرفت و
بهادران شجاعت شعار بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار
را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غنایم بر
باغنایم بسیار مظفر و کامکار بازگشتند و حضرت صاحب
قران نفس مبارک بالشکر قول نهضت فرمود و کل
دوجی بالقاق فتح و ظفر غرجی شده برزه تیغ قوا
نمود و از معسکر همایون ایلغار کرده به سیجقان رسیده
والوس بولغاجی را در کناره نکبت وادبار مزم
صدمه قهر عساکر گردون مآثر انداخته بیک حمله دما

[illegible] تسلط و استیلا ایشان میبینند و چون
بعد از کوشش بسیار که از جانبین رو نمود زور نمودند
[illegible] یکی پشت بدیگری برنگاشت و بهزیمت
[illegible] راکد داشت و هرچند کوبلک و دیگر امراء
بهادران جنگ پرداز و خود را بر آتش پیکار زدند
[illegible] نیافتند و جنگ قایم شد همه را غیظ ناموس
[illegible] که عرصه آن مقاتله و جدال بصلح رنجیده و امراء
[illegible] بانظر خواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد
کردند بدین نصوب بولدوز که موعد اجتماع عساکر گردون
مآثر بود بازگشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ
[illegible] اختیار کرده خود را در میان انداخته بود و در موضع
[illegible] دولت زمین بوس حضرت صاحبقران استعداد
یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی در دو عوض

عبور نمود و به سوت کوا و حلیلک رسیده ایل و ایات
آن نواحی اغارت کردند و مال و غنمت بسیار
آن سپاه جلادت اثار آمده از انجا بطرف بنای قا
روان شده هرجا که با مخالفان دچار خورد نابش
بکشتند یا در قید اسار آوردند بهر کجا که رسید
آن سپاه کشور گشا عدو ریز مالک ایرست کشیا
و طلب ایل بولغاجی اطراف آن نواحی تخص
میرفتند و جوان از مولز و دو بکذشتند بحضرت بحر ذخا
اعلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه
بسیار بود نوینان و امرا با ایشان سواره در این بین
مصلحت ندیدند و کریختن شیمه و وار آن سپاه ظفر شعار
نبود بضرورت بیاده شدند و جلبر اسپان برکاتیه
بوده بر دشمنان تیر باران کردند و بزخم پیکان جان

سی روز [illegible] شب سیاه در [illegible] بجز کبودی کردون ندیده
بریدن فراز و نشیب تپها و مغاکهای آن قطعه
ده به وضع فراولان رسیده از انجا روان گشت
ز تاثر کدشته در قوشون قاش سیاه
ن پیدا شد شب دران محل توقف فرمود مخالفان
وان از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس
تان غالب شده و در همان شب آهنگ گریز کرده
ر خود گرفت [illegible] یکی شتان سراز باند انسته باز
[illegible] سار صد و راه دراز [illegible] نکونسار کرده درفش سیاه
[illegible] ازان تنی راه و زاه [illegible] و لشکر جته جون ازهم
[illegible] از غایت دهشت هر فوجی بکوشه بدر رفتند
[illegible] انبوه بهان صوب که لشکر منصور کیخته
میرفتند و با میرزاده عمر شیخ باز خوردند و سیاه شاهزاده

داشت وچون صورت واقع بمسامع علیه اخضرة رسید
تعجیل هرچه تمامتر روان شد و بتوما ... سلطان محمد
خان پیوسته واز کون گردش موضع ایواله نزول رسید
امیر یادگار برلاس وامیر سلیمان شاه وشاهزاده
عباس وغیاث الدین ترخان که از محاربه ومصافحه
خواجه اغلن انصراف نموده متوجه بوندوز الحاسبات
بساط بوس سرافراز گشتند صاحبقران کیتی ستان
مردان کار از لشکر اختیار فرموده باغوق راکذ آشته
بایلغار روان شدواز کذرگاه الاقیا تا ورازآب نزول
درعقب خضر خواجه اغلن شتافته براندوران بیابان
بی پایان که کس ندیده فرازش مکر بچشم تیر
کسی نرفته نشیبش مکر بپای کمان زشنک عشه بیابان
بردهای زاستخوان مسافر ذخیرهای کران

... اسیر انس کشته یکبار زیر و زبر ... نماند ز
... در نیابود اثر ... چنین باشد احوال آن بادشاه
... جبر ... باشد کنه خواه ... عساکر گردون مآثر
... زله دران کوه و صحرا بودند تا قولان کوتل
... غارت کردند غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند
... خبر آن بدست آورده امیر و برده بی شمار گرفتند
... حسن ... ان سپهر اقتدار مظفر و نامکار از انجا باز
... بلیش آمد و غنایم آن فتوحات که محاسبه
... امل تیاس و تخمین از عقد شمار این عاجز آمدی
... شکر قسمت فرموده از انجا بسعادت و اقبال
... نموده از فجر تو و بلاجر عبور فرموده موضع
... مضرب خیام نزول همایون ساخته امرا
... شکریه که برحسب فرمان بلطاف و جوانب قطع

ایشان را غارتیده دمار از روزگار برآورده غلبه ازان
گریختگان بطرفی دیگر بیرون رفته بودند امیر جمالتا
و شیخ علی بهادر با ایشان دو جا خورده بودند ایاز
طریق کار بساختند بیت کسی را که برگشت
بکوشش نیابد خلاص از بلا اگر باز گردد براه گریز
شود آسمان بر سرش حلقه بند وحضرت صاحبقران
از کوتل نای رین گذشته دشمنان را تاقوتاتو
و موده وخضر خواجه اغلن دل از ملک و مال برداشته
بهزار حیله جان بدر برد خضر خواجه لوبسه را بو
خان جو بگریخت از بیم صاحبقران شده را
یکبار از جای خویش تن از بیم لرزان دل زغم ریش
نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای نه دست ندانسته
را رای سپاهش همه کشته یا دستگیر زنان و بودگا

حوالی باشند مستاصل و ناچیز گردانند شاهزاده بمثال
مبادرت نموده از قهلغه گذشته در راه بلوبلک که
یک جنته بود با ازخرزندو جنگی عظیم واقع شد
روز تا اکرمنای برانگیخت شهزاده لشکر
ایران جنگ آزمای بر وی خروشان و جوشان
شد کسنجوی هر دشت برخسته و کشته شد
سر جون کل اغشته شد آخر الامر شاهزاده
چند از فردوات ابد پیوند فیروزکشت و کوبلک
را گرفته بیغو انتقام بگذرانید و تمام الوس اورا بغارتید
واسب و گوسفند بیشمار غنیمت یافته از انجا روان شد
موضع کوزن واوج فرمان گذشته بکاشغر در آمد و از انجا
نهضت نموده با لشکر ظفر قرین ببارکی و طالع سعد باندکان
که از اقطاع خاصه او بود نزول فرمود کفتار در مزارت

واستیصال دشمنان رفته بودند با غنایم بسیار
بی شمار درین محل برسب میعاد مقرر مضروب خیمه
بساط بوس فایز گشتند و آن موضعیت بغایت تر
وطراوت جشمه بسیار دل بسند و علف ز
بیت زلبس چشمه ار شون با صفا بیلدوز
آنجای را، که معنی بلدوز اختر بود
منور بود بنبوت علفهای آن بوم و بر
ازو زیرت داد کر که سب ارچه باشد ضعیف
جو یک هفته کرد د دران مرغزار شود تنومند و توی
قوی هیکل و فربه و زورمند، و از انجا تا بسمرقند
راه کاروانست و حضرت صاحبقران کمی
راه امیرزاده عمر شیخ باز فرستاد و فرمان داد
قافله روان شود و مجموع مخالفان را که دران حوالی

شاه و بخیه در درون تخت زر ... همه پیکر تخت زر و گهر
نشسته بر شاه توران سپاه ... بجنگ اندرو کرز و بر سر کلاه
ن فرخ که چتر بشاهانه ساخت ... سران سپه را نوا نخت ...
نو نخت ... بسی نامداران کشور کشای
بخدمت رهی وار کرده رهی ... ز دست بتان
نوشیده کردم کام ... شراب عقیق بزرینه جام ... دران
عشرت جوشد جبد روز ... روان کشت ازان
ران دلفروز ... و امیر جهانشاه را در اغرق کذانیده
در یکشنبه با نخدیم شعبان سنه احدی و تسعین و
سبعمایه موافق ... ایلان ئیل متوجه مستقر سریر سلطنت
و به تعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه مبارک رمضان
خطه جنت آئین سمرقند از قدوم همایونش
غیرت سپهر بلند کشت جهانیان را ... بشارت فتح

صاحبقران جهانگیر بمستقر سریر خلافت
حضرت صاحبقران خاطر همایون را کاملا جمع
بیت براعدا دولت مظفر شده رکاب
تو نکر شده همه دشمنان کشته زار اند
اسیران لبی مانده دیار بدانديش را سر بسر همه
وکرده زیروزبر برآورده از بوم دشمن دمار
بتاکونه فرسنگ پیش از هزار عزم دارالله
مرتبه را وجهه عالی همت ساخته و با تمامی عساکر
کردون مآثر از کجک بولدوز نهضت فرموده بالله دره
درآمد و در انجا طوی عظیم کرده بعیش و شادمانی و
عشرت مشغول گشت و تمام نوینان و امرا و اشراف
را بخلعت و کمر و انعام بادشاهانه محظوظ گردانید
همه شب خرگاه و برده سرای را دیبای زربفت کرده بتاب

از قوشلامیشی و صید طیور بغایت مناسب افتاده
الا جزم و تلاعیز آن کولها مسند خلافت مصیر از شکوه
ما سفر اما جائکه زمیت پذیر میکشت و دهکان
فی الحاصل [illegible] تماشا کنند ما مرتب داشته بکولها در می آمدند
سونبغله و خروش و طنطنه طبل و کوس مرغان را نمیدید
می پراندند و تا رسیدن به کولی دیگر قوشچیان قوشهای
قوا آلقه کم می شدند اما از آسیب حمله جلال کمال
[illegible] نمیدادند و از طبل باز مرغان را بر اجتناب
و [illegible] بیت نجندان ز مرغان بانگ زان
کرتا [illegible] شنگر صفتش توان [illegible] و فور طیور و کثرت
[illegible] مرتبه ایست که صاحب تاریخ جهان
گشای ثبت نموده است که شاهزاده کان بختای و
اوکدای یک زمستان در انجا قشلاق کرده بودند و هر

حضرت صاحبقرانی و مراجعت نمودن در سایه اقبال و
کامرانی نهال امال و امانی بازمار و اثمار رجوع و شاخ
تازه بار و رکرد یداغایان و شاهزادگان را لولوئی
نثار کرده طوبیها لایق دادند و بپشکشها و
کشیدند و از اوقات اقدس از ایام ریاض عیش و عشرت
راجنان سرسبز و شاداب داشتند که قبل از بیرنگ
بهار آمد و کافه خلایق در سایه عدل واحسان
امن و امان مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار
شدند و چون زمستان برسید صاحبقران گیتی ستان
به بخارا انتقال فرموده در کول و کنار قشلاق و در ان
محل قویا کرفته قصرها ساختند و خانها بر داخته
چون در ان موضع محل متعدد هست و هر کونه مرغان
تخصص فوکه نرس از اوج میکویند و بسیار میباشد

بوسید روی و سخن در گرفت ببرسیدش از راه
و هر پیش و کم زهر در سخن راند شهزاده هم روزان
بسی بر مشها کشید زمین بوسه داد و ثنا گستریده
فرستاده بسی فرین خواندش بجای سزاوار بنشاندش
جهان شادازان اجتماع آفرین گزان تازه شد
رونق ملک و دین و در اثنای آن زمستان بمقتضا
را و حصت صاحبقران امیرزاده ابابکر بسر شاهزاده
پیر شاه را دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد شد
و حدود حلی جا نزاده برسم طوی اقامت نمود و هم
در ان اثنا برحسب عادت روزگار که هر شادمانی
و هر سوری را ماتمی در عقب میباشد و انده
هو الضحاک و ابکی مهد اعلی فداق خاتون که حرم
بدر صاحب قرانی بود و ازین سرای فانی بدار

هفتصد پنجاه شتر وار قوی بر هم شهر لغه با دو دق بزرگ که در
طاهر سمرقند نشسته بود میفرستادند والعهدة علیه و
دیوان بستان اختر اقبال امیر سلیمان شده بوج کمال
صعود نموده بعز مصاهرت حضرت صاحبقران تمامی
یافت و طویهای بادشاهانه مرتب داشته پیشکش
بسیار بمحل عرض رسانیده و خدم معلی سلطان بخت بیدار
را بان نوئین کامکار داده و ایلچی زاده مراقبت
قضایا و مهمات خراسان بر حسب دلخواه
کرده شد کفایت نموده متوجه ایلچی گشت
و امرا و نوئینان با قامت رسم استقبال نموده
قشلاق بشرف بساط بوسی خسرو آفاق
بیت چو برداخت شاهزاده منصور ز الجایتو
پیش تخت پدر جهاندارش از لطف در بر گرفت

همی راند و بفرخنده طالع مسعود از قرشی گذشته در
جلگای دلگش کش برلب آب خشکا در اقبا نزول
فرمود [illegible] سراپرده شاه جرخ اقتدار زمین
آشیده دیبا حصار همه دشت کشته کران تا کران
از خیمه و خرگه و سایبان [illegible]
[illegible] جون از بیان اثار شوکت و
[illegible] حقران کا مکار آثار دولت
[illegible] بیض الوسع جغتای باوج عظمت وجلال
[illegible] وکمال رفعت واستقلال یافت جنابخه
[illegible] مشرق تا بمغرب برتو تسلط واستیلا انداخت
[illegible] سرت خنایم وافرکه دریورشها بیابی از فتوحات
متواتر بدست بلادت عساکر گردون ماثر می افتاد
یا ساویان معسکر ظفر مآب از روی مکنت واسباب

جاودانی نقل کرد انا لله وانا الیه راجعون خاطر پاک
آنحضرت از وقوع این حادثه بغایت متالم شده وچهره همایون
که دیده دین ودولت بآن روشن بود بسیل
ملال ومحن کشت ولاغر القلب بحزن واندوه مبتلا
کلام معجز نظام در رسم اشک واطعام واقامت
وصدقات بفقرا ومساکین وایتام فوق ما یتصوره
الاوهام باقامت پیوست ونعش مغفور معفور
را بکشن برده دفن کردند وعزم من لا یموت به
روانش بخلد برین شاد باد، وجوان زمستان آخر جمادی
صاحب قران گیتی ستان عزیمت دار السلطنت قزوین
وبهره را در پناه حفظ وتائید الهی کامران ونشکار کن
سعادت واقبال منازل میگذاشت
بنه در یک شکارستان نمی ماند، شکار افکن شکار افکن

فرمان شنوده بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان
یافت و قرار گرفت و مجموع التزام نموده خط باز دادند
ب مقرر سیاه بعرض گاه رسانند و تواجیان
بزرگ که خط باز می ستدند امیر حاجی سیف الدین بود
و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس و همدران
ملهیها خانه مرتب گشت و بشتهای بادشاهانه بشکل
و نوای بجارت تکلفات ترتیب کرده شد بنشاقها
سه هر کین برفرق حوانین بلقیس آئین کفتی بگرد ثریا
در ماه کرده منزل و ساغرهای بلورین بردست ساقیان
ماه پیکر صافی زهر کدورت مجون ضمیر عاقل
جهان بشادی شد آراسته همه بوم و بر زیور
خواسته جهان شد نهان زیر دیبای چین
بر زر و گوهر بسیط زمین و مهد اعلی سوی قلعه اغاز خرم

برامرار دیگر عهد و زمان فایق بودند هر ینه رای ممالک
آرای که آیتی بود لازم الاتباع در شان احکام سلطنت
وکشورکشی اقتضای آن نرمود که در سال تسعه
اضافتی رود و در بهارات ئیل سنه اثنین و تسعین
وسبعمایه در اق یارکه از فرّ نزول همایون مهبط
ابهت و افتخار بود بقور ولتای بزرگ فرمان داد
وبعد از اجتماع جمع امرا و نوئینان از تومانات و
وصد جات و سایر سروران و حکام مواضع و دول
رسوم طوی قورلتای و اداب ان بخشی و جای
مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده
مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت شد
در باب زیادت کردن سان سپاه بجاد یموت
بیت سران سپه سر بسر هر که بود بجذمت کمر بسته

قوت بعید خوابه و توکل باوری و نصرت قاری با
[illegible] از طرف جته روان فرمود و چون از
[illegible] نموده از شکنت گشتند و به اسی کول
[illegible] از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اردی در پیش
[illegible] و بدر صدر ترکمان با پنجاه هزار سوار از شیجعان
[illegible] لاوران از جانب اندکان رسیده با ایشان
[illegible] چون بکوک تو به رسیدند چند روز در ان
[illegible] توقف کرده تفحص احوال مخالفان مشغول
شدند و از انجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه اجتو
[illegible] از مخالفان هر کرا بیافتند بیت
بکشتند یا زنده کردند اسیر [illegible] زن و بچه شان الجه برنا و پیر
بغارت ببردند چیزی که بود [illegible] ز خشک و ز ترشان برآورده
باین طریق اطراف و جوانب ان راضی و نواحی

شیرین بیک اغا که نهالی بود از درجه ابهت و جلالت اخبار
افتخارش را حضرت صاحبقرانی امیرزاده میران شاه
بخراسان معاودت فرمود امیرزاده محمد شیخ ...
و امرا و نویینان نیز بموطنهای خود بازگشتند و حضرت
صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند ...
در ظاهر سمرقند بلنز بعاج مرکز استقرار ... این فتح آثار
نصرت شعار کشت ... نظام حال زمانه و اوفای دوران
تمام گشته با قبال شهریار جهان ...
حضرت صاحبقرانی ... صاحبقران
گیتی ستان هم در اوایل سال مذکور امیرزاده سلطان حسین
و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عمان
و از امرا قوشون و خانه بجکان صدیق نابان و سلطان
سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین و حسن جان دارو و ...

وتقریر کرد که دران موضع یا قرالدین جناب کردم بهی
مردم از هر دو طرف کشته شدند و سپاه ما شکسته
بدرون رفتند و قرالدین بصوب صحرای الچنی بوجنی
روان شد او بی توقف در عقب او تعجیل براندند
چون از الچنی بوجنی بگذشته بدو او کرکیتی"
رسیدند اغرق را دران محل گذاشته با یلغار روانه
شدند و چون بکنار آب اتیش رسید قرالدین
از آب گذشته بود و بطرف تولس که گویند سمور
تاقم دران بیشه می باشد رفته و سالها و عمرها
بودند و بدان از آب گذشته یافتند امرا
بسد و دران موضع درنگ نمودند و هر یک کس
خود را از آب گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان
بران درختهای صنوبر عالی که دران بیشه بود کشیدند

را بمواکب جلادت و صرامت می پیمودند تا المانغ گذشته
واز آب ایله بشاه عبور نموده به قراتال رسیدند
بورت انکاتورا بود و در انجا خبر یافتند که
اولجه بوغا مجلکاجی که با چهار صد سوار پیشتر رفته
رفته بود در شکارگاهی با قمر الدین دو چار خورده
عظیم کرده اند و یاری از جانبین بقتا آمده اند
از برای تحقیق کیفیت این قضیه حسن جان دارد
باش و پیکشی را بفرستادند ایشان روی شتاب
وجزم براه آوردند چون بموشی رسید که آنجا
واقع شده بود کشته بسیار در انجا
میان از لشکریان خود از قوم ملغو شخصی را یافتند
زخم دار که از حیاتش رمقی مانده بود در جهار ره
بعلف گذرانیده او را تیمارداری نموده پیش او آوردند

وبعنایه صاحب قران گیتی ستان عزم نهضت همایون
بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات
تعهد حال لشکریان و تربیت سپاه انداخت بیت
اسبان که بود دشت بصحرا یله ... بیاورد از دشت جوبان گله
بیابود ازان لشکر نامدار ... بیاده کسی نماند گردش سوار
زاسب و سلاح و زر و خواسته ... بباشی سراسر شد آراسته
دراز سمرقند در ضمان حفظ و تائید ذوالجلال بسعادت و
اقبال روان شد و بر آب خجند پول بسته عبور نمود و
رستاق در تاشکنت میان پارسی و جناس قشلاق
فرموده و ایشان را ای مصلحت نمایش زیارت
مرقد تابان نرفت شیخ مصلحت را قدس سره از
حدات اصول دین و دنیوی دانسته بآن قصد
عنان توجه بصوب معموره اخسی معطوف گردانیدند

تا زشیران سپاه حضرت صاحبقران بازماندند بر درخت بیشه
دشمن نشان یک وجب یوم از زمین کشور دشمن مند
کین سپاه سب تسلط برفرازان نراند وچون زمان پور تیر
ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادی
شده بود ولشکر بیاز زواد نمانده ودران مدت
پیشتر بگوشت شکار تنها وبیاز مرائی میگذرانیدند
وهوا نیز سرد شده بود از انجا بسعادت مراجعت
نمودند وبراه اطون کورکه بازگشتند واطون
کورکه راهیست که از دو طرف کوه عظیم هست
که از اتراک کول گویند ومنازل ومراحل
کرده در سمرقند بایه سریر اعلی سعادت ابساط بوس
دریافتند
تجاق در بایز همین سال سنه اثنین وتسعین

والال فرامی این مقال با دامیر سانید بیت کر تیغ تو
یکدم از میان چیزد خصمت هم از خان و مان برخیزد
تم که جای بدخواه تو باد برخیز بسنگ و رنجهان
آفتاب سلطنت اقبال از کسوف تم و ملال
اجلاء برفته همایون بی همالش را از داورخانه ما
شفاء و رحمة للمؤمنین شربت شفاء
کلی امت کشت روزگار زبان تسلیت بمضمون
المجد عوفی اذ عوفیت والکرم وزال
عنا الی الاعدا ایت الم و ما تخصک فی
رزیة اذا سلمت فکل الناس قد سلموا
رشاد و کارنامه خلایق شاد مان و مستبشر گشته هر کس
شکرها کرد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج
مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه پادشاه

از صدق نیت وصفای طویت مراسم زیارت
بتقدیم رسانیده ده هزار دینار کبکی از وجهی که تصدق
راشاید بارباب استحقاق صرف فرموده و نیاسکنده
بسعادت معاودت نموده و در انجام مزاج همایون
آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته بود
مرضی طاری شده و بتواتر سوءت آن بغایت انشداد
پذیرفت و مدت یک ایام بین متمادی گشت چنانچه
امرا و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک
بودند بیت از بیم تکرش جهان میلرزید در خط
ملالتش زبان میلرزید او جان جهان بود دران
حال ز خوف بر جانش ده صد هزار جان میلرزید
میامن انفاس قدسی جهت امن و امان جهان
به دعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال گویا

مملکت از دشت و امیر لعل و امیر ملکت را ملازم آستان
[illegible] نیابت گردانید مکرر با نوی کبری حلبان ملک
[illegible] حاجی بیک جته که دراز اسفر دولت اساس سعادت
وقت و مصاحبت آن مستعد بود و چون رایت
[illegible] بیگ محفوف بنصرت بیرون از لغر عزیمت کرد امرا تومان
[illegible] و امرا قوشول بدیک بمورچل روان شدند
[illegible] موضع ترسمان مخیم نزول فرخنده گشت ایلچیان
[illegible] خان برسیدند او ایشان را نوازش
[illegible] فرود آورد نوازش عایت تقدیم رسانیدند
[illegible] بواسطه برف و بارندگی چند روز در ان منزل توقف
افتاد و جواب خبر وصول و سناد کان توقتمش خان بسمع
مبارک حضرت صاحبقران پیوست بیت بفرمود تا بر
کشایند راه ها در ارندشان از دربارگاه جود ستوری

از خراسان رسیده و بسعادت بساط بوسی مستسعد
شده‌ای عالیحضرت صاحبقرانی بترحیب تمام التفات
نموده امرا و نویینان را بنوازش بادشاهانه
گردانیده و عامه لشکریان را و کملکداران
در مخزن سیم و زر برگشاده سیورغال داده
زاب و سلاح و هر گونه چیز هر کس بخشیده و نوخت
و بعد از ترتیب لشکر بجهانگیر را بر مقدمه فرموده و در
قول کرکز رایات نصرت شعار بود و تمور قتلغ اغا
بسر تمور ملک خان و کوبجه اغان با یکدیگر اوزبک آقلاوز
ملازم بودند و در روز بخشنبه دوازدهم سفر سنه ثلاث
تسعین و سبعمایه که آفتاب در ششم درجه حمل بود و کوکب
همایون در ضمان عصمت و تائید ملک جلیل رخت زمود
و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ راجهة ضبط

شرح توان داد اگر گردد ارتباه و مخالفت بی جایگاه
که از شه ... حضرت ... و افساد مردم شریر بد اموز
... اقدام نمود ... و ازان شرمسار و پشیمان
... عاطفت و احم خداوندانه عفو فرماید ضمیمه سایر
... الطاف و اسطاف گردد و من حد خود شناخته بعد
... بکسر موی پای از طریق متابعت ... و انقیاد بیرون
... و در مراعات شرایط ادب و طاعت گزاری هیچ
دقیقه فروگذارم ... بکی بنده باشم بفرمان شاه
... هیچ دگر سزیدان شاه ... حضرت صاحبقران فرمود که
... سیادی حالا که آوازه دشمنان جسته زخم خورده و
خسته پیش ما آمده اند ... معلوم است که اورا سلک
فرزندان درآورده رعایت او بجه مرتبه کرده شد و از
جمله برای او لشکر بارس خان کشیدم و بدین سبب

از شاه دریافتند بخدمت رهی وارث شافتند
بعزت نهادند سر بر زمین ... زبانی ... واژه
و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست شده
باسب راه وار که جهت پیشکش آورده بودند بر
رسانیدند و حسب قرار ... فرمان
آئین سلطنت را شعار بر دست سپهر اقتدار
گرفت اما از حمیت بادشاهانه زیاده ... الزمان
ایلچیان زبان استکانت و انکسار بصفح ...
و استغفار کشاده رسالت توقش خانزاده
عظماء او از انوزده عرضه داشتند محصل آنکه ...
نسبت با من بثابت بدر و ولی نعمت کمتر ندست
به سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که در باره من ...
داشته زیادت ازانست که از هزار یکی را ...

ز بردار نا بسنیدهٔ خود نفعال یافته بست برین
سفاظی و خفیف از دار دوا و از شراب غرور جنان بیخود
شده دله اصلا بیک اربد باز نمیداند کرد بار لشکر کشید
و از وجهی ابوه بمنغلای بیش نرفتاد و بولایت ما
... روهی که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهی
سیاه نا دیده فرار اختیار کرد و اکثر ان که از عزیمت
مدت ... از عجز در آمده عذر خواهی مینماید
چون بدرات انتضاء مدو بهمان از دوشاوه رفته
... بر او اعتماد کرده ... عزم دورست عزیمتی که
کرده ایم و اشکر از ان بهت جمع آورده بتوفیق ربانی
و تائید سبحانی ... رسانید صبح نا در میان
نوشته بکار چیت ... ارجع الیهم فلنا تینهم
بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة

جندین اسب لشکریان و اسوان و اسباب و اوان
دران زمستان عرضه تلف شد و بیا[illegible] در تربیت
و تمشیت او اهتمام نمودم تا ایل او را از ایل [illegible] جدا
جدا کرده بدو دادم و دست او اینوعی قوی گردانیدم
که بر تخت الوس جوجی بهادر استقرار یافت و بوجه
از فضل باری تعالی است اما سبب شن بودم و نیوسیله
او را بزبان عطوفت و تلطف بسر خود گردانیده او را و برادران
کفیل و جون دولت بر او قرار گرفت و قوتی و تمولی
در حال خود مشاهده نمود حق نعمت و احسان فراموش
کرده شرایط فرزندی بجای نیاورد و جون با ایران
زمین نهضت نموده تسخیر فرمود عراق مشغول بودیم
طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی مملکت
ما را خراب کردند و سایه التفات بران نه نیفکندیم تا مگر

قلعه باری تعالی بجای آوردند و چون سیلی عظیم آمده بود
چند روز آنجا توقف نمودند و بعد ازان گذر کاچشمه
گورا یافتند شروع کردند و شاه از آب بگذشتند و دران
شب دو نوکر آمدند که اوزبک ریخته به بیابان و جول بطرف
خان بررفتند حضرت صاحبقران در عقب
ایشان کس فرستاده و باینشان نرسیدند بریت لعصر
آنجا رسیدند شب سیاه ظفر پناه در بیابان و جول
در میانها آب یافته میرفتند روز چهارشنبه بیست و یکم
بی رسیدند له بیک تا مشهورست و ازانجا
کوچ دوشنب درمیان روز جمعه موضع الغ تاق مخیم
نزول همایون گشت میر میران صاحب قرانی و جهانبانی
بتاریخ هزاره آردشت بالای کوه برامد صحرا در
صحرا بود روز در انجا توقف فرمودند امر عالی

[illegible] ماغزون و با این همه لکر است میکوید
که طالب صلحت میباید که علیه بکه باشد "ال ما فرستاد تا با مرا
جانغی کرده انچه مصلحت باشد بجای دریم بعد ازان
رسم طوی ایلچیان فرستادن ای زردوزی بوشانیده و تا
تعیین فرموده شان داد که مراسم رعایت و مراعات
بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول در
کرده باشاهزادکان و امرا ملاقات موده و
توقعش از گرفته بمالغ خرمنده و اختر سعد
کردون ماثر روی لتر کتابی پرده نهار از لبیه
جوق جوق عبور کذشته سه هفته در بیابان وجون منازل
در احل قطع کرده [illegible] ت بیرو قلت آب
مانده و خراب شده در چشمه [illegible] ی اوزبکیه
سارق اوزن رسیدند و چهارپایان سیراب کرده

[illegible] من [illegible] بسنگ کلان که عبارت از شانزده
شتر بار باشد دیناری کمی یافت نمی شد حضرة صاحب
قولی فرموده با مراتب آن و هزار جات و مدجات
و حات جار رسانیده مجبکاه بازستند که هیچ
[illegible] دیده در آرد نان کماج دبرا و تماج ورشته
[illegible] و امثال آن نیز و از مطبخ به بماق التقیا بند
و مراجعه احتیاط جزء نمود و از یک من بسنگ انبار
که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه سبزهی
[illegible] مطر کویند شصت سه سماق پیرون آمد و مقرر
فرمودند که از اشکریان هریک بیک کاسه ازان قناعت
کنند و بیشتر سپاه آنرا نیافتند و پیوسته در ان صحراها
میبستند و زخم مرعت و انواع جانوران که در ان
بیابان می یافتند و علفی که می توانست خورد روزکار

بنفاد پیوست که لشکریان سنگ آو
نشانه بلند مانند مناری برافراشته و سنگ
جا مکدست تاریخ آن ایام بران
برروی روزگار باقی ماند و از انجا کوچ کرده
کنان روان شدند و مکرر آب
فرود آمد و از آب گذشته بعد از هشت روز
اناترغوی رسیدند و چون از ابتدای
قریب بهار ماه گذشته بود در لشکر
واز اطراف آن
نیست در اردوی همایون که از عایت
وکثرت شجعان وابطال رجال
دریای بود در جوش و جهانی بر دوله
وکرانی پیدا شد چنانچه یکسر کوسفند بصد دینار

ز هر جنس جنان گرفتار شد که گیرنده دامت بکار
و از جمله ی آهو دران بحر یافتند از کاویش بزرگتر
[illegible] هرگز مشاهده نموده و معقول از اقمذغای میگویند
و دشتبان بکن بسیاری ازان نیز انداخته بودند و
[illegible] بان از گشت شکاری آماده بود
[illegible]
بعد از فراغ
شکار را با صابت تغار صاحبقران مهر اقتدار بر تو
نعامت بازدید بدن جمه و عرض عساکر گردون مآثر
[illegible] و قلب و جناح چون
گوهر تیغ در اهن نشسته و مرکبان باد پیمای راچون
آتش جهنده از دامن بر بر کستوان نهان کرده
[illegible] سپاهی کثرت فزون از شمار ظفر نشان
نسلط شعار بهیجا جو اشفته بیلان مست همه نیزه

میلزایند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحبقران
دران روز شنبه اول محرم الحرام سنه احدی
فرمود و تواجیان با مراجعت نمودند و برانغار
بحرکت روان شدند و تمام آن صحرا بی انتها فرو گرفته
وحوش و طیور بی شمار بودند و بعد از دو روز محاصره
کرده بودند هر سو که سوکک راند خالی
کورو آهو کرده خالی جوئی گذاشت صیادان مند ناچار
از پی سوی منزل راه برداشت وزان نجه گاه
سوی تخت بفیروزی و دولت و بخت
وسپاه از فر اقبال شاه عالم پناه از کوزا آهو و گاو
و دیگر انواع نخیر چندان صید کردند که جهانیان کثرتی
بی قیاس با وجود جهانیان تیغی که دست داده بود
فربه را گزین کرده برمیداشتند و لاغر را میگذاشتند

ایزد کرده سنان سپهبد زده زانو بسی
سر و دو شانه کشیده که باد اجهان نلدگران
تاکان بفرمان صاحبقران جاودان سروجان
آورده دین وداد فدای سم مرکب شاه باد
بنیاد جهانداری افرین که باد باد بکردان
چون حضرت صاحبقران توسن پردی
ملک قسطنطنیه بنظر التفات احتیاط فرمود بسعادت
واقبال پیش راند توسن خداداد سیمی سمن وار است
صفها کشیده بودند سپاهی همه صفدر و رزم ساز
دلها از هوا کردن کش سرفراز سواران جنگی و مردان
کارزار کمندها بکف و خنجرها بکمر خداداد بعد از اقامت
رسم الجا منتی و پیشکش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا
برگشاد بیت بسی آفرین کرد بر شهریار که باد اچنین

دلیران نیزه بدست ... گرفته سپر از جرم نهنگ
برافکنده بر گستوان بلنگ ... نه از مرگ باک و نه از تیر و تفنگ
ز آب و هوا و نه از آتش گریز ... مردی یکتا و دلی تیز
برزخم سندان برحمله گوه ... بدین گونه لشکر ز هر سو گروه
قیاس بیرون بکثرت شمار ... همه صوبت کروز
مکمل و آراسته فوج فوج ... دلیران بمیدان جنگ آموزه
شده متوجه عرض گاه کشت ... جهاندار پیروز
لشکر آماده کشت ... برآمد براست و درآمد بدشت
یکی تاج بر سر ز یاقوت ...
غازیان بسوی حرانغار تافت ... جهان سر بسر کوه فولاد
یافت ... درآمد روان از صفت ... فرو جست
پیروی یک از اسب جست ... که توان او بود از اغاز
کروهی همه تیغ و خنجر بکف ... بقصد عدو تنگ بسته میان

گفتار او شاد گشت بر و آفرین کرد و زانجا گذشت
بعد ازا کرد و انبوه لشکر فیروزی اثر شاهزاده عمر
شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته
راه بحرای وسیع المجال راه برکد رندگان صبا و شمال
تنگ بودند زانبوه لشکر دران بهن دشت
مجال باد از هوا میگذشت سپاهی سراسر ز گیتی فروز
سپاهان جنگ در بیشه تور همه با دل شیر و نیروی ببر
ز نوک سنان شان خراشیده ابر چون آفتاب رایت ظفر
بکیوان شاهی همی بر فراز و بائید آلهی سایه وصول
برایشان بینداخت شاهزاده با قامت وظایف خدمت
سپاه ز تنگ بود و بانتظیم مراسم ادب بنوعی که از جنان
شاهزاده سرور باسخ همایون را زانو زده با تنیه فایجه
بیازیست گفت که ای از ملک و دین فیروزی از تو

جاودان کامگار جهان باد کیتی که کاه
بندهٔ اختر غلامت بود تن و جان نثار
ذرای ره خسرو تاجور شهنشه مراورا نوازش نمود
بسی آفرین کرد و حرمت فزود و بعد از تومان چهار
شیخ تمور پسر اقتیمور بهادر با هزار و پانصد سوار
ایستاده بودند سپاهی سک حمله تیز جنگ
کشاده بکین جستن خصم چنگ چو سیل و چو آب و چو
شیر زیان بکف تیغ و کرز و کمند و کمان تیغ تمور
بهادر رسوم نیکو بندگی بتقدیم رسانید و زانو زمین
کشید و زبان بس دعا کرد بر شهریار که تا دایر
مطیع فلک بنده وار بکام تو باد این و آیین روزگار
نگهبان جانت خدای جهان چو مابندگان در زمین
جانسپار بهر وقت و بهر جا هزاران هزار جهانیان

فروگرفته صفها ترتیب داده بودند ایستاده بود
سپاهی ز یک بیابان فزون ... که کین نهنگان دریای
خون ... همه تند و کینه کش و رزم ساز ... سترگ و جهان
سوز و دشمن گداز ... ایشان نیز طریق معهود و بجای آداب
سرور مدوحه یک رعایت رسم بجای آورد ... بیت
خواند بر شهریار آفرین ... که زلی تو مباد اکلاه و نگین
خدایت بهر کار یاری دهاد ... ز چشم بدان رستگاری دهاد
سعادت بکام و فلک بند باد ... قضا یاور و بخت فرخنده باد
زمانه ندارد چو جانزاد دیغ ... گر تیر بارد و گر زوبتیغ
چو سامان بر ایشان ستایش گرفت ... جهان آفرین را
یاایش گرفت ... بسی خواند بر هر یکی آفرین ... که پیوسته
باسید داد و دین ... وزانجا باقبال بگذشت شاد
راه در رشش عطر ساکشته باد ... بعد ازان ماجرا جزا تمان

بهار از طالع بهروزی از تو ... کلاه بخت از فرق عدو
گشاد از حد چین تا مرز دربند ... نکوبرکه تو بخت
ارجمندی ... که خود بخت از تو دارد سربلندی
که مشک افشان کنی راه ... منور باد چون خورشید دولت
بهر جانب که روی آرق تقدیر ... رکابت باد چو دولت
جهانگیر کمر بسته بدرگاه تو از جان ... غلامان زما
فراوان ... جهاندارش فراوان آفرین خواند دعایش
بر زبان مردمت راند ... که از بخت بلندت باوری یار
براعدایت همیشه برتری باد ... وزانخاشان زمین
روان کرد ... عنانش با ... عنبر فشان کرد ... جهان
حضرت صاحبقران از عساکر ... یزد ... عزیمت نطنز
کنان در گذشت لشکر سلطان محمود خان ولوالجی
امیر سلیمانشاه کران تا کران آن دشت بی پایان

خطاب بیت تما بفنون دعا و ثنا بیارست

کرای شاه سریر آفرینش دعایت حرز جان اهل بینش

کشته از اختر و انجم کلاهت کرفته مشرق مغرب سپاهت

فروغ لعل خورشید از نگینت طلوع صبح اقبال از جبینت

بهر سجده پیشت کاه و پیکاه کلاه افکنده هم خورشید و هم ماه

مظفر باد دست از دولت نشانه مبادا یکزمان بی توزمانه

همیشه حشمت درجاره سازی بقادر بهرزی و عاجز نوازی

سپهرام در فرمان رهایی عنایت یار در کشور کشایی

جو کار افتد بوقت جان سپاری زما کوشش ز اقبال تو یاری

زهی توفیق آن فرخنده جائی که دربار د براه خدمتت سر

شنشته را خطاب شاهزاده نشاط افزود و شد خاطر کشاده

کرد آفرین از شادکامی که ای شایسته فرزند کرامی

ی آفتاب ارتفاعش برتو جاه و جلالت پرتو
شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر انا خت کار
جبین جبین خشمشان روزگار بجون زلف پریشان
بهم برآمدی واز صدای نروش قهرشان مهر سپهر
دیده بلا دیده عاشقان تیره وخیره مانند نصای
بی انتها واز غایت کثرت تنگ آورده صفها
بودند وایستاده ... سپاهی بسیاری از حد برون
یکایک مردی رستم فزون ... دلاور سواران برجاستند
دلیر وقوی هیکل وتنومند ... چشیران دنیم وپلاسن
زجان از بی آب روشته دست ... وبجون حضرت
صاحبقران دیده احتیاط بنظاره آن دریان سوار
خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان
رسم الجا مشی وغرض پیشکشی شرایط ادب مرعی داشته

سپاهی به بسیاری از ریگ بیش ... گذشته که مردی از جان
خویش ... ندیده و کسی پشت ایشان بنگ ... بجستی جو
باد و جو کوه از درنگ ... فروزنده آتش کارزار ...
و از نده رایت شهریار ... و چون حضرت صاحب
و ان صفدر رکاب و نصرت هم عنان با ایشان
رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت
و تمکن بود پیاده گشته پیش آمد و الحق از رسوم
و آداب آن مقام تواند بود سپس جنان کز جنابا مدای
بای آورد و زانو زده طوطی ناطقه را بلوای وظایف
ثنا و دعا شکر خا کرد انید ... بیت که ای شاه دریا دل
باک دین ... فروزنده تخت و تاج و نگین ...
جهان آفرین تا جهان آزمد ... جو تو بادشاهی نیامد پدید
جهان مرترا داد یزدان پاک ... تا بنده خورشید تابنده خاک

جراغی جو نتواند رود دمانم ... جراغ [illegible] شد جشنم جانم
بهرکاری زیزدان یاریت باد ... زعز و ملک برخورداریت باد
وچون بهمین منوال تشکر قول ظفر قرین که از
وفور کثرت بحری بود امواج آن انواج بهادران
جلادت آئین فوج فوج بترتیب عزم لاحظ همایون
دریافتند وامرا ونوئینان بمراسم اداب معهود نقیب
نمودند وبرانغار لشکر نصرت شعار شاهزاده کامگار
میرانشاه بهادر دلاور را که سرمه دیده روشن اقبال
را جز گرد عرصه حرب و قتال ندانستی وگلگونه
رخسار برافروخته سعادت بغیر از خون مبارزان
میدان جلادت نشناختی قلب صف عرب ساخته
ورایت فیروزی باوج گردون برافراخته بسیاط
همون راکران تاکران فروگرفته بودند ...

و امیر جهانشاه جا کرد دیگر امرا و سپهداران که تعرض بذکر
هر یک موجب تطویل کلام می شود هر یک توسن خود
را نهره نهره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل
برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب
قران چون صفوف لشکر که میرسید امرا را نوازنده اسپان
تازیانه میشدند و بزبان اخلاص و هواخواهی وظیفه دعا
و ثنا باو امیر میرسانیدند و عاطفت بادشاهانه همه را
استمالت فرموده بستایش و تبلند بایه سرافراز میگردانید
تا بدو روز از وقت بامداد که جمشید خورشید بسبز
جنگ فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان
کردون سیاه ستاره عرض میداشت لشکری بدان
سان بسانی که در جلگای کس بموضع اق یار مقرر شده
بود امر اخطبا زداده بودند عرض دیده شد بعد ازان

بگیتی همی خوبی از داد تست ۰۰ کجا هست مردم همه یاد تست
تو ی در جهان شاه بیدار بخت ۰۰ ترا دید دولت سزاوار تخت
درخشنده تیغت عدو سوز باد ۰۰ درفش و سنان از تو پیروز باد
بجان بنده و هر که هست از سپاه ۰۰ کمر بسته ایم از پی کام شاه
درین داوری داورت یار باد ۰۰ سر تخت و دشمن نگونسار باد
خدیو جهانشاه صاحبقران ۰۰ ز نقار شهزاده شد شادمان
براو آفرین خواند و بر لشکرش ۰۰ سخنها بسی گفت از هر درش
که بیدار دل باش سنجیده کار ۰۰ بپرداز بناه از و کاستی
مکن ایمنی در سرای فسوس ۰۰ که که روشن است و پسی کاستی
ز تو نام باید که ماند بلند ۰۰ نکردل نداری بگیتی نژند
جهان آفرین از تو خشنود باد ۰۰ سر بد سگالت بر از دود باد
و همچنین در برانغار امرا نامدار و نوئینان رفیع
مقدار مثل محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین

تربیت او برگشادن بیت کامید سپاه و سپهبد نبست
که روشن روان باشی و تندرست و در روز نهم
هفتم جمادی الآخر باختیار واقفان صناعت تنجیم
لطایع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانید
و عظما را مرا را مدار بملازمت رکاب همایونش
تعیین فرمود و تا غایت از دشمنان خبری نیافته بودند
شاهزاده و او را دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که
پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام نخوابیده
بودند و حال این خبر بحضرت صاحبقرانی فرستادند
ذیان قضا جریان نفاد یافت که بخبر جبان دانسته
گرفته تفحص نمایند که افروزنده گان آن آتشها کدام
طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر
نیک برخبر باشند و شرط حزم و احتیاط مرعی داشته

کورکه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار را
شوکت صاحبقران کامکار و کثرت و ترتیب آن لشکر
جرار متعجب مانده مصدوق [illegible] ای سباهت را طفر لشکر
کش و نصرت پژوه نه یقین بطول و عرض لشکرت
واقف نه شک نه برای العین مشاهده نمود گفتا
[illegible]
[illegible] ساختن حضرت صاحبقرانی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] حضرت صاحبقرانی امرا و سران سپاه
را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منغلای
روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد
سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منغلای او
باشد حضرت صاحبقران آن جرات و دلاوری بغایت
پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشت و مقدمه
لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش او

کرشد با لشکریان جیوب و خلک جمع آورده
کدا را راست کردند و صاحب قران کامکار با تمام لشکر
حضرت شعار از آب عبور نموده به منغلای پیوست
عساکر گردون مآثر آن زشت و ناسزا را در زیر
سم سوران کیتی نورد آوردند و از مخالفان هیچ اثری
و خبری معلوم نمی شد و هر کس که بخبر گیری میرفت در آن
بیابان سر گردان گشته از کس نشان نمی یافت
حضرت صاحبقران با تمام دولت ثابت ارکان
تیغ داد و ترکمان را احصا فرموده با جمعی دیگر از
بهادران بخبر گیری فرستاد و او مردی دلاور کاردان
بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در رعایت
کارهای عظیم و زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده
بر حسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام

تغافل جایز ندارند بفرزندشایسته فرمود پادشاه
که آگاه باشد ز حال سپاه تن آسانی و غفلت از کار باه
ندانند صواب ندارد روا نبوید مگر بر طریق خرد
بود دایم اکه زهر نیک و بد وجون اشارت علیه
بشاهزاده کامکار والا مرا نامدار رسید بامتثال امر
مبادرت نمود شب و روز کوهها ی دور میکردند
و تفحص کنان میرفتند وجون باب توبل رسیده
بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش
دیدیم و هرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد
هیچکس اثر نیافتیم باز این معنی را بحضرت صاحب
قرانی عرضه داشت کردند وصورت حال بسامع
علیه رسید فی الحال کوچ کرده متوجه هراند وجون باب
توبل رسید بواسطه عبور لشکر منغلای گذر خراب

بیاورد قماری را پاسبان را فرمان داد که بایست
سوار برود و آن ده مرد که در پیش اند کوشش نموده بگیرد
بیاورد قماری برحسب فرموده متوجه شد و چون
ایشان رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته شدند و
بعضی دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و خبر توقفش
از ایشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل بسیار
پیموده و از بسی آبها و کوتلها عبور نموده روز دوشنبه
بیست و چهارم جمادی الآخر بکنار آب ایق رسید
بخدمت بلغرخش همایون رسانید که این آب راسه
گذارست یکی را ایغریائی گویند دوم را بورکت
سیوم را که از همه کوچک تر ست جیمه کت حضرت صاحب
قران که ضمیر منیرش مطرح انوار صدق و صواب بود
فرمود که ازین گذارها گذشتن مصلحت نیست چه شاید

سراندر شب دوم الاجوق جندیامت در بش
بهادران بنهان شدند وچون صبح دمید کرفته
سواری از ان الاجوقها بهی یرفت صبر نمودند تا از
ایشان بکذشت و در عقب او شتافته اورا بکرفت
وبجزت صاحبقرانی رسانید فرآنحضرت نیز از
ترتیب فرمود و شیخ داود را بانعامات پادشاهانه
مخصوص کردانیده کمر ترکش زرین و خلعت خاص
ارزانی داشت وازانجا اوال توقتمش خان بر
کفت یکماه باشد که ما ازایل پیرون آمده اینجا ساکن
شده ایم واز خان خبری نداریم اما جندروزست
که دو سوار جنبوش آمده اند و درین نزدیکی ایشان
ایلت انجامی باشند و معلوم نیست که جکسان جهت
صاحبقرانی عید خواجه مردم الاجوقهارا جنابجاه شده

مدد یافت که هیچ کس از نظاره و قوشون خود جدا
نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند و ازان پس
لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند بیت
چو از دشمنان آگهی یافت شاه ۔۔ کرایندرا پیش بضبط
سپاه ۔۔ بیاراست لشکر باین و ساز ۔۔ چو جنگ جویان
دشمن گداز ۔۔ روان شد بیابی سپه فوج فوج ۔۔ چو برق
که جوشان درآید بموج ۔۔ و چون حوالی آب ایک
بخیمه نزول همایون گشت حضرة صاحبقران صباح
دوشنبه غرة ماه رجب بسعادت واقبال سوار شده بر
سر پول بایستاد و فرمان داد که مغلان پیشتر از پول
گذار کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر پول از پول
بگذشتند و بر اغار و جرانغار هر کس از مقابل خود برآب
زده عبور نمودند و بعد ازان قرین فتح و فیروزی از

که دشمنان در کمین باشند صلاح آنست که بالای آب
روان شویم و توکل بر بهین حفیظ جل و علا کرده به آب
زنیم و بگذریم و همانساعت کوچ کردند و بالای آب
رفته سوار و پیاده از رودخانه گذشته
میگذشتند و بدو روز تمام آن لشکر بی کران از آن آب
گران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل
مراحل پیموده بآب هموار رسیدند و قراولان لشکر منصور
رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را
بحضرت اعلی عرضه داشتند و بدان حال امیرزاده محمد
سلطان بیک را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند
و چون اوضاع از او استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلجه اینجا
بودند و چون از توجه لشکر آگاهی یافتند کوچ کردند و رفتند
و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند بر اثر ایشان

شد بگران ماند ار که هنگام رزم آوری ز حق نصرت
آید نه از لشکری نه سعادت شود روزگین دستگیر
نه بسیاری لشکر و تیغ و تیر و نه قسمت بخارا تصور
چنان بود که حضرت صاحبقران بجون باب بیق رسید
از کنار رها عبور نماید و در کمین فرصت مترصد آن راهها
می بود و آنحضرت از الهام تائید آسمانی آن معنی را
در حساب گرفته بود از بالای آب گذشته و بدانجا
رسیده و جون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع
قتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود
تا عساکر منصور تمام برسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده
امر فرمود که تومانان و جبرها آماده دارند و بیرامون
سپاه همایون را طناب زده قسمت کنند تا لشکریان
حوالی خود خندق بکنند برحسب فرمان کاربند شدند

بول گذشته روان شد و بین اثنا قراولان بلوچ از
دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقران گیتی ستان
از ایشان اخبار استفسار نموده تقریر کردند که توقتمش
خان از آمدن شما آگاه نبوده و نوکرایدکو از اردوی
شما گریخته آمدند و او را از توجه شما خبر دادند که با لشکری
قراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان بسر
توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش در نهاد افتاده
دود از سر برآمد و گفت من نیز دو چندان لشکر جمع کنم
و در زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکرها
راست و درست جمع آورده و اکنون در قوقا
کول زخمسته و باز بطلب کس لشکر فرستاده
غلط بین که بدخواه را در سرست که فیروزی از کثرت
لشکرست بصد رنج کوشش نماید بجان که جمع آورد

اولان لشکر فرستادند که از سپاه مخالف سه
نشان ظاهر شد و باز خبر رسید که در عقب ایشان غلبه
دیگر پیدا شدند حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال
سوار پیش رفت و لشکر را مرتب فرمود که صف راست
داشته و میمنه و میسره آراسته روان شوند درین حال
قراول یکی از دشمنان را گرفته بیاورد او را بعد از استفسار
احوال بیارماق رسانیدند و سونجک بهادر و ارغوشاه
را بفرستاد تا از سپاه دشمن خبری بازدانند و چون چپ
فرموده روان شدند آنها که خود را نموده بودند بازگشته
رفته بودند و ایشان هرچند در تفحص و تفتیش سعی بلیغ
بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون باز
گردیدند حضرت صاحبقران مبشر را بهمان کارنامزد فرمود و
فرمان داد که از دشمنان خبری معلوم نکند مراجعت

وشرایط جزم مرعی داشته آن شب دران مرجا بعبور
بیت دگر روز چون خسرو خاوری ببرزد سر از کاخ نیلوفری
از جا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق
رعایت جزم میرفتند حضرت صاحبقران مجموع امرا از
توامانات وصدجات احضار فرمود و همه را بتجدد
ترتیب نوازش نمود خلعتهای فاخر بخشید و بشکر
و شکریانرا جبهای لایق داد بیت چو بحر عنایت
در آمد بجوش سه جام انعام کردند نوش سرانرا همه
خلعت خاص داد به بخشش دل همگنان کرد شاد
در کنج و کوهپایه و برکستوان همان جبه و تیغ و تیر و کمان
کشیده بشکر برانگیخته کرد و ز انجا روان شد بسوی نبرد
و در اثنای آن راه بگل ولایی عظیم رسیدند و چند
و مشقت بسیار ازان محل گذشته فرود آمدند و دران

تربیت عنایت بادشاهانه مخصوص گردانیدند و جمعی
که با او بودند بصنوف عواطف سرافراز گذاشته
انگاه داد و نوازش فرمود و از گرفتاران قلعه
اسرار احوال توقمتش خان استفسار نموده عرضه داشتند
که توقمتش خان لشکر را جا رسانیده بود که در موضع
توقماق جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان بانجا رفتیم
و او را نیافتیم و سبب تخلف او از میعاد هم ندانستیم بدان
واسطه در بیابان و جنگل سرگشته میگردیدیم تا باین بلا
مبتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
قهر تقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا بسر ساق
را بزخمی مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعرض
رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان میرفتم و او را
در محلی که وعدگاه بود نیافتم و بر دیگر اوضاع اطلاع

نماید بیشتر با جند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه شد و رسما
راه بجنگلی رسید و در انجا از دور دودی دید و جوانب
متوجه شد آوازهم شنیده کس فرستاد تا کیفیت وضع
تفحص نموده قلت و کثرت ایشان باز داند چون
تحقیق پیوست که طایفه از شکر دشمند مردم خود را وقت
داشته بر سر ایشان راند چون دشمن شد آتش
برآمد بزین تیغ کین برکشید بجز جنگ چون چاره ندید
صف آرات از بیم جان پی نشرد شد از باد کین
آتش جنگ تیز قضا فرقه خفته را کفت نیز تا بید
آسمانی که پیوسته رفیق روزگار از عوان و اصاخرش
صاحب قرانی بود یاوری نمود و سپاه ظفر پناه بی خلاف
غالب آمده جمل کس را از ایشان دستگیر کردند و بند
سر بر سلطنت سریر آوردند حضرت صاحبقران مبشر را بانواع

کرد [illegible] امیر ایلکو تمور

خبر رسید اشارت علیه بصدور پیوست که امیر
ایلکو تمور با بهادران پیش رود و از مخالفان هر جا که تحقیق
بیابد که درکجا اند و غلبه پیش آمده یا اندک و در جمیع
احوال از طریق حزم و احتیاط مرعی دارد امیر نامدار با
بادرنه جسته تعجیل روان گشت و از وحلی
عظیم و دو آب گذشته با امیر جلال حمید و دیگر قراولان
ملحق شد و جوان پیشتر رفت گروهی از سپاه دشمن
را دید که بر بالای پشته استاده نظاره میکردند و الحال
جمعی از مردان کار و مبارزان تیغ گذار بجانب ایشان
روان گردانید دشمنان چون توجه ایشان مشاهده
کردند پشته از پشت فرو رفتند و ایشان ببالای
پشته بجای دشمنان برآمدند و از آن طرف پشته سی

ندارم صاحبقران کیتی ستان جهان پسر امیر حیدر از ایله
ترخان و مولی و صائین نمور و جمعی از بهادران نامور
تعیین فرمود و فرمان داد که چون سپاهی سپاه
دشمن به بینند گر بسیار باشند خود را بدیشان نموده
گریزان باز گردید تا ایشان فریفته شوند و پیش آیند
و هر جه روی نماید با علام آن مبادرت نمایند بدین
وامرا و بهادران بر حسب فرمان روان شدند و چون
از لامی و کل و ابها گذشتند سپاهی سپاه دشمن
بدید آمد و از ایشان پانجده نفر جدا شده پیش آمدند
و ازین طرف صائین نمور پیش راند و با ایشان
سخن کرد و باز گردید و مولی را بحضرت اعلی فرستادند
تا صورت حال معروض دارد او از برف سرعت به
استعاره کرده بیایه سریر خلافت مصیر آمد و کیفیت وضع

ودیعه داشته از قضا تیری باسب او رسید و او نیز زخم خورده
با وجود آنکه زخم داشت همان اسب تیرخورده از آب
بگذشت و چون اسب را قوت نماند بیفتاد و اسبی دیگر
پیش کشیدند که برنشیند جنور سوار ناشده تیری دیگر از
مصیبت لامرد لقضاء الله کشا دیافت و بر تقتل
بنا اسب آرضه تلف کشت و مخالفان غلبه کرده
با نبوه کرده بر آمدند و آن دلاور نامدار عالی مقدار پاده
پای ثبات بفشرد و از غایت حمیت و مردانگی دست از
جنگ باز نکشید تا دشمنان او را نشناخته شهید کردند
قالوا انا لله و انا الیه راجعون ... زکر جهان
هیچکس جان نبرد کس این رقعه باوی بپایان نبرد
دار جهان دوستی با کسی نیابی در و مهربانی بسی
جهانرا بدین گونه شد رسم و راه ... برآرد بگاه و ندارد نگاه

قوشون سوار مکمل جبه پوش دیدند در مرغزاری
کشیده و جنگ مهیا شده و در کمین فرصت اند
چون بران حال اطلاع یافتند هم انجا توقف نمود
خبر بامیر ایکو تمور فرستادند و او در زمان روان شده
ببالای پشته برآمد و لشکر دشمن را احتیاط کرده چون غلبه
بودند جنگ کردن مصلحت ندانست و صواب
دید که آهستگی بازگشته از آبها بگذرند سپاه خود را روانه
گردانید و خود با اندک نفری در عقب لشکر باز ایستاد
دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است و آب
و وحل در راه روان بسر امیر ایکو تمور یاری اندند و از کمال
شجاعت و فرط دلاوری بی ثبات بفتراک دو بزخم
تیر آهن گذار چند قوشون را باز داشت و چندان کوشش
نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب و لای بگذشتند

بندگی بجای آورده با سی کس بر سه قوشون از لشکر
... که در مقابل او بودند حمله کرده اثنا جداده و داد و ری
بظهور رسانیده و زمان زمان طبل باز فرو کوفته سپر یک
... شیشه برق آهنگ را با قطاس هیبت و باس بجناب
... تاخته و از چرخ کمان و صفیر تیر صدای فغان در گوش جان
... می انداخت ... خروشان و جوشان گرفته جنگ
کمان کیانی و تیر خدنگ ... روان کرده از برج زاغ کمان
عقاب اجل را سوی دشمنان ... و ندیله نیز جنگی مردانه کرد
و شاه ملک بسر تقای مرکن که کوششهای بهادرانه نموده
بهر تیری از لشکر دشمنان ... بخاک اندر افکند
یک ... بهلوان ... و با بزید شش انگشتی نیز داد مردی و مردانگی
داد و از دشمنان کس را دستگیر کرده بیاوردند حضرت
صاحبقران از انجا مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین نزول

و دران واقعه تا یلیه که چراغ دولت فرا [illegible] فرونشستن بود خانه روشن میکرد و هر یک بسر [illegible] [illegible] و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجه شهادت

[illegible] چراغی کازن فرو خواهد نشست

کند در وقت مردن خانه روشن حضرت [illegible]

بنفس مبارک با اندک سپاهی درین حال بکنار [illegible]

و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه ملازم رکاب

همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سایبان

کشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خاره گذار یاغی را بران

[illegible] ببارید تیر از کمان سران [illegible] بآن رزمجویان

وجوشن وران [illegible] براندند اعدا بشمشیر و تیر برآمده از آن

ایشان نفیر نماند از مخالف کس انجا بجای که رو به

نهاد بر شیر بای [illegible] و دران معرکه جلال حمید وظایف نیکو

شتن بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال
گشت صرفت محلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب
شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه در هنگام بودن
آفتاب در برج شمالی نماز خفتن در آن موضع به
حسب فتوی شریعت غرا واجب می شود و بعد از آن
[illegible] صاحبقران از انجا بسعادت روان شد
شمشیر نصرت آخته و رایت دولت و اقبال برافراخته
بر بلندی فرود آمد [illegible] بران پشته سلطان فرهاد
براسود تا صبح برزد نفس جهان کسوت سوگواری فکند
برافراخت خورشید فرخ درفش و از انجا بسعادت و اقبال
روان شد و چون توقمش خان نمی ایستاد که لشکر
منصور برسد و اولان سیاه دشمن هر روز خود را
مینمودند و بار گردیده میرفتند و آن بیابان بی پایان

فرمود و جماعتی را که در آن موقف هولناک ... با ثبات
فشرده ... بشرایط سربازی قیام نموده با نوا ...
بنوازش بلند پایه و سرافراز گردانید و حکم ترخانی
ارزانی داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست
رد بسینه ایشان ندارند و از درآمدن بحضرت ممانعت نکنند
و تا نه گناه از ایشان و فرزندان ایشان عفو
جنین داد باسخ که تا نه نهاد هر انکس که از
تخم ایشان زاد کنه شان نبرسند ابناء ما کز ین پس
نشینند برجای ما و خویشان امیر ایکو تمر را که بعز
شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود
و ازان جمله شاه ملک بسر قلجوای را مخصوص عواطف
بادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکو تمر یار
داده مهر کلان و مهر برواته را بدو سپرد و چون قریب

شتر و وقوع جنگ بزرگ صاحب قران ثانی
روز دوشنبه پانجدهم رجب سنه ثلاث وتسعین
وسبعمایه موافق قوی بیل که هوا بعد شش روز کشاده شد
در موضع قندز به نفس مبارک ملتفت آراستن لشکر
وقصد دشمن وترتیب آن شد و هفت قول مرتب
گردانید بنوعی که هیچکس مثل آن ندیده ونشنیده و امثال
این معانی از نتایج الهامات ربانی وتائیدات آسمانی
تواند بود اما در خصوصیت عدد هفت بسی اسرارست که
واقفان بر سبع المثانی بان راه برند صورت بلبلان این
بلستان نوا هی دیگرست ... یک قول باسم سلطان محمود
خان بیاراست که ازهی جمله مردان کار وانبوهی از بهادران
تیغ گذار بودند همه جنگ جوی وهمه نامدار ... جوشیران آشفته
در کارزار ... سپاهی چو دریای جوشان بجنگ ... همه تیز کرده

را پیش گرفته توقف نکردند حضرت ماحزان با
شاهزادگان ونویینان مشورت نموده
عمر شیخ را فرمان داد که با پنجهزار سوار از پیش روان
شود بتعجیل رازه باورد تا بضرورت توقف نماید
وازمرا امیر سونجک وسلطان سنجر وامر عثمان
وحسن جان دار وغیرهم با او برند وچون
بامتثال امر مبادرت نمودند روز دیگر خبر آمد که
از جانبین بهم رسیده اند رای اعلی بدین حال اطلاع
یافت ترتیب لشکر فرموده بطالع سعد وبخت
فیروز روان شد سوی دشمن کینه خواه
بنیروی اقبال وعون الهی ودران روز ازکثرت
ابر وبارندگی هوا تیره بود وسحاب اشک ریز
قضا خنجر فتنه میکرد تیز

جانبین با یکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه
را مقاومتی احتیاج افتد مدد داده و مستعد کار باشد و
در دست راست قولی دیگر بیت همه شیر مردان کارآزما
دلیر و عدو بند کشور کشا نگاه و عاهر یکی صفدری
از ایشان تعین و رعد و شکری ترتیب داده و برآیت
ثبات امیرزاده میرانشاه مکمل گردانیده و در پیش
سپاه زاده محمد سلطان شاه با جبرها و تورا با آماده جنگ
شده و در قبل دست راست امیرزاده حاجی سیف
با لشکری آراسته و حشری کاه دلاوری از سرجان برخاسته
هنرنمای و نبرد آزمای و مردافکن ظفر فزای
و ولایت کشای و تلب شکن همه بسان سپر سینه باز
کرده بتیغ همه جوکو هر شمشیر غرق در آهن باستاده و در
جرانغار قولی دیگر بیت کروهی همه بردل و بهلوان

به کار جنگ و باشلاش امیر سلیمان
فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بست هر
سلطان سپرد و اطراف و جوانب آنرا بدلاوران
تیر افکن و نبرد آزمایان صف شکن بیست هر جنگ
اتنا بسته میان بگردون درآورده کز زبان
بخون آب داده همه تیغ را سان در جگر ریخته
مستحکم ساخت و از بهادران لشکر و مبارزان مقدر
پست قوشون مردلاور یلان سرافراز شمشیر
نبرد آزمایان لشکر شکن سواران جنگی و مردان مرد
کز آتش بخنجر برآرندگرد هر کدامشان کوشش و تاختن
همه ریشان رایت افراختن برگزیده رکاب نازم
همایون گردانید و علیحده در عقب قول بزرگ به
تا هنگام اشغال نیران قتال و جدال که بهادران

ز عدد عالم ... سپاهی که شد تیره خورشید و ماه ... ز بس تیغ
... و خود و کلاه ... ز تیغ و ز کرزه و کوس و ز گرد ... زمین
شد سیه و آسمان لاجورد ... و از آن جانب نزاول دشمن
پیدا شده توقتمش خان قلبی و جناحین لشکر خود را بشاه
زادگان چوجی نژاد مثل تاش تمور اغلن و بیک
... اغلن و ایلیغمش اغلن و بیک بولاد اغلن و
علی اغلن و جیه ... اغلن و غیرهم و امرا و نویینان مثل
علی و سلیمان صوفی غنغزات و نوروز غنغزات و
... تا و اقبوته و اردس جوقیات و عیسی بیک برادر
ایدکو و حسن بیک و ... ای دکوکه بوغا و بغلی بهرین
و جرغوربلی و دیگر امرا و سرداران اردس چوچی آراسته
و بسالکرده در رسیدند ... سپاه اندر آمد همی فوج
جو دریای جوشان که آید بموج ... شد از سم اسبان زمین

مخالف شکار و ممالک ستان توانا تن و بند و بیل
ببیکل جو پیل و بنیره جو شیر مرتب فرموده بود رکاب
همایون امیرزاده عمر شیخ کرده بود و در زنبیل دست چپ
پیرزی پیک سار بوغا و خداداد حسینی یافوچی زمبارن
بیت که کر بر کشیدندی ار چشمه میغ شدی انجون
در دل و چشم میغ و کر مرغ بران زدندی به
بازیدی از بیم بهرام و تیر روی جلادت به پیکار
دشمنان آوردندو مراد دست راست و دست چپ
از تومانات و هزارجات و قوشونات هریک در
مقام خود قرار یافته صفها آراستند و پیاده بدرگاه
و سوار جبرها در پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند
بیت شد آراسته لشکری بی حساب که بوشید گردون
رخ افتاب در آورد که هریکی رستمی بود از ایشان یکی

تو گفتی بهان سر بسر آتش است ... و یا کوه البرز در جوشش
... شکر جانبین برابر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن
از هر دو طرف میمنه و میسره بجند قوشون زیاده بر لشکر
این طرف بود صاحب قران موید کامگار که در همه
کار استظهار بعنایت پروردگار اعتماد بر فضل
آفریدگار داشتی نه به بسیاری لشکر جرار و اما دکی اسباب
بسیار جنانچه در هر جنگ عادت بسندیده او بود فرود
آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز بگزارد و روی تضرع
و خشوع بر خاک انکسار نهاد و خضوع نهاده از درگاه پادشاه
نصرت بخش تعالی و تقدس فتح و فیروزی طلبید
که کرنا رو نمود از خدایی ... در اصطلاب فکرت روشنایی
نه زا بروجیس اید نامه نو ... نه از اثار ناخن جامه نو
بدو جوی بیدلی در جنبش حور ... نیابی گر نه زوجی زمه نور

سنگ رنگ ... زنیزه هوا همچو بیشه بلنگ ... مژ سرهمه
دشت وصحراوکوه ... زسم ستوران لشکر ستوه ... آز
مخالفان دران دشت کین چندان لشکر بسیدکه وهم
وهم با تامل قیاس از عقد شمار آن عاجز آید صاحبقران
کیتی ستان که از علو مرتبت در قعر نشان بود
بود کردون فرود پایه او ... عالم از رنباد سایه او
از غایت شجاعت ودلاوری بفرمود تا تمام فوجها
خیمها بزدند توقتمش خان چون آن حال مشاهده کرد
از کمال تهکن وغایت شجاعت لشکر منصور وبی التفاق
ایشان چه سپاه دشمن خیره بماند وحسابها برگرفت
بادشتی تمام تعبیه وترتیب صفها لشکر مشغول شد
بیاراست لشکران تاکران ... با تیغ وشمشیر وگرزگران
زبس جوشن وترک تیر وتبر ... همه دیع وخود وسنان ویوسر

بود و خانجه اشارتی بان رفته دست اخلاص بدعا برداشته
و بتوفیق مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت
عزیز نصرت خواست و برحسب سنت سنیه جدبزرگوارش
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات کریمه یا ایها
الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم
قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم علیکم و اتقوا
الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون بزبان
اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر جبین
دشمنان باشد و صاحب موید را مخاطب ساخته بزبان
مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور
در زمان دلیران هر دو سپاه بیاد حمله آتش جنگ
برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال
یافت [illegible] دو لشکر یکویم دو دریای خون بتلاطم

وبعد از فراغ از مناجات با عالم السر والخفیات توکل
بر فضل نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار شد و
شد دلاوران لشکر و بهادران صفدر صدای طبل
و غلغله تکبیر در گنبد گیوان و جرخ اثیر انداختند و
ولت و اعلام اسلام با اوج عیوق برابر شد و
از طرفین کوس و نفاره فرو کوفتند و
را از خروش ... ران کر ساختند ... برامد خروشیدن
کره نای ... زمین و زمان اندر آمد ز جای ... برامد رویین
سپاه از دو روی ... جهان شد بر از مردم جنگجوی
تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز ... نهان گشته خورشید
گیتی فروز ... در این حال شعبه دوحه عظمت و جلال و ثمره
شجره طیبه نبوت و رسالت سید برگزیده قدس سره که از
مبشرات دولت روز افزون حضرت صاحب قرانی

حاجی سیف الدین در اینجا نشاه بهادر چون این
[illegible] مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم
[illegible] زار و ضرب سنان آتش با ایشان را باز کرد اینجا
قبچاق را در نیز حمله کرد یک قوشون از مخالفان
بر دانید و امرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر ها موج بورد
را بیخته بجد تیغ را از خون بردلان کونه یاقوت
رمالی بخشید و زمرد شمشیر را او تاشیر بر تو سهیل سعادت
عقیق یمانی ساخت بیک حمله شهزاده نامدار
یکند از ایشان هزاران سوار تا از مخالفان آنجه
در مقابل او بودند هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر
با قون قبچاقی پیش رانده با ر قوشون دشمن جنگ
در پیوست در اثنا کرّ و فرّ از اسب خطا شد و در جنان
حالتی از میان دولت حضرت صاحبقرانی در زمان

به بسیاری از ریگ صحرا فزون ... بتدبیر خون ریختن تا حدند
بهم تیغ و رایت برافراختند ... ز هر سو دلیران و گندآوران
کشیدند شمشیر کین از میان ... گرفتند لوبا و زوبین بجنگ
نهادند دل بر فنا بجنگ ... زمین شد غار و برآمد بانوح
جهان گشت بحر و درآمد بموج ... گرد سواران بسم رباب
شد از نباشته چشمه آفتاب ... رخ شاه گردان شد از گرد
برآورد گردون گردان خمان ... از خاک شد چشمه مهر زرد
برآمد فغان از جهان کالامان ... امیر حاجی سیف الدین
از نیروی اقبال صاحبقران نصرت قرین پیش از همه تیر
کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود
برهم شکست و برانداخت ... چنان برگرفتند لشکر ز جای
که پیدا نیامد همی سر ز پای ... چند قوشون از سپاه دشمن
زیاده آمده بود روان شدند که از عقب لشکر امیر

سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود را در آویختند و خاک
معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان برآمیختند
و وجهی بر سینه و تن دشمنان برحم تیر و حربه سنان
و شمشیر دوخته و دریده شده دریای سرکشان و گردنهای
سروران هر کران و خم سد شکسته و بسته آمد
و سایبه و کرزه و تمشیر تیز برآمد تو گفتی همی رستخیز
اجل بر آماده زهر سو کمین جو دریای خون شد سراسر
جهان شد که کس روی کشور ندید ز بس کشتگان
شد زمین ناپدید توقتمش خان چون آثار ضعف
در لشکر خود مشاهده کرد و قوت مقابله با حضرت صاحب
قرانی در خود نمیدید روی از آن جانب گردانیده متوجه
امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او را مرتب و
مضبوط یافت از رویارویی اجتناب نموده روبشیخ

سوار گشت و باز بر هر اول دشمن حمله برده متفرق ساخت
و شیخ علی بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست
مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قوای بازو
بیش رانده قدم بر دشمن برهم شکست و شیر پنجه شجاعت
امیرزاده عمر شیخ در جرانغار بقوت بازوی کامگار
شمشیر صاعقه کردار را بخرمن سوزی حیات دشمنان
درخشان کرده داد مردی داده و دانکی داده و مقابل
خود را مقهور ساخته منهزم گردانید
جو دریا بموج اندر آید زجای ... ندارد برش آتش تیز پای
درفشش جو دشمن به پیچد زدو ... لش ماتم آید بهنگام
سور و پردی بیک ... خداداد نیز گران جلادت در
میدان شجاعت جهاندند و قنبل دست راست دین
را پای ثبات از جای برده بر ... ندند و هر کس از سرداران

رسانید که توقتمش با جندر فوج از سپاه خود از لشکر منصور
گذشته است و در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده
است آن حضرت هوز متامل بود در آن اثنی که از
پیش بهزاده عمر شیخ همین خبر رسیده سبب قران
السعدین با جمع برادران جلادت آئین عنان توجه
بصوب ایشان معطوف فرموده و توقتمش خان
چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد بای ثبات
و قرارش از جای برفت عقل داند که چون آب
زند دست بتیغ برد زخمش نه باندازه درع و قبست
بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت
شسته دل از مملکت و بادستای بضرورت برداشت
و از بیم جان سر اسیمه و برلشان عنان باره
بتنگ را سپرد بصد حیله زان ورطه جان برد

تمور بهادر و هزارهای سلدوز آورده و با انبوه عظیم از امرا
و بهادران لشکر خود بجنگ مشغول شده و هر سنه تیغ و تیر
بهادر و نوکر خود در مقابله تبر باران کردند ایشان
دست از سر رشته و دل از جان برداشته روی بر تافتند
و با تیغها و سالیقها حملهای بیباکانه آوردند و عاجبه
غالب شده بسیاری از مردم سلدوز را بتیغ گذرانیدند
و از میانه ایشان گذشته در عقب لشکر منصور
کشیده باستادند مهر مهر شجاعت و دلاوری امیرزاده
عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چند
از سباهش باز گشته بمقابله دشمن توقمش خان
آمد و جبه ها پیش گرفته آتش پیکار افروخت و دران
حال حضرت صاحبقران در عقب لشکر توقمش خان
که منهزم شده بودند میرفت چکه نواجی بسمع مبارک

براکنده ماز خون زمین زیر کل ؛ وما ظلمهم الله ولکن
کانوا انفسهم یظلمون وخامت ؛ ثبت طغیان وغرور
خ ؛ جنود ما هنالک مهزوم من الاحزاب برمنشور
شقاوت آن مغروران کشید خامه بی باکی وبدکردار
فرا سی بهزم بلعمه وبولون ادبر بر صحیفه اوبار ایشان نگاشت
کرانکه ره بی بیابی جواب ؛ که شاخ خطا میوه
رهد صواب ؛ بداندیشه دم بخر بدندید ؛ بیقتا دعاجز تر
از خود ندید ؛ شر انگیز مردم سوی شر شود ؛ جو کژدم که با خانه
کژ شود ؛ جون توقتش خان واتباعش را مضمون فذاقت
وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا صورت
حال گشت حضرت صاحبقران بفتح وفیروزی
نزول فرمود وباقامت لوازم شکر وسپاس مالک
الملوک تعالی وتقدس بیت که جرخی بدین کونه بپای

وجون توقعتش راشامت کفران نعمت ولی نا ولی کردن
با ولی نعمت دامن دولت گرفته قرار برقرار اختیار کرد
وبحکم [illegible] با ولی نعمت اربروان آمی [illegible] کرسه ی کا
نکوان آمی [illegible] نیت نموده رو بکر بزآورد و مهمان
وین کفر تبدان علت لشا بلد بوضوح پیوست
تمام الوس جوجی مقهور و شکسته دل [illegible] فی
خویش برداشتند به پچار کی اشت برکاشتند
نمودند شاه و سبه بلا بشت وزان کار با دا ندرا مد بشت
نه تاج و نه تخت و نه دولت بجا نه اسب و نه مردان جنگی بپای
نکون کشت کوس و درفش و سنان سپیدهی [illegible] آرد
از غان نه اسب بنگ و نه یاره بنه همه میسره
جشته و میمنه بیابان سراسر برا کشته شد همه دشت
ازان کشتگان بشته شد همانا که فرسنگ بودی جبل

خونریز ساخته کمان جلادت در بازو افکنده وجین
صابت در برو انداخته بادیان کینه پیکر را برانگیختند
وخاک را بسم مراکب تتر یاساخته در پشم نوکب ریختند
وبرحسب فرمان اربلی وتمنان جون برق جهنده وقضا
رسنده بشتاب روان شدند آن روزگار برگشتگان
از پیش اتل بود واز بس شمشیر قاتل نه از ان طرف
مهربانی گریز جایی ونه از بخانب صلحی ومحابایی بیت
نه از پیش ره ونه از بس امان ... نه جز تیر وشمشیر کس درمیان
نه توت که دارند بای ستیز ... نه فرصت که جویند راه گریز
زبیشتر رود اتل عمیق بود وآب از سر میگذشت واز بس
آب تیغ بالا گرفته بود دولت میرسید لاجرم درمیان دو سیلاب
جنان پیستر ایشان از آب زندگانی برخاک هلاک ریخته شعله
حیاتشان بباد فنا فرونشست واندک مردمی ازان گرداب

شب و روز را کیتی آرای کرده یکی را سزاوار تخت آفرید
یکی را جان تیره بخت آفریده قیام نموده شاهزادگان
کامکار امرای عالی مقدار در پایه سریر نصرت قرین
جمع آمده زانو زده و بیان بحث و استقامت
و مبارکباد آن رخت نامدار برنشاده تهنیت یار
صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفته
و بهادران سپاه ظفر پناه را بانواع عنایت و
نوازش فرموده انعامات بادشاهانه ارزانی داشت
و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بکامشی
در عقب گریختگان خوان گرفته بفرستاد بهادران دلاور
تیغ کین را بزهر قهر آب داده ملک چین و جین را
بکف قوت تاب داده شمشیر ابدار را بفسان ختم تیز کرده
و سنان آتش بار را چون غمزه معشوقان و چشم عاشقان

که از ممکن نامید آلهی نسیم فتح و فیروزی بر رایت نصرت
شعاع وزیدن گرفت و توقعش خان قضیه من نجا برأسه
فقد ربح غنیمت شمرده تیغ جانی بهزار حیله از ورطه هلاک
بیرون برد و الوس جوجی بکلی از هم فروریخته متفرق و
پراکنده گشتند ان و جوانات بخت جوجی نژاد ایدکو او در
پایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه
صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت
داده جمع کنیم بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان
را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریک پرلیغ
عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و مزاحم
ایشان نشود و نمان از ایشان نستانند
ایشان حکمها حاصل کرده خوشدل و شادمان بجت
وجوی ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان

بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال
و اسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد
گرفتند آن لشکر ظفر مند غنیمت بسیار چندان که کم کسی
و آن شاهزادگان و امرای اولوس جوجی کوشش نمودن
و تمور قتلغ اغلن و ایدکو و قدیر با زیاده از شصت هزار
مخالف و عداوت پیوستند و از کرنجیته بنا بدرگاه
گردون اشتباه حضرت صاحبقرانی که جلوه گاه سلطنت
و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر با رکاب
رکاب سعادت انتساب می نمودند آنحضرت ایشان
را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیدند تا
بتازه انعامات بی اندازه نیز موده و پیوسته بمواهب
بادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخره و اسبان
راهوار کرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانیدند درین وقت

در عقب سایر گردون ما ترکه بکامتی مخالفان رفته بودند
بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار آب تل
رسید و صحرای دور تو به که دشتی بود از نزاهت و صفا چون
خاطر اهل حضور پر نور و رزم و مرغزاری بود نه اطار
و طراوت غیرت فزای بهشت ارم
بساط سبزه چون جان خردمند هوای معتدل چون مهر
فرزند مضرب خیام نزول همایون کشت سرپرده ات
و جلالت پرامون بامون کشیده و دران اندرون
بارگاه نصرت پناه باوج گردون برآمده
سراپرده از دیبه رزنگار در و خیمه و خرگه بی شمار
بسیط زمین را در سراپرده گم در و بارگه رشتاب چرخ نهم
زده هر طرف خیمه و سایبان سر خرسنگ راه از گران بارگان
بی بزم شهزادگان بارگاه نیارسو برافراخته سر بماه

راندن عاجز شده بعضی میراندند و بعضی میکذاشتند و از
برده خانه یکی از ظرفا که ظفر کرد ملازم موکب فرخنده
بود و در زمان توجه بزبان امید نظم کرده بود بیت
تا بجا ند حیات ما باقی ۰ یکف آریم ترک تعلقی ۰ جند
کنیز حوروش و غلام بایک واکش در معسکر نصرت
پناه جمع آمد که انچه از برای خاصه حضرت صاحبقرانی
اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکر ماه رخسار
و جوانان سرو قامت لاله عذار که افتاب خاوری
از شرم طلعت جهان افروزشان روی در پرده انوار
بالحجاب کشیدی و زاهد شب زنده دار اگر ایشان را
بخواب بدیدی جیب حرقه بر سر صبر از مهر جمال شان
بدریدی بیت بخوبی بری و بیباکی هر ۰ به پیکر سروش
و بچهره قمر ۰ روا نزا بشمشاد بوینده رنج ۰ خرد را بر جان

چون در مجالس خاص بمزید قرب و محرمیت مخصوص
گشته بود بر حسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر
تربیت و نهایت گشت و چون عزم لشکریان کرد
حسب فرمان قضا جریان باطراف و جوانب رفته بود
مظفر و منصور باز نمایم نامجو در آن ایام و فتره و کاور
کوسفند و بره فراوان بدرگاه عالم پناه آمدند و از آنجا
هر که بر جزیره ای تل بناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده
بیاوردند و عساکر نصرت شعار بدان فتح نامدار جمله
غنیمت بدست افتاد که پای تقریر و تحریر اصلا بسر حد
وصف نرسد بیت غنیمت کشان بردر شهریار
غنیمت کشیدند پیش از شمار
و چون عدد و افراد مردم اردوی
همایون را که قوت ضروری بزحمت می یافتند بجندان آب
و کوسفند کرد شده بود که هنگام مراجعت چون باز گشتند از

مستقر سریر سلطنت و خالی جوجی خان و فرزندان او تخت
شاهی و جهانبانی برآمده بعشرت و کامرانی مشغول
شد بگرد تخت خوبان سرایی جهانزاده از
رخ روشنایی بری چهره بتان نازک اندام زجعد
از بهر دلها بافته دام عروسان لطیف ناز بزور د
ز چشم بدندیده روی شان کرد بریشم زن ره عشاق
کرشمه ساز کرده ساقی مست زغمزه ناوک افگن شست
درشست خرامان جام برکف جون تذروی شکفته
لاله بر شاخ سروی سبزه منزل همایون را نزهت و
طراوتی بی اندازه و روضه سلطنت و جلالت روز
افزون از نشحات فتح و پیروزی سرسبز و تازه آب
رودبار مخیم نصرت مآب را نزاهت و خرمی افزوده
زلال دولت و اقبال از سرچشمه عنایت ذوالجلال بر

گوینده کنج ببالا بکردار آزاد سرو برخ جوان بهار و رفتن
تذرو دمان شاهان بتنگی دل مستمند سر لف
عاشق جانسا کمند و دران منزل بهشت آئین که طراوتش
حکایت از نزاهت فردوس برین میدهد شنا دکام
خسرو کردون غلام نشاط عشرت فرمود
یکی جشن شاهانه فرمود شاه که باغ ارم گشت آن بزمگاه
باقبال شاه سپهر احتشام مهیا شد اسباب شادی کام
همه عرصه دشت پر شیره گشت بنوعی که چشم فلک خیره گشت
اوانی زرین فزون از شمار پر از لعل گون باده خوشگوار
قمر بود و بال نبید و عرق جهانرا پر از نقش شادی و رق
زامد شد ساقیان با قدح فلک را دل از جای رفت از فرح
زلحن مغنی و آواز ساز جرخ آمده زهره دلنواز
حضرت صاحبقرانی بعون تائیدات صمدانی دران محل که

بروآفرین از جهان آفرین که نازد بفرش زمان و زمین
زمین کلش از بارگاه تخت اوست زمان روشن از
برتو بخت اوست سر دشمنان باد و خاک رهش
سر تخت فیروزی عشرت کهش فلک بنده و اختر شهریار
خدای جهانش نگهدار باد بدین منوال بیت و شش
روز دران محل بفرخی بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و
بعد الحمد والمنت بخت
اشراق انجایق صاحبقران افغان مستقر سریر سلطنت
جون از عون عنایت الهی آن فتح
ارجمند میسر شد و دران حوالی و نواحی هیچکس از مخالفان
نه در بیابان و نه در جزیره نماند رایات نصرت شعار حضرت
صاحبقران بهره اقتدار محفوف بحفظ و تائید بر ورد کار به
صوب سمرقند که محل استقرار سریر سلطنت معدلت آثار

چو یار روزگار فرخنده آثار گشوده صبحت معسکر ظفرپناه
چون عرصه امید بی کنار در طول و عرض وسعت مجلس
مکنت و اقتدار گشته عرصها السموات والارض
جامهای بلورین پر از لعل مذاب بر کف ساقیان
صاحب جمال و ساغرهای زرین پر از لآلی گرانمایه
و افضال مالا مال از انتظام اسباب فرحت و سرور
جنود محنت رخت بربسته و سپاه غم واندوه بشکست بهزیمت
داده و از صولت انتقام عساکر منصور لشکر دشمن
شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی برافتاده نوای
مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی در
عشرت کدهٔ ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت اهتزاز
این ترانه دلنواز در پرده کامرانی ساخته
که جاوید صاحبقران شاد باد ز عدلش جهان یکسره آباد باد

ارب مراد داشت [illegible] عادت آنست که چون مملکتی
کرد و فتح نمایان غارت شود و خانه بماند برجا و اندرین
فتح و اقبال پادشاه عالم گیر مال با خانه و با خانه نشین یغما
با جرم کثرت لشکر اردوی همایون بمرتبه رسیده
بود که اگر کسی وثاق خود کم میکرد بیک ماه و دو ماه
باز نمی یافت و چون بآب بیتی رسیدند کوچه اغلن را که سکن
اصلی او بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده
داشت که حب الشیء یعمی و یصم و از طریق وفا عدول
نموده با مردم خود راه گریز پیش گرفت و برفت بیت
بیگانه مردم مکن اعتماد که یابی در آخر خلاف مراد
قیمت بی سبه نزد خرد بود میل اشیا سوی اصل خود
و چون از آب بیتی عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت
صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا در عراق

بود توجه نمود بیت روان گشته در موکبش مرد جان
جهان در رکابش شکر با سنان کله دار ترکان زرین
کمر بسته بر کوه سیمین زره عساکر منصور در عین رفاقت
و حضور و وفور بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان
فرو گرفته بسعادت روان شدند و در عیش و کامرانی
منزل بمنزل شادمان و خوشدل میرفتند چه همه را آنچنان
فتوحات ثروت و مال و از بر و بوم و سیم و ماهیون
صاحب جمال حاصل شده بود و چون نشیمن دشتبان
دران بیابان بی پایان خرگاه کوتره می باشد که از
جنابچه ساخته انداز هم نمی کشایند و همچنان زوده می شد
و برمیدانند و هنگام حرکت و کوچ آنرا برکردن نهاده
روان می شوند و مجموع آنها بدست تسلط و تصرف عساکر
گردون مآثر آمده بود هر کس که دل باه با منزاح کنار

ازین اجرا فرمود و بعد از اقامت مراسم نثار و تهنیت قدوم
ولب فرخنده آثار پیشکشهای لایق سزاوار بمحل عرض
رسانیدند و طوطیهای بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت
مشغول شدند ... سعادت با اقبال صاحبقران
براست بزمی چو باغ جنان ... سریر از نشیمنش تاجور
گذشته ز کرده ... بائین و فرش ز هر سو میران چرخ اقتدار
زمرت کربسته برمیان بنده وار ... مهیا و اماده اسباب
عیش ... بجوی سعادت روان آب عیش روان کرده
... افی سیمین عذار ... بزرین قدح باده خوشگوار ... مغنی
بساز اندر آورد ساز ... سرودش همین نغمه دلنواز
که این دولت و شوکت برکمال ... مبیناد از آسیب دوران
زوال ... وجون چند روز در عیش و شادمانی داد عشرت
وکامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازه و اشاره

گذاشته خود تعجیل روان شد و همان حفاظ و اعوان
بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و
جولهار پرضرر قطع فرمود و فردی قصد و شلت و تعب
و سبعا یه از حیران گذشته بسعادت و سلامت بازار
رسید بیت حشم بدازین دولت پیروز لوا دور
در رفتن و باز آمدن لشکر منصور ز هر آبخا سعادت
نهضت نموده از آب سیحون عبور فرموده به وصول
برخطه فردوس آئین سمر قند انداخت و دیده اهالی
مملکت از غبار موکب همایونش روشنائی یافت و شمه
آفتاب مسرت و شادمانی بر خواطر و ضمایر اکابر و
دیار تافته شد زادگان و اعیان و امرا و نویینان
بیت برفتند یکسر همه با نثار ثنا خوان و شادان
بر شهریار فراوان زر و گوهر افشاندند برو مدحتی

زمان فرمانروای ربع مسکون از انجا کوچ فرموده متوجه مستقر
سریر سلطنت شد و چون از آب خجند بگذشت خاطر مبارک
کامکار نشانها اشکار فرمود امرا و لشکریان برحسب فرمان
بقاعت مراسم آن قیام نمودند و شکاری لب یارانه اخته شد

[illegible]

چون خبر ایشان فرار از فر وصول و نزول صاحبقران کامکار
غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت بادشاهانه ممالک
سلطان محمود غازی انار الله برهانه از غزنین و کابل تا
حدود هند و قندهار و آن ولایات و نواحی تا آب سند
از ذوالمیرزاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امرا و نویینان مثل
عمرزاده امیر سلیمان شاه قطب الدین و علی عاجی پسر
امیر موسی و بهلول پسر محمد درویش برلاس و اسلام پسر

علیه متوجه هرات گشت و رایت افتاب تابان اشراق بر
تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرمود و از آب جیحون
عبور نموده صحرای بارسین مضرب خیام اقامت همایون
و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین
با اغرق و تمامی لشکر که در صفر سال گذشته از تاشکنت
روان شده بودند بهم انجا رسیدند چنانچه مدت ان بوشش
سیارک یازده ماه بود مالا مال گشت و عاطفت پادشاه
دریا نوال تمام شاهزادگان و خواتین و اشراف و اعیان
مملکت را از فتوحات آن سفر همایون اثر شامل غلامان
و دختران ماه رخسار و اسبان و کوسفندان بسیار بر سهم
ارمغانی ارزانی فرمود و آن زمستان در انجا باقبال
و کامرانی بگذرانید و در اول بهار که سلطان هفت اقلیم
گردون سایه التفات بر خل شرف خویش انداخت

بر سلطنت وکامکاری بودند برحسب اشارت تناکوا
نوالد والتکثر وا باکریم جلایل درسلک ازدواج انتظام
یابند بسعادت واقبال از شهر سمرقند بیرون فرموده
مرغزار کان کل محل نزول همایون گشت وفرمان قضا
جریان ترتیب طوی وسور تهیه اسباب جشن وسرور
نهاد یافت غلامان شایسته کاردان بربستند
برسم حضرت میان یکی جشن شاهانه کردند راست
مهیا در وهرچه اندیشه خواست بسیط زمین از کثرت
سراپرده وبارگاه وخیمه وخرگاه چون راز در سینه محرمان
اگاه بوشیده ماند وصحن هامون از بس تجمل وزینت
گوناگون وانواع تجیها لطیف موزون حیرت عقل
دوفنون آمد بایین بزمگاهی راست کردند
کزان فردوس را دربازکردند شهنشه تکیه زد برمسند ناز

ایلچی خواجه برلاس و تمور خواجه بسر اقبوغا و برادر خواجه کوکلی
و حسین صوفی بسر غیاث الدین ترخان و جمعی خواجه خویش
امیر عباس و اقبال شاه یرغوجی و شمس الدین اوج و
و سوینج تمور تلبه و دیگر فرزندان و برادران امرا با لشکری
گران ملازم رکاب شاهزاده گردانیده و مجموع خانه کوچ
متوجه ضبط آن ولایت گشته و حضرت صاحبقران
ظفر قرین در ضمان تائید رب العالمین روان شده و
بتاریخ سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق بحسب ایل
خطه بهشت آئین سمرقند از فر نزول همایون غیرت بهار
برین گشت سعادت قرین و زمانه غلام
همه کار دولت مهیا بکام و بعد از چند روز کمال عاطفت
رافت حضرت صاحبقران جهان اقتضا فرمود که دران
ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار که در اری سپهر شهریاری و در

پسر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را با دو دختر غیاث
الدین ترخان و امیرزاده ابابکر پسر امیرزاده میرانشاه را
با دختر امیر حاجی سیف الدین برسم شرع مطهر عقد بسته به
راکد خدا ساخت و زمانه زمزمه تهنیت و خروش مبارکباد
در کنبد نیه وزه فام سپهر انداخت ... نثار افکن شده
که هزار ان ... کمر حزن ان شده اقتان و خیزان دران
تاراج دره ای زمین بوش زلت معزول کشته جاندوش

... از حضرت تخت نشین کرباس
جلالت اساس وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ
فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعوف یحببکم
الله شاه سوار مضمار انا بنی السیف راز دار خلوت
لی مع الله وقت والوقت سیف علیه من الصلوات

بعشرت رنج سوز و کنج بردازد ۰ فروزان از جبینش فرّ شاهی
زمین تا آسمان نور الهی ۰ ببرد سند عالم بنا هش
جهانی از بزرگان سباهش ۰ برسم بندگی استاده برپای
سر هر یک برفعت آسمان سای ۰ بحشمت هر یکی افراسیابی
سپهر سروری را آفتابی ۰ سراسر در نشاط و کامرانی بفرّ دولت
صاحب قرانی ۰ زمانه برگ عشرت ساز داده فلک در بزم
دولت باز کرده ۰ شراب روشین و اسباب مجلس
فزون از اندازهٔ وهم مهندس ۰ ز هر سو مطربان زهره
آهنگ ۰ زده چنگ طرب در دامن چنگ ۰ نواسازان
نواها ساز کرده ۰ سرود خرّمی آغاز کرده ۰ بدست
ساقیان ماه پیکر ۰ می لعل روان در کاسهٔ زر
زبس عیش و نشاط و شادمانی ۰ جهان را تازه شد رسم جوانی
و حضرت صاحبقرانی در عین عیش و کامرانی امیرزاده

باید که سرمهٔ دیدهٔ دولت از غبار معرکه سازد و دست از روی
جهانبانی بکردن عروس مقصود حمایل کرده که با طلعت
سرو قامت نیزه عشق بازد چه کسی بگردن مقصود
دست حلقه کند که پیش تیر بلا سپر تواند بود بلندی
و پایداری درخت بخت از سرافرازی سنان کشید
بالا دست دهر نهالیست در بوستان ظفر
که از بوی فتحش بوی آنجورد چو در موسم کین بهار آورد
سر دشمن ملک بار آورد و کشادگی چهرهٔ دولت از خم
ابروی کمان چشم توان داشت که بزبان زه در دهان
سوفار این نکته معنی دار ادا میکند که پشتم زیر بار
خدمت اسلام دوتاست بشت ظفر از یکی من کرده
سهمی ز سعادتم نصیبت و رواست قوست که مشتری
او سعد سماست و بصفیر تیر بگوش هوش راست

انعمها و ازکاها و من التحیات اعمها و اتمها بر تست
که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارکه
آنست که بهشت زیر سایه شمشیرهاست و از خلال ظلال
این مقال این فرخنده فال مانند آفتاب جهانتاب
میدرخشید که روضه دولت و اقبال بی آب شمشیر نصرت مآب
نضارت و سرسبزی نیابد و نهال امانی و آمال بی بیاری
تیغ ضمیران مثال میوه پیروزی بار نیارد و هم از راه معنی
فردوس برین رهین تیغ سلاطین معدلت آئین تواند
بود برسند حشمت و کامکاری نخستاری تمکن تواند بود که بی
ارجمند از مشقت اسفار و اقدام نمودن بر اهوال و اخطار
نیندیشد و سر بر فرمان دهی و جهان داری شهریاری سرور
که همت بلند جنابش از مقاسات شدت حرب و دهشت
پیکار نپرهیزد چشم امید گیتی ستانی بمشاهده جمال مراد روبائی

تاریخ ولامع است حضرت صاحبقران گیتی ستان چون
از یورش دشت قبچاق مقتضی الاوطار مظفر و
کامکار مراجعت فرمود همت عالی نهمتش مقتضی آن شد
که بر ممالک ایران که سابقا تسخیر فرموده بود گذاری فرماید
و آن بلاد را از فساد بعضی بی باکان که در غیبت رایت
ظفر پیکر جهانگیر جوهر پیشه تهی کرده از تره شیره شغال اندر
ایدر به پیشه دلیر سر تهور برداشته بودند و کردن جلادت
برافراشته به عطفه عنانی پاک سازد که در خشیدن
ماه جندان نبود که خورشید تابنده پنهان بود تواجیانرا
فرمان داد که باطراف وجوانب رفته لشکریانرا جاریسانند
تا استعداد یورش پنج ساله کرده متوجه پایه سریر خلافت
مصیر شوند در روز جمعه بانزدهم رجب سنه اربع وتسعین
وسبعمایه موافق چیین یل همایون بسعادت واقبال

روان طریق توفیق میرساند که من خود کی در بستان
زمن راست روند و اسر ظفر مرجوکشت دولت ورو
بشت از بی خدمت جوکنم خم که همه از هر طرفی زمزمه
زد شنوند قرار بر جبار بالش مفاخر و معالی بحرکات
متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه سلطنت
معظمات مناصب و مناقب با تمکاب شتابد ایلچی
متاعب متعاقب متمشی کردد ماه از خمل و خفای محاق
بسیر شبانروزی برتبه رسد که نشیب و فراز افاق از نور
ظهور برافروزد و افتاب از وبال دالی بروشنر پرتوی
بیت الشرف حمل رایت اقتخار و اقتدار برافرازد
خرم دل انکه باغم یار بساخت مه نوازان کرفت کز شب
زمید کل بوی ازان یافت که با خار بساخت واز
شواهد صدق این دعاوی که انوار حلم از فحاوی آن

بارگیران خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامن
صوات صالحات که صافی دلان وگوشه نشینان از
برای صلاح کار جهان وجهانیان بدان مواظبت مینمودند
بظهور پیوست و برکات صدقات که الصدقة
تزید فی العمر کار کرآمد و در شب یکشنبه منتصف شعبان
که شب براة موسوم است براة صحت ذات وفرید
حیات الخضرت مکرمت ایات در دیوان و اذا
سالك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة
الداع اذا دعانی اطلاق رفت و روز یکشنبه پانجم
شعبان مزاج همایون ، وبصحت نهاد
نکوئیم مزاجش گرفت اعتدال ، که عالم شد ایمن زبیم
خلایق را حدایق امال وبساتین امانی از شقایق نخجت
دریاسین شادمانی ارامته گشت واز صدای شکر واداء

اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز نافته و اثر دمای
رایت از نسیم فیروزی جان یافته وجون از غبار موکب
همایون هوای بخارا مایه بخش مشک اذفر و عنبر سارا گشت
بزرگان شهر اکهی یافتند سوی رایت شاه
بشتافتند بشکرانه جانزا کشیدند پیش که دیدند روی
خداوند خویش تمامی آن نواحی از دست هجوم لشکر
منصور فرو گرفتند شهنشاه نوران سپاهی شنید
که چشم فلک طول و عرضش ندید جنان شد ز گرد سواران
جهان که خورشید گفتی شد از آسمان و در نحال بگشت
غرهٔ شعبان مزاج مبارک حضرت صاحب قرانی
را عرض مرضی طاری شد و بدان التفات ننموده کج
فرمود و چون بجوی زرکه از ولایات بخارا است فرود
آمد زحمت روی تبزاید نهاد و سورت مرض اشتداد

پذیرفت خواجین و فرزندان را طلب فرمود و حضرات
علیاسرای ماه خانم و نومان اغا و خدر معلی سلطان
عت بیگم با سایر فرزندان و خواجین از سمرقند بتعجیل
شتافته در پایه سریر اعلی حاضر شدند و فرمان قضا نفاذ
صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منغلای
از پیشتر رفته بود و از جیحون گذشته لشکر را بموضعی که
رسیده باشند بگذارد و جریده باز گردد و عجب حالتی حیرت
زایی و مشکل قضیه دهشت افزایی ذاتی که سلامتی
عالم در سلامت او بود از کسوت حال صحت عاری
باشد و وجودی که نظام سلسله وجود از میامن عدالت
او بمنت انتظام دانست از حیله اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیک جمع آمدند و امیر
حاجی سیف الدین بر سر ایشان ایستاده بترتیب

شکرانه کوش فلک برسپاس و دامن زمانه برخواسته شد

بیت شکرایزد را که ذات خسرو گیتی پناه ملّه حقّت

زنو بوشید از الطاف آله و جون مزاج مبارک بحال

استقامت بازآمد اشارت علیه بصدور پیوست که

امیرزاده محمد سلطان جهته ضبط شکر مغلای از پیش

روان کردد و در روز چهارشنبه بیست و پنج ماه مبارک

وسعادت نشاط حرکت فرمود و بر سبیل طوف سوار شده

دیده روزکار از مشاهده سلامتی ذات بزرکوارش

روشنایی یافت و دل صغار و کبار از میامن صحّت

مزاج خسرو سپهر اقتدار مسرور و شادمان کشت والحمد

رب العالمین

روز دوشنبه

غره ماه مبارک رمضان خطیر از نو ملتفت انتظام

اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کوکه زده
با سعد طالع و یمن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبال
روان شد جنود فتح و فیروزی از یمین و یسار و یامین
آثار سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار رکب
رکاب مطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد و
در چهارشنبه دهم ماه مومنع اموبه مخیم نزول همایون
گشت وزرا بخاصه اعلی سرایملک خانم و تومان اغا
را با تمامی اغایان بسمرقند باز گردانید و موکب ظفر قرین
از آب جیحون گذشته بقرب قلعه اموبه فرود آمد و
روز آدینه شاهزاده جوان بخت شاه رخ را اشارت
فرمود که بسمرقند معاودت فرماید ... طلب کرد سلطان
صاحب قران کرامی خود را چو می شد روان ... ببر در
گرفت و رخش بوسه داد ... ز مهرش بهنگام غم کرد شاد

ادویه را شربه وظیفه معاً کما ینبغی قیام نمودند خواتین
و فرزندان و امرا و نویینان از برتو صفای عقیده حضرت
صاحبقران سید انستند که قانون شفا جز از دار الشفا
و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة جستن
نتوان داشت و هر دارو که نه طبیب لطیف الله لطیف
بعباده در سطیه و اذا مرضت فهو یشفین را مسن
فرماید سودمند نیاید فرموده طبیب دانها و حبیب خدا
علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات کل صباح و
مساء که داروام رضاکم بالصدقة پیش نهاد همت
ساخته دست تصدق از سر اخلاص برکشادند و در
شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات فرستادند
فقرا و صلحا و عجزه و مساکین را صدقات وافر از زر و
نفایس و ذخایر ارزانی داشتند و اسبان نامدار و

وبقلان بمغلای پیوسته بود و خدر معلی خانزاده
نیز از جهة احترام استلام قوایم سریر خلافت مصیر بسته
رسیده بود در انجا حضرت صاحبقرانی را طوی داده و
پیشکشهای لایق کشید صاحبقران دریا نوال بسعادت و
اقبال از انجا نهضت فرمود و روز دوشنبه بیستم شوال
بحوالی استراباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام
نزول فرخنده گشت و در همان روز شعبه دوحه جلالة
و رسالت سید برکه سید غیاث الدین بسر سید کمال الدین
را با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساط بوس
رسانید و سخن سید کمال الدین در بایه سریر اعلی
عرضه داشت خواهی قصه آنکه سید کمال الدین در
مقام مطاوعت و فرمان برداریست و کمر انقیاد
و اذعان بر میان جان بسته خراج قبول میکند و با قامت

بهر کونه لطفش جو خوشنود کرد سپردش بیزدان و بدرود کرد

و در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نموده رایات

شد جهاندار یکتی کشای بجول اندر آمد بعون خدای بعه

از طی منازل از ماخان وابور د کذشته در سه شنبه سلخ

رمضان از یاسی دیان عبور فرمود و چهار شنبه غره شوال

مبارک مسهل فرخنده اشکال دران یورت باقام

نماز عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال تمایزید

و تقدیم سایر مراسم و اداب آن روز سعید قیام نمود

و از انجا بمبارکی کوچ کرده در موضع یلغر یغاق جنوشتا

بامیرزاده محمد سلطان که برسم منغلای از پیش روان

شده بود و در انجا توقف نموده ملحق شده و امیرزاده

پیر محمد جهانکیر با لشکر کیهان کیر و امیر جهانشاه باسیا

پیش از وصول رایت فتح آیت برحسب فرمان از قندز

مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان
شیر شکار زرخستان بیشه بریده دران جنگل راهها بکشایند
برحسب فرمان قضا جریان سه راه بکشادند عرض
هریکی ازان یکه تیز پرتاب رای آن زرین راه میانین
راجهت عبور لشکر قول تعیین فرمود و در راه دیگر
جهت مرور جرانغار مقرر شد و بدین طریق جنگل
می بریدند و میرفتند و چون بسیاری رسیدند معلوم
شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت
او را مقتدر بود کرنجیته پیش سید رضی الدین بماانه سر
نقل کرده است و ماانه سر قریه ایست در چهار فرسخی
املی بجانب بحر واقع شده و بقرب آن برفراز بلندیی
حصنی حصین ساخته اند از یکطرف بدریا پیوسته بود
و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع بست که هم از آب

مراسم هواداری و خدمتکاری التزام مینماید تا عاطفت
بادشاهانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش و اکرام
اختصاص بخشید و چون موکب سفر قرین باستراباد
رسید پیر باشا، پسر لقمان باشا که بعد از وفات پدرش
حضرت صاحبقران او را بجای پدر نصب فرموده بود
وظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش و ایلچی
از لوازم بندگی تواند بود تقدیم رسانید
فخر بیت بندگانرا در بندگی سلطان ... ورنه همه ایدار
مور شایسته سلیمان گفت ...
... سر چون رایت نصرت شعار سر کوه
از استراباد پیش رفت جنگلی غلیم پیش آمد که از تشابک
اشجار باد از انجا گذارد شوار توانستی و خیال تب رو
در خلال آن چون ماهی در شبت گرفتار آمدی پر بیع عالم

حال اکابی یافت بسعادت و اقبال روان شدند عساکر
گردون مآثر ان کل ولای و جنگل بریده میرفتند روز
سیوم باین رسیدند از بایه سریرا علی حکم قضا جریان امضا
صادر شده که غیاث الدین برود و بدرشاه را نصیحت
کرده بیاورد چون حکایت سوء اعتقاد و قبح سیر
و افعال آن طایفه بتواتر پیوسته بود غیرت اسلام و
عصبیت دین جنان تقاضا کرد که بزبان لسرش پرسیل
تغییر و سرزنش این پیغام گزارش پذیرد که مردم ولایت
تو همه مذهبند و هیچ مسجد و ارسم جمعه و جماعات
هیچ اثری نیست بلک باداء فرایض و سنن اصلا
قیام نمینمایند و اگر کسی بیانگ نماز مشغول میشود اورا
ایذا میکنند و بمرتبه قتل می رسانند دریغ اسم سیادت
که بر تو است و چون سیدزاده زاده روان گردانیدند

دریاکه هنگام موج دران میریخت تا نزدیک بسیل حکم
دریا داشت جانبه آن محیط ابود بقلعه از جمیع جوانب
و پیرامن حصن درختهای بلند نزدیک یکدیگر فرو برده بود
و خلال آن را از شاخهای درخت که برهم بافته بودند
استوار ساخته و باین تعبیه حصار دیگر برافراخته و دران
وقت حکام اهل و ساری با مجموع خویشان متعلقان
و مردان و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس بآن
قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتی تجار که از
اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را
باشتظهار مناعت حصار بآن قلعه آورده بودند لاجرم
از نقود و اجناس تخصیص نقره و زر چندان در انجا
جمع شده بود که محاسب وهم با تامل قیاس و تخمین
شمار آن نتوان کرد حضرت صاحبقران چون ازان

دو جانب آبدنک ها از هر سو روان گشت تیر خدنگ
نگشتند جندان از هر دو گروه که شد خاک دریاوها سرن
جو گوه حبی خواجه بسر شیخ علی بهادر دران مصاف
داد مردی و مردانگی داده بحکم [redacted] مرا نام باید که
تن مرگ راست حیات فانی را از برای ذکر جمیل
که عمر انیست فدا کرد مصرع مرد انکه نامش به نیکی برند
بعد از سه روز سیه کمال الدین درازو مولانا عماد الدین
ببایه سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت بتضرع
گشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران فرمود که ملتمس
شما مبذول میدارم مشروط بر انکه سادات که ولات
این ولایات اند هریک از فرزندان خود با مال و ایلات
پیش ما فرستند تا ملازم باشند و بدران ایشان از تشکین
خاطر حاصل شده ایمن گردند و اعتماد کرده بی حجاب

فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر در اول
تغار بریزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده بحسب
فرموده تبقدیم رسانیدند از انجا روان شدند و جملگی
لشکر توره انداخته هر پشه و جنگل که پیش می آمد می بریدند
و خار و خاشاک و چوب آنرا بر آبها و لایها می انداختند
و میگذشتند و آن پیشهای بی پایان که زمینش چون
چشم نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه
در شب از شعاع ستارگان حظی همه را صحرا ساخته
هر روز مقدار یک فرسخ کوه کردند و چوب و خس بر
بالای گل و لای انداخته فرو دمی آوردند در روز دیگر
بیست و ششم ماه ذی قعده قراولان از طرف ایلهم
رسیده جنگی عظیم واقع شد خروش آمد و ناله
کره نای هفتمی کوه را دل برآمد ز جای سیاه از

شمشیر چون آفتاب می درخشید و از غریو کوس و خروش کوه و دار بر دلان آهن پوش کوش زمانه میدرید و چون رایت نصرة شعار سایه وصول بران حصار انداخت برجهٔ فرمان قلعه ما نه سر راه دریان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دست زبان بدامن تقریر این رسد و نه زبان خامه را تحریر شرح آن دست دهد نه زان کوته پیکاری آمد پدید که مشروح گردد بگفت و شنید براه و خت آتش زد ریای آب تو گفتی که دارد قیامت شتاب عاقبة الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفر اقبال روز افزون شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون گریختند شنبه غرة ذی حجه صاحب قران کامکار بعون تائید پروردگار سوار شده روی دولت بحانب حصار

بیایند وچون ایشان این سخن برسانیدند تیره گی دیده
دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت
ایشان بوشیده داشت و بخیال محال که خرد بقهقهه
افسوس بران می خندید در حال نقاره زد و اظهار مخالفت
کرد فرزند صاحب قران گیتی ستان بیرپایشاوار غونشاه
بوردالیغی و نادرشاه قراکوی و شیخ علی اموبی را با کشتی
بانان جیحون و رعداندازان و نفط اندازان از راه
کنار دریای قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را
بدست آورده روی بجلادت تسخیر حصار ما نه سرا برند
ایشان برحسب فرموده برفتند و بنیروی دولت
قاهر کشتیهای مخالفان را بدست آوردند و بی توقف
ترتیب قوشونها کرده مردان کار را با توقفها و سلاحها و
نفیر بکشتیها در آمدند روی دریای قلزم از برق جبه و

حاسد بکلی جوع می باید کرد و بعد ازین طریقه ستوده
اهل و جماعت پیش گرفت علما و صلحا را تعظیم کردن و
حرمت داشتن و فرزندان را بتعلیم شرعی ترغیب نمودن
و بران داشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان
دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام بغیر ازین پسندیده
نیستند و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری
فرستاد و فرمان شد که نیکو محافظت نمایند و چند
روز در انجا توقف نمود و از قلعه جنابخه شرح داده
شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف
آمده بود قلزم کرمت بادشاه دریا نوال موجی زد
و کشتیها را ازان برساخته کشتی کشتی برادر و لشکریان
انعام فرمود بیت کردل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد و باشارت رای

آورد زهره مخالفان از هیبت شاه آنحضرت آب گشت
و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف
در قلق و در اضطراب افتاد بضرورت از حصار بیرون
آمده کروه کروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت
نهادند بیت رخشان شد از سپهر امید اختر مراد
بشگفت در ریاض آمال کل ظفر اسلام کنت خرم و
آفاق پر سرور جشم حسود کور شد و گوش خصم کر
صاحبقران دین بر و در اوایل ملاقات باسطه
عقاید بد که نسبت با ایشان میکردند ایشان را تهدید فرمود
و سخنان قهر آمیز گفت و در آخر سبب نسبت سیادت
ایشان را بحسن اکرام و بذل انعام نوازش تمام ارزانی
داشت و برحسب نص و توا صوا بالحق ایشان
بر سلوک طریق مستقیم تحریص فرمود که از معتقدان

کشته بودند اهل را زدگرفته قتل بسیار کردند و حکم شد
که سید کمال الدین با اهل و عیال در کشتی نشانده بخوارزم
برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله را با بسران
وی عدم از سمرقند گذرانیده بتاشکنت روانه سازند.
برحسب فرموده کاربندشدند [illegible]

[illegible] جهان ممالک ماوراء النهر بکلی مسخر شد
حضرت صاحبقران بسارت فتح ساری و اهل ماما
سرو توابع بایلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و
فرزندکامکار امیرزاده شاهرخ و نبیرگان عالیمقدار
امیرزاده خلیل و امیرزاده رستم و سلطان حسین
نبیرهٔ امیر موسی که دخترزادهٔ حضرت صاحب قرانی
بودند و خضر معلی بکیسی سلطان دختر امیرزادهٔ میرانشاه

زرین آن حصن حصین را بعد از انکه بخاروب تاراج پاک
ساخته بودند تودهٔ خاک ساختند و هنوز بزبان حسرت و
جون مکرر از هر زبان بمسامع علیه میرسید که دران ولایت
ورده بداعتقاد فدایی بسیارند بیغ لازم الاتباع از
موقف جلال صدور یافت که هرکس که باسم سیارت
متسم باشد از میامن سپاهیان وعوام بیرون آورده
حاضر گردانند و کافه بدکیشان را بحسام انتقام شربت
حمام بچشانند امر عالی بنفاذ پیوست و آن نوای انتشر
و فساد آن طایفه گمراه مباحی اگر ورقی بدست غریبی
بیافتندی بتهمت انکه فقیه و طالب علم است خون
اورا هدر دانستند بدست و تخصیص شیخ علی بهادر جهته
انتقام قتل پسرش حتی خواجه اسکندر شیخی از برای پدرش
افراسیاب و دیگر خویشان سید قوم الدین ایشان

ایمن سند هوا اجورد و بشارت فتح که بمستقر سریر
سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هشتم ذی الحجه
سنه اربع وتسعین وسبعمایه باتحف وهدایا بدار السلطنت
سمرقند رسید بهجت کوش کردون بربشارت شد که
از تائید حق صبح فیروزی رسید از مطلع امن وامان
شاق مشرق راکه در مغرب امان از عدل دست
فتح کشت از تازه یکسر کشور مازندران از نسیم گلشن
دولت معطر گشت مات وز فروغ کوکب نصرت
منور شد جهان غنچه امید همگنان در گلبن مراد دمن
خنده دوستکانی بکشاد و همه را بهار بهجت و شادمانی
از شاخسار امال و امانی سر برزد آورنده خبر فتح را
جندان سونجی فتوح شده که لشکری را از فتح کشوری
دست ندهد و بشکرانه جندان صلات و صدقات

وحضرات خواتین سرای ملک خانم و تورپاق خاتون دیگر
اغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه خمس و تسعین
وسبعمایه فرمان داد و در موضع شاهسمن از نواحی جرجان
سرایهای عالی بساختند و دار ملکی سارای را به جهت
قارن که از قزوین قهستان بود تفویض نمود و چون
سادات انجا بدرویزاد شیخی را بعد کشته بودند
وامل را از ایشان گرفته واگذاشته بود و مرتبی بلامت
موکب همایون مشرف گشته درین وقت عاطفت
پادشاهانه امل را وارزانی داشت و بسعادت و اقبال
معاودت فرموده بیستم ماه بشاهسمن در ان سرای
نزول کرد و تواجیان را باطراف روانه داشت تا
عساکر منصوره که هر جانبی بودند همه را بپایه سریر اعلی
جمع آوردند سپاه پراکنده را جمع کرده زمین

بمحلی که بدشق معروف است و در خانقاهی که از مستحدثات
حضرت صاحبقرانیست نزول کردند و دو سه روز در
انجا توقف نمودند و چون هوا کشاده گشت بسعادت
و اقبال نهضت نموده تا زروان کشتند چون سیوم
بقزوین رسیدند کس از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که
فرزندان و اغایان اغراق نکنند بتعجیل بیایند و چون
دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت
این دودمان ثابت ارکانست عارضه دردیشی
طاری شده بود شتاب کردن در سیر تعذری داشت
منازل و مراحل باهستگی قطع کرده میرفتند روز دوشنبه
شانزدهم محرم سنه خمس وتسعین وسبعمایه از آب اموبه
عبور نموده فرود آمدند و ازانجا متصل ایوار کرده و
شبگیر بماخان رسیدند در مدی که شاهزاده جوان

بمستحقان رسید که ساکین وفقه در نظاره این بساط
جمعیت و کامرانی با اغنیا برابر گشتند حضرت علیا برای
ملک خانم و تومان اغا با دیگر خواتین و شاهزادگان
که اشارت علیه حضرت صاحبقران بطلب نشان
صدور یافته بود روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه
از دار السلطنت مه قند بمبارکی بیرون آمدند و آن
شب در موضع توتک نزول کردند و روز سه شنبه
باران و برف بسیار ببارید و سرمای عظیم پیدا شد
برآمد سحابی ز دریای ژرف ... فرو ریخت باران بسان دُرَر
ازان برف سر جهان دانه ... درّه تا کریوه شد انباشته
زباریدن ابر کافور بار ... سمن رسته از دشتهای چنار
امروز اغایان و شاهزادگان بموضع شادمان در آمدند
بخانها فرود آمدند و روز چهارشنبه از انجا کوچ کرده

بعد از سپری شدن شبانروز بموضع جیلاون رسیدند و
حضرت صاحبقرانی از راه عطوفت و مهربانی ایشانرا
استقبال فرموده در انجا بیکدیگر رسیدند حضرت صاحب
قرانی فرزندان را کنار گرفته دیده دولت روز افزونش
از کسر اهل عناد و فتح بلاد روشن شده بود از مشاهده
طلعت اولاد و احفاد روشنائی افزود و اعیان و
شاهزادگان نثارها کردند و پیشکشهای ارجمند کشیدند
در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا کوچ کردند و بشاهمن
آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند اسباب
عشرت و کامرانی برحسب دلخواه مهیا و ملتیم و امور سلطنت
و کیتی ستانی در سلک نکنت و اقتدار منسق و منتظم
ریاض بادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و شاداب
و ارکان دولت و مطیعان بارگاه کیوان رفعت

بخت را روی نموده بود بکلی زندایل شده و مدا علی
سر ایلک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحبقرانی
نوشت بر خبر سلامتی تمام فرزندان و عرض صورت
حال که چون حکم واجب الاتباع رسید برحسب فرموده
بی توقف روان شدیم وچون بقرشی رسیدیم اشاره
که درباب استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت
وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت
امیرزاده شاه رخ را عارض شده بود تعجیل نمودن
میسر نمی شد واین زمان چون بحمد الله تعالی آن حضرت
بشفا کلی مبدل گشته بشتاب هرچه تمامتر می آییم وچون
عرضه داشت ارسال نمود از انجا کوچ کرده بدیه بندوان
فرود آمدند ودر انجا اغایان وشاهزادگان اغرق را
گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند وشب وروز راندند

رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را
هژده مرد سه لفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم
صفر از مازندران بر ضمان عون و تائید مهیمن دیان تعالی
تقدس روان شد ... مکر موکب شاه بود آسمان
ماسود برجای خود بگزمان ... واسیر یاد کار یرلاس و جانشاه
بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه ویسر
اوج قاجهت ضبط اغرق و نسق لشکر باز داشت که
در عقب بآهستگی بیایند و از مخدرات تتق عظمت و
جلال سر ایملک خانم و تومان اغا را با غرق باز داشت
و سلیمان ملک اغا و در سلطان اغا و نگار اغا را
نصرت اسا مصاحب موکب همایون گردانیدند و امیرزاده
شاه رخ را نیز منغلای ساخت و از ییلاق ولی گذشته
در دامغان وری و شهریار تمام لشکر را تغار داده

طوبی لهم وحسن ماب والله عنده حسن الثواب گفتار
در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب عراق
و عراق نوشتن تا بیاید چون علو همت
صاحبقران رفیع منزلت روا نمیداشت که در هیچ حال
اوقات همایون بحزم عشرت و شادمانی و بهجت و کامرانی
گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز در اواخر
جدی بود حدود و عزیمت ممالک فارس و عراق کرد بی
تکلف واسطه عقد بلاد و اماصایت تشحید فرمود
و کره بفرمان صاحب قران مبتهذ کردان توران زمین
دلاور سواران کوبال بیر برآهیخته شمشیر و بربسته تیر
و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد
را بر سم منغلای روانه گردانید و شیخ علی بهادر و بیوتک
بهادر و تیمور خواجه اقبوغا و مبشر و دیگر امرا ملازم

فرمود از انجا مراجعت نموده بحصار سنغر رسیدند
و غلات آنرا خوابیده غارت کردند بیت

همه بوم بدخواه پدادگر شد از صدمه قهر زیر و زبر
همه کشت شد طعمه چارپای نماند اندران مرز چیزی بجای

هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب
قران رسید و خبر رسانید که مردان نواحی را بر لقمه تابعیت
در آورده مطیع و منقاد گردانند و هر که مخالفت ورزد و
تمرد نماید و لایتاورا غارت کنند و تمام کوه و دشت
انجانب را از خبث وجود ملحدان و راه زنان پاک
سازند بر حسب فرمان واجب الامتثال روان شدند
و چون به چیچمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر
و تیمور خواجه افبوغا و مبشر بهادر با لشکری دیگر از کردستان
بایلغار روانه شدند و شاهزاده متوجه دربند تاشی خاتو

میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده برتمه یکساز
پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهوار
را که حاکم انجا بود بجنگ کرفته پیش شاهزادکان آورد
و او را بحضرت صاحبقران فرستادند و از انجا متوجه
سلطانیه شدند و انجلی که والی سلطانیه بود و فرار
یافته بود و از نقشاء نوکر او قایم مقام او شده چون
لشکر منصور بانجا رسید قلعه را کذاشته روبکریز نهادند
مورکی مرد پای پیل بود بشه کی مرد حریل
بود شاهزادکان یک هفته انجا توقف نمودند و
سپاه را انعام دادو قلعه را ضبط نموده روی بملازمت
بسعادت ببغداد آوردند و چون بکردستان رسیدند
موالی از حضرت صاحبقرانی بیامد و فرمان رسانید
که ایشان باتفاق از راه جیحال روانه شوند برحسب

برحسب فرموده مراجعت نمود در اثنای راه بمنزلی که فرود
آمده بود و بآش خوردن مشغول شده غرجی که همراه داشت
جون از مقصود خود نا امید گشته بود بغریب نفس بدانید
کاردی بی حربا وزد و آن شیر بیشه شجاعت بروباه بازی
نفسی برخاک هلاک افتاد آری یکرات و مرات در
میان چندین شمشیر و سنان و نیزه های سیک حمله و گریزهای
گران بمردی درآمده بود و دست بردهای نموده و سر
بسلامت بیرون برد و چون وعده لَا يَسْتَأْخِرُونَ
عَنْهُ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ در رسید زخم کاردی
جان بسپرد جنین است این منزل برهوس
نماند وجاودان هیچکس و همدران زمان غرجی بدکر
دار بعقوبت هرچه تمامتر تقتل آوردند و بسوختند
که واجب شد طبیعت را مکافات کفار دایه فرزند

نشستند وجون بانجا رسیدند یکی از سرداران انظرف بطمع
انکه ولایت بدست آورد کریخته پیش شاهزادگان آمد
وتقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمیداند
اگر فرمان شود بخجی شوم و بنلیغه بندگی بجای آورم
امیرزاده محمد سلطان او را نوازش فرمود وکمر وحلعه
وشمشیر بست وبار طلا را بانی فرمود وشیخ علی بهادر را مغلا
ساخته بخجی را با او روانه گردانید ابراهیم شاه که انجا
بود بهنگام اطاعت وانقیاد در آمد بسر خود باسلطانشاه
باسپ ان تازی وتقوزهای مناسب وپیشکشهای لایق
بحضرت شاهزادگان فرستاد وچون بسعادت بساط
بوس استعداد یافته تحف وهدایا برسانید وبهادر را
نیز به تحفها مناسب خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان
کس فرستاد وشیخ علی بهادر را باز خواند جهان پهلوان

استقبال نموده شرف بساط دریافت و از انجا یوج کرده به
کرهرود رسیده و اسفندیار از راه عجز و اضطرار بیرون آمد
شاهزاده محمد قلی و اسفندیار را پیش حضرت صاحبقرانی
فرستاد و آن حضرت روز جمعه غره ربیع الاخر بمبارکی و طالع
مسعود روز در نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از نزول
گذشته در انجا بپایه سریر اعلی رسید و اجازت طلبید
بموجب حکم خود به جرانغار رفت و حضرت صاحبقران
سیف الدین قلداش و املوتوالی قلعه ورود جرد نصب
فرمود و تیغ میکاییل بانطبط نهادند باز داشت و از انجا
سعادت و اقبال روان شده روز سیوم به خرمی و
فیروزی بخرم آباد رسید ملک غیاث الدین جون توقف
نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب
قران کامکار یک شب بسعادت انجا بگذرانید و روز

حضرت صاحب قران سپهر اقتدار در موضع شهر بار بازار
لشکر جماعتی برگزید و امیرزاده میرانشاه را با بقیت سپاه
انجا باز داشت و فرمود که چند ان توقف نماید که اغرق
از استراباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه
متوجه صوب و روجرد شد و تعجیل تمام براند و امیرزاده
عمر شیخ با لشکر دست چپ براه آوه روان شد و از موضع
کوشک جوبان عبور نموده بآوه رسید و از انجا کوچ
کرده قلعه کیوراکریچ کرد و در حال مسخر گردانید و محمد قمی
را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت و چون شهزاده بانشا
نامدار در آمد به پیرامن آن حصار نگردره آن قلعه بر نفیر
گرفتند و شد کوتوالش اسیر و شب درمیان کرده دیگر
بموضع مرون راند و منظر براهالی که کماشته محمد قمی بود

دران کوهستان سعی بلیغ بنمود و اصلا از و اثری نیافت
و تمام مردم قلعه و کوه و صحرا را مفتش و مسخر گردانیده در آب
زلال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که
در اغرق بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده به درِ کاشان
در آن وقت ملک سربدال که از هول صدمه
شاهزاده از خراسان گریخته بعراق آمده بود از
قبل شاه منصور که داروغای کاشان بود و چون
از وصول رایت شاهزاده خبر یافت کس بیرون
فرستاده بزبان عجز و اضطرار امان طلبید شاهزاده
را خلعت امان بخشید و او بقدم انقیاد بیرون آمده
ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده عمر شیخ را با
لشکرها بجانب دست راست روان گردانید و چون به
حویزه رسیدند و کس را یارای اندیشه مقابله و مدافعه نبود

دیگر بجهت محاصرهٔ قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و
امیرزاده عمر شیخ را طلب داشته بنکامشی ملک غزالدین
فرستاد و لشکرها از برای دفع متمردان و قلعه و قصبه
ایشان باطراف و جوانب روانه گردانید بعض ممالک
از حرم آباد نهضت نمود و روی توجه بصوب [illegible] آورد
و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون میگشت مردم
دلاور را در کمین گاهها میگذاشت و کوچ میفرمود تا جماعت
دزدان و قطاع الطریق را که از لوهها فرود آمده بیورت
درمی آمدند خبث وجود ایشان را بآب تیغ از روح هستی
فرو شویند [illegible] بآب تیغ توان شست لوح گیتی
ز نقش فتنه و خبث وجود اهل فساد و بیازده منزل
بغول اب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ بنکامشی ملک
غزالدین تا بحصار منکره برفت و در حبت وجوی او

از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که
وصول مقرر داشت بزبان عربی مبین که اتم السنه و افصح
لغاتست همین عدد آمده و از بحار زخار معانی کریمه و
اصداتیناک سبعاً من المثانی محیط است بران
گوهر صدف این دعوی استخراج میتوان نمود و عدد جمله
کلمات صلوة سفر و حضر همانست و توافق این امور
دلیلی روشنست بر خصوصیت خاصیت این عدد ارجمند
و الحق خواص آن زیاده ازانست که در امثال این
بال متعرض آن توان شد شمه از ظاهر امر نموده شد تا
سبب مستبصر دریابد که مهندسی که بنیاد عمارت آن بدل
طرح کرده از خواص اعداد که حکما از اسرار ثمانیه تعبیر کنند با
خبر بوده و در میان هر دو طاق از اطاقهای بزرگ طاقی
خرد بالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع آن بنیاد

دار دعا اسلام نام که از قبل شاه منصور انجا بود زیم ج
بگرفت امیرزاده عمر بنج بضبط و نسق حویزه مشغول شده
حضرت صاحبقران شب سانزدهم بسعادت نزول
شد جاشکاه از قول گذشته در اندرون
نزول فرمود و در السنه وافواه شیوعی دارد
بدیع الاوصاف پرداخته و برافراخته معمارت موفور
ذوالاکتاف طرح اساس ان بر بیست و هشت طاق
بزرگ واقع شده و بیست و هشت عدد قامت در مرتبه
عشرات متولد از دواج عدد اعیان سفلی و ابا
علوی بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
بیست و هشت است و لهذا منازل قمر که نقص و الغر
قدر ناه منازل بان ناطق است بهمین عدد مقرر شده
و حروف که از جلایل تحف و جزایل نعم که بوسایل رسل

تستر کشت و بر سر تلی فرود آمده است از لعاف رها کرده
از انجا شبگیر کرده سحر گاه بتستر رسید و کنار آب جهاندار
بنگه مخیمه نزول همایون ساخت علی کوتوال و اسفندیار
محمد که از قبل شاه منصور متصدی ضبط و محافظت
تستر بودند از اندازه توجه اکبر کردون مآثر کرخته
بودند و بشیر از نهاد اکابر و اشراف انجا کمر بندگی
بر میان جان بسته بقدم اطاعت و انقیاد پیرون
شتافتند و از آب کرخه گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و
مژده سپاه تمام استیلام و صحرانشینان آن نواحی
از اطراف و جوانب غارت کرده اسب و استر بسیار
بیاوردند صاحب قران بانوال آن غنایم را بجموع
بر لشکریان قسمت فرمود و جان و هر چه در و
شاه کامکار بقهر ستد زدشمن و لطفش بدوستان بخشید

و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و این مجموع
شمار یکیست تا ده جناب بیست و هشت مجموع شمار یکیست
تا هفت در ضمن این امور که ظاهر سهل مینماید اسرار خفی
است و ما یذکر الا اولوا الالباب و تمامی آن طلسمها
را از سنگها تراشیده و شش بنه در غایت متانت
و استحکام بنوعی برآورده اند که تمادی ردر کار دتعاقب
لیل و نهار خواهی فانظروا یعد نا الی الآثار
بگوش هوش الوالابصار میرساند نفصه بدن صاحب
قران بهر اقتدار در حول رایفر قدوم همایون آنا
مصر جامع سعادت و اقبال ساخت و هوا زشمس الـ
پست خروار نقره پیشکش کرد و کماشتگان دولت
قاهره هر اسب را سنگ که در شهر بود مجموع بدریوزند و
همان روز از شهر بیرون فرموده و پیشین گاه متوجه

همواره دم از هواداری و خدمتکاری آن حضرة میزدند
و دران ولا اکثر ایشان کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه
آمده بودند و بسعادت ملازمت استسعاد یافته عاطفت
پادشاهانه حکومت شیراز را بشاهرخ که درانوقت
غرة جبین ان دودمان او بود تفویض فرمود و
برادر اکه سابقا با او به برفرار مقام داشت و اصفهان
را بسلطان محمد میرسید بزرگ او داد و کرمان را به
سلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشته او را خلعت
رخصت بان ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو
سعید بن میرسید بن شاه شجاع را بحکومت سیرجان با قلعه
دنوابج سرافراز گردانید و پهلوان مهذب خراسانی که
از امرای شاه شجاع بود و مدتی از قبل و بعد از وفات
او از قبل میرشاه سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه

روز چهارشنبه بیستم از آب جهار [illegible] که عبور فرموده
بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمده و امیرزاده محمد
سلطان و امیرزاده پیر محمد از دربند تاشی خاتون کوچ
کرده بمورجل [illegible] شتافتند و از بهاء عقبا گذشته
و تمام آن ولایتها را گرفته و در شهر کردستان ولایت
راه براه مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده در
محل سعادت بساط بوس استسعاد یافتند [illegible]
از هر طرف سپاه شهنشاه [illegible] باز آمدند [illegible]
نصرت و ظفر [illegible]
[illegible] در بستان مراجعت
حضرت صاحبقران کتبی بستان از یورش سه ساله گفته
شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدارالسلطنه
سمرقند جزم فرموده از شیراز روان می شد جون مظفر

بهور پیوست ازان جمله سلطان زین العابدین که در قلعه
گری گروکه بجهار فرسخی تستر واقعست در بند بود بمعاونت
احمد شاه ترتشاشی و محمود شاه خویش او از بند خلاص
یافته متوجه و وحیدنه ندیش ملک غزالدین کرت
و باتفاق باصفهانیان رفتند و چون سرداران اصفهان
میل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد
بقلعه در آمد و بعد از یکماه باتفاق محمد قورچی که قلعه
بدست او بود توجه یزد شدند و مملکت اصفهان
بحوزه تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین در آمد و
بخلال این احوال شاه منصور از تستر لشکر کشید و بدر
شیراز آمد و جماعتی از سادات شیراز که در اندرون
شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود دروازه سلم خود
باز کردند و او را بشهر در آوردند و شاه یحیی در ایوان

کرده بود از عهدهٔ آن کار نیکو تفصی نموده برقرار ضبط
ایالت انجا باز داشت و در اثنای شاه منصور برادر
کوچک شاه یحیی حاکم تستر بود و سامان زین العابدین
بسر شاه شجاع از همه توجه عساکر [illegible] ماثر از شیراز
کریخته بود و به تستر رفته شاه منصور رفته او را از بند
کرده و چون حضرت [illegible] سبقان در ضمان حفظ و تائید
یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از [illegible]
تسعین وسبعمایه هجری که تاریخ آن خصه بود تا سنه خمس
وتسعین وسبعمایه که صاحب قران از ماوراء النهر
باز متوجه فارس وعراق شد میان ال مظفر بسبب
وقایع دست داد و مضمون [illegible] کفل کرد کردند
کوران دشت مکر شیر از ان کور که دور گشت
کوزنان مبازی بر آشفته اند هزبران صایل مکر خفته اند

کشت و بابای قلعه اصطخر و بوانو تلافی فیشین اتفاق
افتاد و صورتی که سلطان زین العابدین بکلک تمنا
بر لوح خیال نگاشته بود برحسب دلخواه رونمود و لشکر شاه
منصور خود را بآب زره بگذشتند و جنگ درانداختند
سپاه او را بشکست و هزیمت یافته باصفهان
بازگشت و بهلوان مهذب از بیم استیلا شاه منصور
با شاه یحیی اساس مصادقت و مصافات درانداخت
و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که از سرحد آن تا بلد
برتوه یکروز راهست رفته بود بهلوان مهذب بقدم
مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان
او را با برتوه دعوت نمود و بشهر درآورده در اندرون
قلعه تقصری که از برای خود برداخته بود و برافروخته فرود
آورد و شاه یحیی بعد از استیلا بر شهر و قلعه با خواص جمعی

تماد شجاع نشسته بود بود تا او نیک نزدیک رسید
از ان سوار شد و از دروازهٔ بیرون رفت و بزیر
نهاد و شاه منصور بیامد در ایوان نزول کرد و اصلا
متعرض برادر نشد و کس نگماشت او را و شاد و جوان
سلطنت شیراز بر شاه منصور مقرر گشت لشکر کشید
و قلعه دیه بید و قلعه سرمق و حصار مرد ست فتح کرد
بدر ابرقوه رفت و در انوقت والی انجا بهلوان مهدی
بود شاه منصور بحاصره مشغول و بتبریز مراجعت نمود
و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکر ترتیب
داد و بتصور انکه پیشتر امرا شاه منصور مرا بزنند
شاه شجاع بدر او بودند و شاه بکه رعایت حقوق واجب
دانست بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه
منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان

برد و همین طریق سه روز و باز گردید و چون سلطان زیر بالا
از بیدادان دشمن سلطانیک آمد استعانت بمجموع
اقربا و خویشان برده استعانت طلبید و از اشارت
سن استعان بیرامدی طلب فان ناصره عجز و خذلان
غافل ماند سلطان ابو احمد اکرمان و سلطان ابو اسحق
از سیرجان با لشکرهای آراسته بعزم معاونت او
روان شدند و شاه و شاه یحیی نیز بزبان فریب
دروازه داد و از پیرون نشست اما بایشان نه پیوست
و بر مظفریان جمع شده با تفاق فصل زمستان
روی اختتام بشیراز نهادند و در بعضی ولایات
تخصص کرمان خرابی بسیار بکردند و شاه منصور سیاه
خود را مرتب داشته از شهر پیرون آمد و ایشان
از کرمان میل بجانب کرمیر کردند و چون شاه منصور

ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شدو بهلوان مهذب را
گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد است فر
واورا در انجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه
را ضبط کرده بامر محمد قورچی که یکی از امرای او بود سپرد و
به یزد معاودت نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بر
ابرقوه آورد و شهر بگرفت و کماشته شاه بقلعه پناه
برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با ابرقو
بنشاند و با معظم سپاه روی کین بجانب یزد آورد و
چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت پسر بزرگتر خود
خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه
شاه منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از
هبوط شاه قلعه متوجه اصفهان شد و علف انجا خورانیده
و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر باصفهان

بیرحمی [illegible] برنداشت و بعد ازان در نوبت
لشکر بدبر یزد کشید و در نوبت دوم والده شاه یحیی
را با او همان نسبت داشت ازبرای مصالحه فرزندان
از حصار بیرون آورده [illegible] کرد که چون برادر
برکت باده [illegible] یزد ساخته و عراق و فارس
را بتو گذاشته اگر با او درین نیز سعایقه کنی محل ملامت
و جای سرزنش باشد. واورا الزام کرد که از در یزد بر جاست
بشیراز معاودت نموده درین مدت چهار پنج سال
[illegible] ظفریان جنابخه شیمه ایشان بود پیوسته قصد
بلاد یکدیگر کردندی چند واقعه دیگر دست داد
نهادند تمشیر در یکدیگر [illegible] آشفته آن مملکت سر بسر
شد تنگ از ایشان در سلطنت که ده بادشا بود
و یک مملکت. لیکن چون غرض اصلی تحقیق تاریخ

این خبر بشنید متوجه ایشان گشت و در حلکا رضیا موضع
جرو زجنگ واقع شد و شاه منصور بر وفق اسم خود
مظفر آمد و همای نصرت سایه بر او افکنده غالب گشت
و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هر یک بجایی
خود باز گشتند و جون بهار رسید شاه منصور ذکر لشکر
بر صفها کشید و جوانب بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد
الدین صاعدی در مال امیر لرستان بود او را طلب
داشت و همین که بقبول شاه منصور رسید اصفهان
شهر بسپرد و سلطان زین العابدین بگریخت و
نواحی ری میان دامین و شهریار موسی بوکاره را
بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد و بمیامن حفاظ
و نامردمی مردک دیده ان نکبت رسیده از دیدن
باز داشت و از اشارت فرمود که من لا یرحم لا

صب فرمود و لشکر سبزوار را که با او بودند پیش او بازداشت
و بازار لشکر یلغار کرده در روز دوشنبه بیست و پنجم
ربیع الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق تحاقوییل
بسعادت و اقبال راه توجه شیراز شد و او پیرزاده عمر شیخ که او
را طلب کرده بود و او عویره و لواحی را ضبط نموده بود
و پیشکشها مرتب داشته و متوجه کشته کس فرستاد که ما
بصوب شیراز روان شدیم می باید که اغرق را سر کرده
زعفت بیایی و در شیراز ملحق شوی و حضرت صاحب
آن روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دودانکه بگذشت
و جمعه بیست و نهم بآب شور و خان کنده رسیده فرود آمد
و روز شنبه غره جمادی الاول در اهر نزول فرمود و ایلک
سید احمد که حاکم آن بزرگ بود با پیشکش و هدایا درین منزل بدرگاه
عالم پناه آمد و بوسیله امرا شرف زمین بوس دریافت

ایشانست تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت انتهی ان
وقت که حضرت صاحبقران در ظاهر استرقه بارگاه
خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته بود شیراز و اصفهان
و ابرقوه شاه منصور را شد و خود در شیراز بود یزد
ازان شاه یحیی بود و خود بادیه بسر در انجا بودند
سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان
ابو اسحق در سیرجان

جون امیر محمد سلطان

و برادرش امیرزاده پیر محمد از طرف دربند آذربیجان
مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر استرقه بمعسکر ایلان
صاحبقران کیتی ستان سونجاق بهادر را بجویزه
فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواری
را که خواهرزاده علی مؤید سربدار بود بحکومت تستر

ا. و. روز دوشنبه دهم لشکرها آراسته از نوبنجان روان
گشته بپای قلعه آمد و سعادت نامی شقاوت نشان
زقبل شاه منصور کوتوال قلعه عدیم المثال بود بست
وزی بوه اتش خاندنی سفید بدان دید ایرانیان را
دید عجب گونه کوهی حدای آورید که مانند آنکس
بکسی ندید رهش تند ولغزان تنگ تافراز جویف
بیان پیچ پیچ و دراز بران سر که از ابر بالاتر است
یکی دشت هموار پهناورست زیک فرسخ افزون
طول و بعرض زمینی دگر بر فلک کن تو فرض
زهر سوران بشمه خوشگوار درختان برسوه ولشت
سکاری پچدران بهن دشت شده یارجدی وحمل کاشت
سران برسرش خانها ساخته بسی مسکن طرفه برداخته
نیابد گزند از غریق وحریق نه از نقب وعراده ومنجنیق

وزانو زده پیشکش کشید و ظفر کردار ملازم موکب ظفیر و زد
شعار کشت و حضرت صاحبقران پیشین همان روز بسعادت
سوار شد و از آب راهمر عبور فرموده فرود آمد روز
یکشنبه بآب می رسیده نزول شد روز دوشنبه از
جایزان ایوار کرده صحرا را زهره مخیم اجول ساخت و
روز سه شنبه از کردستان و آب ارغون گذشته بهمان
معسکر نصرت اشیان گشت و روز چهار شنبه از آب شیرین
عبور نموده در صحرا لشتر نزول فرمود روز پنجشنبه از آن
هوس گذشته در سراب جان بیک فرود آمد روز
دیه لاهه از میامن نزول رشک نهرهای بهان شد
و روز شنبه از باشت و آب شعب عبور نموده بمال امیر
شول نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران
گذشته و استقسار قلعه سفید کرده در صحرای نوبنجا فرود

سوی زمین ایمنست از خلل مکرز آسمان تیغ بارد اجل
بس اگر سعادتمندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهر
و جنگ بگشاید عقلای عالم را یقین کردد که دولت
... تائید نتواند بود الهی نه مجرد شوکت
و بادشاهی مواثار فتحهای نامدارش جلوه کاه کمال
قدرت بروردکار باید دانست نه همین کوشش بهادران
تیغ گذار و جوشش غلبه اعوان و انصار
چنین کاری نباشد جز خدای که هست افزون ز طور پادشاهی
و صورت قضیه انکه حضرت صاحبقرانی جون بپای
قلعه سفید رسید با معدودی از خواص ببالای کوه
برآمد و جون بدروازه نزدیک شد عساکر کردون
مآثر از جب و راست سورن انداختند و از بس غریو
که از نعره دلاوران و خروش کوره و نفاره و کوس

امید سلاطین کیهی ستان کسسته بکلی ز تسخیر آن
وحقیقت انکه تسخیر آن قلعه از روی اندیشه وقیاس
از حیز امکان بیرونست چه کوهیست از تمام کوهها
آن ولایت بلندتر وانواع حبا که در فتح قلاع حصور
حصار متصورست چون امتلاء رزن و بلجورسا
ومنجنیق افراختن نسبت باان خاره باره ها حبابیست
وراهش بحثیثیت که هرگاه کس بایستند بهانی مرد
را از برآمدن منع توانند کرد و باوجود این بهه زبانی
استحکام بسی مواضع بسنگ وگچ وآهک استوار کرده
وچون تحصول مزارعش بقوت حفظان وفا نمی نماید و
کله شکاری ورمه گوسفند در صحرا اش کمتر از تمادی

مدت محاصره اش اندیشه نیست
برانکس که در انجا نشست نیاید کسی از ره جاردست

ساخته آتش بکار بنوعی برافروخت که تیغ بهرام در طبقه
پنجم حصار چون آهن در کوره حداد ان بتافت
و سایر امرا و لشکریان هریک از جای خود در حرکت
آمده باز هره شیر و خشم پلنگ آهنگ جنگ نمودند
رسن جوشش کوشش آن سباد بلرزید مهر و نهان گشت
عقاب دلاور بیفکند پر بدرید جنگ و دل شیر نر
دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افکن خواستند
که همان روز یکسر بالا برایند و قلعه را تسخیر نمایند و چون
شب هنگام در رسید هرکس در مقام خود قرار گرفتند
روز دیگر خسرو سپاه کان از نشیب تحت الارض
ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوة شکوهش
کره انجم که بر قلة کوه بی ستون گردون رایة استبداد
برافراخته بودند فرو ریختند ذکر برفرق جرخ

برآمد کوه از نهیب انکه مگر صور محشر است بیان بود
بیاد نیستهاند بتی نسفاً برود و بسیط زمین همت قاعاً
صفصفاً لا تری فیها عوجاً و لا امتاً گیرد شامیانه
و بارگاه گردون اشتباه بپای کوبی که تسعه رسته
بود باوج سپهر برافراشته دعاسب و روان کامکار سعد
و اقبال نزول فرموده فرمان واجب الاذعان عساکر گردون
مآثر بلی توقف روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن
کوه برایند برحسب فرموده چون مور و ملخ در جوش
آمدند از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار
گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست جنگ در آمد
و امیرزاده پیر محمد نیز لشکر بایزا برداغ کرده راه محاربه
و قتال برافراخت و امیرزاده شاه رخ از جوانغار با
سپاهی آراسته بپای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده

و بردلی غلبه آورده بسیر بازی مشغول شد اهل قلعه را
از مشاهده آن حال که در ضبط ایشان نگذشته بود پشت دل
بشکست و زور از بازوی جسارت برفت و از غایت
دهشت و سراسیمگی دست از جنگ باز داشتند و لشکر
امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه بالا رفتند و
توقها را باوج نصرت و فیروزی برافراختند و دشمنان را
مقهور گردانیده قلعه را مسخر ساختند و هر که در آنجا بود از
لشکری و سایر از کهتر و مهتر سعادت
کوتوالی را گرفته پیش حضرت صاحبقران آورد و تیغ
کین را دندان او رنگین ساخت ـــ هر کس که کشد
تیغ خدمتش سر ـــ جز تیغ سزای او نباشد ـــ کانرا که خدای
برگزیند ـــ جز بنده کیش نکو نباشد ـــ و سلطان زین
العابدین که شاه منصور او را میل کشیده بود و در آنجا

سر کشیده نهادند این کلاه زر کشیده بسمع فرمان
قضا جریان شاهزادگان و امرا و سایر بهادران نبرد را
جنگ را آماده کشته کمر کین دربستند و از صدای کوس
و غریو سورن دل کوه را شکافته جنگ در پیوستند از
شصت و جنگ مخالفان حصاری تیر و سنگ چون
باران اذاری بریدن گرفت و موافقان دولت
جان شیرین فدای کار خسرو کرده فرمادوار بکوه دویدند
آغاز نهادند ناگاه از نوکران شیخ محمد ایکو تمور افغانی
نامی از محض دولت صاحبقران بجایی که اصلا تصور
نبود که هیچ آفریده از انجا برتواند آمد بالا رفت و
صلوات فرستاد برآمد بالا چون بران عقاب
خروشان جور عدا از فراز سحاب بدانديش او زار و
خونین جگر که صاحبقران بادفیروزگر و از سر تهور

این کمی بنده پیدا نیست یارب یا بخواب ترنم
ت - بدین سپیده صبح چهارشنبه بدمید صاحب
قران گیتی ستان بمبارکی وطالع سعد روان شد
سوار دره بوان برآمده بتعرمردان نزول فرمود و روز
بجشنه از انجا نهضت نموده درحرجن فرود آمد و
بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تموز پیل
بحریم رسید و درین حدود هرچند از احوال شاه منصور
استفسار میرفت بسامع علیه میرسانیدند که بای
سبک دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که رو
بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریا
زخار برابری کردن وصعوه را با شاه باز در هوای معارضه
پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشاینده بند شک
ونماینده راه یقینست بعید مینماید بیت بخون ریز خود

محبوس داشته بابا به سریر خلافت مصیر آورند عاطفت
بادشاهانه او را نوازش فرمود و بخلعت فاخره
بخشید و تسلی خاطر شکسته او را فرمود که بعنایت الهی
من داد تو از نامنصور ستانم و بجزای فعل بد او باو
رسانم و عورات که لشکریان نصرت آیات در قلعه
اسیر کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک
محمد او بهی را بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت
و اقبال مراجعت نموده آخر روز سه شنبه یازدهم
بنوبهان فرود آمد و اقبوغا که پیشتر ازین ببالای
قلعه برآمده بود عنایت فرمود و از نقد و قماش و
خیمه و خرگاه و شتر جندان اسباب بحمل
آورد که تا آن زمان دانست که روز سابق یکی از سپاه بود روز دیگر
از حال خود متعجب مانده زبان و قلمش بزبر

درمغاکی پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور
والوس و تموک و مولی و قرا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه
بیرون آمده در پی قراول دشمن کردند و بهرام بهادر
با تیغ خون اشام در عقب ایشان تاخته برسید و ان
یکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحبقران رسانید
آنحضرت از و کیفیت وضع شاه منصور و کمیت لشکرش
استفسار نموده در ضمان تائید پروردگار براند و چون
قریب یک فرسخ برفتند لشکر دشمن در باغستان شهر
قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و مکتر
متکمل بوده و تمام اسبان بکلیم انداخته و علمها برافراخته
همه کمان کش و رزم ازمای تیر انداز همه مبارز
و آهن گداز جوشن در همه فکنده تن اندر مغاکهای
هلاک همه نهاده دل اندر نشانهای خطر و شاه

ترک تازی کند چو کبخشک با باز بازی کند

حضرت صاحبقران

چون حضرت صاحبقران از

تضیهٔ شاه منصور حسابی نمیداشت در همان روزان

مقدار سپاه که حاضر بودند و قول ترتیب فرموده و در قبل

دست راست امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بداشت

و تمور خواجه اقبوغا را قراول او کردانید و قول امیرزاده

محمد سلطان در دست جب بداشت و در قبل او شیخ

تمور سهادر مقرر فرمود و امیرزاده شاه رخ را طفل کردار

ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس

را بقراولی از پیش روانه گردانید و با سایر عساکر گردون

مآثر مرتب داشته و آراسته روی بسمت بشیر آورد

امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید

نکویم که با مهر زند دام ۔ چو دیوی که از بند کرد در رها
نه اندیشه جان و نه فکر سر ۔ تو گفتی که از خود ندارد خبر
حضرت صاحبقران با بعضی از خواص استاده نظاره
جلادت آن پهلوان میفرمود شاه منصور بجانب آنحضرت
حمله آورد صاحبقران کامکار خواست که بضرب نیزه سندان
گذار دمار از روزگار او برآورد پولاد جوره که نیزه آنحضرت
داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود و نیزه برده
صاحب قران سعادت یار با انکه پیش او ده بانجده
کس پیش نیامده بودند توکل بر حفظ و تائید بروردگار کرده
با کمال ثبات و قرار ایستاده داشت و اصلا از جای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بر خود خسته
آنحضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
و نگهبان ایشان موید صاحب قران بود هیچ ضرری بوجود

منصور شمشیر کین کشیده مجون شیر خشمناک دلی باز همی آمد

هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باو امید بندید

بترس ار چه شیری ز شیر افکنان دلیری مکن با دلیر افکنان

کوزن جوان گرچه باشد دلیر عنان به که برتابد از نره شیر

بسر پنجه آهنینت منازکه نیروی دهرست آهن گداز

مشو غره گر زور بازوت هست که بسیار دست است بالای دست

لیکن بحکم اذا جاء القضا عمی البصر سابقه بکتب رزقه واجا پرده غرور بدیده بست

او ذوکذاشت و در کوربا تیله وقت نماز جمعه بر قلب

سی هزار سوار ترک پرخاش جوی لشکر کشای حمله کرد

وقوشونها برهم زده صف سپاه بشکافت و بگذلها که

در عقب لشکر واداشته بودند رسید

در انجا عنان را بعزم نبرد به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

ادرهم شکست بیت دران میسره چیخ رزم لزمای
نکردان ایران نیفشرد پای بیکباره ازهم فروریخته
ران کونشد کشته بگریخته وامیرزاده شاهرخ بیزو
دولت ورای فرخ ایستاده جون شیرغران وببر
زیان جنگ میکرد وجماعتی ازعساکر کردون ماترکه گریخته
بودند بازگشته نزد او جمع میشدند وجلال حمید وپیرم صوفی
پیر یوسف صوفی وپسران خواجه غیاث الدین ترخان
وخواجه راستین درپیش او وظایف شجاعت وجلادت
بتقدیم میرسانیدند وسپاه یاغی که درمقابله ایشان حمله
می آوردند زخم تیر باز میگردانیدند وعبدلخواجه پسر او و
شیخ محمد لوتمور نیز باایشان اتفاق نموده مخالفان را
میراندند وقوشون الدداد که بوفا معروف وقوشون
شیخ نورالدین پسر ساربوغا که به ایملک شهرت داشت

مبارک ایشان نرسید وچون کوه راسخ برجا وخود متمکن
وثابت ایستاده هیچ گونه تیغه با وضاع همایون راه نیافت
عادل اقتاجی بربالای سران آنحضرت کرفت وقماری
بیاول پیش آمده کوششهای مردانه نمود ودستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند بیت زکرد سپاه آسمان بست میغ
همه کز بارید و پولاد دتیغ ومحمود شاه وتوکل باورچی
وامان شاه ومحمد آزاد درمیان سپاه دشمن درآمده
آثار جلادت ودلاوری بظهور رسانیدند وشاه منصور
ازآنجا بطرف قول حمله برد وامیرزاده محمد سلطان
لشکر دست راست مخالف براند همه میمنه شد جو
دریای خون ودرفش سواران ایران نگون
ومبشر بها در ودیگر امرا که ملازم او بودند دلی ز دشمن ربودند
برفتند وامیرزاده پیر محمد جهانگیر لشکر دست چپ یاغی

وزان سرکشان نامداری نماند ۰ برفتند از ایرانیان هرکه زیست
بران رزمگه بد بباید گریست ۰ صاحبقران کامکار نصرت
هم عنان وظفر در رکاب بر بالای پشته برآمد و شاهزادگان
و نوئینان را کنار گرفته شکر و سپاس باری عز و علا
بادا رسانید امرا و ارکان دولت بر سم تهنیت الطامشی
کرده گفتند ۰ زمان تا زمان از سپهر بلند ۰ بفتح و
کرباش فیروزمند ۰ بلند اختر عالم افروخته
زوال اختر دشمن سوخته ۰ و بقاعده و عادت
مغول سرود میگفتند و زانو زده کاسه داشتند درین
اثنا از دشمنان قوشونی دیگر آراسته و مکمل از عقب
پیدا شده و چون آب و آتش روبجنگ نهادند حضرت
صاحبقران و شاهزاده شاه رخ روبایشان آورده
سورن انداختند ۰ از آواز گردان بلرزید کوه

وقوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا خوب بین انتخاب
قلب لشکر میبودند دیگر باره جمع آمده علم برافراختند و
قوا آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علی ولاد
قوبین و قوشون بهرام داد مردی داده از جای
خود بجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای
دلاورانه نمودند و امیرزاده شاه رخ با انکه در سن هفده
سالگی بود بعون تائید الهی دشمنانرا رانده سر منصور
بحضرت صاحبقرانی آورد و زانو زده و سر دشمن بخاک
افکنده بتهنیت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان
بشاشت بدعا برگشود که بسی سر دشمنان تو استغفر
الله که خود دشمنان ترا سر نباشد تا تو هم رکبت
باد اگر چه نثاری ازین بی بهاتر نباشد و جوان منصور
معزور مغفور گشته شد بآن رزمگه زور سواری نماند

از الکلک شده دروازهٔ سلم را مرکز رایت نصرت اثار
ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود
آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه
سلم هشت دروازهٔ دیگر را ببستند و جمعی از ارکان دولت
بشهر در آمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات مجلگا
باز ستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسب
و استر منصور و اتباع و اشیاء او جمع کردند و از شهر بیرون
آورده بعرض همایون رسانیدند بخشش بادشاهانه مجموع
آنرا برادر اقسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول
پیوست و امیرزاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان
گردانیده که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال امانی بستاند
و منشیان بلاغت شعار صورت تزاوف و تواتر قبض
فصل بر ورد کار که پیوسته بروزگار همایون اثار واصل

زمین آمد از نعل اسبان ستوه ... دشمنان از هیبت وصلات
راه گریز پیش گرفتند و رنگ از بیم زرد و روی از نکبت
سیاه خود را بطرف کوه قلاته سرخ انداختند صاحبقران
ظفر قرین جندی از امرا و لشکر یازا در عقب ایشان بنگاشت
روان فرمود و مخالفان بکلی مخذول و منکوب گشته
از ایشان دگر اثری ظاهر نشد ... میان دو کوه از بس
راه دشت ... زخون و زکشته نمی شد گذشت ... جهانی
آغشته در خاک و خون ... یکی بی سر و دیگری سرنگون
فراوان ز ایرانیان کشته شد ... بسی سرکش از جنگ سرگشته شد
صاحبقران گیتی ستان مظفر و کامران در دنکاء نزول
فرمود روز دیگر چون منوچهر رخشنده مهر بعزم فتح کشور
سپهر سبق زرنگار اضارت شعار از دروازه افق برآورد
صاحبقران گردون اقتدار بسعادت و اقبال عازم

رس استعداد یافت وچون ان مظفر بجای دیگر نتوانستند
رفت بیت وانکس که جهان ازان اوشد ازملکش
کجا گریزند بضرورت اطاعت بدرگاه عالم پناه آورده
شاه یحیی وفرزندان ازبزرگ وسلطان احمد از کرمان
باستان سلطنت اشیان شتافتند وهریک بقدر بضاعت
پیشکش بسیار از جواهر ونفایس واسب واستر وخیمه
وخرگاه بمحل عرض رسانیدند وسلطان مهدی پسر
شاه شجاع وسلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در
شیراز بودند حضرت صاحبقران گیتی ستان باشاهزادگان
فریدون قدر جمشید مکان وعظماء امراء ونویینان کامکار
وکامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت
بعیش وطرب گذرانیدند بیت خروش ارغنون نغمه
چنگ ربوده بگوش زهره آهنگ شراب لعل

و منواصل مکتبت به بلیغترعبارتی و بدیع ترسفارتی و
سلک تحریر کشیده فتح نامها بسمر قند و دیگر ممالک ارسال
نمودند و دبیر سخن گستر جیره دست نشست و
ظفرنامها نقش بست بهر کشوری گشت قاصد روان
برآوازهٔ فتح نوشت جهان و امیرزاده عمر شیخ که در عقب
مانده بود برحسب فرمان قضا جریان اغرق سرکرده می آمد
وهرجاکه بمتمردان ومفسدان لرو عول برخورد میرسید غارت
میکرد و درجیر ضبط می آورد وجوان ازتو بجان گذشته
بکارزون رسید از حضرت صاحبقران فرمان آمد که هم اینجا
توقف کرده آن نواحی را ضبط نماید امرعالی را امتثال نموده
بنسق و یاساشی ان موضع مشغول شد و بعد از چند روز
یرلیغ لازم الاتباع بصدور پیوست که عازم پایهٔ سریر اعلی
گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط

وانواع خدمت پسندیده بجای آورد گفتار در گرفتن
ال مظفر و تغلب جین [illegible] بر بعضی از مملکت
[illegible] جون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز
دران ممالک تسلط یافته بودند و هریک در شهری و قصبه
لوای نصرت سلطنت باستقلال برافراشته داعیه آن
داشت که سکه و خطبه بنام او نباشد و با وجود قرابت
نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهرالود قهر تیز
کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی
مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمیگذاشتند و هرکه از
ایشان بر کسی از خویشان دست می یافت اگر
خونش می نخشید البته میل میکشید و بسر با بدر و بدر با
پسر همین طریق می ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان
رعایای بیچاره همواره در دست خوش رنج و عنا و لگدکوب

کون درساغرند بدست ساقیان ماه پیکر و سلطان
ابو اسحق بنیره شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده بساط بوس
دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحبقران سایه
التفات بر ضبط امور مملکت و بسق اسباب جمعیت و
رفاهیت رعیت انداخته در دفع رسوم خود و اعتساف
و نصب الویه عدالت و انصاف انجه از مراحم جهان
بادشاهی داد کستر سزد تقدیم رسانید
لطفش بکرم چاره بیچاره کند ۰ عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسم عدل او صبا را نبود ۰ آن یاره که پیراهن گل پاره کند
و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک است در حساب
بلاد و امصار بمثابه فذلک نامزد فرزند ارجمند امیرزاده
عمر شیخ فرمود و شاهزاده بترتیب اسباب جشن قیام
نموده انحضرت راطوی داد و زانو زده پیشکشها کشید

و دارائی اهالی آن دیار در شیراز باز داشت و امیر بردی
سار ابوغازی امیرزاده عمر موید و امیر زیرک جاکو او سونجک
بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوسقال سالیانه بگذاشت
و از اخبار رسیدن شاهزاده بیان تمور بسر میکیجک جته
و توکل بن هندو قرقاول ملش ابردی و دولتخواجه
و غیرهم ملازم بودند و اید کو ابسر غیاث الدین بلاس
ایلکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر
بزرگ امیرجاکو بود و داوغلی یزدرا بتموک فوجین
که برادر کیکجی یورتجی بود رجوع نمود و لالم قورچی
را بداروغگی ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصره قلعه
سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از کماشتگان
سلطان ابو اسحق مجیر شاه شجاع غلامی کودرنام
کوتوال بود و چون آن حصن بیت وزی بود با امان

هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت
صاحبقرانی سایه اهتمام بر انتظام امور آن ممالک انداخته
بود علماء و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و
مقابح افعال آن طایفه بعرض رسانیدند مجملش آنکه
انکه نواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار بکبار
بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان
در مشقت و پریشانی می افتند و مال مملکت به خرابی
و ویرانی میکشید بنابرین روز دوشنبه بیست و سیوم
جمادالآخر حکم جهانمطاع بگرفتن ایشان صدور یافت
و همه را بند کرده قبتولها می ایشان بغارتیدند و بمر
حسب فرمان امیر عثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر
سلطان احمد که در کرمان به دیار برد و حضرة صاحب
قران امیرزاده عمر شیخ جهت ضبط مملکت فارس

فرمود و میرا حمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قرانی
با قریب دو هزار خانه وار از متعلقان و اتباع و اشیاع
خود که شاه منصور ایشان را غارتیده و کوجانیده بشیراز
آورده بود بمقام اصلی بازگشت و بجای اباواجداد
خویش بامر امیر بحکومت مشغول شد گفته
توجه رایت ظفر اشرف بصوب عراق
روز جمعه بیست و هفتم جمادالآخر حضرت صاحبقران
از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجانب
اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی
کامران و شکارکنان مراحل و منازل قطع میکرد و
میرفت روان میراندیکران ظفرشاه
شکار افکن شکار افکن در آن راه جهان خالی شد از
صید جرنده نماند در هوا نوع پرنده و بعد از قطع دو از

هم نورد نبرده کسی نام او
و تیغ نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ بکلک غرو نقش
بزاری بر لوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغی شد
رایت عصیان برافراشت و بیران شاه شجاع سلطان شلبی
که بر شتر میل کشیده بود و زین العابدین که از ام جور شاه
منصور همان تلخی چشیده بود هر دو را بسمرقند فرستاده
بر هر یک اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقی عمر در سایه حمایت
آنحضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند
بسا لطیفه که در ضمن نامرادیهاست .. و تمام هنروران از رشحه
و بیشه وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند
نقل کردند و مراحم خسروانه تا بحال پیر احمد را بملحوظ نظر
التفات گردانیده ایالت ولایت لرستان باز ارزانی
داشت و بر لیغ عالم مطاع بال تمغای همایون گرات

همن عارض دلستانی بود ... بجز خون شاهان درین
دشت نیست ... بجز خاک خوبان درین دشت نیست
وحضرت صاحبقران از انجا روان شده روز پنجشنبه دهم
باصفهان رسید وغبار موکب سعادت بارش سرمه
دیدهٔ افتخار واعتظار اهالی آن دیار گشت،
میرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت
بساط بوس استسعاد یافت وآنحضرت راطوی داد
وپیشکشهای لایق پادشاهانه کشید واصناف خدمات
شایسته جهره سعادت خودرا برافروخت صاحب
قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان
توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب از انجا
بمبارکی وطالع فرخنده نهضت فرمود وامرزاده
شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه ده علوی متوجه مهد

منزل روز سه شنبه ششم رجب قرمشه محل نزول همایون
گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
بیان پذیرفت بزرگ و خردایشان را بساق رسانیدند
و دیگر ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان
و دیگر بلوکات بودند را بدعکان در هم انجا کار ایشان بساختند و
آن ممالک را از استیلا و تسلط ایشان بکلی بپرداختند
اوراق اقبال شان بارقام تلک امة قد خلت
ارتسام پذیرفت و از فرجام احوالشان مصدوق و
تلک الایام نداولها بین الناس وضوحی تمام یافت
بیت منه تا تو نانی دل اندر جهان ... نا پایدار است
و نامهربان ... هران باره سنتی که بر منظر است ... سرانجام پیوند
و اسکندر است ... هران شاخ عرعر که در بلنشیت
نمودار ی از قد سیمین تنیست ... هران گل که در بلستانی بود

براماان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران تا کران آن
بیابان فروگرفته انواع حیوانات را از وحوش وسباع
براندند وروز دیگر چرکه بهم آمده ... دران دشت شیران
بنمن شکر فکندند بس آهو وگورخر ... زخون شکاری
زمین شد عمام بود امان جرخ از شفق دقوت شام
وحضرات ابهت ایات عصمت سمات سرایملک خانم
وتومان اغا واز حرمهای شاهزادگان خانزاده ودیگر
خواتین را غرق پیش گرفته درین موضع بسعادت
بساط بوس فایز گشتند وبعد از اقامت تهنیت فتح
وسلامت نثارها کردند وپیشکش ها کشیدند وحضرت
صاحبقران روز چهارشنبه از انجا کوچ کرده روان شد
ودر مرغزار قول خرورد نزول فرمود وسه روز انجا توقف
نموده روز شنبه بدولت واقبال سوار شد وروز

اعلی سرای ملک خانم شتافته و رایت نصرت شعار از اصفهان
دو شب درمیان کرده بحر بادقان رسید و از انجا شب
رمیان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم انجا که فرقه
از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر
مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر زلندی
جوی بریده از بسی راه آب آورند و در ان نقبها اندازند
تمام خاکسار باد پیمای از مر آب آتش دوزخ پیوستند
و اموال و اسباب ایشان بباد تاراج برفت
و حضرت صاحبقران شب در همانجا بسعادت و کامرانی
بگذرانید و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای برامان فرود
آمد و روز دیگر که [illegible] شهسوار کبود فیروزه یعنی آفتاب
بحر کبود افق شتافته رمه ثوابت و سیارگان را بشبانی
قران کردون اقتدار کوچ کرده فرمان داد تا در صحرای

فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد و بساط اقبال را بقبیل
قوایم سریر خلافت صریر خندان ساخت و محذرات
تتق سلطنت و کامکاری سرایملک خانم و توامان اغا
حضرت صاحبقران راطه ی دادند کفت [illegible]
فرمودن [illegible]
عاطفت بادشاهانه ممالک ازربجان
وری و دربند باکو و شیروانات و کیلانات باتوابع
ومضافات تا روم بامرزا میرزاده میرانشاه فرمود
وشاهزاده جوانبخت از تبریز و سلطانیه و دیکر ولایات
ساوری و پیشکش آورده حضرت صاحبقران در
همدان طویهای بادشاهانه داد و پیشکشهای ارجمند
یردن از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت
[illegible] نظام اسباب بهجت و حشمت در کرفته چند روز

دوشنبه هوای همدان از غبار موکب همایون عنبر بیز گشت
و دران مرغزار خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سرا پرده
عظمت و جلال محیط ما مون شد و قبه بارگاه عالم پناه
باوج کردون برآمد و کران تا کران دشت محل خیمه و سایبان
گشت و بوشید خیمه همه دشت کوه را و شده
کوه و صحرا ستوه و شب پنجشنبه دران بیت مثال
هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرزا
شاه اغرق را در راه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و
جهانشاه و بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود
شاه و اوج قوا بهادر که در اغرق ماندند بودند از راه سلطانیه
با لشکرها باردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس
استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان
توقف نموده بود مال آن ولایت بتمامی و کمال استخلاص

برافراختند و امرا دست راست و دست چپ مجموع
پیمون عهود بحرکه رفتند و روز دیگر صحرای پیش برماق
را فروگرفته بید فراوان افکندند و تمام آن دشت را
از خولنا شکاری لاله گون ساخته بمرغزار کل لوجه فرود آمدند
و روز دیگر بوضع دال بر در جلگای کنبدک فرود آمدند
و در آن محل بر قندان کرده طویهای مرتب ساختند و ساز
عشرت و شادمانی با هنگ دولت و کامرانی بنواختند
و روز دوشنبه از انجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته
نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیش رفته بود از صحرای
قولاغی کس بیا به سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق
محمد ترکمان در میان کوهستان لشته است و کوچ و خشم خود
را بکوههای محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت
نیز مدکفتا و تاخت و مرد ان ساحب قران

بعیش و شادمانی . مسرت و کامرانی بگذرانیدند و صدای
شد رغو و قبو و بلی با و تیغان زمزمه بشارت علوشان
و رفعت منزلت و مکان سروران نوایان در ایوان
قرمان بخم کشور آسمان انداخته و نوای مطربان بنبر
انس بنغمات زیر و الحان دلپذیر بر . امشکری زهره را
از نظر مهر سلطان سپهر انداخته همه بزمگه شیره در شیره جوش
ازان جشن چشم فلک خیره بود یکی هجو آتش یکی هجو آب
بگردید جام قرمانشراب و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا
کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را از پیش بطرف قولاغی
فرستاد و شکار انداخته ، عزا را یلمه قرق نزول فرمود روز
دیگر سپاه منصور را بر تمامی دشت و صحرا محیط گشته انواع
شکاری از کوزن و آهو و کورخر صید کردند بموضع تماتو رسیده
پنج روز در انجا بنشستند و روز ششم چون رایت نهضت

کوه برآمده رمه بسیار کوسفند بی شمار فرود آوردند و برات
خواجه کوکلتاش دران برخاش کوششهای بهادرانه
نمود و از مهابت تنگ بکوه برآمده جنگ دلاورانه میکرد تا
از شامت تقدیر تیری باو رسید و کمان حیاتش رازه
بقا بگسیخت و شیخ حاجی بسر قاری نیز بکوه برآمد جلادتهای
مردانه نمود و زخم خورده باز گردید و بهمان زخم درگذشت
شیر مردان جان فدای نام نیکو میکنند
ترجمان مغور چون صدمه لشکر منصور شمه مشاهده نمودند
همان شب غره ماه مبارک رمضان داشتند و از
کوه اورمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر
گردون مآثر در پی ایشان رفته بکوهها برآمدند و
چهارپای بسیار از اسب و استر و اشتر و گوسفند جمع
آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بهادر سیاه را سر شده

[illegible] چون رای ممالک آرای
برخبر مذکور احاطه یافت رایت کشورکشای در ضمان
حفظ و تائید خدای چون از راه قلعه سفاون روان گشته
و از عقبه گذشته و دوشب، درمیان کرده صباح پنجشنبه
بقوراغی رسید و در دشت جهانرا امر فرمود تا تمام راههای
مخالفان گرفته محافظت نمایند و اینان را حصاری بود که از
حبشی میگفتند و دیگر و دیگر درهای محکم از کوه داشتند راههای
آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران موضع
متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند لشکر منصور
پیش رفته جنگ درپیوستند غریو کوس داده مرده
را کوش دماغ زندگانرا برده از هوش صفیر تیر و
جاکاجاک شمشیر دریده مغز پیل و زهره شیر سنان
برسینها سرنیزه کرده جهانرا روز رستاخیز کرده و ببالای

بسعادت و سلامت بازگشته در دشت قولاغی نزول
فرمود و در چهارشنبه دهم ماه رمضان بعزم مراجعت از آنجا
نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه
در کنار آق سای باغرق همایون پیوست و در آن
نواحی بهر منزلی یکدو روز توقف نموده تدبیر قلع و
قمع مفسدان پیش گرفت و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره
سارق قورغان فرستاده بود و اوج قرا را به کرو تو ایشان
از میامن اقبال بی انتقال حضرت صاحبقرانی
هر دو را مسخر کرده ویران ساخته و مخالفان را کشته و
برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون
لاحق شدند و در نیولاخ نزاده ترتیب طوی سنکین کرده
بود صاحبقران سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان
داد که متوجه کردستان شود و جماعت قطاع طریق را

در عقب گریختگان تجیل هرچه تمامتر براندند و بایشان رسیده
بسیاری را بقتل آوردند بیت سپاه بهانگیر صاحبقران
جو بشتافتند از پی دشمنان ۰۰ رسیدند شمشیر بران بجنگ
بان روز برگشتگان بی درنگ ۰۰ بگشتند از ایشان
اندازه بیش ۰۰ و کرماندازایشان سی بور ریش ۰۰
وخسته بسته جندار سرگشتگان که بجان خلاص یافتند
همه را از کریر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر
بود که جماعتی کبران بی دین درانجا جمع شده بودند حضرت
صاحب قران بتسخیر و تخریب آن اشارت فرمودند
الحال عساکر گردون مآثر اطراف وجوانب را فروگرفته
جنگ درانداختند و نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند
و قلعه و اهل قلعه را تودهٔ خاک و فرسوده هلاک گردانیدند
و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاه زاده گان

آمد حضرت صاحبقران جنابخه دارب آن موید کیتی ستان
بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم
آن بزرگ دین را باعزاز تلقی فرمود و شیخ نشار الیه
پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر انکه کمر طاعت
و خدمتکاری بر میان جان بسته ام از دهشت شکوه
آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم واگر
بغداد میفرماید مر احد مقاومت نیست و قصد محاربه
و معارضه در خاطر ندارد و پیشکشها که با شیخ فرستاده
بود از جانوران حرکن و بارس شکار افکن و اسبان
نامی با زینهای زرین بعرض رسید لیکن چون نقد
اخلاص بالتمام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته
بود تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و
شیخ نور الدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت

که دران نواحی دست بی باکی بایذا رمسلمانان گشاده اند
از بای در آورد بکلی متاصل گردانند شاهزاده باستقبال او رمبادرت
جسته بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و
خانزاده دران یورت حضرت صاحبقران را طوی و بتاقا
داد و ان حضرت ازانجا کوچ فرموده باتی بلاق آمد و
رمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام
وطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال والاکرام بگذرانید
و در یکشنبه غرهٔ همایون فال شوال بعد از ادا فطر و دیگر
صدقات از انواع احسان و افضال باقامت نماز
عید قیام نموده و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ
نورالدین عبدالرحمن اسفرای علیه الرحمة والرضوان که
از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیشگاه سلطان
احمد جلایر بهم جلایر رسالت بپایه سریر خلافت مسیر

برجوشید از انبوه روان شد رو در هامون کوه تا کوه
بکوه اهنین رجای جنبید زمین کفتی که سرتا پای جنبید
واز انجا ایوار و شبگیر کرده واز کوه و بیابان گذشته روز سیوم
بقصر هیاک بر اولی از لشکر پیش شد و شبگیر کرده واز
عقبها گذشته بقوه غوزغان رسید و چون صبح بدمید با صد
سوار از مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگرفتند
واز ولایتش بدر کردند و لشکر که از عقب می آمد ذیل
والوس اورا که در شهر زور بودند بغارتیدند و در انجا
لشکر اختیار نموده و دیگر بار براه ایلغار رفته بسعادت
روان شد و آن راهی بود بغایت باریک و عقبهای
سخت و دریای تنگ چنانچه مردم انجا بدشواری
تردد میکردند حضرت صاحبقران در شب بمحفه
عبور فرمود و شعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت

خاص ارزانی داشت واسب وزر داده باز گردانید
کفار در توجه حضرت صاحب قران اسلام بلاد بیت
[illegible] حضرت صاحب قران چون رسول
سلطان احمد جلایر باز گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و
فرمان شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر غرق را سرکرده با
حضرات عالیات سرای ملک خانم و توقمان اغا و دیگران
مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته انجا توقف فرمایند و
امر فرمود تا لشکریان را بار رسانند که هر سرای له
مرد از برای آب گذشتن دو سناج ترتیب نمایند روز
جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین وسبعمایه موافق
توقئیل بسعادت واقبال سوار شد در ضمان عون
وتائید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف
داشته بموضع یان بلاق فرود آمد بیت زیس لشکر که

که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر
بسته رها کردند چون ان کبوتر ببغداد رسید سلطان احمد
را فی الجمله تسکین حاصل شد اما بکلی اعتبار نکرد و بجنان
بنا بر کبر تزاول نبه و اثقال خود را از آب میگذرانند صاحب
و آن کامکار دین بزور باک اعتقاد از صدق نیت و
صفای طویت بآن مزار متبرک در آمد و میامن زیارت
را احراز نموده از روح مطهر صاحب ان مرقد منور
استمداد همت فرمود و بضرع و ابتهال از حضرت
ذو الجلال نصرت و فیروزی طلبید وجه خاطر شکستگان
و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات نیل
مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان رسانید و عنان
بهادر را بقرا ولی از پیش روان ساخت و بنفس
مبارک باعساکر گردون ماثر متوجه شد و ان مسافت

وعساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب و شتافتند
زبس مشعل آن شب منور شده زمین آسمانی برافروخته
متعجل از آن راه باریک و تنگ کذر کرده صاحبقران
بی درنگ بزرگان لشکر بیش پشت او جهان
باک در دست او همیرفت لشکر گرد آورده جودیا بجوشید
ماموان و کوه وجون رایات نصرت شعار بمزار پر انوار
شیخ ربانی ابرهیم یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه
ابرهیم لک مشهور ست رسید از ساکنان آنجا
استفسار فرمود که کبوتر بغداد دران کرده اند ایشان
گفتند بلی چون کرد لشکر مشاهده کردیم روانه گردانیدیم
که لشکر رسید صاحب قران گیتی ستان کبوتری طلب
فرمود و ایشانرا امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن کرد
که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم و احتشام ترکمانان بود

در موضعی که بقریهٔ اعفات معروفست بر آب زده بسلامت
بگذشت و چون مور و ملخ لشکری بی شمار بران آب جون
پل کرده گذار روان در عراق عرب ریختند سمند جلادت
برانگیخته نهشتادند مردانه دست تیغ بستند بر خصم راه
گریز اهل بغداد در مشاهدهٔ آن حال متحیر ماندند روی حیله
را از گذشتن لشکر جغتای از صحرا باز نشناختند و انگشت
تعجب بدندان گزیده بیقین بدانستند و درگه حضرت صاحب
قرانی مورد من عندالله است و اتباع او که بمزید قوت و
فور جلادت بر گاه عدیل همت رجحان دارند نه از
حوصله دیگر سپاه القصه صاحبقران ممالک ستان با شاهزادگان
و امرا بنگامشی روانه شدند و چون از صرصر گذشته به لنبتو
رسیدند ابباج اغلن و نویینان و ارکان دولت
التماس نمودند که بندگی و سعادت معاودت نموده بغداد

که بیست و هفت فرسخ شرعیست بیک بهضت قطع کرده
صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور ببغداد رسید
سلطان احمد جلایر از دجله گذشته بود و جسر بریده و کشتیها
شکسته و غرق کرده و در این طرف آب سوار ایستاده
چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف و
جوانب بشنید بی توقف روی بگریز نهاد و بطرف حله
بدر رفت عساکر گردون مضمر از هر دو طرف بغداد
از بالا و زیر قریب دو فرسخ زمین بنوره خود را بر آب
زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب گذشتند و محمد آزاد
از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد که شمس نام کرده
بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب
قران دریا نوال باین کشتی در آمده از آب عبور فرمود
و امیرزاده میرانشاه با جمعی سپاه نصرت پناه از زیر شهر

کنار بگذارم [illegible] یم وگذاری مناسب پیدا کرده بگذرم
بدین [illegible] ف نموده روان شد زود ران اثنا
جها کشتی یافتند کسی با آن نه دران کشتیها نشستند
واسبا برپهلوی کشتی داشته گذشتند وتمام لشکر را
[illegible] طایق بگذرانیدند وبای جسق وجابکی برکاب
در نورده بشتاب برانند ده درراه اموال واسباب
یاغی وخرگاه ونقود واقمشه که از غایت دهشت واستعجال
درعقب میگذاشتند به غنیمت میگرفتند وامیرزاده میرانشاه
نیز بحله رسید وانجا توقف نموده لشکر را بایلغار در
عقب سلطان احمد بفرستاد ایباج اغلن جوجی نژاد
وجلال حمید وعثمان بهادر وشیخ ارسلان وسید خواجه
شیخ علی بهادر ودیگر امرا وتومان وبهادران بتعجیل هرچه
تمامتر رانده جمل وبیخ نغر روز یکشنبه بیست ودوم

استراحت فرمایند تا بندگان نکامشی کرده سلطان احمد را
بدست آوریم وچون منشار آن سخن محض اخلاص و
دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و آنحضرت از انجا
بشهر مراجعت فرموده خانه سلطان احمد را از فرش زر
همایون رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس
که ازو باز مانده بود به تحت تصرف بندگان حضرت
درآمد و امرا و لشکریان انروز روانه شده تبگیر کردند
وصبحدم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب
ازان آب گذشته بود و جسر بریده و کشتیها غرق کرده
و براه کربلا متوجه دمشق شده عثمان بهادر چون برین
حال اطلاع یافت با دیگر امرا گفت وظیفه آنست که
بر آب زده بشاه بگذریم و از برق خاطف سرعت
سیر استعار کرده دنبال باغی بشتابیم دیگر امرا گفتند

آهنگ نبرد ابراهیم کرد باره سوار کشته از عقب تاختند
و ایشان سیصد ارغبان بچده چنان حمله آوردند
که او را بجا پیاده کشتن نشد و بهادران جانبین
دست و یخته جنگی در پیوستند که از نهیب آن سپهر
خواب آشفته را بیدار از قلعه فیروزه گام لرزه اندام
شاد غرنشان سوار و در رکاب سنان
افشان شده تیغ گردون کشان چو دریا شد از خون
گردان زمین آن بی سران بدیمه دشت کین و
غمان عباس داد مردی و مردانگی داده بقوت
بازوی کامگار ضربت تیغ آبدار آتشبار دمار
از روزگار مخالفان برمی آورد تا از چشم زخم زمانه
بر دست او زخم شمشیری رسید و دستش از کار بیفتاد
کیلی از بیاس اقبال صاحبقران سپهر اقتدار آن

درو شت کربلا بسلطان احمد رسید چهل و پنج
هزار امرا به زند که از بان لشکر بایشان تمام
بود و
با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود از انجمله دویست
مرد کمین باز کردیدند و با شمشیر های کشیده حمله کردند امرا
از اسب فرود آورده دست جلادت بکمار دند
یا رسیدند کمان برکرفتند و تیر خدنک بر دوده
روی خورشید رنک از پیکان همی آتش افروختند
بتن برزره راهی سوختند خدنکی که پیکانش الماس بود
زره پیش او همچو قرطاس بود و بزخم پیکان جانستان
مخالفان را رانده سوار شدند و باز دیکر بایشان کردند
ایشان دکر باره روبجنک آورده حمله کردند و امرا دکر
باره خود را از اسب انداخته شتاب پیکان جکر سوز
را از چرخ کمان بران دیو سار ان بارید ند و چون باز

مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده بود عجمی با او گفت
که سماحت و جوانمردی عرب مشهور است چه شود اگر شتر
آب مرا از هلاک خلاص نخشی عرب تاملی کرده و گفت
یقین میدانم که اگر این آب تو میدهم مرا جان شیرین
بشکر میباید سپرد لیکن روا نمیدارم که این فضیلت
عرب را فوت شود ذکر جمیل بر حیات فانی اختیار
میکنم و جان فدا کرده آب تو میدهم تا این حدوته
حسنا عرب را یادگار ماند و آب را عجمی داد و بان شتر
آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت از ان بیابان
بیرون برد و این ذکر شنوده بر روی روزگار باقی ماند
امیر جلال این قصه را کرد و گفت من اقتدا بان
عرب میکنم و از بند خط خود برخاسته آب تو میدهم و
این حق بر نسل جوجی و اولاد او ثابت میگردانم

دلاوران نامدار دشمنان را برانداخت و خیام بسیار کوشید
و آخر روز هوا نهایت گرم بود و دشمنان بلا چون ستم
اعدای آل عبای آب از شدت حرارت و غلبه تشنگی
همه را بهلاک بود و هر کس رجعت وجوی آب تکاپوی
مینمود و ابن حجاج لعین و جلال حمید نیز حق بستن آب و ستاده
بجد و جهد بسیار زیادت از دو شریعت آب یافته
وجوی بایشان رسانیدند ابن حجاج لعین یک
شربت از آن پاشا میدود تشنگی او تسکین نیافت
جلال حمید را گفت از تشنگی هلاک شدم اگر آن
شربت آب نصیب تست بمن بخش غایت کرم و نهایت
جوانمردی داند بود امیر جلال در جواب او گفت که من
از حضرت صاحبقران شنیده ام که شخصی از عجم و یکی از
عرب در سفری مصاحب بودند و در بیابانی بهمین بلا

ارجمندست فایز گشته بر مخالفان فیروزی یافتند و علاء
بسر سلطان احمد و بعضی فرزندان و زنان و متعلقان
اورا اسیر کردند و سلطان احمد از بیم جان دل از ملک
و مال و زن و عیال برداشته با معدودی بیرون رفت
و امرا با اسرا و غنایم منظفر و منصور مراجعت نموده بدرگاه
عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس دریافتند
ایباج اغلن و امیر جلال ماجرای آب باز راندند هنگام
بادشاه نه را آن حرکت بسندیده از امیر جلال مستحسن
افتاد و عقل و کیاست بدرش را امر حمید یاد کرده
روح اورا بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان
عنایت و تربیت ستایش نمود که در پیش ما سعی جان
سپار بها کردی و این که در جان روزی که جان در
خطر بود دل بر هلاک خود نهادی و ایباج اغلن را

تا این نیک نامی ملوس جغتای رُ باقی ماند بشرط انکه
بعون بباید سر بر اعلی رسی صورت این حال عرضه
داری تا در تاریخ ثبت کرده شود و این معنی بتمامی
روزگار بر حواشی صفحات لیل و نهار یادگار ماند
ایلچی اغلن امتثال نمود و بران گواه گرفت و امیر جلال
را بر هلاک نمودن داده آب یاوداد تا بیاشامید
و از ان تشنگی که بسر حد موت رسیده بود خلاص
یافت و امیر جلال نیز بدولت آن مروت و نیکوکاری
از ان ورطه بسلامت برست و در انجا با سایر امرا
روان شده بمشهد تابان فرقد امام معصوم ابی
عبد الله حسین بن علی المرتضی علیهما السلام رسیدند
و باحراز سعادت استان بوسی آن موقوف
مقدس و میامن آن زیارت که از سلایل فتوحات

بدان سبب گزارش پذیرفت تا هوشمندان از آن تذکره باشد
که مروت مردمی پیش خالق و خلایق محمود است و
مشکور و نام نیکوی صاحبش بر روی روزگار بالسنه خیر
مذکور و مشهور و الله الموفق و الیه ترجع الامور

[illegible] امیرزاده محمد سلطان بعد از [illegible]

[illegible] امیرزاده محمد سلطان که پیش
از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کردان و قطاع الطریق
شده بود بکوهستان ایشان درآمد و بسیاری ازان
مفسدان را نیست گردانید و بعضی را مطاوع و منقاد
ساخت و ازان جمله هفتصد متمرد را که در قلعه کوهی شامخ
متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند و
از فرّ دولت حضرت صاحبقرانی و برکت آن سیاست
براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کمان دار در

آب دادی تا لباس مفاخر الوس جغتای باین ذکر
جمیل مقرر گردد از همه بسندیده تر افتد داورا با نواع
نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت
و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجا مشی اقامت نمود و
طایفه بمین اتفاق و یک جهتی عالم سخر گردانیده از
واردات و دهش بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و
برتر آمده بمنقبت متعالی منزلت وجعلناکم خلایف
فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران
گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت
بادشاه جل جلاله وعم نواله از صحابه کرام رضوان الله
علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنا ایشان
فرموده وهو اصدق القایلین ویوثرون علی
انفسهم ولو کان بهم خصاصه و این حکایت

به بریاب در قسمی از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسر فتند
برند برحسب فرموده کار بند شدند و خواجه عبد القادر را
نیز که از غایت اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است
و در فن موسیقی سرآمدهٔ افوار خانه کوچ کردند و فتح
ماهها بجانب تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم و ادربیجان
و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران
و طبرستان و دیگر بلاد و دیار متطایر گشت بیت
دبیران فاضل بکلک هنر ۰ کشیدند بر نامه خط ظفر
چو شد ساز و انشور ق ساخته ۰ بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیری بهر جانبی شد روان ۰ شتابان تر از تند باد خزان
زمانه زبان بشارت کشاد ۰ صدا در خم سقف گردون فتاد
و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد
و او عیش و کامرانی داد و بر کنار رود دجله در قطار

بی راه بدهشت وخوف میکد شتند دوکس و سه کس
با من وحضور تردد می نمودند واین معنی محرز این سطور
در ذهاب وایاب ازان طریق برای العین مشاهده
کرده بیت زعدلش جهان ایمن آنچنان عدل گشت ..
که ایمن تر از خانه شد کوه ودشت .. وشاهزاده جوانبخت
بعد از حصول فراغ ازان مهم از راه دربند ناشی خاقان
عازم بایه سریر اعلی گشت ودر بغداد بعد ادای بساط
بوس مستعد شد وبعد از چند روز حضرت صاحبقران
او را بضبط ونسق واسط وآن نواحی روان گردانید
وبجلّه پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا
متوجه جانب بصره شود وفرمان قضا جریان بغداد
پیوست که زمان سلطان احمد وعلاء الدوله بهرش
با هزاران اصناف محترفه وپیشه وران دارالسلام

عالی نهمت حضرت صاحبقران دین پرور بامن سالک
واستقامت ممالک ورفاهیت بندگان خدا وسلامت
آینده وروندده ودر راهها اهتمام واعتنابی هرچه تمامتر
داشت درینولا شیخ ساوه را که ازمشاهیر هنروران عصر
بود باجمعی مردم فرزانه وپیلاکات بادشاهانه بجانب
والی مصر وشام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت
روانه فرمود ومضمون رسالت انکه پیش ازین بادشاه
کامکار که ازنسل چنگیزخان بودند باملوک آن ممالک
منازعت داشتند وبدان واسطه سبب زحمت وتشویش
رعایای شام وسکان آن نواحی میرسید ودرآخرمیان
ایشان رسل ورسایل متواتر شد وقضیه بمصالحت
انجامید وآن معنی موجب امن وامان عالم وعالمیان
گشت وچون بادشاه سعید ابوسعید بهادرخان

زرنگار روز همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید

است جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد زمانه

تابع فرمان و آسمان منقاد نشسته فارغ و فرمان

برانش عالم گیر عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر و در

بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه در آب ریزند

برحسب فرموده چرکس سوحی و دیگر سوجیان تمام شرابها جمع

آورده در دجله ریختند و ماهیانرا نیز کام از عیش از تخم

مدام بهره مند شدند بیت از یمن عدل پروری شاه دادگر

ماهی در آب و مرغ هوا گشته بهره ور و اهالی بغداد بشکر

سلامتی نفس و عرض مال امانی قبول کردند و محصلان

تحصیل ان قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند

در فرستادن حضرت صاحب قران [illegible]

حریت [illegible] ..... چون همت

بعد از آنکه دار السلام بغداد در حوزهٔ تصرف بندگان
حضرت صاحبقران در آمد تجار و مسافران بعز عرض
همایون رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریب
نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی
مفسدان متمردان باینجا جسته اند و سر عصیان از جیب
تعدی و طغیان بر آورده با می از جادهٔ راستی بیرون
نهاده اند و راه بر کز رندگان بسته دست تطاول
بنهب و تاراج مال مسلمانان برگشوده اند و بیوسته
کاروان مصر و شام را میزنند حصاریست
عالی ز یکباره کوه در وره زنانند چندین گروه
زعر ده برگرداورده ثنا س نه از کردش میخ یقش
هراس همه روز و شب کاروانها نند زبد کوهری
راه جانها زنند و تا غایت این عقیده بسر انگشت

انار الله برهانه رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان
پادشاهی صاحب شوکت نافذ فرمان در ایران نماند
و ملوک طوایف بدید آمدند هرج و مرج بحال عالم راه یافت
این زمان خواجه سابقه عنایت بی غایت مالک
الملوک جل و علا تمام ممالک ایران تا عراق عرب را در
بحاران مملکت واقع است مسخر فرمان ما گردانید
خیر اندیشی و نیکخواهی خلایق اقتضا ان میکند که حق
همسایگی رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح
گردد و ایلچیان از هر دو جانب در آمد شد باشند
تا راهها ایمن شود و تجار جانبین با امن و حضور
توانند نمود و این معانی هر اینه مستلزم معموری بلا
و اسایش عباد تواند بود والسلام علی من اتبع الهدی
والحمد لله رب العالمین

شده بود در بغداد باغرق باز داشت وجهت مرهم
بهای او هر روز یکهزار دینار کبکی مقرر فرمود ورایت
نصرت شعار در روز شنبه بیست وچهارم ذی الحجه
بسعادت واقبال نهضت نمود و در تبرک شیخ صالح
قبوای بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن
برکات زیارت دریافته استمداد همت نمود و امیرزاده
شاه رخ را برسم منغلای از پیش روان گردانید و
روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود
و بمنزلی فرود آمد و از انجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار
کوئی عظیم رسید و انجا نزول فرمود و روز سه شنبه
بسعادت نهضت نموده عازم مخیم نزول همایون گشت
و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه ست
وتسعین وسبعمایه قریه حزلی از فیوضات وصول وحلول موکب

تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافت و هیچ صاحب قوت دفع
این واقع در حیز قدرت و تمکن خود ندیده و بدان
اشتغال ننموده بر تو ای مشکل گشای جون بر کیفیت
این احوال افتاد و سود که جون به حمد الله تعالی همگی همت
بر اصلاح حال بلاد و عباد قلع و قمع اهل فساد و عناد
مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات
اخروی و جلایل فتوحات دنیوی باید شمرد و خزانه داد
که برهان الغ دیق صوفی و امیر جلال حمید و شاه ملک
و سید خواجه شیخ بهادر از پیش روان شوند و بحاصره
تکریت اشتغال نمایند و ایشان با مشار الیه مبادرت
نمودند و بدانجا رفته بحاصره مشغول شدند و عاطفت
مال امانی بغداد که بحصول پیوسته بود بر امرا و لشکریان
فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار

را بیک زمان بینداختند وطعمه دیگر بساغ ساختند وحضرت
صاحب قران از انجا نهضت فرموده روز یکشنبه
بقلعه تکریت رسید وصفها لشکر مرتب ساخته واز غریو کوس
وخروش سورن هول ان زلزلة الساعة شئ
عظیم در انداخته بیت بفرمود تا لشکر نامدار
در اینند پیرامن ان حصار ببازوی قوه خرابش کنند
بسیلاب خون غرق آبش کنند ودر مقابل حصار رفته
بارگاه کردون اشتباه محاذی منزل ماه کشته صاحب
قران خلافت پناه در کنف حفظ وتائید الله نزول
فرمود ودرین اثنا امیر موصل یارعلی وحاکم اربیل
شیخ علی اویرات با تقوزما وپیشکشهای لایق بپایه
سریر اعلی شتافتند ولوازم امرا نامدار سعادت
بساط بوس دریافتند وزانو زده پیشکشهای مجمل

همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حرلی
کوچ کرده بموضع بنداسار آمد و شب انجا نزول فرمود
و روز شنبه گزشتانی معسکر ظفر پناه گشت و شخصی در
پیشه شیرنی دیده خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار
بدولت روز افزون تفال نموده بعزم شکار شیر
سوار شده و شیران پیشه پیکار پیشه شیران خونخوار را
مرکز وار در میان گرفتند و پنج شیر شرزه غران که از
نهیب سب جنگال ایشان شیر فلک آنکه آفتاب
شکار اوست از انسوی خانه ماه ارام گاه جستی از
پیشه بیرون آمدند و دندمان خشم و جنگال کینه خونریز
کرده حمله آوردند و دلاوران پیل افگن که بنیستر پیکان
سنان گذار شریان شیر بیان کشودندی و بنوک سنان
جان شکار حلقه حدقه هزبران غران ربودندی پنج

غالب کشته برادر کوچک بدرگاه عالم پناه فرستاده بود
و اظهار بندگی و خدمتگاری کرده و مکارم ملکانه او را
بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسب و خلعه گرامی
گردانیده بود و باز فرستاده و فرموده که برادرت حسین
را بکوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید
تا بملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش بر
حسب فرموده باو رسیده بود و پیغام رسانیده آن
بی توفیق را از غایت وهم و هراس قوت پرون
آمدن نبود و باضطرار و ضرورت دل بر طغیان و
مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود عساکر منصور
برحسب فرمود دامن عزمی بر کمر اجتهاد زدند و دست
اقتدار از آستین سعی برآورده روی همت بتسخیر حصار
آوردند عرادها نصب کردند و منجنیقها برافراختند و خانها

عرض رسانیدند صاحب قران ممالک ستان سپاه ظفر
قرین پیروزی نشانرا بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه
پاره بود برلب دجله واقع شده جنانچه از پیچ آن آب
میگذشت و از زمان سلطنت ساسانیان بازان
قلعه ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده
حصانت و متانت آن بمرتبه که در هیچ روزگار نگذشته اقتدار
خسروان را بفتح مقدار برگنگره فتح آن حصار نیفتاده بود
و تیر تدبیر هیچ قدرکشای کشورگیر بهوای تسخیر آن نرسیده
از بلندیش فرق نتوان کرد اتش دیده بان
زنور زحل و والیش امیرحسین پیوسته بقطع
طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه در مقام
اطاعت و انقیاد نبودی و دران وقت که اوازه
توجه رایت نصرت شعار شنیده بود در رعب و ترس بود

عساکر گردون مآثر نقبها بسته بپای حصار بیرون
در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر با نوکران
دلاور خویش یک برج خالی کرده بودند از شب
بینداختند و بقوت بازوی شجاعت و زخم شمشیر جلادت
دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند و ایشان از بیم
جان بحصار اندرون بگریختند و امیر حسین را دماشت
و خوف زیادت شده به پیغام مادر پیرون بیامد دل
از جان برداشته جد هر چه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم
لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف
و جوانب نقبها دراندوبیخ قلعه را تمام خالی سازند
تواجیان برحسب فرمان زمین بخش کرده بموجب مفصل
بر لشکریان قسمت نمودند جمله تواجی نسخه تفصیل بمردان
رسانیده و بکار نقب مشغول گشتند و مفصل بیان ابتدا

آن خائنان را بزخم سنگ خراب ساختند روز سه شنبه
که سیوم روز بود امیر حسن مادر را بشفاعت بیرون فرستاد
تا چند سراسب و دیگر تحفها و بزبان عجز و استکانت
عرضه داشت که ما را بندگان و ملازمان حد مخالفت
و مقاومت نیست اما سایه بهیبت اما سایه بشکوه الخضرت
بزرگست و یارای بیرون آمدن نداریم اگر مرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشند و عفو فرمایند و برادر و لب را بسایه
سر پر اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش
فرمود که گناه او را بتو بخشیدم و از خون او درگذشتم برو
و بی توقف لب را بیرون فرست و یقین بدان که اگر
در آمدن تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که در
قلعه اند در گردن او خواهد بود مادرش ازان سخن
اندیشه ناک شد و متحیر و متفکر بازگشته بقلعه در آمد و

مرد و بیک نقب دیگر جلال باورجی و بیان قوجی و
ایشان نقب بریده بسنگ رسیدند و به نیروی دولت
قاهره مقدار سی و پنج گز سنگ خارا سوراخ کردند دیگر
شمس الدین اوج قرا و تولاق قوجین و ابوالقاسم
شیخ خویش امیر عباس هر سه بیک نقب دیگر جهان
ملک ملکت و یوسف جلیل بسر جاندار بیک نقب
دیگر خواجه راستی و قرا محمد بیک نقب و از تومان کلان
و توسقال تومان ختلان علی درویش برلاس و
شیخ حسن و شاهسوار هر سه بیک نقب درکار بودند
و از تومان امیر طغی بوغا ر برلاس توکل و یوسف
چوره بیک نقب درکار بودند و دیگر سوبجک و
قوشون توی بوغا شیخ بیک نقب دیگر خواجه اصیل
قمی دیگر شیخ درویش اللهی و از تومان امیرزاده

از دست جب کرده بدین موجب بود اول توقان
کبک خان که قدم ایشان شیخ ارسلان بود روی
کوشش بکار آوردند دیگر پیر پادشاه نبیره طغی تمور خان
بجد تمام دست سعی بنقب برکشاد دیگر خواجه علی پسر
خواجه یوسف اولجایتو برد، دیگر الله داد پسر امیر
توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علی
هر سه بیک نقب مشغول شدند دیگر برهان اغلن و
جمال الدین فیروز کوهی هر دو بیک نقب اشتغال
نمودند دیگر یادگار اندخودی دیگر لطف الله بن
بیان سلا تمور بن اقبوغا دیگر حمزه تابان دیگر ادینه
قهلغه جی و تنکری پیردی هر دو بیک نقب و از تومانات
شاهزاده جهان شاهرخ ایت خواجه و موسی راکمال
بیک نقب مشغول شدند دیگر جرکس سوجی و بایزید

وامانشاه هردو بیک نقب دیگر شیخ علی قوچین و
لالم قورچی واستوی هر سه بیک نقب دیگر یق صوفی
و در سر کار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود
سبزواری و در سر کار او نیز سنگ می بریدند دیگر وادیسر
ایلچی یوغای و حاجی خداداد کشی در کنار آب بیک
نقب و تمام این جماعت بیا مدک زمانی اراضی جوانی
قلعه را جون غربال مشبک ساختند امیر حسن جون
حال قرین منوال دید مضطر و سراسیمه شد و کس
بپردن فرستاد و بجریمه و گناه خود اعتراف نموده
امان خواست حضرت صاحب قرانی فرمود که بیرون
می باید آمد و جون فرستاده باز گشت روز دیگر
تضرع و اضطرار زیادت کرد و کسی دیگر را پیش
امیرزاده شاه رخ فرستاد و دست توسل بدامان

میرانشاه امیر قطب الدین برادر قمرالدین، جندو احمد
محمد سلطان شاه و تو غلقتمور قوجین هر سه بیک
نقب دیگر حمزهٔ سلدوز و حمزهٔ قطغو بیک نقب دیگر
طاهر ساوه دیگر دولتخواجه ارلات دیگر امیرزاده عمر
موید و شیرزاد اوج قرا بیک نقب دیگر محمد بیک ارلات
و درویش بیک نقب دیگر یحیی که اتابک امیرزاده
خلیل و ایدی و ایدی پردی بخشی اوزبک بیک
نقب دیگر قه شون امیر عثمان که سران تبلک قوجین
بود تو سقال امیر یادگار برلاس و منکلی خواجه و کبه کجی
بورتجی و علی بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر
امیرشاه ملک دیگر اولجا بوغای مجلکاجی و اسن تمور
بیک نقب دیگر اردشیر برادر علیشه تواجی دیگر سید خواجه
شیخ علی بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجی سیف الدین

او را خلعت عفو و اغماض ارزانی داریم و با برادرش گفت
اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و او را خلعت پوشانیده
باز گردانید و چون برادران بهم رسیدند و مشورة کردند
که مدتی مدید است که ما درین مقام بدر بدر بستقبل
و بسر خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم کرده ایم و کسی را دستی
برما نبوده اکنون اگر بیرون رویم پیشک بعی که درین
مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم و او وحوا بند
خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از ایشان گرفته
ایم باز گردانیم و ما از عهده آن بیرون نتوانیم آمد و البته
بعذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در
بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که انجا بودند درین
معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنا بر این اباطیل
طبل رد بتجدید اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت

بدامان عاطفت آن حضرت زده درخواست کرد
که سایه عاطفت برحال پریشان او انداخته بزبان
شفاعت خون او را بخواهد شاهزاده جوانبخت ازمراحم
خسروانه التماس او را مبذول داشت و تقبل نمود
که او را حمایت فرماید امیرحسن برادر را نیز پیش شاهزاده
فرستاد و بعجز و انکسار بی حد اظهار کرده عرضه داشت
که ما بندگان کمر بندگی برمیان جان بسته خود را از
کمترین بندگان حضرت میشماریم اما برادرم از استیلای
دهشت و خوف قوة بیرون آمدن ندارد و امیرزاده
شاهرخ او را بعز بساط بوس حضرت صاحبقرانی رسانیده
و سخن او عرضه آنحضرت فرمود که او با خود بیرون بیاید
و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع ننماید هیچ
عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر باین معنی اقدام نماید

ساخته بر سر ستونها داشته بودند ارهیمه و نفط بر کردند
و شب چهارشنبه بیستم آتش در زدند بیست زنفط سیه چوبها
برافروخت ستونها برابر همه باک سوخت زبس دود
کامد فراز افزود سپه شد بیکباره سقف کبود جنان
بود شد سوی گردون بتاب که شد چشمهای کواکب
پرآب نکین پاره لختی که برداشت بای بگردار
کوه اندر آمد زجای و اکنر دیوارهای قلعه برزمین
افتاد و برجی که بیش صوفی خانی کده بود بکلی
منهدم شد و بیست کس از دشمنان بزیر افتادند
ازان پاره جندی زدزدان دون فرو ماندند چون
بخت خود سرنگون اهل قلعه تختها و تورا ها گرفته بجنگ
مشغول شدند برامد خروشیدن کارزار به پرورز
لشکر شهریار سوی رخنه در نهادند روی و لیران

صاحب قران ازان معنی اشتغال یافت و قران ناند
شد تا کورکه و نفیر و برغو و نقاره فرو کوفتند و سورن
انداختند زلزله در افتاد و کوهها از بیم جلول القارعة
ما القارعة نزدیک بود که جون عهن المنفوش
بباد فنا بر رود بیت بلرزید کوه بجنبید دشت
غریو از نهم آسمان برگذشت ۰ تو گفتی که صور قیامت دمید
زمین پاره شد آسمان بر درید ۰ صاحب قران کتبی ستان
بخانه که بر بالای قلعه ملجور ساخته بودند برآمد و جوان تمام قلعه
را بر سر جوبها گرفته بودند پیش از انکه آتش در زنند بعضی
ازان دیوارها بنهاد و اهل قلعه رخنه برآورده فدایی
وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت
که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار
آوردند بر حسب اشارت مبادرت نمودند و هر جا که جوف

بر گشاد که اگر بیاید و اگر نیاید بعنایت حق او را بدست
خواهم آورد ... چون الهی مرا یاور ست .. سعادت
قرین دولتم رهبر ست .. بدست آورم ره زن شوم را
بهم بر زنم این بر و بوم را . حصار کردون ماتر چون
این سخن از حضرت صاحبقران بشنیدند روی جلادت
بان قلعه کوه نهاده بالا برآمدند قلعه را بجنگ تسخیر کردند
و امیر حسن را با هر که در ان قلعه بود کردن بسته بحضرت
آوردند چون شد که رعایا را از سباهی جدا کرده تعرضی
نرسانند و سباهیانرا بر تومانات بخش کرده سیاست
نمایند بر حسب فرموده آن مفسدان را بجزای فعل
بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند و مال ایشان
برده در کنار نهادند و تو ابیان از سرهای ایشان
برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه

خصم افکن جنگجوی ... حکم جهانمطاع نفاذ یافت و دیگر
دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده
مجوّف ساختند و بینداختند و برجی که سرکار الله داد و
امانشاه بود بدرالدین از بیخ کنده بینداخت امیر حسن
و قوم کمراهش را آتش در نهاد افتاده دود حیرت از
سر برآمد و از هول جان بقلعه که از ان قلعه مانده بود
پناه جستند درین حال امرا و بهادران زانو زده اجازت
طلبیدند که بان بالا برایند و بقلع و استیصال آن زمره
ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل
نمایند که قوه تمام باز مین برابر شود چون کار باین مرتبه
رسید اهل قلعه بتضرع و زاری درآمده امرا و ارکان دولت
را شفیع انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب
قران شفاعت قبول نفرمود و امان نداد و زبان دولت

سه تلبخت به خبث رونده برآمد زبخت سر تاج بر
زد بسقف سپهر برافراخت رایت برافروخت چهر
وبصوب حربی بسعادت واقبال بازگشت شکار انداخت
وخرگاه زده شب درجول نزول فرمود وروز دیگر
جرگاه نهم برآمده گورخر بسیار وبخیر بی شمار صید کردند و
بجماعتی از شاهزادگان وامرا با انبوهی از سپاه مظفر
لوا فوج فوج جهت دفع مفسدان وقلع وقمع مفسدان
ومخالفان بهر جانب از عراق وعرب وبربه واطراف
وحوالی آن نواحی رفته بودند امیرزاده محمد سلطان
از کنار رشط بواسط رفته بود وازامرا قتل
رستم طغی بوغا وشمس الدین عباس وغیاث الدین
ترخان از آب گذشته بودند وشیخ تمور بهادر واوج
قرا بهادر ومبشر وارغونشاه بالشکر بطرفی دیگر رفته

فتلک بیوتهم خاویه بما ظلموا انت مساکن
وخال شد زمسکون ومزقناهم کل ممزق وصف
حال آمد وهل یجازی الا الکفور واین فتح مبارک
روز دوشنبه بیست وپنجم ماه مذکور مطابق توویل
اتفاق افتاد وباشارت صاحب قران کردون
اقتدار یک دیوار از قلعه رکاورند تا بتمادی روزگار
عالمیان بدیده عبرت واعتبار مشاهده نمایند که احکام
واستواری قلعه تا چه غایت بوده وبیاروی تدرت
وکامکاری چگونه تسخیر کرده انداق فی ذلک لعبرة
لاولی الابصار

روشنبه

غره صفر المختوم بالفتح والظفر

مطیع و منقاد گردانیده و خراج و ساو بگردن داده
و هر کس که بای اطاعت بر جادهٔ موافقت ننهاده
سرش بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
عرضهٔ نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه
ملک سربدار را بضبط بصره داشته و از شط العرب گذشته
بامیرزاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امرا و لشکریان
با ایشان پیوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز
و دوستکام مراجعت نموده در نیولا بموضع حربی بسعادت
بساط بوس فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر
بلاد عراق عرب در حوزهٔ تصرف و تسخیر بندگان حضرت
آمد بر وفق اشارت سنیه امثله و احکام بحکام ولاة
بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی و پیشوایان اجشام
ترکمانان اعراق قویلیق و قراقویلیق ارسال نمودند

بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود، زحله نهضت
نموده ببصره رفته بود و امیر یادگار برلاس و جانشا
جاکوا با هم روانه شده بودند و محمد و ویس برلاس و
شیخ علی هرغوی و اسمعیل برلاس با تفاق رفته بودند
و این کروه به تفصیلی که گفته شد هر طایفه بطرفی در ایل
مفسدان و دفع فساد متمردان توشتها نموده بودند
و درین مدت بسی صحراها و بیابانها قطع کرده و از
آبها گذشته و بسیاری از عظایم مهمات ساخته ازان
جمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاسا مشی کرده بودند
و صحاری و براری بریده بسی از اعراب بریه را که
راه میزدند و مانع عبور قفل حجاز میشدند بقتل
آورده بودند و بنه و خیل ایشانرا غارتیده و تمامی
اصول و کلانتران آن بلاد و نواحی را از دو رویه یک

هدف تیر بلا و منتب سیل غضب خدا گشت
هر که سر از بندگی او کشید
جشم امیدش رخ دولت ندید
وانکه نشد جاکر این آستان
شد بدنش حبش غم افزای
جان
و درین اثنا امیر عثمان عباس با اغرق از
بغداد آمده بعسکر ظفر قرین ملحق شد والحمد لله رب
العالمین
صاحب قران گیتی
ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع آن عزم دیار
بکر و جبهه همت عالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری را
بمحافظت بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و اهالی آن
دیار را در کنف حمایت و رعایت مرفه داشته از تعقد
حال جنده و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در تعظیم

مشتمل بر انکه تا غایت این مواضع ربی خداوندیافته
بودند و در میدان خالی کوی مراد زده هرچه میخواستند
میکردند اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری و فرمان
برداری میباید نهاد و بعد ازین از قطع طریق و بدکاری
توبه کرده متعرض ایذا بندگان خدای نمی باید شد
تا سایه رحمت و جناح معدلت بر حال شما کسترده شود
و اگر نه هرچه بیند از خود بیند همیت بلند است
اگر بشنوی که کرخارکاری بمن بدروی هرکرا سعادت
مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی ارادت
بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال خود ملحوظ نظر
عنایت و تربیت پادشاه گشته بصنوف خواطف
وسیورغامشی بلند پایه و سرافراز شد و هرکرا سابقه
شقاوت از طریق متابعت و بندگی عنان برتافت

بورت تعیین فرمود و در اغرق امیرزاده محمد سلطان غیاث
الدین ترخان و اروج قرابهادر بر حسب فرموده باستادند
آنرا ضبط نمودند بیازند ورایت منصور بتعجیل تمام ببالای
آب روان شد و چون از تووق گذشته بقلعه کرکرک
رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده اطاعت
و انقیاد مبذول عاطفت خسروانه آن قلعه را بامیر علی موصلی
سپرده فرموده از انجا بگذشت درین اثنا قزل
میر علی اویرات و پیر علی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته
بسعادت بساط بوس مشرف گشتند و امراء ان نواحی
باجمعهم و کوتوالان قلاع آن حدود همه بخصوص حاکم انطوب
کوبروک باحراز دولت زمین بوس مبادرت جسته
کمر خدمتگاری بر میان انقیاد بستند مراحم بادشاهانه
ایشانرا بنوازش و اکرام اختصاص بخشیده بکرها

واکرام سادات وعلما ونوازش را طعام فقرا و
ضعفا حسب المقدور بکوشد ورایت نصرت شعار در
ضمان حفظ آفرید کار متوجه صوب دیار بکر شد و
امیرزاده میرانشاه را با امرا ولشکریان جهت فتح
وضبط ولایت بالا آب بغداد روانه گردانید و
نفس مبارک نهضت فرمود و جسر بسته واز آب
گذشته آوازه مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد
بران کرده وظایف جزم واحتیاط مرعی ندارد
سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه از جانب
غرب داشت ولشکر ظفر قرین از هر ده نفر دو
نفر کزین فرمود وباقی را در غرق بگذاشت وعثمان
بهادر را باز داشت تا باقی لشکر واغرق را سر کرده از
عقب بیاورد وارد شیر تواجی را جهت ضبط سپاه واحتیاط

همت در هر مزاری ده هزار دینار کبکی تصدق فرموده
تا بر سر مرقد نباهت معاقد ایشان گنبد ها سازند و
بسم صلاة و صدقات بمستحقان و درویشان رسانند
رجا واثق که میامن خیرات و مبرات که پوسته
ازان بادشاه دین برورداد کستر صدور میافت
جنانچه در دنیا دستگاه دولت و اقبال بود و در
آخرت بایرد مغفرت و رضوان باشد و ماذلک
علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده
تسخیر اطراف و جوانب رفته بود از یمن
اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان
داری در آورده اینجا بسعادت بساط بوس
استسعاد یافت و یار علی والی موصل کمر خدمتکاری
بر میان جان بست با قامت راست طوی و پیشکش

زروجامهای فاخر سرافراز کرده بازبهر زنان و فرزندان
ایشان زرو جواهر و اقمشه انعام فرمود تا برای سران
بخواهند و جهت دختران بهیز ترتیب نمایند و از آنجا
بدولت و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع
اربیل رسید و والی آنجا شیخ علی بر اسم طوی اقامت
نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته
بتقدیم رسانیدان و آنحضرت روز دیگر از آنجا نهضت
فرموده کنار آب خازاب مخیم نزول همایون شد
روز جمعه بشاه از آب گذشته موصل از فر وصول
موکب نصرت قرین غیرت سپهر برین گشت صاحب
قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باحراز میامن
زیارت انبیا یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما افضل
الصلوات والتحیات مبادرت نمود و بعد از استمداد

اواخر صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد یافت
پیش وی کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بیا
بیا که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و از اینجا گذشته
بر اس العین نزول فرمود و نمامی لشکر را بچقون
فرستاد بر اغار ایل و ولایت حسین و قرا قویلق
را غارت کردند و سیاه جرا اغار مواضع و مزارع
ان نواحی را تاراج دادند و اسب و شتر بسیار
و گاو و گوسفند بی شمار غنیمت گرفتند و چون عساکر
منصور را محصور به اردوی همایون باز آمدند از اینجا
نهضت نموده بروحا رسیدند کزل نامی که حاکم آن
حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید
از بیم حصار گذاشته بیرون رفت و بعضی از رعایا
نیز بموافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند که داشتند

قیام نمود بیت جو طوی کرد صاحبقران از شرم
سیلیان و مورست میکفت نرم نرم بزد زانو و پیشکشها
کشید بجدی که دستش بان میرسید کفتا

صاحب قران سعادت قرین [illegible]

صاحب قران ممالک ستان یا رعلی والی موصل با
نجرجی ساخته از انجا شکیر فرمود و بمبارکی و طالع
فرخنده متوجه روحا شد و امرا تومان ترتیب لشکر
داده فوج فوج روان شدند بیت جهان شد چو دریا
شوریده موج روان کشته دریادلان فوج فوج
بدار دهر از کثرت جهانی درکر زکرد سپه اسمانی درکر
و در اثنا راه سلطان عیسی والی ماردین کس برسیل
استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندکی و خدمت
کاری کرد بنابرین چون حضرت صاحب قران در

بیاشامیدند و پانزده روز دران شهر توقف نموده
مجلس انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای پادشاهانه
و تکلفات عاطفت سرانه جماعتی را که همراهی جان
سپاری قیام نموده بودند عنایت فرموده و باضافت
نوازش سرافراز گردانیده اوکلکاداوجنید ترکمان
درین موضع عزبساط بوس دریافته خدمتهای لایق
بجای آورد و بجان رنجانیدن جهت اهل و عیال او ولایت
نود امان طلبیده و والی حسن کیف نیز هم انجا بسعادت
عتبه بوسی استسعاد یافت و بجبین عجز استان عبودیت
فرسوده وظایف نیکو بندگی تقدیم رسانیده و میان
مراحم بیدریغ شاهی حال او گشت و حاکم ماردین
درآمدن تعلل نموده خلاف انکه خود اظهار کرده بود
بظهور پیوست حضرت صاحبقرانی فرمود که مقتضای

بناء جستند حضرت صاحبقران امر دو لشکر یازا از عقب
ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر کردند و آنحضرت
با شاهزادگان و نوابیان و ارکان دولت بمبارکی
و طالع سعد بشهر در آمدند و عمارات آن شهر مجموع
از سنگ تراشیده برآورده اند و گویند از بناهای دست
و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام در ایجا دست داده و آن چشمه
که از منبع یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
واراد و به درمیان آتش جریان یافته هنوز
جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهی آتش و دود پیداست
حضرت صاحبقران کامکار با اعوان و انصار آثار
آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند بر ای العین
مشاهده فرمودند و دران چشمه غسل کرده ازان آب

مرتب داشته روان شد وچون بهفت فرسخی ماردین
بموضع چیملیک معسکر همایون گشت ملک عزالدین حاکم
جزیره بدرگاه عالم پناه آمد وشرف بساط بوس
دریافته پیشکشها کشیده وخراج وتغار قبول کرده نوازش
خسروانه مخصوص گشت وبازگردید وچون سلطان
عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بیاده پیر
اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسبان نامدار واشتران
راهوار وتقوزهای لایق بیاورد وبوسیله امرا در
شنبه بیست وهشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید
آنحضرت از سبب تعلل درآمدن سوال فرمود واو
بزانو درآمده زبان استغفار باعتذار برگشاد برواقعات
عاطفت خسروانه برحال او تافته صنوف عنایت
ونوازش بادشاهانه درباره او ارزانی داشت

تورہ و یاساق نیست کہ یاغی را درمیان ولایت گذاشتہ
متوجہ مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبہ بیست و ششم
ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شدہ عنان
عزیمت بصوب ماردین معطوف داشتہ بازگردید
و درین حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاہ عالم
پناہ شتافتہ و تحفہا لایق بمحل عرض رسانیدہ حالم
باتمن نیز بہدایت دولت و رفاقت اقبال بہ
استان سلطنت اشیان آمدہ در سلک بندگان انخراط
یافت و مہداعلی چلپا نمک اغا و دلشاد اغا ئہ مدت
سی و پنج روز بود کہ از حضرت صاحبقران جدا
ماندہ بودند از پیش رانده بربالای بشتہ بدولت تلاقی
فابزگشتند و اغرق نیز ماردین گذشتہ بموکب ہمایون
پیوست صاحبقران کامکار لشکر نصرت شعار را

مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده برحسب فرمان ایلکو
برلاس وشاه شاهان والی سیستان وپیر علی سلدوز
را برقرار بحاصره باز داشت وبنیزار مراجعت نمود ودر انجا
اردو زده امیر سونجک براجهت حفظ مملکت فارس
بگذاشت وبعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه شد
وامیر سونجک برحسب اشارت حضرت صاحبقرانی
بتعمیر قلعه فهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول
گشت وشاهزاده بالشکری اراسته از راه شولستان
روان شد واز کردستان عبور نموده میرفت در
راه بقلعه مختصر رسید که از اخرما توکویند واندک مردمی
در انجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره قلعه ببالای
تلی برآمد وناوانی از قلعه تیری انداخت واز قضا
بشاه رگ او رسید ودرجه شهادت یافت بیت

وبخلعت خاص اختصاص بخشید واز انجا کوچ کرده بنزدیک
ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت

[illegible]

پادشاه شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه
در شجاعت و مردی ایتی بود و در میان لشکر منصور
رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاع
ان حوالی ونواحی انجا ایل نشده بودند چون قلعه اصطخر
قلعه فرک و در کمیر قلعه شهریاری بنیروی دولت روز
افزون همه را فتح فرموده بود و بدر قلعه بهبان کبیسی
امرا بمحاصره ان مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود
رفته و حضرت صاحبقران دران وقت که عزم توجه
شام و مصر جزم فرموده متوجه دیاربکر شد کس بطلب
امیرزاده عشار الیه فرستاد و در زمانی که بمحاصره ان قلعه

زمستان در ربیع الاول سنه ست وتسعین وسبعمایه موافق
توق بیل دست داد ومدت عمر شاهزاده سعید شهید
چهل سال بود لشکریان با مائده وخردش چون دریا
بجوش آمدند وقلعه بازمین برابر ساخته هیچ متنفس
را در رنج زنده نگذاشتند وچون خبر این مصیبت
بهانسوزد بظاهر باردین باردوی اعلی رسید امرا
متحیر ماندند نه روی اظهار کردن داشتند ونه رای
بنهان گذاشتن بیت بوالعجب واقعه باشد ومشکل
کاری که نه پوشیده توان داشت نه گفتن یارند
اخرالامر اتفاق نموده صورت حادثه را درخلوتی
بعرض رسانیدند بمجرد حدیث شه وقلعه وزخم تیر
نمودند یکیک بآه ونفیر صاحبقران کوه وقار از کمال
تنفس بزکوار لباس کرامت زربفت وماصبرک

هر دم بکمان کینه خویش ... تیری کشد آسمان بدینش
منگر که بدیگری کشاید ... کز وی جو گذشت بر تو آید
اری از افق حدوث افتاب ... دولتی که باز انکرفت
که بحد زوال نرسید و در عرصه ظهور کاخ حشمتی سر بکردون
نکشید که از زلزله فنا احتمال بذیرنکشت
بکلزار کیتی درختی نرست ... که ماند از جفای تبرزن فرو
درین باغ رنگین جو برتدرو ... نه کل در چمن ماند خواهد نه سرو
فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت
را دو دحیرت از سر برآمد و حدوث آن واقعه
نایل آتش اندوده در جان همکنان زد
باز اجل جو جان جهانرا شکار کرد ... دلها خراب ازانده
وجانها فکار کرد ... شام از فراق خسرو انجم زدر اشک
اطراف جرخ برکهر شاهوار کرد ... واین واقعه اواسط

روح قدس متوجه شیراز شد و نعش شش هژده شهید را از
موضع برگشته خرمانو بشیراز نقل کردند و بمرقدی عالی
ایشان بردند و بعد از چندگاه خواتینش سوچ قتلغ اغا و یک
ملک اغا و مملکت اغا و بسر او امیرزاده اسکندر که در
صغر سن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز بکش بردند
روانش روان شد بدارالسلام شد آب
و گلش سوی لش والسلام و در انجا بقعه که از مستحدثات
حضرت دما بقرابیت دفن کردند مرقدش
تابنده و برنور باد باشهید کربلا محشور باد و باعث
بران نقل باوجود انکه در سلک ممالک صاحبقران
متعالی مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام
یافته بود آن شد که آنحضرت در کش بقعه ساخته و
برداخته است بحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس

الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بر ایاب
و انا الیه راجعون برکشاد و ادخال ثواب
جزیل و اجر جمیل را بر مرارت این شربت تلخ مذاق
فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت ملک
فارس را با توابع بفرزند ارجمند و امیرزاده پیر محمد ارزانی
داشت بیرایغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست
و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج فر بهادر
را با حکم همایون تعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه
تمامتر بامیرزاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را
با امراء بدرش بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه
شیراز گردد و چون اوج قرا نجر ماتو رسید و فرمان رسانید
پیروی بیک و امیر زیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه
اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد باطراف بدرش

سعادت یار نسبت بالبقعه مذکور هریک بموجب مقرر
خود مدفنی ساخته بودند و در هرجا که بحکم وَمَا تَدْرِی
نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ وفات میافتد اشیا را
برحسب وصیت بآن مدفن نقل میکردند
مجتبی که خدای بود بنفسانی بموت وفوت نیاید
زوال تا دانی جون سلطان عیسی
له مالک ماردین بود موکب همایون را استقبال نموده
بشرف لبس طوبوس فایز گشت ومال وساوو تغار
قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه ولشکریان
از برای خرید وفروخت بشهر درآمدند کروهی از مردم
جهال وابنوهی از جمله ارذال جمع آمده بر لشکریان
غوغا کردند حضرت صاحبقران جون برحال اطلاع
یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلب داشت

الدین کلاروه ـ ن بدرنامدارش امیرطرغای درجانب
قبلی آن واقع شده وازیمین ویسار آن بقعه ازبرای
امیرزاده جهانگیر ودیگر اولاد واحفاد مقابر وبقاع احداث
نموده وچون دولت سرمدصاحبقران موید از
بینات ایات قدرت آلهی وجلایل مخایل عنایت
نامتناهی بود اعوان وانصار سپهر اقتدار نسبت با
آن حضرت اخلاص داشتند که سبب ازبجرد حصول
مال وجاه ودیگر اغراض دنیوی حمل نمیتوان کرد چه
امیر اقبوغا یکی ازان خدمتکاران مخلص بود ومدت
العمر درهرحال وهرمحل که بود هرگز جنان نشست که بنشست
برطرفی بودی که آوازه آنحضرت ازانطرف نشنودی
وهنگام استراحت پای بانجانب دراز نکردی بنابران
اخلاص امرا برانغار وجرانغار وسایرخواص بندگان

دیگر از جا کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان
و امرا لشکرها آراسته بمورچل خود روان شدند روز
جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن
گرفت و باران دست داد که گفتی اجرام اسمان
ابر گشته می بارد بست فلک خواست تا برگ سحاب
خیام معسکر برا ز به اب ۰ ز دریا برآورد ابری چو قیر
سر مشک بگشاد بر مطبر ۰ تو گفتی جهان باز طوفان
گرفت ۰ محیط بلا جمله گیهان گرفت ۰ دران دشت
امکان بودن نماند ۰ بجز کشتی عجز مامن نماند ۰ روان
گشت لشکر چو کشتی براب ۰ فرو ماند اشتر چو خر در خلاب
ازان پل بالای کل تیره جوش ۰ ز اسبان نبود قرار
برون غیر کوش ۰ و زمین آن موضع بغایت پست
بود و کل و لای عظیم باز دید شد بحیثیتی که جهار پایان

وبدانو درآورده نسبت حال از وسوال فرمود واز هر
گونه کاوش وخطاب ومجاری کلمات او درجواب معلوم
شد که درموقف پیروان آمدن پدر واتباع خود را صلاح
کرده است که بهیچ وجه حصار از دست ندهند وشهر
نسپارند ومبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و
شفاعت کنم قطعا التفات میکنند که من جان خود
را فدای شما وسلامت مملکت می سازم وچون این
معنی بروی لازم الاتباع بگرفتن وبند کردن او نفاذ یافت
وچون کثرت لشکر وانبوهی سپاه بسیار بود واواخر
زمستان دران حوالی علف ثابت نمی شد رای ممالک
آرای ماردین را دران ولامحه کردن مصلحت ندید
وروز سه شنبه هشتم ربیع الاخر انجا نهضت فرموده بطرف
کوهستان روان شد واز دره گذشته فرود آمد در

بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در میانه
چیمانک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده
بود و بنوازش مخصوص گشته در راه بای ازراه صواب
بیرون نهاده دست جسارت بان تحف و هدایا دراز
کرده همه را برگرفت و بجزیره در آورد و ملک عزالدین
حاکم انجا عهدی که با بندگان حضرت کرده بود شکسته
با آنها شوربخت همداستان شد و یاغی گشت صاحب
قران کردون اقتدار الزام محبت را دو نوبت
قاصد فرستاد و او را پیغام داد که شیخ را گرفته
پیش ما بفرست تا از سر گناه تو درگذرم والا ترا تمام جزیره
و قلاع و خیل و حشمت در زیر سم ستور ناچیز خواهد شد
ملک عزالدین را نکبت و ادبار دامن گیر شده بود
بر حصانت قلعه و آب شط اعتماد کرده سخن قبول ننمود

تا به سینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن
لای بماندند و بسیاری از استران و اشتران قطار قطار
تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان
فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران
زیادت می شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشته و
پیاده براه افتادند و حضرت صاحبقران با لشکر قوا
در جمعه دهم جمادی الاول از آن لای بیرون آمده در
علف زاری نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال
شاهزادگان کس باز گردانید و امرا با تومانها خود
هر کس در پیش خود نمدها و زیلوها و تاجیر خیمها بر روی
لای انداخته راه ساخته تمامی بیرون رفتند و از
آنجا کوچ کرده بطرف موصل گهنه روان شدند و حضرت
صاحبقران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزند

کشت و دو سه قلعه او را بگرفتند و مال و جهار بایان
بسیار فتوح روزکار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره
ملک عزالدین دران اشوب بدست یکی از لشکریان
افتاد و چون او را نشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار
بسی چیزها ازو بستد و او را رها کرد و چون هر طرف فرصت
و ناملق آن نواحی و دیار را بباد غارت و تاراج بر
داد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده او را
شد صاحبقران گیتی ستان از انجا نهضت نموده
بسعادت و اقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم
از جمله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را
بموصل برند برسم فرموده از انجا بجهل کشتی در مدت
دو شبانروز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده
بار دوی همایون رسانیدند کفتار در توجه بخنر

خرد و اندکه بنیادی که بر آب نهند استوار نیاید اما خاک
ساری را که با دنکبت آتش دولت فرونشاند برد
سبندار پیش دیده بصیرت فرود اید قضا جان
ز کردون فرو هشت بر همه زیرکان کور گشتند و کر

جون ملک عزالدین حاکم حزیره از انشا
امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا
نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی
الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر از
دجله بگذشته و عمد کرده شتابکرد و در وقت سحر که
انروز بر گشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر
گردون مآثر چون قضا نازل بر ایشان رسیدند و تمام
ولایت و احشام ایشان عرضه غارت و تاراج

حسب فرسوده بمنغلای روان گشت وصحرانشینان
آن ولایت که سکنه در بیابان وکوهها بودند
بتاخت وغارت کرد وروز شنبه دوازدهم ماه مذکور
صاحبقران کامکار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسیده
تا مرکز وارد رمیان گرفتند وخیمه وخرگاه وسراپرده
وبارگاه طناب درطناب کشیدند ... سیاه اندرآمد
چنان بجوش سرزد ... همه بوم وبرخیمه برخیمه زد ... روز دیگر
که خسرو جهانگیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم تسخیر این
عالی حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام
برآورد صاحبقران گیتی ستان وشاهزادگان
وامراء تومانات وهزارجات وقوشونات لشکرها
آراسته متوجه حصار شهر شدند واز غریو کوس
ولرزه نای وخروش سورن وجوش بهادران رزم

صاحب قران [illegible] این نوبت [illegible] چون
شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون و اقتدار مبدع
مختار جل و علا جنود فوای نامیه را تقویت نموده بکار
در آورد و سباه زرجد لوا کیا روی زمین بفیروزی
فروگرفته تمام دشت و صحرا سنره زار و علف خوانشد
حضرت صاحبقران کامکار بعد از فتح جزیره و تنبه
و تسخیر قلاع آن نواحی و مواضع عازم ماردین شده
و قورلتای فرموده سایه التفات بضبط لشکر انداخت
و مجموع بیاد کانرا باسوار ساخت و در روز جمعه
غره جمادی الآخر متوجه ماردین شد
ز کوس تهمتنه برآمد خروش سپاهی چو دریا در آمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه همه دشت و صحرا و
هامون و کوه امیرزاده میرانشاه با لشکرهای خود بر

وغنایم بی حد بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد
واسبان قطارهای استران وشتران گرفتند ودرپای
قلعه کوه بجنگ مشغول شدند وآن حصاریست بغایت
استوار برسر کوهی بلند واقع شده ویک راه بیش
ندارد واز قلعه مقدار یک اسیا آب بزیر می آید و
بجواهر اوصاف ان حصار در عقد اشعار بلاغت
شعار شعرا تجنیس این سرایا منظوم ست وبقلعه
شهیا موسوم سیاه رودون انتقام آنروز تا شام
در پای انحصار آتش پیکار افروخته بودند وخرمن
حیات مخالفان سوخته وایشان از بالای قلعه
بسنگ باران سیل بلا را پیش کهری میکردند وچون شب
درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف نمودند وروز
دیگر که شهسوار خورشید بالای افق برآمده جیش کواکب

از آن سوی کوشه زمانه کرساختند جنگ در انداختند
سواران سوی رزم کردند رای تو گفتی که عالم برآمد
زجای جهان گشت بردار و گیر و نبرد شد از وهم
رخسار خورشید زرد و پیش از همه لشکر قول سپهر
روی کشیدند و نرد با نها بر دیوار حصار نهادند
با تیغ سرافشان و گرز گران نبرد با نها برآمدند و سایر
لشکر مغفر شکاف از جوانب و اطراف حمله آورده
بنیروی دولت قاهره دشمنان را برانند و شهر را آخر
گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه
نهادند و سپاه ثوابت شعار بهرام انتقام با شمشیرهای خون
اشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه برانند و بسی
از ایشان را بقتل آوردند از سپهران و دختران ایشان
در زیر دست و پای هلاک شدند و بعضی تشنگی مردند

ومبشر سبیده دم بشارت و قدوم نیر اعظم در اغوار و
انجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از
بیشتر همرای ملک خانم ایلچی رسید و بشارت رسانید
به حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاه
رخ را فرزندی کرامت فرمود و نهال اقبال در جویبار
سلطنت کلی تازه برآورد بیت طالع عالم شده نیکو
همون اختری منتظم شد سلک ملک و دین بوالا
گوهری [illegible] در روز
یکشنبه نوزدهم جماد الاول سنه ست وتسعین وسبعمایه
مطابق فروردی ماه جلالی وموافق ایت بیل در
قلعه سلطانیه بیت به سلطان گیتی ستان شاهرخ
خداداد شاهزاده ماه رخ که اوج سریر شهی یافت آب
از آن ماه چون مشرق از آفتاب فروغ سعادت

که در اطراف حصار نیلی سهرا متجاحبسته بودند همه را فرو
ریخت عساکر گردون مآثر باز روی چلادت بقلعه
نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار رفته
بودند و بناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و وارد آورد
اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهد
کردند و هم و هراس بر ایشان غالب شد و بتضرع
و زاری زبهادر خواستند صاحب قران سهرا قتدار
با لشکر فیروزی آثار از پای قلعه معاودت نموده
باردوی همایون فرود آمد و ایشان از قلعه نقود
بسیار و اسبان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند
و مال و خراج بگردن گرفته التزام و طایف خدمتگاری
متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که در بنولا اهالی
ماردین را یاوری نمود آن بود که چون شب بنلدت

اهالی ماردین و آن حوالی را رقم عفو و اغماض کشیده و از
سر انتقام ایشان گذشته مال را قبول کرده بودند
ببخشید و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان
عیسی از انی داشت و بر لبغ بال تمغا کرامت
فرمود ... بخواهندگان گر کسی زر دهد بجای او
او شهر و کشور دهد و روز شنبه کوچ کرده
بماردلی و طالع سعد نهضت نمود و راهها بخش کرده
متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با
لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب
قران از راه سور و امیرزاده شاه رخ ملازم رکاب
همایون بود و امیرزاده میرانشاه با لشکر خود از راه
جوسق و امرا و تومان بمورچال خود بهمین سبیل
هر کس از راهی باز گشتند و بون حضرت صاحبقرانی

وانوار جاه درخشان زرویش چو خورشید و ماه
تو گفتی یکی کوکب از اوج ماه برآمد باقبال بر تخت کاه
ماهران صناعت تنجیم در تحقیق وقت ولادة واستخراج
جزو طالع و تحریر مراکز سایر بیوت وتعیین مواضع کواکب
وسهام شرایط احتیاط مرعی داشته ودقایق اعمال بجا
آورده زایچهٔ طالع همایونش بقلم دولت برسیاض
عادت کشیدند اسد طالع صاحبقرانی
ازان کشت دسلطنت کامیاب شرف یافته
آفتاب از حمل کرا بنده از علم سوی عمل وچون ان
بشارت مسرت افزا بسمع مبارک صاحبقران گیتی
ستان رسید مواد بهجت وسرورش لصاعف پذیرفت
از غایت خرمی وشادمانی آیرهٔ خشم وغضب آن
حضرت بکلی فرونشست وبشکرانهٔ آن عطیهٔ جزایل جرایم

اطلاع یافت درحال امیر جهانشاه را با یلغار بقرشار
وروز دوشنبه بیست وسیوم جمادی الاخر قرین لحظ
ظفر با تمام لشکر منصوره حامد شد وشب درمیان
کرده انجا رسید ومجموع لشکر از جمله که ایلش دران
محال بغایت سبک است عبور نموده کورکه ونقاره
فرو کوفتند وسورن انداختند وحصار را درمیان
گرفته فرود آمدند وآن حصار در استحکام واستواری
بمرتبه است که کس مثل آن درعالم ندیده ونشنیده
چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده
برآورده ویکپارچه استوار کرده وعرض دیوارش
بحیثیتی است که بربالای آن دو سوار پهلوی یکدیگر
توانند راند وبرسر باره هم ازطرف بیرون وهم از
جانب اندرون دیوار سنگ برآورده وکنگره های

از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت
بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب دجله بایلغار
روانه گردانیدو بنفس مبارک از آب گذشته
بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود
و سه روز در انجا توقف نمود و در خاطر همایون
چنان بود که عنان عزیمت بجانب الله تاق معطوف
دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و
امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراجه قباکه
عبارت از شهر امدست که بجامدا شتهار یافته
بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی میکنند و بقدم
انقیاد پیش نیامدند [illegible]

جون حضرت صاحبقران بر مخالفت اهالی حصار

انحصار مجیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر
صاحبقران ممالک ستان بسعادت واقبال سوار
شده لشکر را بتسخیر شهر تحریص فرمود وایشان جنگ
را اماده گشته با چپرها و نوراها و خرکها پیش رفتند
واز اطراف وجوانب بر این حصار تیر باران کردند
وایشان هرچند از بالا سنگ بر سر آن دلاوران
نبرد از پای نمی میرچیدند چون کوه از جای خود نجنبیدند
وعثمان بهادر پیش رفت ویک برج اورا نقب
زده را ساخت وسید خواجه جنگ بسیار کرده
برجی دیگر را نقب در آورد وهمچنین ارغونشاه برجی
را نقب زده پیش از همه در آمد وبالای برج برامد
وداد مردی ومردانگی داد ودیگر امرا توتمان کوشیها
دلاوری نموده هریک بنوعی بالای حصار بر آمدند

ساخته جانبه مجموع ان بارود وطبقه است با هنگام
بارندگی وقت شدت سها وکرما مردم در طبقه زیرین
توانند بود و برجها عالی ترتیب کرده اند و میان هر
دو برج ده با نجده گز باشد و در اندرون حصار حوضه
آب سنگین جاریست و لبی باغها معتبرست و
این اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع
و له بیداز بناء ان حصار هزار و سیصد سال
گذشته و در هیچ عصر از اعصار دست و قدرت هیچ
ذو شوکت صاحب اقتدار بفتح و تسخیر آن نرسیده
مگر انکه در ابتداء اسلام خالد ولید رضی الله عنه
با فوجی از لشکر اسلام بعد از انکه مدتی بمحاصره آن
مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می اید
به نهانی در آمده اند و انرا فتح کرده القصه چون پیرامن

یکی از طایفه اوزبک ببابه سرپرا علی حاضر شد و بعرض
همایون رسانید که یق صوفی یاغی شده می خواهد
که در شب بگریزد در حال فرمان شد که او را گرفته
حاضر گردانیدند و چون تفحص کرده شد اقرار کرد و
معترف آمد و جمعی مردم نه با او متفق شده بودند
بار نمود و حال انکه حضرت صاحبقران بکرات امثال
این حرکات نابسندیده از و مشاهده کرده بود و از
مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده و پیوسته درباره او لطف
و مراحم بادشاهانه از زیادی داشته او را تومان داده بود
و در برانغار بعد از نسل خانان از و بزرگتر امیری نبود
و با این همه از سر شت بد و تکلب چنین حرکات نابسندیده
می شد بیت زهر کس بشیمان ترا و را شناس
که نیکی کند با کسی ناسپاس بنابرین حضرة صاحب

وجنان حصاری منیع که در مدت سه چهار هزار سال
هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود از نیروی دولت
روز افزون بدو سه روز مسخر گشت ... و امثال
این غرایب و زین هم غریبتر بسیار کرده دولت آن
شاه داد گر ... و لشکریان باندرون حصار در آمده شهر
را غارت کردند و خانها را آتش زدند و سیاهیان
از بنجا تمام در نقبها رفته نایب اشدند و کس نیشان از ایشان
و سیاقیان با تیرها و میتیها بالای بارو برآمدند
و بویران کردن حصار مشغول شدند و چون آن بنا
را غایت استحکام مرتبه بود که بسعی بسیار اندکی از ان
کنده می شد و خراب کردن آنرا روزگاری میبایست
بارهٔ از سرمای بارو می آن بینداختند و روز سه شنبه
از انجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر جمادی الاخر

و امیرزاده شاه رخ ملازم رکاب همایون بود و در آن
طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار
بود از بسیاری برف بسی جهارپای از استر و شتر
و اسب راه تلف شد روز شنبه بانجدهم رجب از آن
عقبهای دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرا
موش نزول فرمود و امیرزاده میرانشاه با امراء
برانغار از راه تبلیس گذشته بار دوی کیهان پوی
ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جرانغار
در آن محل برسید و حکام آن نواحی مجموع مطیع
و منقاد گشته و حاکم تبلیس حاجی شرف که تمام
بلاد گرستان منکی در استی او کسی نبود و نسبت با
بندگان درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت
و بندگی بود دی باحراز سعادت بساط بوس مبادرت

ذوان به بندا و و بسرش امر و مود و جماعتی را که با او متفق
شده بودند بیاساق رسانیدند [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
رایت نصرت شعار محفوف بعون و تائید پروردگار
متوجه الهٔ تاق شد و در جلگه مهروان و نواحی آن از
قلاع و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و
سرداران کمر خدمتکاری بسته بدرگاه عالم پناه شتافته
و بسعادت بساط بوس استسعاد یافته مال و خراج
قبول کردند و فرود آوردند و چون حضرت صاحبقران
از میافارقین و بائمان و اشماعبور فرمود را مها تعیین
نمود و امرا را تومانزا بخ جیان مقرر کرد و امیرزاده محمد
سلطان با امرا جرانغار از راه جباجور روان شد
و رایت ظفر نگار از راه سیواس متوجه صحرای موش گشت

فرموده فرمان داد که بنویسند [illegible]

[illegible]

[illegible]

رای ممالک آرای صاحب قران ممالک ستان محمد

درویش هرلاس را با نواحی از لشکر مجاصره البشق و

رساند و قرایوسف و احشام ترکمانان از اوازه

وصول عساکر گردون مآثر بگریز نهاده بودند و رفته

حضرت صاحبقران با دشاه زادگان و امرا و نویینان

دولتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار

گرفت که لشکر در عقب ایشان برود و برآن اغلن

را سرسپاه گردانند و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر

را با دیگر امرا همراه او کرده از صحرای موش با یلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تا هرکجا که

نهاد و اسبان نامدار پیشکش کرد بسی اسب بازین
و برگستوان بلند و قوی مغز و سخت استخوان
سبق برده از اهوان درشتاب بکرمی جوانتر ز بره
جو آب بصحرا زو غان سبک خیزتر بدریا دراز
اهیان تیزتر و ازان جمله یک اسب کمیت بود که
با مجموع اسبان نامی که حکام سه داران از اطراف
آورده بودند و در صحرای موشش دوانیدند و از همه
بدر رفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید حضرت صاحب
قران او را ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانید
بسی نوازش فرمود و مملکت او را با دیگر ضمایم باو
ارزانی داشت و پرلنج داد و بخلعت طلا دوزه
شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و بیق صوفی
را با و سپرد که او را در قلعه محبوس دارد و راههارا تفحص

و موسم مواصلت سمن و سنبل است از انجا کوچ کرده
متوجه بایه سریر اعلی گشته بدو از تبریز گذشته می آمدند
حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را در شش
میل و پنج فرسخ باستقبال ایشان فرستاد و شاه
زاده جوانبخت چهار شنبه نوزده ایلغار کرده در میان
مرند و خوی با ایشان رسید بدولت دیدار
میسر شده دیدهٔ اقبال منور شده و چون نواحی
اخلاط مخیم نزول حضرت صاحبقران گشت خاقان
حاکم عادل چون که از هوا خاهان دیرینه آنحضرت بود
ببایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق کشیده و
چون خدمات او از سر اخلاص بود در حضرت
اعلی عز قبول یافت و عاطفت بادشاهانه شامل
حال او گشته اخلاط و ایل انجا را باو بیورغال فرموده

باشد بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش
نمایند و بنفس مبارک دران حلکا چند روز توقف
فرمود و بجهت قمع و قلع آنانی که بدرگاه عالم پناه
بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تا بهر که بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آید او را امان بخشد و از هر که سرکشی ورزد
بدست انتقام از بای در آورده ولایت واشتم
را غارت کنند و بقلعه النجق مجاصره مشغول شود
و تواجیان را فرمان داد که بروند و از تمام ممالک لشکر
جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار
نهضت نمود و بسعادت و اقبال بجانب الهتاق باز
گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان
اغا و سایر اغایان که در سلطانیه مانده بودند و تومان
انجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل

ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج قرا
کلیسا را لیه تاق استراحت نموده و صباح جمعه جمعیت
آثار سعادت شعار که عید اخیار را برازست جشم امید
روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت اتصال
روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و اغایان نثار ها
کردند و همگنان از انهال امالی و امانی از میامن وصول
بحضرت صاحبقرانی بازه رواثمار بهجت و شادمانی آراسته
و برومند گشت و بر وفق دورنگی روزگار مصرع
له لطف کلش نیست بی قهر خار از تذکر واقعه جگر سوزی
اندوز امیرزاده عالیشیخ جراحت آن مصیبت تازه گشت
و شاهزادگان و خواتین و نوئینان مراسم تعزیت بجای
آورده وظایف دعا باد رسانیدند بیت
کر فرو رفت اختر فلک اسمان سلطنت ... افتاب اوج

یرلیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شکار
انداخت و روز چهارشنبه چرکه بهم آمده بیت
جهانجوی می شد جو غرنده شیر ۔۔ جهنده نهر بری شکاری زبر
بآن صید که جون گذر کرد شاه ۔۔ معبر شده از گرد و صید گاه
شکار افگنان بانظم هم قرین ۔۔ زجرنده خالی شد آن
سرزمین ۔۔ ادیم کوزنان سرین تا بسر ۔۔ زپیکان زرین
شده کان زر ۔۔ کمان شهنشه کین ساخته ۔۔ شکاری
بهر تیری انداخته ۔۔ صید بسیار از اهوی سفید و غوج
ومیش کوهی وکوزن وغیران بینداختند و چون
مدت یازده ماه بود که شاهزادگان با اغرق مبارک
در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت شوق سلسله
عطوفت حضرت صاحبقران را تحریک داد و اغرق
گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات

فرمود درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است
طهرتن بدرگاه عالم پناه آمده بتقبیل قوایم سریر خلافت
مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود
زانوزده پیشکشهای لایق گشید و عاطفت پادشاهانه
او را بانواع نوازش و تربیت اختصاص بخشید
[illegible] چون مصر بسر قرا محمد
که حاکم او نیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامد و
باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام ننمود داعیه
تسخیر ان حصار از خاطر همایون حضرت صاحب قرانی
سر برزد و امیرزاده محمد سلطان با لشکری بجانب او
نیک روانه گردانیدند و بنفس مبارک روز سه شنبه شانزدهم
شعبان کوچ کرده در علف زار جلگای الش گرد نزول
فرمود و از انجا نهضت نموده و بتعجیل بماندوا زکوسه تاق

شاهی جاودان تابنده باد و در کلی از شاخسار ملک
برخاک او فتاده کلبن اقبال سلطان جهان پاینده باد
صاحب قران خلافت بنیاد زمان ابهت جمع را باعاده
انا لله برکشاد چهره ذفار بادشاهانه بکلکونه صبر تبدیل
برافروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشغال
جهانبانی انداخته نمود خواجه اقبوغا را فوجی از لشکر بمدد محمد
درویش برلاش بمحاصره الخ فرستاد و در روز دوشنبه
بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه قلعه آیدین شد
وچون بانجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هر چه
داشتند از نقود و جهار بایان و اقمشه و غلات بیرون
فرستادند و تضرع و زاری امان خواستند مرحمت
حضرت صاحبقران ایشانرا معاف داشته از انجا
مراجعت نمود و شب در میان کرده باوج کلیسا نزول

سپاه پیاده روان شد بکردار پیل ۰۰ سوی مرمان
دریای نیل ۰۰ چو جوشن بقلعه رسیدند تنگ ۰۰ برآمد بهر
جایی کوس جنگ ۰۰ قبوجی زهر کوشه یکباشتند ۰۰
عماده زهر سو برافراشتند ۰۰ که هر کس که چند فراتر فیبا
بناوک زنند تیر که کرد و قتیل ۰۰ وز آنکمانیان بلنگ
سیاه انجمن شد بایین جنگ ۰۰ جوانان خوبان در
صف رزم ساز ۰۰ یکی در نشیب و یکی در فراز ۰۰ وجمعه
نوزدهم ماه مصر لبرونایب خود را با پیشکشهای
لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده و مطیع
آنحضرت ام و مرا قوت مقاومت با بندگان درگاه
نیست و زهره بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت اکر
آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان دهد بخشد از
هر من واطمینان بوظایف خدمتکاری قیام نمایم

گذشته روز پنجشنبه بجدهم بیستم از [illegible] محمد سلطان تهاو
رسید و از غریو کوركه دخروش شوران زلزله در جهان
افکند بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از
اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی
دولت قاهره حصار زرین را مسخر گردانیدند و با
زمین برابر ساختند و مصر باتباعش لرخته بالای قلعه
کوه برآمدند و آن قلعه کوه بیست بغایت بلند تند و
محکم که احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند
رفت آنرا بکج و سنگ استوار کرده بودند و بکطرف
آنرا باروکشیده و دروازه مستحکم گردانیده و ترکمانان
دران بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان
و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده جبراً گرفتند
و نزدیک دروازه بپای کمر برآمدند و جنگ درپیوستند

کمر بسته و جان هوادار توست ... فریدون و جمشید و
خاقان چین ... بدرگاه تو بنده کمترین ... نباشند تا
مصلحت داوری ... همان به که روسوی عجز آوری
نشسته قلعه مسازید جنگ ... که در جنگ ترکان جوی مردمست
چه حد تو باشد باو کار زار ... چنین کار را خوار مایه مدار
همان به کزین قلعه آیی برون ... سر کوه ناکشته دریای خون
درین گفتن ایزد گواهی منست ... که سوی صلاح تو رای منست
سرجون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش
زیادت شد و باز پسر را با ستلمش که از خویشان
نزدیک او بود و از سرداران دلاوران دیار باسبان
نامدار ... برون فرستاد و بتضرع و زاری همان التماس
که اول کرده بود درخواست نمود صاحبقران چون مهر اقتدار
دانست که او خاطر بیرون آمدن ندارد فی الحال بجلس

حضرت صاحب قرآن ایشان را نواخته خلعت و کمر داد
و فرمود که از جریمهٔ او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود
راه ندهد و بی توقف بپرود آید و چون ایشان باز
گشتند و بقلعه درآمده این سخن باور نمایند ندیمی
یاری نمود و آن سخن که خبر وصلاه او در ایوان بود سمع
قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاد و بتیر انداختن
مشغول شدند روز دیگر امیر طهرتن پیش رفت و مصر
را از راه نیک خواهی نصیحت کرد که این چه سودای
فاسد است که ترا بر مخالفت میدارد که با حضرتی که
سلاطین هفت اقلیم او سر از نداخته از معارضه کردن
بطریق عقلست ترا ازین ورطه جز بوسیلهٔ عجز و مسکنت
خلاص ممکن نیست بشاهی که شاهان کمر روی زمین
سر بر نهند شاهی و تاج و نگین جو رستم دو صد بر در او بزنند

مصر را طلب فرمود و در سن شش سالگی بود چون
بیامد سر بر اعلی آمد روی بر زمین نهاده پای
بندگی حضرت را بوسه داد و زانو زده بلفظی فصیح چون
در خواست کرد و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت
خون او را بخشد من بروم و او را بکویم تا با کفن و شمشیر
بدرگاه آید و از جمله غلامان این حضرت باشد صاحب
فرمان کامکار فرمود که خوانم بدرت را تو بخشیدم بشرط
آنکه بیاید و بر حال این کودک ترحم فرموده خلعت
فرزندان خود در و بپوشانید و حمایل زرین در گردن او
و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر
فرستاد چون او را باین طریقه بقلعه در آوردند حالی
انجا در خروش آمده زبان بدعا و ثنا برگشادند و جماعتی
از بندگان حضرت را که با آن کودک رفته بودند

سنلمش وکسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه
بیست و یکم ماه مذکور را به زاده محمد سلطان با لشکری که
ملازم او بودند بمعسکر همایون بومت و شب هنگام
که لشکر منصور بپای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند
تا روز کوششهای مردانه نمودند و در اثنای جنگ از
قلعه تیری انداختند چیزی بران بسته چون بپایه سریر
اعلی رسانیدند و بر مضمون آن اطلاع افتادند حاصل
آن بود که سنلمش که بیرون آمده از خویشان نزدیک
مصرت و بهادر و سردار این قلعه اوست اگر او را
بند کنند ثبت استظهار اینها بسنلمش بسته کفتی
ایزد خبر داده بود که بندوی از پیش نهاده بود
شهی را که دل کشت چون آفتاب بود حکم را پیش
سراسر صواب و حضرت صاحبقران روز دوشنبه

مادر منصور از قلعه فرود آمد و بسعادت بساط بوس فایز گشته زبان
تضرع بشفاعت فرزند برگشاد و از سر عجز و اضطرار عرضه داشت
که او را چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد این
اضطراب از غایت خوف میکند والی از هیبت شکوه این
درگاه شیر شرزه را کجا آب میشود و اگر او نیز برسد
چه عجب بجنبهای بلال بجوی ترکمانی و روز دیگر
حضرت سعادت قران او را نوازش فرمود و خلعت فاخر
و خطاب فرمود که پسر اگر اماں جان و سلامت
خواهی مال میطلب بگو تا زود بیاید و خصرات عالم
سرای ملک خانم و بوسعید آغا و دیگر خواتین او را خلعتها
دادند و انه کردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال
با پسر باز راند دولتش پشت برگشته بود و یاری
نمود و سعادت روی بتافته بود و تدبیری نکرد که از

استقبال نمودند و ایشان را بسی نوازش و خلعت داده بتعظیم
هر چه تمامتر باز گردانیدند از کون مصر را بمرتبه غالب شده
بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمی برد و اما قوه
نفس که پیرون آید و خود را ازان مهلکه برهاند نداشت
و چون باز در آمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران
امر فرمود که امرا و تومان هر کس به نوبه خود امتداد منجنیقها
ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده
و رعده و تیر و خ آماده داشته کوركه و نقاره فرو کوفتند
و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند بر آمدن در نشیبان
کارزار سیاه اندر آمد بگرد حصار ز بس ناوک و
سنگ شد بر نهیب نشیب از فراز و فراز نشیب
عساکر گردون مآثر بزخم سنگ منجنیق بسیاری ازان خانها
که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا

چو دریای جوشان در آید ز بر ... و از بالای موج ز کباک

نماند ... قصر ... بر جا نمانده بود و باز آن

منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار بر افراخته

... ان سنگ بر هوا آن قلعه پران گشت

که گفتی سیه بلند اقبال ... کند اهل آن قلعه را سنگسار

سنگ بارید همی ... جهانرا بر ایشان سر آرزومی

کسی را که با تا ... و آن مایه است ... اگر بر سرش سنگ بارد رواست

چون از ماه رمضان بانزده روز بگذشت کار بشدت

بغایت اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان

افتاد و همه رعایا بایشان واسطه از قلعه بیرون کردند مصر

و سعد آتش با جمعی سپاهیان همچنان بخندق جلادتی

مینمودند و زیر جان دست و پای می زدند مدتی

مصور سنگ منجنیق خانه ایشانرا ویران ساخته

سرغنا دبرخاستبه پای از عان وانیتاد بدرگاه عا
پناه ستاد وازآن منصبه خلاص یابد
یاغی گری باز آستا دیر لبغ لازم الا بنا بنهاد
در مقابل حصار مولچور سازند چنین فرمان داد
آنرس که بود از سپه بر سر سه روزه ره از هر طرف
وزحتی که پیدا شدا مد آنجا دراخر علیه سه روزی نخت
گران تاگران بکنده درخت امیری که زر دی و
علی قدر عثمان عباس نام تهش کشت تا بر سران
ستاد از کرشام تا بیگاه وبجد هرچه تمام آن جوبهار
برسم می نهادند و لشکریان میان را ار ستک کل میکردند
دیری آوردند تا مولچور تمام شد و از حصار آن ملبند
چنانکه بر دلیر ف بود چو هر گز شد بر ر حصار
بگردون برآمد دم کارزار گرد سپه بر سر مو

که بیشتر از دیگران بپای حصار بگری بلند برآمد چو بگرفت بلوطی زیر پر
زهاون آهنین آوکپ او نگون بشاهنگ برآورد
دمان از رمه تنگ دران نام مانده پزاغ لگد زه نبردی
نشد وحراج برآمد بالای کوه بلند به نیردی امثال شبیخون کرد
دران بالا اجتماع علامت لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارجو
اجتماع امانشاه مژده خبر چون آن حال مشاهده کردند با چند
بهادر دیگر بالا افتاده بکمین باریک تیر بدند و مخالفان
از وصول ایشان آگاه شده تنگ متعول گشتند
شب تیره بود و گذرگاه تنگ دلیران سوی جنگ با جنگ
ز شبه سنگ آفرین ... چرانی براه اجل داشته
بروز همه تیر از کمینگاه شده مرگ را رهبر سوی جان
دران جنگ امانشاه زخم دار شد و از آنجا بازگردید
دارعوشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند

وخه کا سهابر سرایشان کوشند درین حال مصرع طرز و
سهر اسیمه کشته از نایب غو [illegible]
التجا با میرزاده محمد سلطان آورده و [illegible]
بسیار مود شاهزاده جواب فرستاده او را
پیش خضرت صاحبقرانی برد و ما اضطراب و بیرا
مصر را عرضه داشت آنحضرت فرمودند که اگر
امان باشد و فرمان رود که گذر ستاده را خاطر
پوشانده باز گردانیده چون بمصر رسید و پیام
بگزارد و دهشت و حیرت او زیاده از آن بود که
سخن تسکین آمیز بهمان وضع گوید و بنده را اصرار نمود
و بکوشش بهزده دست و پای میزد که وی بار
مبارزان سپاه ظفرپناه و بگذرد راه های باریک
رفته بود و چون شب شد سراجه شاهین با همه

شد و روز آدینه که روز عید بود دیگر بار در و بسر را بیرون
فرستاد و ایشان بیامدند سر را علی شناخته مادرش بر خاک
افتاد و مروی تضرع بر زمین بوسی مالیده با آب دیده و سوز
سینه خون بسر را درخواست کرد عاطفت پادشاهانه بر زاری
آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را بخشیدم و از خون او
درگذشتم اما حیات خود نخواهد همین لحظه بیرون آید و اگر
تا پیدا آمدن قلعه را تسخیر خواهم کرد و خون خلایق
ریزان او خواهد بود مادر مصر متحیر و اندیشناک با گشته بقلعه
درآمده آنچه شنیده بود باز راند مصر از روز دیگر بیرون آمده
و بقیه لشکر انش که مانده بودند خود را از قلعه انداختن
گرفتند مصر چون حال بران منوال دید بر حسب ضرورت
کمر در کرده اندیشه و شمشیر بر دست گرفته روز شنبه
دوم عید فرود آمد و با میرزاده محمد سلطان بر روی

ذکر هریک بتفصیل طویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند
که کمک آن مقدار سیصد کرور پای دیواری رسیدند
بزخم کلند و بین سنگ را سوراخ کرده زیر پایه و مجوف
ساختند و بر سر چوبها بار داشتند در آن حال
دلران مصر چون نیل بلا را برخود محیط نهادند از
مصر اعراض کرده روی گردانیدند و از بالای کوه
خود را می انداختند و خود تن که در اندرون سا
بود بزنگ فریاد برآوردند و سار و سلاح بسته
تن کشیده و اندخته راه بیرون آمدن
طلبیدند مصر از این حال بغایت عاجز
و مضطرب

صحابی

فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه بهادران
و مبارزان لشکر که آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده
بودند مرا نوازش فرمود و خلعت داد و کلکا ارزانی
داشت گفتار در مراجعت یابت نصرت
سعد حضرت صاحبقرانی حضرت صاحبقرانی
قلعه اویناک را بیرتاش سپرد و جمعی از لشکر بازایش
باز داشت و پنج روز دران موضع بش
رده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال
بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد
و روز آدینه هشتم بیت جهان خرد صف جم نگین
وزیر فلک مربت سیف دین ز سوی سمرقند شادان
رسید بسی پیشکشهای لایق کشید شه ازوی خبرهای
توران زمین بپرسید بازد انذیفین چنین گفت

عجز بر خاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب
قرانی درخواست کن که تا جان در تن و رمق در بدن
باشد کمر غلامی بر میان جان بسته از زمره بندگان مبرزن
باشم و مدت العمر بر اسم خدمتکاری جان نثاری میباشم
نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دلخوشی داد و بدرگاه
عالم پناه آورد و سخنان او را بعرض رسانید خون
او را درخواست کرد حضرت صاحبقران

را بقبول تلقی فرمود در حال عفو بر جریده عصیان مصریه
او را بشاهزاده بخشید بیت شفیعی کرامی مدد کار بود
که گنه عفو شد کرچه بسیار بود تمام اسلحه و ادوات حرب
که در آن قلعه بود فرود آوردند فرمان واجب الاذعان
بنفاذ پیوست که سمرو سلطان عیسی حکام دیار روم
را بسلطانیه برند و مصر را از سمرقند فرستند برحسب

کشان ... بائین خدمت کمر بمیان ... جهان در جهان
شیره بود ... شب ... خورشید ... ایوان بروی از حساب
ندای مغنی و آواز رود ... بعالم فکنده صدای سرود ...
کزین شیشه زنهار زیانی مباد ... زدور زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمان او ... خداوند عالم نگهبان او
و درین اثنا امیر هرتش را در امور ملکی نصیحتها پادشاهانه
بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید
و ولایت ارزنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت
و بریغ بال تمغا کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز
گردانیده روانه ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از
سپاه ظفر پناه بنش برحسب فرمان ... قلعه ایدیر ... فرمود
و در حصار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده
و امیر یزیدکه حاکم آنجا بود چون عجز قلعه خویش و

کاندرهمه ملک شاه نیارد کسی تیز کردن نگاه ۰ چه جرخ
انکشاکش بسر طشت زرد ۰ کی یارد دران تیز کردن نظر
جمله از قرا خواجه زانسو شناخت ۰ خبر زین ولایت بدانسو
جو یافت ۰ حکایت بدستور میکفت شاه جنیز بسوی
منزلی کرد راه ۰ یکی مرغزاری چه باغ بهشت ۰ که فردوس
تو کفتی دران لاله کشت ۰ کل رنکه رنک اندران مرغزار
علف خوار اسبان وجای شکار فرود آمد آنجا
بهنکام رفتن یکروزه راه ۰ دران جلکا چند روز
توقف فرمود و روز دوشنبه هجدهم دران موضع نوروز
عظیم فرمود کردن ۰ بیت دران مرغزار آن چه خلد برین ۰
بفرمود شاه زمان و زمین ۰ که شاها نه بزمی بزرکست
بباشد فزود و ندوغم کاستند ۰ بکردون رسیده
بارکاه ۰ زفرشته آراسته بزم و ۰ بهر سو ایران وکرد

که ار... باه وگذارد... گفتا... در لشکر فرستادن
حضرت... رفعت منزلت
مجاهدان وعلوشان غازیان بنفس کتاب وسنت
نوعی محقق ومترکشته که در بیان آن احتیاج بکلفت
بحث... نیست انّ الله یحب الذین
یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان
مرصوص لاجرم صاحب قران کیتی ستانرا پیوسته
مراز فضیلت غزو وجهاد پیش نهاد همت عالی
همت بوده ودرین وقت بنیت غزا برآن اعلی
وامیر حاجی سیف الدین وامیر جهانشاه وعثمان
بهادر را با لشکری گران بجانب گرجستان فرستاد
سعد... دولت مبارک از راه جنگ آن ملک
ملاقی عازم سوب گرجستان شد بیت

جلادت لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه
را بقهر و غلبه خواهند گرفت ایلچی طلبید و مقرر کرد که اگر
لشکر از بای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر نرگ ملتمس
او را مبذول داشت و از بای حصار برداشته رفتند
کرد و بایزید در شب از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک
را خبر باشد شبکه کرده بدرگاه خانزاده شتافت و به
سعادت بساط بوس استسعاد یافته
کیفیتی کران مایه آورد پیش که از رخش رستم بدین مایه میش
عاطفت بادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت
مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشید و تمر
تاش را بدو بخشش تربیت کرد و داشت
که در قلعه هم او بود کوتوال یکی خلعتش داد زرین کمر
سوی قلعه کردش روان تا جو نزدیک خراب مقام کرد

ظفر برمین نصرتش برسیاره تا در زره لطف پروردگار
علمهارا دوخش فرسانه الفها را نانت
زسم ستوران شیران کین جوسیماب در لرزه آمد زمین
توگفتی همانست لشکر مکر نکشت از ایشان جدا نکشت
وعساکر کردون ماثر فتح روان شدند فرمان
جریان نبنادیوست وجائق که در حوالی باغ بودند
همه را بغارت بدند وحضرت صاحبقران
اندانست جنین داد فرمان ته کامکار
که بهرشکار ازیمین ویسار همه کوه مالان صحرا نورد
برانند صید وبرارند کرد شه از پیش راست تا چپ سپاه
اشد از رخ سوی شاه جوباز
غراب از سهم او بریده
جونقطه همه صیدها درمیان همه آمده بهر که بایکدگر

تشبیه شیرین غرابد دهرا به وحات ارجمند

بزرومند و مشهود از آنجمله [illegible]

ظاهرا [illegible]

یکی منزل دلکش و بانفرای [illegible]

بهر خیمه گاهی در آن سبزه زار [illegible]

هوای خوش و چشمهای [illegible]

روان آب در سبزه آنجور [illegible]

ریاحین دیده در اطراف جو [illegible]

شکفته گل نخجش از شاخسار [illegible]

درآن دشت خرم [illegible]

برآمد ز اوج [illegible]

[illegible]

چراغ روشن از نور الهی ... ارک طالعی ...

... بیداری بخت کیقباد ... زمانه

... سرای ... خانم کس فرستاده ... طبای ...

صاحبقرانی را از ایصال ... زود

... ار شود ... چو شاه این مدینه

چو آگهی ... طعنه ... آمد

از آن مژده شه شاد ... نظم

زر داد و سیم ... همکفت ... جهانگیر

که آمد درخت ... جوانبخت

شاه جهان ... زمانه

چشم ... زمانه

خیره ماند کهی روبروی ... نهاد

معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استوار هر گونه بدایع
و لوازم از ثمار و اثمار بان وابسته و نظام عقد شهور بها
که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکوت
موقوفست بر ان رهنمونست اشکال قمر مربوط گردانید
بدان از نص و یسئلونک عن الاهلة قل هی
مواقیت للناس و الحج مستند میشود بس تواند
بود که اجداد وضاع احکام علوی علامت و امارت
ظهور بعضی امور در تحاویل سفلی باشد ذلک تقدیر
العلیم تا بدین اشارت علیه بنفاد پیوست
و دقیقه شناسان صناعت تنجیم و تقدیمان استخراج
سوالید تقاویم تخصیص مولانا عبد الله لسانی که
بجدول و روایت ثاقب بیت بدریج فلک
جدول جدول با ربا باب فکرت کرده بدخل

بحکمت زدانشوران بگذرد ۔۔ همه مردم اهل را بپرورد
کند خوشتر جنان خط عنبرشست ۔۔ که یاقوت پیشش نیارد نشست
چو نقد سخن در عیار آورد ۔۔ نه مغز حکمت ببار آورد
سیاست کند جور شود کینه ور ۔۔ بخشاید انگه که یابد طفر
بپوزبن کشد سر و آزاد را ۔۔ بر اسبی که طعنه زند باد را
هم او داد گر بود هم زنده پیل ۔۔ کم از قطره باشد برود نیل
زمرد ازو هم ددی و مردمی ۔۔ سروشی بود صورتش آدمی
بوختکاه عیان نخست ۔۔ رسد وانکه ارفاق آورد
بر کیفیت اوضاع طالع نجسته بتفصیل گذارش
پذیرد ز قضان دقایق احکام موالید راشبه نماند
که چون احکامی که ناظر در سلک بیان کشید مجموع از
اصل اصاف دلایل و شواهد استنباط رفته کنایه
طالع همایون محیط است بران وصریح قواعد فن بصدق

از سر تیقظ و احتیاط از زمان ورود تا فرخنده نیکوتخت
نموده بتحقیق طلوع همایون مشغول شدند بیت
از اختر شناسان آنروزگار ۔ خبر جست از طالع شهریار
چنین بازدارندشه را جواب ۔ که گردد بر افلاک مالک رقاب
جوازمهد فرق آورد زیر تاج ۔ از ایران و تورزان بتاراج
شود ملک بیتی بفرمان او ۔ همه گنج فرمان و مان زان او
بیک حمله کو برکشد تیغ کین ۔ بگیرد جو خورشید از سر زمین
بکینی نماند یکی تاج ور ۔ که پیشش ندارد نماند کمر
شود دشمن از تیغ تیزش جهان ۔ بهر جا که رود پیروز
مسلم شود ملک بی هیچ رنج ۔ خزاین بدست آید از هر گنج
بهر کس که قهرش فرستد سپاه ۔ بلیرد بران خصم تا پیش راه
ز القاب این شاه عالی تبار ۔ شود نامه نامور
کند فرق را صرف کسب کمال ۔ بعلم و خلق نیز یابد مثال

مضاء و اجزاء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند و
ظاهر است که لایق بعاشه خانه آفتاب تواند بود بیت
اسد بود و عاشر خداوند زور * کزان دیده دشمنان کشت کور
و این جمله امارتیست که ظاهربینان آن استدلال نمایند
و اگر نه اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند
و حقیقت آنکه بیت رخشان ز ماه طلعتش انوار سروری
تابت بکم طالع و مبر ستاره نیست * و از اتفاقات بدیع
که درین دولت همایون دست داده آنست که بقواعد
علوم بعینی خلق شده که از امهات مشخصات
سنبات حوادث زمانست و مکان و زمان اوجب
اشرف نوازیخ سال منصد و نود و شش بوده عدد
بسم الله الرحمن الرحیم بهیج و قارض که ظاهرش مطلع
آفتاب آنا ولادت انتساب بوده از روی

آن کوتاهست نه از قبیل اطراد واغراقست چنانچه شیمه صورت
اما چون رعایت جانب جزم از افشاء تفاصیل اوضاع
طالع بادشاهان زمان فرامانع است در شرح آن
شروع نرفت و بذکر یک نکته و تنبیه که خزانه دارد اکتفا
میرود حال انکه اگر بقانون وصول و قواعد این فن
در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هریک قطع نظر
از خصوصیات اوضاع هر طالعی لفظ و تدبیر کرده میشود
برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق ربانی مدوام
ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب
تر نماید از سه بقه عنایت ازلی همان برج طالع واقع
شده چه در مثل چنان طالعی اهم امور حال طالع و عاشر
و ثبات در هر دو مطلوبست و انسب بطالع چنین
که صاحبش از کواکب علوی باشد علی الخصوص کیوانی که

القواعد من البیت و اسمعیل ارکان دولت
و اقبال این دودمان خجسته به نیروی سعادت این
شاهزاده جوان بخت و والا همت دشمن فرید رفعتی یابد
بیت بشاهی که زمانه کمترین جاکر اوست ۔ خورشید
نزاد و طلعت انور اوست ۔ نامش زخلیل است و
نشانش زجیب ۔ از ان ملک سلیمان بنهاد خورا وست

جه سلطان خاور برافراخت سر ۔ بدامان کردون برافشاند زر
حضرت صاحبقرانی در عین شادمانی و کامرانی از مرغزار
هرات بعزیمت نموده روان شد و بدشت بیتک کول
نزول فرمود و امرا که بجانب کرجستان بنیت غزو و جهاد
رفته بودند سزوات بسیار کرده ولایات کرجستان را

عدد مطابق شمار اسم بزرگوار رفیع است با انکه اسم آن
شهر بر چند قارض می نویسند بزبان اشتار که اعتبار
آن دارد بر قویم مذکور است که عدد آن موافق مجموع
درجات فلکیت و موافق اسم مدارک رفیعه که مستند
القاء روح واقع شده در کلام ربانی حیث قال عز
وعلا رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح
من امره علی من یشاء من عباده و در اشتمال
این اتفاقات حسنه بسی اسرار جمه مندرج می باشد
که واقفان زبان رمز آنرا دریابند والله علیم بحقایق
الامور و بر وفق الاسماء نزل من السماء اسم مبارک
ابراهیم سلطان مقرر گشت تا مسمی خلیل الرحمن باشد
سلطنت از کنج خلوت کام یافت برخ ابراهیم سلطان
نام یافت و از شمول میامن توافق و دیباچه ابراهیم

زمین چو ستاره شد ز بسی خیمه و خرگه پیشمار ز ده پیش

ز بس لشکر نامدار بگرد آن خیمه آسمان زد بستند در مرغزار

جهان بهر دیدن بر گرد آن فلک بگردش گروهی چو مور و ملک

چو آسمون زده یا بانی دگر بطول و بعرض آسمانی دگر

مرصع یکی تخت زرین بپای نشسته بر و شاه کشور گشای

خواتین فرخ رخ و نازنین در آمد یا جمع چون حور عین

بهر سو حلقه بسته یاران ز کرده یا یار لعل و گهر

چو گرد سپه از کران تا کران جوا پهر در و جمع چون اختران

چو جنت یکی بزم آراسته مهیا در و هر چه دلخواسته

کور که زشه صد قدح در زر فراوان تیو ها صراحی زر

بیس کوره همه مطربان شد رغوی ملطانی و یا نغان

ز موی دیارش یکی وجیک عود ز کردون گذشته صدای سرود

در آن بزم پر از گلشن از هر کران چو بلبل نوا ساز را شکران

مسخر گردانیده و بسی از قلاع ایشان را بنیروی دولت
روزافزون گشوده مظفر و منصور باغنایم نامحصور معاودت
نمودند و درین محل بشرف بساط بوس فایز گشته نثار
بسیار و جواهر شاهوار نثار کردند
نثار بی شمار از سیم و زر بر افشاندند پاس لوا و
زلولو حلها بسته را نثار افشان شاکه تند
کزین شهزاده دولت را نوی باد و زو پیوسته پشت دین قوی باد
و برحسب فرمان جهت ترتیب اسباب طوی آئین
جشن بسی بارگاه بادشاهانه عالی تر از شرف ایوان زحل
و سراپرده خسروانه فسیح تر از عرصه [illegible] دران بهین
صحرای همچون بهشت پر از خرده کاری اردوی بهشت
برافراختند بیت زده هر طرف خیمه سایبان سود و بنگ
راه از کران تا کران زسه رخ خاک سپید نبود زخیمه

هفتم و عشرت مشغول گشتند ... زبس خسرو و میر
فرخنده جهر ... ماه و مهر ... همه بادرو
صافی چو جام ... کیف باده از بام تا وقت شام ... و طوا
اکابر و اشراف از سادات و موالی و علما و مشایخ
و اعیانی که از اطراف اکناف درگاه عالم پناه
آمده بودند ... تهنیت و دلشوران از اطراف و اکناف
تاجران ترکستان ایران همه مرز و بو ... هندوستان
تا ما قصاید غرا ... هر کس بحسب حال خویش به نیل
امانی و اماجی رسیده از شاخ شادمانی میوه کامرانی
چیده و زبان همت تهنیت گشاده مراسم ثنا و دعا
بجا آورده گفتند ... شکر خدا که از افق سلطنت نور
ماهی طلوع کرد که روشن کند جهانی ... و چون حضرت صاحب
قران محافظت ذات شریف و جوهر لطیف او را که در

یکی تو قوز از جا و شان کرن ... براسپان بازی زرینه زین

بسته مرصع کمرهای زرین ... طلا و زر خلعت فکنده بر

یکایک همه شش بزر زر بدست ... زبهر سرانجام اهل نشست

جهان در جهان خوان و دستار سوال ... بوارات سه نرها بی کران

ه از و هر کسر اسباب عیش ... مهیا زهر گونه اسباب

مرصع صراحی بزرینه جام ... دوازباده لعل سیاه مدام

می خسروانی و صافی عرق ... کوثر بصد جرده تیز

بی سر بالای زهره جبین ... کشاد زلبها بدهن

بقامت جو سرو سمن بو همه ... بطلعت جو ماه بنکو همه

نوفلی کوالک زحرخ کبود ... آمدند آنجا فرود

شاهزادگان با مدار و امرا و نوینا ارجمع مقدار

وجمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت

از کمال بهجت و شادمانی و غایت مسرت و کامرانی

[illegible] جشنها موافق مرتب داشته پیشکشها کردند نثارها
افشاندند بیت بصد گونه اقبال شادی و کام
بعشرت برآمد سه هفته تمام و چون از وظایف طوی لوازم
عیش و فراغت حاصل آمد و مراسم شکر شکرانه باقامت
پیوست صاحبقران گیتی ستان در سه شنبه بچهم ذی قعده
از میمنک کول نهضت فرموده بسعادت و اقبال
روان شد و بر سر حقه فرود آمد [illegible]
حضرت صاحب قران شاهزاده جوانبخت
امجد شاهرخ را جهت ضبط تختگاه هرات صاحب
قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذی قعده امیرزاده
شاهرخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود بضبط
و ارائی آن ممالک قیام نماید و در باب داد گستری
و رعیت پروری سعی بلیغ بتقدیم رساند و درین معنی

کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون
و محروس ست و الحمد علی ذلک بمهد اعلی
تولا آغاکه بلقیس زمان و قید افه عهد و اوان بود
نامزد فرمود که آن ملکه ملک نهاد خلک آقتر
مراسم طاوی و نثار تقدیم نمود بشکرانه بانوی
بلقیس فر برآراست زنی چشمی دکر که فردوس
جنب آن بیکاه نموری زصد اینه تا یک کیاه در آن
بزم شه کرد بخشش بسی فزون انکه را نشاید کسی
بعشرت یکی هفته بکذاشتند مراد دل از عیش برداشتند
چون امیر عثمان عباس بر سر آتاک شاهزاده
جوانخت بلند پایه و سر افسر آراسته بود و جلیله آن
سادتین آغاکه قرابت نزدیک با حضرت
صاحبقرانی داشت بدایکی سعادیاوه ایشان نیز طوی

گر گفته باشد بغورش برس ٭٭ جو خشم آیدت بر گناه کسی
تامل کند در عقوبت بسی ٭٭ که سهلست لعل بدخشان شکست
شکسته نیاید دگر باره بست ٭٭ نصاحب غرض تا سخن
گه کار بندی پشیمان شوی ٭٭ ترا این بیخها ز من یاد باد
بیروی دولت دلت شاد باد ٭٭ برسم وداع آنزمان در برش
گرفت و ببوسید چشم و سرش ٭٭ روان گشت شهزاده کامکار
بمیمنت رهش عون پروردگار ٭٭ وچون شاهزاده شاه روح
بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات
سرایملک خانم و تومان اغا و دیگر اغایان و خواتین
نیز با تمامی اغرق برحسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه
شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات و خواتین با اغرق
برحسب فرموده در انجا اقامت کردند و شاهزاده جوانبخت
از انجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع

از هر گونه نصایح بدرانه بسی
سخن راند محصلش انگیخت
روان شوسوی تختگه باسپاه
ولی دار بندم بر اسر نگاه
نخست انکه غافل مباشش از خدای
که فضلش بدو لب بود ره نمای
سپاسا زطاعت شبان دراز
سوی عدا
جوان روز شد سرفراز
کفتار پیغمبرش برکرد
واکر پیر
دکر بر نبرد
طلب هیچ جز نام نیکو مکن
که این نیک نامی
نکیرد کهن
بران باش تا هر خه نیت کنی
نظر در صلا
رعیت کنی
خدا ترس را بر رعیت کمار
که معمار ملکست
برهیزکار
بداندیش تست آنکه خونخوار خلق
که نفع تو
بیند در آزار خلق
ز ظالم بستان داد مظلوم بیار
باف ان بوم را
جرا ست بر بادشه خواب خوش
جو بیند ضعیف از قوی بارکش
خدا مهربانست بر داد کر
ببخشا و بخشایش حق نکر
بسمع رضا مشنو ایدا کس

چون شاهزاده موید کامکار در عین جلالت و اقتدار بشتر
سریر سلطنت قرار یافت و از میامن انوار داد و نصفت
و آثار مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصه دلکشای روح
افزای سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکر خنده است
غیرت فردوس برین و رشک نگارخانه چین گشت
منادی بفرمود در شهر شاه ۰ که آید سوی بارگه داد خواه
چو نوشیروان کرد بنیاد داد ۰ جهان را از عدل عمر باد باد
جنان بند صاحبقران کار بست ۰ که از هر دیش در روی بست
بران بود بار داد آفرین خدای ۰ که گفت بدر یکسرای رضای
از مجاری احوال و اوضاع سکان آن دیار بود تقاء
دانائی آن نواحی مصدوقه بیت بقومی که اقبال
خواهد خدای ۰ دهد خسرو عادل نیک رای ۰ بظهور
آمد و کافه خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل

گروه از آب جیحون عبور فرمود. اهالی ماوراءالنهر بهم
استقبال و پیشکش پیش آمدند بیت
ز نزدیک شه تا حواشی کش همه رهنثار و پیشکش
زهر کشور و بوم و بان و دمان پذیره شدندش کهان و مهان
جوانکاهی آمد سوی تختگاه که شه زاده آمد بکش با سپاه
بذیره شدش میر روشن روان سلیمان شه آن خسرو کاردان
ببستند آئین سمرقند را که مسحس افتد خردمند را
سراسر همه مردم پیشه ور نمودند هر یک دگرگون هنر
بیاراسته همچو خلد برین همه شهر و کو از در آفرین
بگسترده زیور بدیوارها جمنهای کل گشته بازارها
ز خفتان و ریعت و خود و کمر علم بسته در دروازها بسر
ز دروازه شهر تا قصر شاه فکنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهر در زیور زرنگار ز رو سیم و دیبای اسبان نثار

روان کرد لشکر بعزم جهاد ... سمند ظفر زیر ران مراد
ولایات کبران بتاراج داد ... سر از شمشیر خود بتاج داد
وعنان عزیمت بصوب بعضی کرجیان که بقرا قلقا نلیق
مشهورند معطوف داشت وایشان بقلعه وکوهها
بغایت محکم متحصن شده بودند برحسب وعده وان
جندنا لهم الغالبون برهم غالب آمده مجموع را
بقتل وتاراج دمار از روزگار برآورد ومظفر وخنصر
ازان کوه فرود آمده دران حلکا بسعادت واقبال
نزول فرمود وبعیش وکامرانی مشغول شد وازانجا رایات
نهضت برافراخته بشهر تفلیس که تختگاه آن بلاد است
فرمود وازانجا بازگشته شکارکنان بحلکا شکی درآمد
وچند روزان محل امضرب خیام اقامت ساخت
وجهت تسخیر ایل وولایت برتاز بیرامی سیف الدین

واحسان فارغ البال و موفور الحال بیاسودند چه از
کران تا کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت
و عدالت آن مهر سپهر سلطنت و جلالت بیت
نکردی هیچ باد از آب فریاد ۔۔۔ قبای کل نکشتی باد باد
کبوتر را عقاب آموختی بند ۔۔۔ بجان میش خوردی گرگ سوگند
بجز مطرب کسی ره زن نبودی ۔۔۔ بره جز کسی سوسن نبودی
لعت ۔۔۔ در مهر غزا فرمودن حضرت صاحب
قران ابو المظفر سلطان صاحبقران گیتی ستان را کرباز
داعیه احراز فضیلت وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ در من
همت عالی نهمت گرفته عزم کفار کوچ مصمم فرمود و از ان
یورت کوچ کرده شکارکنان براه کوهستان در آمد
و کرجیان آن نواحی را مقهور گردانیده غارت بیت

بعضی ولایات شروانرا تاختند بیت
بصاحبقران قصه برداشتند که او زیک دکر رایت افراشتند
شهنشه مثل زد که فخیر خام بپای خود آن به که آید بدام
تدروی که بروی سرایت زمان به نجیر شاهین آید کمان
ملخ چون برسرخ راساز داد بمنجنیک خطی نخواهد داد
وبالشکر نصرت شعار چون افرید کارزشکی روی توجه
بصوب ایشان نهاد شاهزادکان کامکار وامرا
ونوئینان اعلام دولت برافراخته واسباب جنگ
وجدال آماده ساخته فوج فوج روان گشتند بیت
در رواروفتاد مرکب شاه نم بهای رسید گرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه تیغها تیز گشت وکین تازه
ناله کرنای ورویین تم درجگر کرد زهرها نم
کوه وصحرا بس نفیر خروش برطبقهای آسمان زد جوش

وجهانشاه بهادر با جمعی امرا و کروهی کزین از سپاه مظفر لوا
با یلغار روانه فرمود و ایشان برحسب فرمان شتابان
رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بعرصه رتیدند ذابل و ابوس
آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه آوردند
و شیخ نورالدین سربونمار را با لشکری کران بجانب
کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان درامد سید علی
شکلی از لات از خوف آن حال ملک رسالی گذاشته
راه گریز پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای او را چون
دل دشمنان خاکسار خراب ساخت و بیاد تاراج
برداده آتش زد و چون ازان مهم فراغ یافت اقبال
اسا ببابه سریر اعلی شتافت و درین اثنا از شروان خبر
آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان علی اغلن و الیاس
اغلن و عیسی بیک و یغلی نلی و دیگر امرا از دربند گذشته

صاحب قرانی نسبت باصغار اولاد و اسباط نصاب
کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق
طلب فرمود سه ایلک خانم و توقان اغا و جلبا نملک
اغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم
پناه شتافتند و از آب کرکدشته بار دوی همایون
پیوستند و امیرزاده میرانشاه نیز از ظاهر النجق متوجه درگاه
عالم پناه گشت و چون بپایی رسید او را پسری شد و
چون صدای این بشارت بسمع مبارک صاحب
قران رسید او را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد
برحسب فرموده امیر سونجک و حسن خنداول و علی بیک
عیسی را در شیراز گذاشته با لشکر متوجه شده درین محل
بارد وی همایون پیوسته و بعز زمین بوس استسعاد
یافته و آن زمستان دران موضع بعیش و کامرانی

لشکری پیشتر زمود و ملخ ... کرم گشته جوانشین دوزخ
همه بولاد پوش آهن خای ... کین کش و دیو بند و قلعه گشای
هر یکی در نهاد خود شیری ... قایم کشوری بشمشیری
لشکر توقمش خان چون ازین حال واقف شدند
بی توقف روی بگریز نهاده باز گشتند و حضرت صاحب
قران کنار یکنار آب میرفت چون از گریختن سپاه
خبر آمد فرمان داد که یورت چیان از برای قشلاق
یورتی مناسب اختیار نمایند ایشان جدا از تفحص
علف زار محمود آباد را لایق دیدند و صاحب قران
سپهر اقتدار بانجا رسیده بقرب قریه فخر آباد در
قالین کبند نزول فرمود و مجموع لشکر نصرت شعار
بر اغار و جر اغار تومان تو تان یورتها بخش کرد
فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت

لشکر بیرون او کلکها داد بیت غنی کرد کردنکشان را زکنج
زکوه هرکشی لشکر آمد برنج ۰۰ و فرمان داد که حضرات عالیات
با اعرق بسلطانیه روند و سرای ملک خانم و تومان اغا
با فرزندان مهخرد روانه سمرقند شوند و جلیان ملک اغا
و بعضی خواتین در انجا توقف نمایند و موسی رکمال
را ملازم ایشان ساخت تا با تفاق اخی ایران شاه
که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط انجا
قیام نمایند و چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند
حضرت صاحبقران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاولی
سنه سبع وتسعین وسبعمایه بیت ازانجا برفتن علم برافراخت
بآهنگ نصرت نوایی بساخت ۰۰ نشست از بر بارهٔ ره
برانداخت لشکر برسم برد ۰۰ جهان در جهان لشکر آراسته
زکوس وکوره فغان خاسته ۰۰ و عساکر گردون مآثر

ومسرت وشادمانی بگذرانیدند بیت شب و روز
ارغنون عیش سازند بهر جانب دری از خرمی باز
[illegible] صاحب قران ممالک
ستان [illegible] بوقتش در آخر زمستان که سباه سبزه
بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی بپرورش
بدشت نهاد واز فرّ مقدم عدالت آثار صاحب
قران بهار بنیاد شوکت لشکر پیدا و این نشانگی
بافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قرانی
اقتضا آن فرمود که لشکر بجانب توقتمش کشد و او
را از نوکوشمالی دهد که دگر باره پای غرور از حد قدرت
وممکنت خود فراتر ننهد بیت کان سیه دل که شد از جام
هوا مست غرور ، فتنه انگیز تر از غمزه خوبان کرد
بنابرین سایه التفات بر تربیت سپاه انداخته

پس از آفرین جهان آفرین ۰۰ بسی داستان رانده از عهد کین
کای برده دیو غرورة زراه ۰۰ چرا با یه خود نداری نگاه
چه داری ندانم دگر در دماغ ۰۰ که بر باد صرصر کشاهی چراغ
فراموش کردی مگر آن نبرد ۰۰ که از ملک و مالت برآورد گرد
نکن باز کاری که این بند تیر ۰۰ بخیر کوران در آید دلیر
نا برسر خود فرود آورند ۰۰ که با یاد مستان سرود آورند
بزرمزر و بوما که من ناختم ۰۰ زپیکانه آن خانه بر داختم
سی لو مرا نیکخواهی نمود ۰۰ زمن هیچ بدخواه اورا نبود
زبانم چو بر عهد شد رهنمون ۰۰ نبردم سر از عهد و پیمان برون
زرم زرف دریا بود هم نبرد ۰۰ زدریا برارم بشمشیر کرد
بهر جا که نیروی من بی شمرد ۰۰ مرا بود پیروزی و دست برد
چو کین آوری کین ستانی کنم ۰۰ شنوی مهربان مهربانی کنم
لرکوهرت باد و کرنهنگ ۰۰ زدریای من هر آید بجنگ

تا تو تیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته وچین کین
درجبین مهابت وجلادت انداخته متوجه شدند وچون
روی توجه بصوب مشرق وشمال داشتند پیشتر دست
جب چنانچه معهود سپاه ترکست روان گشت وحضرت
صاحبقران هم درفتداق جهت الزام حجت مکتوبی
بتوقتمش خان نوشته بود بیت سخنهای بروروده
دلفریب ... که از مغز مردم رباید شکیب ... حفاظی که
امیدواری بود ... عتابی که برصلح یاری دهد ... زبان بیدلے
جو پیکان تیزی ... دری درتواضع دری درستیز ... سخن
ساخته درگذارش دو نیم ... یکی نیمه زامید ویکی زبیم
طراز سرنامه بود از نخست ... بنامی کزو نامها شد درست
خدایی که امیدوار امروست ... دل مرد جوینده را کام ازوست
بدیدار او ... هرچه آمد پدید ... رساننده هرچه خواهد رسید

... نوعی سازد که غبار وحشت از میان برخیزد امرا
... از سر جهل و عناد با هم منع و فساد در میان آن
... نرده نگذاشتند و بدست بندار از خاک ادبار خشمه
... نعمت و چشم سعادت خود را بینا شتند
... گزندی که بر شهریاران رسد از تدبیر دستور
... وان رسد کسی را که دولت رود زاستان
... شود با فرومایه هداستان تو قتمش خان لبخر آن
... یی دولتان از راه صواب افتاده در تیه نخوت
... غرور نخم ویل و ثبور کشت و سخنان خشونت امیر
... در جواب مکتوب نوشت بیت نبرد یک صاحب
... و آن نامه کرده سخنهای بد در سر نامه کرده و شمس الدین
... المالغی را خلعت پوشانیده باز گردانیده و چون بشارالیه
... راب سموری بموکب همایون رسید و بعد از اقامت

درشتی و نرمی نمودم ترا ... بدین هر دو قول آزمودم ترا
چو نامه بخوانی نسازی درنگ ... نمایی بمن صورت صلح و جنگ
تا غافل نمانی که سیلاب تیز ... بجوشید دارد بسیلاب ریز

و شمس الدین المالغی را با آن مکتوب برسالت پیش
توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مردی دانائی
سخن و کار دیده بود رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی
و بسخنان دلپذیر ادای مقصود بر حسب اقتضای هر مقامی
توانستی و چون از دربند گذشته در دشت قبچاق
بتوقتمش خان رسید و مکتوب رسانیده سخن حضرت
صاحبقرانی بحسن عبارت و جوب زبانی ادا کرد در
خاطر توقتمش خان بغایت جا بگیر آمد و میل بمصالحت
نموده خواست که بدست محاماة در دامن اقتدار
او یزدو از سر صدق و صفا بای اطاعت در راه موافقت

تعل بادیان مصرع درخشنده چون ماه تابان کاسنه
از کثرت وبسیاری برتبه که از زمان چنگیز خان باز
همه آفریده لشکر این بان انبوهی نشان نداده اند
در بحار و آر استگی بخشیتی که در قصص و حکایات ملوک
عجم مثل آن نخوانده و نشنیده بیت - باهی بکثرت
فزون از حساب - بایین فروزنده تر از آفتاب
همه غرق غلا دیا هن کسل - نهربان پیل افکن شیر دل
صاحب قران کامکار محفوف چون وقتا پیوردکار
دست چپ و قول دست راست لشکر نصرت شعار
گردیده بنفس مبارک خود چه دید و بهر فوج از سپاه ظفر پناه
که میرسید امیر ایشان با بهادران نزار تو در آمد زبانه
اخلاص و خدمتکاری بعرض تناکستری و جانسپاری بر
میکشادند بیت که ای ملک را تو فرخنده فال

واسم زمین بوس مکتوب توقمش خان بعرض
حضرت صاحب قران ازان جوابهای ناصواب
بغایت خشمناک شد و بعرض لشکر ترتیب سپاه فرمان
داد لفت و عرض بدین لشکر جفر
مظفر و لشکر پیروزی نشان نایبت شهنشاه دین دار صاحبقران
خدیو فلک قدر گیتی ستان بفرمود تا بر نشیند سپاه
در آید باین سوی عرضگاه برآراست یکسر اسب و سوار
همه با صلاح آنچه آید بکار و آب سمور دامن کوه البرز
وافرشت و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسخ باشد برحسب
فرمان لشکرها بترتیبی تمام سوار شده نوره انداختند چنانچه
قبل دست چپ در دامن کوه البرز بود و قبل دست
راست در کنار دریای قلزم از جنب کوه تالب دریا
صفها راست برابر بسته و از قرار ترک رزم ازمایان شیب

تعلل بادیان مصرع درخشنده چون ماه تابان کاسنه
از کثرت وبسیاری برتبه که از زمان چنگیز خان باز
همه آفریده لشکران بان انبوهی نشان نداده وندیده
ودرهیچ روزگار بخشیتی که در قصص وحکایات ملوک
عجم مثل آن نخوانده ونشنیده بیت سپاهی بکثرت
فزون از حساب ... بایین فروزنده تر آفتاب
همه غرق غفلت واهن کسل ... نهربان پیل افکن شیردل
صاحب قران کامکار محفوف چون وتایید پروردگار
دست جب وقول دست راست لشکر نصرت شعار
گردیده بنفس مبارک خود جه دید وبهر فوج از سپاه ظفر پناه
که میرسید امیر ایشان با بهادران بزانو درآمد زبان
اخلاص وخدمتکاری بعرض تناکستری وجانسپاری بر
میکشادند بیت که ای ملک را تو فرخنده فال ...

واسم زمین بوس مکتوب توقمتش خان بعرض
حضرت صاحب قران ازان جوابهای ناصواب
بغایت خشمناک شد و بعرض لشکر ترتیب سپاه و فرمان
داد و لفت و عرض زدن لشکر جغتای
منظفر لوا لشکر پیروزی نشان نایب شهنشاه دین دارصاحبقران
خدیو فلک قدر گیتی ستان بفرمود تا برنشیند سپاه
در آید باین سوی عرضگاه برآراست یکسر اسب و سوار
همه با صلاح آنچه آید بکار و آب سمور دامن کوه البرز
واقع شد و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسخ باشد برحسب
فرمان لشکرها بترتیبی تمام سوار شده نوره انداختند چنانچه
قبل دست چپ در دامن کوه البرز بود و قبل دست
راست در کنار دریای قلزم از جنب کوه تالب دریا
صفها راست برابر بسته و از قرار ترک رزم از مایان شیب

لشکر و ما کروه بامرا و تومان و نوکر و قوشونات فوج
فوج بمور چل روان شدند و چون از دربند گذشته در
دامن البرز کوه قومی از هواداران توقتمش خان بودند
که ایشانرا قپناغ میگفتند حضرت صاحبقران جهت
نعال با قشلاق مرکه الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع
آن بی دینان فرمان داد عساکر گردون مآثر بخبر بر
ایشان ریختند و اطراف و جوانب ایشانرا چنان
فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبرد و مجموع را
غارتیده دیههای ایشانرا آتش زدند بکینان
خود در مرزم دوزخ سوخته و در مسکن شان شعله
انتقام افروخته و کذلک نفعل بالمجرمین و
توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچی گری روانه بجانب
حضرت صاحبقران کرده بود درین اثنا بنزدیک معسکر

بعهدت سرفتنه شد پایمال .. سپهر برین پایه تخت تست
جوان کینی از دولت تخت نشست .. سراسر سروجان بندگان
فدای سم اسب صاحبقران .. به نیروی اقبالت ای تاجور
اگر برزد شعله .. شود بحر و بر .. بروزی که باشد که دارو گیر
بگرز و سنان .. و بیغ و به تیر .. زمین کوه تا کوه خون کنم
ز خونشان جهان رود چیحون کنم .. و هر یک زانو زده اسب
بازین جانجه رسمست میکشیدند و آن حضرت ایشانرا
نوازش نمود و بمواعید بادشاهانه استمالت میفرمود
وچون در کنف حفظ الله بقلب گاه باز آمد کوركه ولقاه
وکوس فروکوفتند و کرناى و برغو کشیدند از قلب و جناح
ومیمنه ومیسره تیغها برعنه برطرف دشمن آخته سوزن
انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در کوه وغلغله در
بحر افتاد بیته بجوشید بحر و بلرزید کوه .. روان گشت

دشمنان لاله گون گردانیده و بسبزه تیغ از نهال اقبال
عجز فیروزی شکفانیده بیت روی صحرا همه گلگون شد
از خون عدو شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو
صاحبقران گیتی ستان باعساکر ظفر نشان
ازانجا روان شده بکنار آب سوخ رسید فرود آمد و
توقتمش خان بر کنار آب ترک لشکرها خود جمع آورده
بود و همه را با دواها و کومکها در پیش داشته جای
خود را محکم گردانیده بودند و محاربه و مقاتله را اماده
گشت چون حضرت صاحبقران صفها لشکر ایستاده
نزدیک رسید نیروی دولت ثابت ارکان و
شکوه عساکر کشورستان سیلاب رعب و هراس
در خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف
نتوانست نمود با سباهش چیره انداخته رو بهنگ گریز

همایون رسید و جون گذشت و غلبه سپاه نصرت بناه مشاهده
کرد سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان
اگاهی داد که صاحبقران با لشکری گران مغلای
قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از
استماع این خبر دود حیرت بسر برامد فرامجی را مغلای
ساخته با لشکری روان گردانید و جون حضرت صاحب
قرانی با مجموع لشکر بموضع ترقی رسید نزول فرمود و
سالمع علیه رسانیدند که مغلای توقتمش خان تراقی
با غلبه تمام نزدیک رب آب جوی فرود آمده است صاحب
قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری گزین شکیب
کرده روان شد و در وقت صبح جون باد از آب گذشته
بر ایشان حمله کرد و بزخم شمشیر آتش بار دمار از روزگار
مخالفان خاکسار بر آورده عرصه صحرا و دشت را بخون

سبع وتسعین وسبعمایه موافق تنغوزئیل در مقابل یکدیگر
رود آمدند تواجیان سباه ظفرپناه برحسب فرمان زمین
قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب بر امن معسکر
نصرت قرین خندق فرو برده حصار استوار
بیرون خندق خندقی دیگر بکنند و بر لبغ لانم
الاتباع بنهاد چنست که دران شب هرکس بجای خود
پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکنند و
از شبیخون برحذر بوده هیچ آفریده او از بر نیاید و
فغان ندارد بیت بفرمود کاتش نسوزند کس
نباید که آید صدای جرس امر عالی امتثال نمودند و
درهمان شب بیت زرای کج تیره اریاج اغل
بگشت از طریق سعادت بکل باد بار شد نکبتش
راه برخطا کرد و بگریخت و را تبر از بود زنا بود مثال او

نیز ساخته بازگشتند صاحبقران با لشکر ظفر قرین گذار پیدا
کرده از آب ترک عبور نموده توقتمش خان باب قوی
رسیده بایستاد و بجمع باقی لشکرهای خود مشغول شد و چون
سپاه ظفر پناه را زواده کم مانده بود حضرت صاحبقران
کنار کنار آب بطرف ولایت جولاب روان شد
تا لشکریان از غلات انجا رزق بردارند و از سر فراغ
روی جلادت باستیصال مخالفان آرند درین اثنا
قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دگر باره لشکر را
راست کرده کنار کنار آب بطرف نشیب در عقب لشکر
منصور می آید حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب
جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده بازگشت و بالای
آب متوجه ایشان شد و چون مسافت جانبین بیک
شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه

ب ساخته نوره انداخت و بهادران را تمام
داشت و پیادگان لشکر چپرها کرفته پیش استادند و
امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرک تعیین فرمودو
اطراف وجوانب قول را بدلاوران صفدر وصف
شکنان دلاور مستحکم کردانیدند بیت براراست لشکر
چو کوه بلند :: بشمشیر و کرز و کمان و کمند :: سراهنک تا
ساقه از تیر و تیغ :: برآورد کوهی ز آهن بمیغ :: جداکانه
از موکب هر کروه :: حصاری برآورد مانند کوه :: و غیر
مبارک بایست و هفت قوشون مکمل بیت
همه الت جنک برداشته :: چو دریای از آهن انباشته
در عقب لشکر باستاد بیت نصرت عنان کرفته و اقبال
رکاب :: و ز اسمان رسیده بشارت بفتح باب
و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و

چه خیزد بجز سوء احوال او ... جو خرمن ننژادان وفا که زید
کسی فرّ طفل ز رکس ندید گفت ... در رکوب حضرت
صاحب قرانی بعزم جنگ سلطانیه ... مزدیکه از کین
کاه افق ... شه خاور علمها را بر افراخت ... بتبغ
روز شب را سر ببینداخت ... فلک را شد تنور
طاس ... مبدل شد لباس آل عباس ... صباح جهانسنه
لشکر از دو طرف بجوش و خروش در آمدند بیت
علمها کشیدند لشکرکشان ... بدید آمد از روز محشر نشان
سپاه از دو جانب صف آراسته ... زمین آسمان وار برخاسته
غریوبدن کوس گردون شکاف ... زمین را در افکنده
جنبش بناف ... تیره برآمد ز درگاه شاه ... بسر بر نهادند
گردان کلاه ... صاحب قران سپهر اقتدار بر تو رای
آفتاب اشراق بر نسق و ترتیب لشکر افکند و هفت

صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان
چون بقول خود رسیدند بازگشتند و بران جماعت که
در پی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند
و بحضرت صاحبقرانی رسانیدند و بعضی را بکشتند
و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات
بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و
بر حضرت صاحبقرانی حمله آوردند امیر شیخ نورالدین
بیان قدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت
کرده پیش دشمنان فرود آمد و بناگاه کس باوی فرود
نمدند و بزخم تیر جگردوز اینها را باز داشتند
چهار تیر کز شصت شان شد روان ... به بهلو در آمد یکی پهلوان
محمد آزاد و علی شاه برادر او و توکل باورچی هر یک را به
زعرابهای مخالفان گرفته بیاوردند هر سه را در پیش

علم‌ها برافراختند بیت نیزه‌ستان شد اور...
بوشید و پیدا رخ خورشید و ماه... دو لشکر نکویم که کوه و فلات
رسیدند در جلوه‌گاه مصاف... چو دریای هیجا در آمد بجوش
ز مردان جنگی برآمد خروش... اجل فتنه را کارسازی نمود
سپه با سپه دست بازی نمود... برآمد ز لشکرده و دار و گیر
بپوشید روی هوا برتیر... درین اثنا از طرف میسره
شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کوچه اغلن و بیک
یارق اغلن و اقتدار داود صوفی داؤد نوقتش حاکم
انور کو با غلبه تمام بمقابل میسرهٔ لشکر منصور درآمده اند
حضرت صاحبقران تعجیل تمام متوجه ایشان شدو
با قوشون‌های آراسته حمله کرد ایشان چون صولت
عساکر گردون مآثر مشاهده کردند بشت داده روبگریز
نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت

اندران دشت کین ، تو گفتی که دریای خون شد زمین
زبس کشتگان کرد بر کرد راه ، جو بازار محشر شده جرگاه
وخداداد حسینی که قبل دست جب بود از کوبخه اغلن
قبل دست راست مخالف بود گذشته از پس نشست
در مقابل حضرت صاحبقران استاده جنگ
میکرد در آمده و بر اینسان تیر باران کردن گرفت و
دران حالت امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای
خاصه راسته و مکمل بمدد رسیدوا ز دست جب حضرت
صاحبقران در آمده بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران
باتفاق حمله آوردند و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و رزم
شمشیر ابدار و ضرب سنان آتشبار دست راست
دشمن را منهزم گردانیدند و امیر حاجی سیف الدین را
قبل دست راست بودلنان در حالتی افتاد

حضرت صاحبقران گه مکار بجای جبر برهم بستند و الله داد
باقوشون وفادار بمدد رسیده او نیز به بهلوی شیخ نورالدین
چاده شد و حسین ملک توجین با تغکان برسید و
فرود آمد و امیر زیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد
و با ایشان موافقت کرد و قوشون قول با تفاق
و علم رسیده کورکه زدند و برغو کشیده سورن انداختند
و استوی نیز با قوشون خود رسیده در عقب قوشون
قبل فرود آمدند ... نهیب خروشیدن کوس سنگ
زسر مغز می برد واز روی رنگ ... نفیر دلیران برابر باد
بر گوشه میرفت خون موج موج ... و هر چند لشکر فوج فوج
می آمدند و حملهای پیاپی کرده و کوششها نمودند بهادران
ظفر پناه را که فرود آمده و سوگد امشی کرده تیر می انداختند
از جای نتوانستند جنبانید ... زبس قتل و زخم

چه وقت چپ مخالف که قبل ایشان امیر عیسی و بخشی خواجه
بود غلبه کردند و از وی گذشته او را در میان گرفتند و او نیز
دل از جان برداشته با توسن خود فرو دوآمد و چپ و راست
گرفته و سوگند اشتی کرده بمدافعه و مقاتله دشمنان درست
جلادت برکشادند و چون کوه بای ثبات فشرده آن
مردانه نمودند و هر چند سپاه مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند
و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله می آوردند ایشان بزخم تیر
همه را باز میگردانیدند ... ترنگ کمان کرده جانها ستوه
فشا فش کنان تیر بر هر کروه ... تا جهانشاه بهادر با تومان
خود از طرفی دیگر زده و بر دشمنان حمله آورده جنگی عظیم
در پیوست ... بیت ... شفته شیران کوبال کیر فرو ریختند
از دو طرف تیغ و تبر دشمنان چشمه خون کشاده ز سنگ
بر و رسته صد پشته تیر خدنگ ... خدنگی همه رخ کل بار او

عاقبت الامر از تیروی دولت قاهره عثمان بهاده
نالب آمد و مخالفان را مقهور گردانیده براندند دیگر
هر او بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل
زد داد مردی و مردانگی داد دند و از میامن اقبال
صاحبقران بی همال سپاه مخالف را یکبارگی برهم
شکسته همرا متفرق و پریشان ساختند و توقمش
پادشاه زادگان جوجی نژاد و امراو نوئینان بخت
بهزیمت داده روبگریز نهادند و بسیاری از لشکریان
ایشان کشته شد بیت خدا داد فرصت شهنشاه را
زمین در افتاد مدخواه را ... ز دشتی بسی خون و جوی بختند
بتند و کشتند و ریختند ... بر از جوی خون کشت صحرا
بسر زمین سوشش لعل گشت ... بخون غرق شد مرکبان
نعال ... تو گفتی مگر در شفق شد هلال ... جهان پهلوان

درنگ پیل افگنم بلنگان درم بر سر کوهسار
نهنگان خورم برلب جویبار نسانم ز بهلو برآید بیار
کزافگنیکو بیانک مصاف وآواز برآورده عثمان بیاف
رابمبارزت طلبید عثمان بادر را ازان پاد
بادانگیزاو آتش حمیت زبانه زد و بی توقف
جوگوی روان گشت برپشت باد عجب بین که بر باد
کوه ایستاد درآمد بمیدان جوسیلی بجوش که ازلوله
دربستر اردخروش درآمد بناورد جالنس کنان
بخون مخالف عطاش کنان وچون عثمان بهادر
باقوشون خود بایشان رسید ازطرفین درهم افتند
وبی دریغ تمشیر وکزر وسالیق بریکدیگر ریختند بیت
چنان درهم آویختند آن سپاه که ازگرد شد روی گیتی سیاه
زبس قتل روی زمین خون گرفت فلک مانده زان چهره حیران

شاه شد کامکار ... شد از خرمی کار او چون نگار ...
فرود آمد از بارهٔ خوش خرام ... که دید انچه مقصود بود و مرام
بشکر خدا روی بر خاک سود ... که پیروزی از داور پاک بود
شاهزادگان و امرا و نوینان زانو زده و مرزبانان مهین
بجای آورده نثارها کردند و حضرت صاحبقران ایشان را
کنار گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعار را به
نهضت نمود و بفتح و فیروزی روان شد و چون کنار
آب قورای مخیم نزول همایون گشت عاطفت با بشارت
تفقد حال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را
که در جنگ جانسپاری کرده بود بمزید و تربیت اختصاص
بخشید و بایهٔ قدر او را بلند گردانیده اسب و جامه زرد
و کمر مرصع از زر نی داشت هزار دینار کبکی او کلکا فرمود
و دیگر امرا و بهادران که آثار شجاعت و جلادت

گرفته واسیر کردند و اندکی از ایشان بعد تا خود را در آب
انداختند و بان طرف اتل گذشته و توقتمش خان خانی را
باخان و مان هرچه داشت زپیدا و نهان بگذاشت و
از بیم جان با معدودی گریخته بطرف بولز بجغلستان
درآمده و از جنگال شیران دشمن شکن امان یافت
و لشکر منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفتند که
در یورش اول دشت ازان طرف اب بانجا رسیده
بودند و غارت کرده آن موضع نزدیکست نظامات وسیاست
ظفر پناه این نوبت نیز پیشتر دشت قپچاق را غارت کردند
بیت نجندان غنیمت بخسو رسید که اندازه آید نزا بدید
زسیم و زر و قند و لعل و درر منازل کران تا کران گشت پر
غلامان تتماقی خوب روی کنیزان حور اوش مشکموی
و شاقان مهوکب روز و خیز بدیدار تازه برفتار تیز

صاحبقران بوجمی بهادران نوزبک که در سلک
ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرده اسباب
بادشاهی آماده داشته بلعت طلا دوزو کمر زرین
مشرف گردانید و از آب آمل بگذرانیده و خانی آبه
بوجمی را بالقواعض فرمود بیت آوریدی بجهان
تیغ و از تیغ بتر بازنیاوردی باز تیغ در حضرتش
روا نشده و غارت تیغ و تازیانه نشده شاهزاده
جوجی نژاد برحسب فرموده بدانجانب آب رفت و
بجمع آوردن سپاه پیاکنده و ضبط الوس مشغول شد
و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا اولاک
رفتند و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و آن
روز بکشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل
بود و از آن طرف آب خون خوار آمل قشلاق ایشان را

که قرایوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند
در حوالی کرتاقست وعزیمت خوی دارد امیر شمس الدین
عباس وغیاث الدین زمان برقرار عازم سمرقند
شدند و امیرزاده پیر محمد با امرا خود مثل امیر ابوسعید
برلاس وبکش دولتخواجه وتوکل بهادر به تبریز آمدند
وسباهی که در آن حوالی بودند تمام جمع گشتند و امرا
شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان پیوستند
وعرض سباه دیده مدعی جلادت بقلع و قمع مخالف
نهادند وچون بجوی رسیدند ترک وجالیق بالشکر
ملحق شدند ودر انجا خبر آمد که قرا ول قرایوسف در
قراره است امیرزاده جوانبخت ایلغار فرمود وچون
سایه وصول موکب کشورکشایش بقراره افتاد
قراول قرایوسف بگریخت وپیش اورفت که دربند

مواشی وانواع حیوان بسی ... شمار جهانی چه داند کسی
وامیرزاده میرانشاه با امرا که بکنار اب قوای در اغرق
مانده بودند تا اغرق را گذرانیده در عقب بیایند در
موضع بولز قلوق از و قلوق بموکب همایون ملحق شدند
وچون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام
نظام ظفر و ملازم رکاب معلی بودند ملهم دولت
ملاحظه رعایت جانب جزم در خاطر همایون انداخت
و ورای واجب الادعان بصدور پیوست که میرزاده
پیر محمد عمر شیخ با شش هزار الملک شیراز معاودت نماید
وامیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین
ترخان که داخل تومان او بود بدار السلطنت سمرقند
شتابند ایشان برحسب فرموده روی توجه براورند
وچون از دربند گذشته بارد بیل رسیدند تبریز خبر آمد

همت عالی نهمت صاحبقران گیتی ستان که در هر اوان
بزنغایت قصوی آن رضا نهادی بعد از شکستن و
راندن توقمتش خان و قتل و فهر سپاه و لشکریان
او خواست که مجموع آن ممالک و ولایات در حوزهٔ
تسخیر و تصرف آورد و تمام اقوام و اجناس آن حدود
و نواحی مقهور و متاصل بقصد اوس رحلت فرمود
جوجی خان بجانب آب اوزی دران دشت بل
بایان روان شد و امیر عثمان را بقلعه گولی تعیین فرمود
و قلاوز گرفته روی بلادت براه نهاد و چون
باب اوزی رسید در موضع منکرمن بیک بارق اغلن
و بعضی اوس اوزبک که در انجا بودند تالان کرد
و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی گریخته
جان بسلامت توانستند برد و باش اغلن و اقتو

ای بود و قرایوسف را از استماع توجه عساکر گردون
مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی توجه
بجزو اضطرار بصوب عزیمت و فرار آورد امیرزاده
پیر محمد در عقب او ایلغار فرموده و بیندای را ند
و ملک عزالدین کرد با لشکر خود دران محل بموکب
امیرزاده پیوست ملحق شد و شاهزاده مشارالیه
امرا و لشکریان را از عقب قرایوسف بفرستاد و بیسه
منزل از پی ایشان رفته و آنرو امرا او نیک
برفتند و چون قرایوسف را نیافتند باز گشتند و امیرزاده
پیر محمد از انجا مراجعت نموده و از تبریز گذشته بسلطانیه
آمد و خانزاده اورا طوی داده خلعت پوشانید و بجانب
شیراز روان شد تفاصیل رفتن حضرت مغفور [illegible]
[illegible] از منزلگاه [illegible] بجوجی و ولایت [illegible]

وسپاه ظفر پناه زن و فرزندان و متعلقان را مجموع
پیش حضرت صاحبقران آوردند و آن حضرت جهت
ایشان خرگاه و خیام تعیین نمود و بانواع رعایت
فرمود و از جهاز پایان و اقمشه و اجناس و هر گونه
تجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و آسوده
خاطر از عقب پیک یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده
میرانشاه بهادر و دیگر امرا و تومان و هزاره با لشکریان
بازگشته بطرف برانغار الوس جوجی دیگر بار تاخت
کردند و بایشان رسیده بیک حواجه و دیگر امرا
الوس از نقول بقتل و اسیر و غارت دمار از روزگار
برآوردند و اردوس جوق را نیز غارت کردند و قتلغ
الوس و ولایت را در تحت تصرف آوردند و مال
و منال فزون از حد تخمین و وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتها

گرفته واز آب اوزی گذشته بالونس برمای که دشمن
ایشان نبودند درآمدند وحال ایشان از غارت و
اسر بد ترشد مادا نجا لوما ن اتفاق و قرار جسته بوم رفتند
و در محاذی اسریقه ساکن شدند و الحاله هنوز انجا
اند چون حضرت صاحبقران از آب اوزی بازگشت
بسعادت و اقبال آهنگ روس فرمود و عساکر
گردون ماثر بیک یارق را دکر بار ه بکنار آب تنا
چیدند از پیش آب خون خورد اشتند و از عقب لشکر
جرار دبقراسو که از شهرهای روس است رسیده تمام
انرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند بیک
یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت
و اضطرار اهل و اولاد خود را در جنگال ملا ما کرده با
یک لبه بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت

زده کوه بیکه چون کوه بیستون ... بکوبار با قند زنیدار

سمور سیه نیز بیش از شمار ... زقاقم نه چندان فرو بست بند

که تقریر آن گر تو شاید که چند ... دشت نهای شبستان فروز

چو ما را بشبیخون شماره روی ... فروزنده شنجرف و رویا به لعل

همان گرد بهیان نادیده نیل ... خروش نهای سیاه کیخ

که آید خبر از شمارش برنج ... و ورای آن بهایون عباس

ابنزراده محمد سلطان نیز جمع اقوام و طوایف مخالف

نیز مثل قوم کور بوقا و پرلاس و دیورکوس و کلنجی که از

بم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان می گشتند

همه را یافته غارت کردند و اموال و اسباب

فراوان غنیمت گرفتند و فرزندان ایشان را اسیر

کرده بیاوردند ... چکویم زآن پریرویان روی

چو گل آکنده در کتان روی ... صاحبقران سپهر اقتدار

کشت وکله ورمه بی حساب گرفتند وزنان ودختران
صاحب جمال اسیر کردند بیت گرفته لشکر سلطان آفاق
بسی مه پیکران از دشت قبچاق ۔۔ پری وش دختران
سرو بالا ۔۔ ظریف وچابک ودلربا ۔۔ درینا ۔۔ حضرت
صاحبقران ۔۔ بجانب مسکو که هم از شهرهای روس است
نهضت فرمود وانجا رسیده سپاه ظفر پناه تمام آن
ولایت را از شهرون بتاختند ومجموع امرا انجا مکث
ومخذول ساخته بیت بنیروی بازون وتیغ تیز
برآورد از روسیان رستخیز ۔۔ زبس روسی برهم انداخته
شده دشت کوهی برافراخته ۔۔ وغنیمت بسیار بلشکریان افتاده بیت بخندان کرانمایه رکابرود
که از اشماری بدیدار بود ۔۔ زرکانی ونقره زیبقی
که مهتاب را داد بی رونقی ۔۔ زکتان وانطاکی خانبافی

راه تلف شد و قریب هفت هشت روز از بی علفی تشویش
کشیدند و از آب و کل [illegible] رسیدند
و چند روز [illegible] و [illegible] و صاحبقران
گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه
و امیر جهانشاه و دیگر امرا را جانب جرکس فرستاد و مبالغه
فرمود که هر چند زودتر ان ولایت را تخریب داده مراجعت
نمایند شاهزادگان و امرا برحسب فرموده ایلغار کردند
و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن تائید
آسمانی و فر دولت حضرت صاحبقرانی مجموع انوس جرکس
را بدست تسلط و استیلا تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند
و بسعادت و سلامت از انجا معاودت نموده بشرف
بساط بوس استسعاد یافتند کفتا و متوجه بموکب
گردون شکوه بجانب البرز کوه جون خاطر خطیر صاحب

عجزی کرفته از آنجا متوجه طرف بال یکمین شد و چون
بحصار آق رسیده امیرزاده میران شاه و لشکرگاه
او بر وکنار آب تن کرفته و دشمنان را تاراج کرده
در آنجا موکب همایون پیوست و بیلغ لازم الاتباع
نفاذ یافت و در اراق مسلمانان را از عیال و مال
جدا نشسته زاکرده و تمام پدینا نرا تیغ جهان
بکذرانیدند و خانها و شان غارت کرده آتش زدند
و مصدوقه کم من فیه الکتاب بظهور آمد

[illegible]

[illegible] رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نمود.
بطرف قوباق روان شد چرکیان چون [illegible]
قوباق نشست سوخته بودند و بدان سبب بسیاری
از چهارپایان عساکر منصور در آن راه [illegible]

ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده باتش جهنم و
بئیس القرین فرستاد و قلعها ایشان را خراب ساختند
و غنیمت بی شمار از اموال کفار فیروز روزگار لشکر نصرت
شعار گشته و ازانجا مظفر و منصور باعساکر گردون
و غنایم نامحصور بازگشته باردوی همایون نزول
فرمود و امیر حاجی سیف الدین که در اغراق مانده بود
ترتیب طوی کرده جشن خسروانه براراست بیت
زده بارگاهی بریشم طناب ستونش زر و میخش از سیم ناب
بگوهر بیاراسته تخت زر نشسته بر و خسرو تاجور
سران جهان جمله در پیشگاه سر افکنده در سایه یک کلاه
کمر در کمر تاجداران دهر به پیش جهانجوی پیروزبهر
نخستین زجلاب نوشین سرشت زمین کشت چون حوضها پر نهشت
نهادند خوان انکهی بیدریغ کرانیده شد کرد عنبر بمیغ

قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و هر کس به
برداخت بتمامی عساکر مدون ماثر بصوب البرزکوه
بازگشت و در ین [illegible] غیرت و حمیت بادشاهانه
بواسطهٔ تهمتی که در واقع حقیقی نداشت بقتل امیر عثمان
عباس فرمان داد و جنان سروری به حبیب انشاد
جمع مفسدتیل از بای درآمد و لامرد لقضاء الله
ورایت کشورکشا به نیت غزا متوجه بوری بردی و براف
ستد که حاکم قوم اس بود و در ان حدود جنگلها بود و
درختان انداخته وراه ساخته امیر حاجی سیف الدین
را با اغرق بگذاشت و بقصد جهاد با البرزکوه برآمد و د
قلعها رکوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار
کرد و در جمیع مواقف سپاه ظفر قرین بر و فق مراد
وان جند نا لهم الغالبون مظفر آمدند و بسیاری

سرافتادی تحصیص قلعه طاوس که در سومین کمر کوهی رفیع
واقع بود جون اشیانه جانوری واز نفایس بلادی که
تأثیر بر تاب بآن نمیرسید عقل مسخران از قبیل محالات
میدانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمیتوانست
صاحبقران کار جماعتی را از قبیله مکریت که در عساکر منصور
بودند وایشان در کوه روی بحیثیتی جست وجالاک بودند
که هر کجا نخیر توانند رفت بروند وطلب فرمود و به تفتیش
وتفحص راههای آن قلعه فرمان داد ایشان برحسب
فرموده بجست وجوی محال برآمدن و فرود آمدن آن کوه
مشغول شدند و هرچند بگشتند واحتیاط نمودند اصلا طریقی
که بآن قلعه توان رسید نیافتند رای مشکل گشای اخضرت
بتوانست اندیشه بران کار فرو بسته انداخت و بعد از اعمال
نظر بفرمود تا چند زربان را برگزیده بر کردومین نهادند

زهر نعمتی کاید اندر شمار ... فرو ریخته کوهی از هر کنار
خورشهای الوان زهر گونه پیش ... به خوانهای زرین نهادند پیش
بخوردند چندانکه آمد بسند ... ز جام و صراحی کشیدند دست
می ناب خوردند با بانگ رود ... ز گردون گشته صدای سرود
یکی هفته از خرّمی یافت بهر ... بر آسود با پهلوانان دهر
دگر هفته روزی بسندیده جست ... کز و فال فیروزی آید درست
بفرمود تا کوس بنواختند ... بر قتن علمها برافراختند

کفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولاطاوس

وبیان امرا وغیران حضرت صاحب قران بازاغوش
گذاشته از انجا متوجه قلعه کولاطاوس شد وایشان را
از طوایف ساکنان البرز بودند وسکان انجار اقلعها
حصارها محکم بر بالای کوه بود وراههای بغایت دشوار داشت
از بس بلندی بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی وکلاه از

یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفرپناه
آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاری از قوم
ارکوون که در انجا بودند بقتل آوردند
روان شد یکی چشمه خوان ز کوه ... بفرمان سلطان توران گروه
غلط شاه توران و ایران همه ... که عدلش شبان بود عالم رمه
وکولاوطاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده
ازپای درآوردند و رایت نصرت شعارش از انجا نهضت
فرموده متوجه بولاد شد که ... ترکوکه از عظماء امراء الوس
جوجی بود پناه بانجا برده بود و در اثنار راه در موضع
بلقان یکروز توقف نمود و در انجا جندان عسل بود
که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و از انجا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و از برای الزام حجت
مکتوبی ببولاد نوشت و مصحوب برادر او ترکوچش

و بالا برآمدند و باز برکشیده بر گرد سوی مین نهادند که قلعه
را بخابوند و آن شیر مردان دل که از جان بریده با شمشیر
کشیده از پی یکدیگر ببردبان برآمدند و گروهی دیگر از دلاوران
جان باز دست از سر شسته و دل از جان برداشته
در بالای کوه طنابها بر میان بستند، سر طناب
بر تنهٔ کوه مستحکم گردانیده با تیغهای ابدار آتش بار تا بر بر
قلعه فرود آمدند و هر دو گروه با تفاق از زیر و بالا حمله
می آوردند و هر که از قلعه تیر و سنگ می انداخت و بهادران
بدرجهٔ شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران دین دار
از فرّ دولت صاحبقران کامکار روی جلادت بآن
کار می نهادند بیت حسن عالم سوز او چندانکه عاشق میکشید
زمره دیگر بعشق از غیب سر بر میکشید اهل قلعه چون
افت سماوی و ارضی از فراز و نشیب ثابط و صاعد

بغایت سخت و مردم انجا دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدایی وار بجنگ مشغول شدند سپاه
نصرت پناه بعد از کوشش بر ایشان ظفر یافتند
قلعه را کشوده بسیاری ازان کم را با نزا بتیغ جهاد
بگذرانیدند و اوترکو گریخته بدر بار کوه البرز بدر رفت
و لشکر منصور خان و مان ایشان را غارت کرده آتش
زدند و الجه بسیار و غنیمت بی شمار گرفتند درین اثنا
شخصی خبر آورد که سه فوج از مردم بی دین گریخته بکمر
کوه برامده اند و استاده حضرت صاحب قران متوجه
ایشان گشت و عساکر گردون مآثر جنگ کرده ایشان را
بگرفتند و تمام آن دوزخیان را باتش بسوختند و از برانغار
امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را دبلی کرده ایم
و در میان کوهستان البرز بموضع اباسه در آمده صاحبقران

او فرستاد محصل کتابت در رسالت آنکه او تر کور اکه انجا
بتو آورده است بفرست و اگر نه با لشکری بی شمار هم
شیران دشمن شکار می ایم و چون مکتوب بمولا درسید
از سر استظهاری که بحصانت حصار خویش داشت
در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب جنگ اماده است
و ذخیره بنا بمن آورده تا جان در تن باشد اورا
نسپارم و تا توانم او را محافظت نموده نگاه دارم و چون
ان جواب بحضرت صاحبقران رسید شعله حمیت پادشاهانه
برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود جنانچه از کثرت
اشجار و تشابک اغصان باد جابک نهاد از انجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
کردون مانر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و در اثنا
جزم برافراختند و چون بدانجا رسیدند قلعه او در ره بود

را بفرّ دولت رو را فزون مسخر گردانید و محمد بیرغو خان
کمر مطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته ایل خود در
با یه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس سر افراز
گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی
دیگر از اهل آن ولایت گریخته بودند و بناه بکوه برده
بجایها سخت برآمده که پیاده بدشواری انجا توانستی
رفت حضرت صاحبقران به نفس مبارک متوجه ایشان
شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفر پناه دست جلادت
بجنگ برگشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و
باشارت قهرمان قهرمردمان انجا را بسه ازکوه بدیدا ختند
و در ان کوهستان بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف
آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سواره
متمشی می شد و نه پیاده بلکه خود را بهمها می بایست

بهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شده و از عقبها و دریا
کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود و دران محل
ایلچی کورا گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و زبان مطاع
صدور یافت که اورا بند کرده محبوس دارند و لشکر منصور
بسیاری از مردم آن نواحی را غارت کرده در ظل
رایت نصرت شعار بازگشتند و به اردوی همایون
پیوستند ... شکوه سباهش بتیغ نبرد ... برآورده از
کوه البرز کرده و صاحبقران کامکار با تمامی عساکر نصرت
شعار چند روز در باش طاق و حوالی آن توقف فرمود

... صاحب قران ...

... سمیم و قلاع کفار ... دران جانب بود ...
صاحب قران فیروزی نشان ایلغار کرده متوجه سمیم
شد و چون بسعادت و اقبال انجا رسید تمامی الوس

بانواع عدل واحسان داشته رمکرمت وامتنان ازین
بست والی آن موضع که پیشتر ازین آمده بودند وانقیاد
نموده بسیورغال یافتند وملحوظ نظر عنایت گشته
از سوء رسوم ایمن شدند وفرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست که اشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند
وبه کم وبیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد
که هرچه از نیک وبد بمردم میرسد جزا وسزای اعمال و
افعال ایشانست چنانچه از فحوای نص من عمل
صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها مستفاد میشود
وحضرت صاحبقران از انجا گذشته بر ولایت جوتور
قزاق تاخت آورد ومجاهدان سپاه ظفر پناه تمام
گرداگرد کوهای بزرگ نشست داشتند
طعمهٔ تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را

کروکه لغزیده بشیب آیند و آن حدیو مؤید دین دار از غایت
شعف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب این اهوال
واخطار می شد بیت هزار آفرین از جهان آفرین
بران شاه باد انشه داد دین که قصد بنبودش
بتیغ آختن بجز رایت ملت افراختن و دراین وضعی
که از غایت انتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت
دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر
کرد و قلعها را بر چیز تسخیر آورد و یکدو روز آتش قهر خالق
برافروخت که تر و خشک آن در هم سوخت و مجموع
کلیساها و بت خانهای ایشان را خراب و ویران کردانید
و از انجا فرود آمده دامن کوه او هر را تاخت فرمود
لشکریان را غنیمت بسیار بدست افتاده و از انجا باز
گشته بجانب پیش کنت روان شد و آن ولایت را

از آن روی بیخ [illegible] به شد سپاهی

از روی بیخ گذشته تمامی خزاین را

بر تصرف آورده ایشان را بفرار بیندند

و اسیر برند و منظر و منصور مراجعت نمود [illegible] عسکر همایون

پیوستند [illegible]

چون عمر تا بان از بندگان حضرت صاحب قران که بر جست فرمان

نصب اجاجی ترخان مشغول بود از محمدی کلاتر آنجا آثار مخالفت

نفرض نمود و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید

رای عالی تخریب و استیصال اجاجی ترخان و سرایر

وجه همت بلند جناب ساخته در اعراف امیرزاده محمد سلطان

و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا

بگذاشت و نفس مبارک ابفار فرمود و آن [illegible]

تاراج کردند و اموال و مغانم بسیار در حیز حصول
زاوان نیز برداشتند و از انجا بموضع بوغاز قم رسیده و آن
محل قشلاق فرمود و تمامی اهالی آن ولایت ممد و معاون
قومون از سر اوغان و مطاوعت بجا آورده انقیاد و
متابعت بارگاه عالم پناه آمده مراسم بندگی و طاعت
گذاری بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه
سرافراز گشتند و در میان جزایر پس مواضع بود که روم
انجا بر آب اعتماد کرده و از احصار خود ساخته بودند و در
اظهار شعار خدمتکاری و فرمان برداری نبودن و
تقصیر نمودند و ایشانرا بالیق حیا نزا میگفتند یعنی نامیکران
حضرت صاحبقران جهت تنبیه ایشان جمعی را بالغار
فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز و زیادت
یخ بسته بود از فرمان نه بر سر آبگیر زشت گمانه روان

بغایت سرد بود و برف بسیار

بروز آتش تاب و آب رانش

کوه قائم زمین هوا صعب گوشش

بدوشش [illegible] کردون [illegible] برف کوته روان

و حاجی ترخان گفتا آب آن [illegible] حصار را در

قصد باب از کنار آن نهر کشیده اند تا باز آب

رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب بجای حصار است

و چون زمستان در آنجا نخ بنوعی می بندد که نخ آب

حکم بسیط نماک می گیرد بر لب آب از پاره های یخ

خشت مثل دیواری بنیاد می نهند و شب بشب بام

آب بر آن می پاشند تا مجموع بهم پیوسته یخ می شود

و بانیطریقه بلند ساخته حصار شهر را با آن دیوار بلند

یخ مکمل می گردند و دروازه می شانند و الحوالی ناصح

واحسام و بحرا

برانداز بیاورند و

بود که لشکر و ست در تخریب

و نصرت صاحب

عراق مشغول

را با

کرد مردسرای

خراب کردند یا جرم سرا

کلوخ انداز را پاداش سنگست

جاجی رخان کو جاید

عالم پناه با سپاه

بواسطه شدت

متوجه حال لشکر منصور راه یافته

ایشان تلف شده و تنگی

رحمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی بگویند

ولایت نقدر

بود و بهتر ...

...

...

نمودند و بجمعیت

آورد ...

...

...

همداستان شدند و ...

و آوند بازرگ فرستی بسی ارزد

و قطار الیزیوس آنجا جمع ...

که وکر که از آب دریا برآرد ...

رسید در شهر [illegible]

و نوبت با نغده الاصفهانی

و همدران تکلم صاحب

داشت بود

بکاروانی شجر [illegible] بود

آنحضرت وارد [illegible] بضیافت

داشت بهدل نام منصه شاهزاده

از جنت طیب برکنه [illegible] اقدام نموده و میرزا

بکر جیبا پاک کرده و نهاد و زرا بدست فرو

اسباب مد [illegible] و بدال را داده

تسویل نفس و فریب هوا

سگ کیست روباه زیرک کیست

و چون حضرت صاحبقران بسعادت وارد

قطاع الطریق ارشان را قلع و قمع کرده آتش
[illegible] باد پیمار [illegible] تیغ دشمن سوز
بکلی فرو نشاند و بسیده ساحل نرفته نموع ان جرو بر
[illegible] مار هر موزه رنجه ضبط آورند و بفتح و فیروز
مراجعت کنند یکان یکان امتثال امر صادرت نموده از
[illegible] بندر روانه گشتند و جوان رایت نصرت شعار مخوف
بیت فریبکار بهمان رسید دران جلگه
[illegible] سراپرده تمکن و تمکین بر من بسیط
زمین در کشیدند و قبه بارگاه عصمت و جلال زواج
افلاک و ذروه سماک بگذرانیدند و [illegible] ان سعادت
[illegible] خرقه صاحبقران ماه مبارک رمضان را بطاعت
و عبادت و المنن و اقامت وظایف صیام و قیام
و هر گونه قوانین مؤکد انیدند که کنار در فرستادن

در وظایف خدمت و [illegible] بندگی [illegible] بر همه بایسته
و پیمانرا بایمان مؤکد رسانیده [illegible] جلال حکم
و فرمان اعلی نفاذ پیوست که [illegible] متوجه آنجا
و خداوند حسین با دیگر [illegible] رکاب ایشان با
و بتسخیر آنجا توجه [illegible] خذلان رهنمای گشته ایشان
نعمت دیار را در کنار [illegible] و زکاهندایشان
فرمان بایلغار روان شدند و چون [illegible] از سلطان
متوجه همدان گشته و حصار ایشان [illegible] رسیده
زده و برغو شیده سوران انداختند و قلعه را محاصره کرده
بعد از کوشش بسیار مسخر کردانیده و مجموع باعیال تیغ
انتقام بگذرانیدند و بهلول کافر
بسوختند و بعد از وصول خبر
لازم اتباع صدور شد که ایشان بطرف

مدت محاصره متمادی شد خلق از بی قوتی جان بتنگ
آمدند با وجود آنکه هر چه می یافتند از مرده و مردار دیگران
میخوردند قریب سی هزار نفس بزعم عامه اتباع سنکی هلاک
شدند و آن بی باکان نابا کرا نیز که آتش آن فتنه
برافروخته بودند قوت نماند و از زیر خندق شهر نقبی کنده
بیرون رفتند که بریزند سپاه ظفر پناه اگاه کشته در
بی ایشان کردند و بسر سعید طبسی که مقدم آن باغیان
بدکردار بود رجوع مهزم کشته شد و تمام مفسدان
که باتفاق با او طریق بغی و عدوان سپرده بودند
بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بانش بسوختند
و جهان را ای عالم آرای حضرت صاحبقرانی که مطرح
انوار الهامات ربانی بود اطلاع داشت بر انکه احوال
آن ولایت مردم مسکین اندوران واقعه که روی

حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان
را بجانب هرات بهشت ص

توابع ولواحق عون بنا یر صبح عید از ان بقعه سعید طالع
وانوار بهجت آثار مسرت و استبشار بر بسیط زمین لامع
گشت صاحبقران دین پرور بادا ملوات وافاضت
صدقات واشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام
فرمود و بعد از تقدیم مراسم جشن عید امیر
را روانه جانب شیراز گردانید امیر حسین
و امیر جلال بمید و امیر شاه ملک و ارغونشاه اقتاجی و
دیگر امرا و هزاره ملازم او ساخت تا بضبط و نسق
آن مملکت قیام نموده هر خزینه تمام که از آن حاصل
کردانند بحکمان برحسب زمان روان سازند و درین اثنا
خبر فتح یزد رسید و صورت ان حال چنان بود که چون

عدل سلطان به از فراخی سال ... وچون خبر فتح بزد
بیایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که
شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند
که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر
براه خراسان بازگشته متوجه قندهار و بقلان شد و امیر
زاده پیر محمد عمر شیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر
منصور هر کس روی فراغت بخانهای خود نهادند

در مزار حضرت صاحب قران جنت مکان بهرام قهر
بجانب ماوراء النهر صاحبقران گیتی ستان در تابستان
سنه ثمان و ثمانمائه یازدهم شوال سنه ثمان و
تسعین و سبعمایه بمبارکی و طالع سعد از همدان نهضت فرمود
و عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته
در مرغزاری تره دلکش فرود آمد و کس فرستاد تا امیر جهانشاه

بمود ایشانرا اختیاری نبود مرحمت ارزانی فرموده بود
که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و امان خلق
برحسب فرموده هنگام فتح امرا بدروازه ها بایستادند
و تموک قوچین که داروغه انجا بود با لوازمش بدرون
شهر فرستادند و لشکریان نگذاشتند که بشهر درایند و متعرض
مردم شوند و از میامن مراحم آن بادشاه دین پرور
مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت
امانی و نه جهت مال دوساله که در انجا مانده بود
باز خواستی نکرد و برستی نمود و با انکه بزور از بیدادان
بدفعلان جنان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان در
نداشت و بیشتر خانها از قوت ساکنان نیز مسلوب
مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر
و آبادان تر بود بیت شه جو عادل بود ز قحط امان

ومراجم حضرت صاحبقرانی لشکر نصرت قرین را اجازت
انصراف داده از اغرق جدا شده بتعجیل تمام وسعادت
بردوام روان گشت وسه منزل وچهار منزل را یکی کرده
بشتاب میراند بیت سمندش در شتاب آهنگ پیشی
فلک را هفت میدان داده پیشی جهت شش طاق
ابرو دوش کرده فلک نه حلقه زن در گوش کرده
وچون موضع رامین از وصول موکب فتح آئین
غیرت چرخ برین گشت امیرزاده رستم بسعادت
بساط بوس فایز شد وبموجب اشارت علیه متوجه
جانب شیراز گشت تا با میرزاده محمد سلطان پیوندد و
حضرت صاحبقران درحین مراجعت از دشت قبچاق
بسگزک تواجی را بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده
بود که امیرزاده ابابکر را با جماعی از بنار امرا مثل

محاجرهٔ قلعهٔ البخق را بسایطانی سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان
امیرزاده میرانشاه بازگذارده و در عقب امیرزاده محمد سلطان
متوجه صوب فارس گردد و همان روز با هنگ شکار
فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت هر که انداخته
بر تمامی آن صحاری محیط شدند روز دیگر که خسرو سیارگان
بر سبز خنگ آسمان سوار گشته رمهٔ نجوم جوان نخیر و حشی
برمیدند صاحبقران گیتی ستان بسعادت و اقبال سوار
شده نشاط شکار فرمود مصرع که هم صید نوش بود
و هم صید کاه و بعد فراغ از شکار عبد الملک قراقازاده
از البخق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده را طلب دارد
و چون ایطانیه آمد امیرزادهٔ مشارالیه عزیمت بوده
بود و به حضرت صاحبقرانی نزدیک رسیده عبد الملک
برحسب فرمان ملازم شد ولی توقف روان گشتند

در کنف حفظ ذوالجلال بسعادت و اقبال بخراسان
در آمد امیر اقبوغا از هراة با قامت رشنم استقبال استعجال
نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و تقدیم
وظیفه نثار قیام نموده ساوری مناسب کشید و
پیشکشهای فراخور بکل عرض رسانید و صاحب قران
داد کستر بهر ولایت که میرسید بنفس مبارک، احوال
رعایا را بر وجهی نمود که داد مظلوم از ظالم می ستد
و متغلبان را بنهبت غیرت دیگران کوشمالها بلیغ میداد
و بعضی را بقتل سیاست مینمود و از برای تحقیق این
معنی که شاید که از قوی بر ضعیف زوری رفته باشد
و از جلیل بر حقیر تعدّی گذشته امیرالها او را بمؤید
خراسان تعیین فرمود و بکشتی از آب اموی گذشته ولایت
خزار را از قرقدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید

رستم طغی بوغا برلاس و پیر علی برحاجی محمود شاه نیسوری و
پنج هزار سوار از لشکری که مانده بود اندرونه ارد و سازد
و درین ولا چون رایت کشورکشای ببسطام رسید امیرزاده
با ابابکر بموکب همایون بپیوست و بعز بساط بوس استعلا
یافت عاطفت بادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده
صد هزار دینار کبکی انعام فرمود و اسب کمیت طرتنی
که بیکر کوه گران با سرعت باد دوران جمع داشت به
داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص
بخشید و تبریز پیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد
خود بسعادت و اقبال بگران استعجال بصوب مستقر
سریر سلطنت و جلال روان داشت و بهر ولایت که
میرسید امرا و سرداران انجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده
ساوری می آوردند و پیشکشهای لایق می گذرانیدند و چون

ودیگر مشایخ واکابران دیار فرموده باقامت رسم زیارت
قیام نمود و مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و
صلات بنواخت و بمرقد بدر نامدار و ابوالمظفر زاده جهانگیر
و دیگر فرزندان و اقارب درآمده حفاظ را بتلاوت
کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند و ایشانرا
بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام بزرگان
و متعینان کشور و دیگر ممالک ورا النهر از ولایت
و شهر بپایه سریر اعلی شتافتند بیت زمین بوسه
دادند در بزم شاه ... که خالی مباد از تو تخت کاه ...
تویی آن جهانگیر کشور کشای ... که از داد و دین افزیدت خدای
برحمله روائی از نیک و بد ... بنابت خدا داد دشت خرد
و با ارکان دولت و اعیان مملکت دراق را بسط
بساط نشاط فرموده و بعیش شادمانی و عشرت کامرانی

وحضرات عالیات سلطان بخت بیگم وسرایملک خانم
وتومان آغا ودیگر اغایان باشاهزاده شاهرخ ودیگر
شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس
دریافتند ونثارها کرده وپیشکشها کشیدند بیت
هزار اسب مرصع کوشش تا دم ده ۱۰ زرین ستام واهنین سم
هزار استر ستاره چشم یکرنگ ۱۰ که دوران به بارفرا شان لنگ
همه را در ریاض امال وامانی اکلام بهجت وشادمانی
شکفید دیدهٔ امید همگنان از فروغ طلعت او روشن
گشته وظایف شکر وشکرانه باد رسید ورایت نصرت
شعار از خزانهٔ نهضت نموده بشهر کشید وامدوادق سراده
از مستی شاه معمار همت بلند جناب آنحضرت است
جنابخه اشارتی بدان رفته نزول واز صدق نیت و
صفای عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار

در و بام و دیوار برخاسته ... چه در کوچها و چه بازارها
بزیور برآموده دیوارها ... تمامی بازارها سربسر
بیاراسته مردم پیشه ور ... همه راه زیر پای بار کبر
بگسترده دیبا و خز و حریر ... نهان گشته بوم و بران دیار
ز زر بفت اذین و بیم و نثار ... یمین و یسار و فراز و نشیب
ندیدیم مانند آن روز هیچ ... صاحبقران دین بر و رباک
اعتقاد نخست بمزارات اولیا و اکابر و علما و زهاد گشته
محاورا ان و سایر مستحقان را باغاضت صدقات و عطیات
نوازش نمود و بر سریر سلطنت و جهانبانی برآمده نشاط
عشرت و کامرانی فرمود و جشنها پادشاهانه ترتیب
افتاده و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرکاهها مرصع
زده و بارگاهها ملمع افراخته بیت بگستر و خرش صد
نوع فرش ... ز بهجت زمین گشت مانند عرش ...

مشغول شد بیت نوازندگان می ورود و جام ؛
برآهسته دست و مجلس تمام ؛ بتان بری وش پرامشگری
همه شیوهٔ ساقیان دلبری ؛ و ازانجا بفرخی و فیروزی
و به روزی کوچ کرده و از عقبه کتر گذشته بسمرقند کزین
که ساحه باراحتش از جلوه ماه بیکران زهره جبین غیرت
خلد برین وطرهٔ حور العین است درا ؛ ایام آنجا دست
مسرت و شادمانی گشاده بود ؛ شهر را ازین بسته
و از هر طرف تعبیها لطیف آنگیخته و مطربان خوشنوا
الحان نشسته بیت جهانی بشادی بیارامتند ؛
بهر جای رامشگران خاستند ؛ همه شهر زیر و زبر و زنگار
گرفته بشهری زمین از نثار ؛ بآئین بسته بسی جار طاق
که هر یک هوی رشک بیلی رواق ؛ بپوشید بر هر یکی زیوری
ز آرایش بحر کوشه را مشگری ؛ همه مملکت گشته آراسته

مرادش راسعادت راهبر باد ۔ از نوبهر روزش اقبال دگر
زماهی تا بماه افسر برنشش ۔ زمشرق تا بمغرب زیر دستش
وجون خاطر خطیر آنحضرت از عیش وعشرت بپرداخت
سایه التفات برضبط بلاد وتدبیر مصالح عباد انداخت
وسادات وعلما ومشایخ وصلحا، مملکت را علی تفاوت
درجاتهم وتباین طبقاتهم نوازش فرموده وهمرا از
فتوحات وغنایم که تازه از عراقین ودشت قبچاق
ودیگر دیار دافاق آورده بود بمواهب پادشاهانه
محظوظ وبهره مند گردانید واحوال رعایا وزیردستان
بنقیه وقطعه استکشاف نموده برهرکس که ظلمی رفته بود
بعدالت مرحمت جبر فرمود وظلمه ومتغلبان را بند کرده
ودوشاخها برگردن نهاده گوشمالی عظیم داده بعضی را
بیاساق رسانید وخراج سه ساله برعایا بخشید وجمعی

شد آراسته بزمی از ناز و نوش ۰۰ که مثلش ندیده بمینو
سروش ۰۰ جهان در جهان تیره در تیره بود ۰۰ زمین آسمان
تیره ابجم نمود ۰۰ ز هر نعمتی کاید اندر شمار ۰۰ فرو ریخته کوهی
از هر کنار ۰۰ خورشهای الوان ز اندازه بیش ۰۰ بخوانها
رزین نهادند پیش ۰۰ می ارغوانی بزرین قدح بمیخاره
افکنده عکس فرح ۰۰ معنی مشکین نفس کرده ساز ۰۰ سرودی
خوش و نغمه دلنواز ۰۰ ساقیان سیمین ساق و سوجیان
زرین فطاق ساغرها ۰۰ مالا مال از شراب زلال در
گردش آورده قویز جیان خوش الحان و نغمه ایا
شیرین زبان نوای تیغان و ارغون و صدای بربط
و قانون در گنبد گردون و فضا ۰۰ مامون انداخته
که تا باشد بهان صاحبقران باد ۰۰ زمانه حکم کش او حکم ران باد
مظفر باد بر اعدا سپاهش ۰۰ مبیناد از سر دولت کلاهش

عدل میکرد و داد میفرمود خلق از و راضی و خداخشنود
و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او
بر حسب فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و در خلال
احوال اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن
گرفت و امیرزاده محمد سلطان ارسلان متولد شد و
بمحمد جهانگیر موسوم گشت و بر سم طوی و نثار و لوازم
بهجت و استبشار با قامت پیوست و بر حسب اشارت
علیه آن بشارت نوره ملک فوجین بشاهزاده مشارالیه
که بملکت فارس بود رسانید کفتار در تغییر قصر
اخبار اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف
جنوبی فلک البروج بجانب شمال انتقال نمود و بزیگاه
شرف و اقبال نشست و طناب سرا پرده شاهی در میدان

کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک بفرستاد
تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که سدادی رفته باشد
تدارک نماید و فقرا و مساکین مملکت را جمع آورده زر و
غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلایق و
فاطبه برایا از میامن عدلت و احسان و مکرمت و امتنان
آن دادده گیتی ستان در مهاد امن و امان مرفه و
آسوده و فارغ البال و شادمان دست دعا به بارگاه
کبریا برداشته بزبان اخلاص به ادا میرسانیدند
که یارب مر این شاه صاحبقران را که آرامت گیتی بامن و امان
بقائی زیادت از اندازه بخش و بهر لحظه اثر دولتی تازه ببخش
همه کار او را بر آور بخیر و بهیچش مباد احتیاجی بغیر
و حضرت صاحبقران آن زمستان بارک سمرقند کوک
سرای بسعادت و اقبال دعیر عظمت و جلال بسر

رشک نزهت سرای خلد برین ... ساختند فرمان قضا
جریان بصدور پیوست که دران فردوس وش قصری رفیع
دلکش و عشرت گاهی بغایت خوش باسم خدیو معلی مفخر
امیرزاده میرانشاه بیگیسی سلطان ببرد رند مهندسان
کاردان و معماران جابکدست روشن روان که از
تمام ممالک فارس و عراق و اذربیجان و دارالسلام و
دیگر بلاد بدارالسلطنت جمع شده بودند طرح انداختند
بصارت بر لوح مهارت کشیدند و بعد از عز قبول حضرت
عرشنشان رخشنده رای در اختیار وقت بنا دقایق
تیقظ و احتیاط مرعی داشته بتاریخ جمادالاخر سنه
تسع و تسعین و سبعمایه مطابق اوی بیل در ساعتی فرخنده
بطالعی بسته بنیاد نهادند و بهار رکن از برای قسمت
کرده در هر سر کاری استادان ملکتی و هنروران کشوری

ماهی بگردون بست بیست نشست خسرو گردون بباگاه جمل
بنام نامیه منشور داد بهر عمل ۱۰ هندسان طبایع و معمار
قوای نباتی در عرصه باغ مصنع قصر فیروزه کاخ کلبن ها
ببدیعترو صفی اساس انداختند و کاخ شاخ را بنقوش
وزیب از ماء و اوراق بخوبترصورتی برداختند
بیت شد طرف جویبار همه بهار سبز ۱۰ اری همه بهار
شود جویبار سبز ۱۰ بسان بنکوئی شده چون روی
لبران ۱۰ کل در میان شکفته و کشته کز ۱۰ سز ۱۰
حضرت صاحبقران بباغی که بطرف شمالی عموده سمر
احداث فرموده بود و ببلغ شمال مشهور نقل فرمود
سرابرده کیهان فسحت زده کندلان و بارگاه و خیمه و
خرگاه بلوج آسمان و ذروه ماه برافراختند و آن ارامگا
ارم آئین را از انیام اسباب تجمل و تمکین مصح

تغییر و تشویر بر آرتنگ مانی و نگارخانهٔ چین نشاندو
فرش صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعی بر داختند
که در لطافتش مصرع هوش مدهوش و عقل خیره بماند
ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشی کاری ارسته
روح القدس در رفع عین الکمال راوان یکاد میخواند
رضوان بلا بجوردا بد برکتا بداش ۱۲ تحریر کرد دام ملک
العز و ابقا ۱۲ و بعد از اتمام در آن مقام همایون فرجام
خاقان گردون احتشام طوبها بادشاهانه و جشنها
شهریارانه فرمود کفتار در تفویض فرمودن حضرت
صاحب قران بطالع سعد و رای فرخ مملکت
خراسان را بشاهزاده شاهرخ ۱۲ صاحب قران
سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و اسباط که هریک از
ایشان خسروی بود کامکار و فرمان دهی رفیع مقدار بحکم

تعیین نمودند و بحدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون
روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران
فلک غلام از نهایت اعتنا و اهتمام در اتمام آن مدت
یکماه و سیم بنفس مبارک ملتفت ان کار بود تا سقف
رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و
وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندی غیرت فزای روضه
رضوان گشت بیت فراز قمه ایوان رواق سایه
ایوان فرود جز بر سقفش طلوع جبهه سعری ز شوق آنکه
شود حلقه زد رکه قصرش عروج جرخ بشی میکند هر
ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استکام برورزید
و بهر رکنی ازان ستونی از سنگ مرمر از بیرون نقل نموده
بودند نصب کردند سطوح دیوارش را بلاژورد و زر
جنان طرفه و دلخوش ساختند که طراوتش کرد

عالیمقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جاکو و سید خواجه
شیخ علی بهادر و عبد الصمد حاجی سیف الدین و حسن جاندار
و ملکت و جهان ملک بسر لشن و پیر محمد فولاد و از فرزندان
غیاث الدین ترخان علی ترخان و حسن صوفی و از قوچیان
تویلاق و کپکچی بورت چی و طغای مرکن و اولجه بوغا
مجلکاجی و شیخ علی و مبارک و غیرهم و از هر تومان جمعی را
خانه لوج بملازمت او تعیین فرمود و دیگر امرا هر کس
بسری یا برادری همراه کردند و حضرت صاحبقران او را بلیغ
چند نمایان ارزانی داشته در هنگام وداع اگرچه بیت
جدایی او بر دلش سخت بود ... که او زیور افسر و تخت بود
طلب کرد بگرفت اندر برش ... بصد مهر بوسید چشم و سرش
ازان پس برون آمد از پیش شاه ... چو شیر زیان روی نهاده براه
ان گشته شهزاده با لشکری ... بروز و غا هر یک صفدری

ارباب الدول ملهوف میدانست که بقاء دولت روزافزون
و دوام اقبال و دودمان همایونش بوساطت شاهزاده
ارجمند شاهرخ و اعقاب خلافت انتساب او خواهد
بود لاجرم رای صوابنمای عالم آرای که بی شبهه عکس
پرتو انوار الهامات ربانی بود چنان اقتضا فرمود که زمام
خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع
شده و واسطه است میان ایران و توران و ممالک شرقی
و غربی هم در زمان حیات خویش بان شاهزاده جوان
بخت تفویض فرماید در اثنای آن جشنها که بمبارکی خجسته
همایون بامن شمال میفرمود ایالت ممالک خراسان
سیستان و مازندران تا فیروزکوه و ری بمهر سپهر سلطنت
و سپهر مهر خلافت المعتضد بالملک الاحد ی یحکم و یامر امیرزاده
شاهرخ بهادر نافذ فرمود و امرا نامدار و سروران

واقبال روان شد و در آخر شعبان بروزی مبارک و
طالع فرخنده در ظاهر هرات بمرغزار کهدستان نزول
فرمود و ان مملکت بانوار عدل و احسان و آثار لطف
و امتنان آراسته رشک بستان ارم و باغ جنان
گردانید و ماه مبارک رمضان در انجا باقامت فرایض
و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات
ملک علام بگذرانید و بسعادت و اقبال از انجا بشهر
فرموده باغ زاغان نشیمن همایون ساخت بیت
دست جور و در عدالت و داد ... آن یکی بست و ان دگر
ستم گرگ بافت از میش ... باز اگرد با کبوتر خویش
از سرقند بر دستیها ... گرد کوته دراز دستیها ... حکام
و ولاة خراسان و مازندران و سیستان با انواع هدایا
و پیشکشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند بیت

همه پادشازادگان باسپاه ... دو منزل برفتند با او براه
امیران و هرکس که بد نامدار ... برفتند بدرود را بنده وار
سران چون ز بدرود گشتند باز ... همی راند شهزاده سرفراز
ظفر همعنان نصرتش رهنمای ... زکوه و سپاه اشک سای
وچون بسعادت واقبال بکبار آب اموبه رسید در شعبان
سنه تسع وتسعین وسبعمایه موافق اوی ایل باتمامی لشکر
از آب بگذشت و باندخود رسیده فرود آمد و از انجا منازل
و مراحل قطع کرده بیت بهر یورت و هر منزل به مقام
که انجا رسیدان شه نیکنام ... مهیا شده ترعه و ساوری
خلایق زشادی و را مشکری ... زهی دولت مرده آن دیار
که شاهی جهان باشدش شهریار ... بچیچکتو رسید امیر اقبوغا با
سادات وعلما واعیان واکابر هراة برسم استقبال پیشتر
آمده شارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و از انجا بسعادت

از باغ شمال بیمن واقبال سوار شده براه رباط بام عازم
شهر سبز گشت وچون بجلگه دلگش رسیده ببارگی
نزول فرمود و سراپرده عظمت بر بساط ثامون کشیدند
وقبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برافراختند وچند روز
دران سبزه ولاله زار بعیش اشتغال نمود بیت

همه هزاران گل شگفته درو ... سبزه بیدار آب خفته درو
هر گلی گونه گونه از رنگی ... بوی هر گل رسیده فرسنگی
آبها روان بسان گلاب ... ریزه سنگش بلطف در خوشاب

سکروان وکامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و
از انجا کوچ کرده بشهر درآمد و به اق سرای نزول فرمود و
ماه مبارک رمضان را انجا دید بسعادت ازان محل بهشت
نمود و به ییلاق سلطان اریوج برآمده بیت

همه کار جهان برحسب دلخواه ... زماهی بنده فرمانش تا ماه

کارداران زحمل کشور او ... گنجها ریختند بر سر او ...
قلعه داران خزانها بردند ... قلعها با کلید بسپردند ... و مجموع
بادشاه زادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار
فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از برج اقبال
طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ماه ذی الحجه
سنه تسع و تسعین و سبع مایه موافق اوی بیاره آمد
بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار
دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده
خبر این بشارت بمسامع علیه رسید به بالنغر موسوم گشته
گفتار در نعت همایون ... گیتی
ستان بخط فردوس نشان کش و ... میرزا
محیط ... ایران از یورش فارس و نواحی آن
..... در شعبان سال مذکر حضرت صاحبقران

وکدا زا تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت بیت
نگران دشت علی تلکیچ ... مسخر نکرده نهشتند هیچ
و باین ترتیب هر طایفه بناحیه عبور نموده راه براه هرجاکه
الی واهالی آن بقدم ارغان وانقیاد پیش نیامدند
بغارتیدند و سرکشانرا بدست قهر از پای درآوردند
همه سرکشانرا سر انداختند ... مخالف وشانرا بر انداختند
امان یافت هرکس که گردن نهاد ... شده عاصیانرا سر و زر بباد
وجون بحدود هرموز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران نواحی
هم از تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعه تنک زندانرا
بگشادند و نمارت کرده ویران گردانیدند و از انجا بکوتک
شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و از انجا بحصار
شامیل رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرموز
کهنه درآمده قلعه مینارا بگرفتند و آتش زدند قلعه

ودراثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان
برحسب فرمان حضرت صاحبقران با جماعتی امرا متوجه
صوب هرموز شده بود وصورت حال برین منوال
قسمت بود که چون شاهزاده از شیراز توجه میفرمود بامرا
کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد وخود بنفس مبارک
ازطریق دارالجرد وطارم نهضت نمود وامیرجهان شاه
ودیگر امرا ملازم رکاب نصرت انتساب بودند وامیر علی
سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت درکربال
باغرق توقف نمود وامیرزاده رستم عرشیه که بانفاق
باتفاق امیرشاهملک براه کازرون وفال یکناریدیا
نروان گشت وامیرجلال حمیدوارغونشاه احتاجی و
بیان نمویه یکیجک بتته براه جهرم ولار متوجه شدند وانظاف
دست جبایه کوبرلاس ازکرمان روان شد وکنج

وکرشان زعمان بود آنجا رود ازان کوبرا یدبعیوق کرد
درعجز وخواهش کری باز کرد به سیم و به زر خدمت اغاز کرد
بران شد مقرر که هرسال باج رساند نباشد بحث احتیاج
وخراج انجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار
سال هیچ ازان بکسی نداده بود ومال چهار ساله قبول
کرد و باد ار بعضی ازان بی توقف نقد ومروارید و
اقمشه بفرستاد و تمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید
وامیرزاده محمد سلطان ازانجا بوج کرده بدولت واقبال
بازگشت ونور ملک برلاس راکه برادر ایدکو بود پیش
او فرستاد که آن زمستان درجیرفت توقف نمایند
واز مخالفان هرکس که متواری و پنهان شده باشد
اورا بدست آورند و در بهار بشیراز ایند خود بمبارکی
وسعادت به شیراز معاودت فرمود و بی توقف

منوجان وتزرک وقاز یان نیز مسخر گردانیده ویران
ساختند بیت زاسیب لشکر صاحب قران دهر
باشند هفت قلعه افلاک در خطر هرموز و هفت قلعه او را
چه اعتبار جاهی که این سپاه در آید یکروز فرو لاجرم محمد شاه
ملک هرموز از بیم صدمه آن سپاه پیروز مخالف سوز چون
سمک آب بحر را وقایه خود ساخت وجون کشتی در
جزیره حرون سر در نقاب بحر کشید واز هیبت عساکر
بحر جوش رعد خروش که زلزله در کوه و وایله در دریا
افکندی ایل شده زینها خواست وبسی تحف از تنوقات
بحر فرستاده باج وساو برگردن گرفت بیت
جو والی هرموز آن شعله دید گران بحرش در چکمیکشید
بترسید کان شاه بحر اعتراف جو موسی بدریا در آرد شگاف
اگر یکس آرد کفی سنگ وخاک شود تالب آبشنه آن مغاک

روی توبه سمرقند و منازل و مراحل قطع کرده از
خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده در ییلاق سلطان
ارتوج بشرف بساط بوس صاحب قرانی استعادت یافت
آنحضرت او را کنار گرفته بیت ببرسید و بس زمانی نمود
بران آمدن شادمانی نمود و شاهزاده زانو زده پیشکشها
کشید و طوی های بزرگ ترتیب ساخته شادمانها کردند
و حضرت صاحبقران از انجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف
داد و مهدعلیا خانزاده از تبریز عازم پایه سریر
خلافت مصیر گشت و چون بنزدیک سمرقند رسید فرزند
ارجمندش امیرزاده محمد سلطان با سیم استقبال پیش
باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را دیدار فرزند
دلبند دیده امید روشنائی پذیرفت و در سمرقند باغ
بلند عز بساط بوس دریافته دیدهٔ روشن بخشش

منوجه غورستان شد و امیر حاجی سیف الدین از راه
یزد عازم درگاه عالمپناه گشت و در اثنای آن روزی
شاه زاده سوار بود و جمال الدین فیروزکوهی پیش
خدمتکاری پیاده در رکاب همایونش ایستاده بود
وصول اجل مقضی که لایستاخرون عنه ساعة
ولا یستقدمون ازان خبر داشت آن خون گرفته
را بران داشت که پنجه کاردی بشاهزاده جوانبخت
زد جنانچه از زندگ جرعتی باقی نماند همایونش رسید و
خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده
دران دره افتاد و جان بداد و بعضی جاکران شاه
زاده از عقب او بدره درآمدند و او را مرده یافتند سر
از تن جدا کردند و بیاوردند و اشاهزاده ازانجا کامکار
و مقضی الاوطار مراجعت نمود و از راه دره جرد و همدان

باجهت حضرت صاحبقرانی خواهر را از برخواستاری
نماید واز برای این مهم غیاث الدین ترخان را بالتحف
بسیار از نفایس اجناس وکرایم اموال همراه او کردانید
وبنفس مبارک درظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در
نزاهت از بهشت برین نموداریست ودرطراوة نگارخانه
جین از وشرمساری بسعادت نزول فرمود ودران
محل فردوس اساس اعلی مملکت اغاز زهرة رسیده
بلب خاک عنبر آورده زمین را بچهره زرافروزی
بسی پیکشها لایق کشیده دعاگفته شه را ثنا گسترید
فلک را لب از خنده پرنوش کرده بهانه زدر حلقه درگوش کرده
ثنا رجهانداررکیتی پناه جهان کفت کافروخت آن بارگاه
اشارت علیه درباب ترتیب طوی بصدور پیوست
وهرکس از ارکان دولت وبندگان حضرت دست

از مطالعه طلعت سعادت برنو ... صاحب قران
صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای سایسته
از جامه طلا دوز و اسبان تازی با زین زرمجل عرض
رسانیده و مجموع شاهزادگان را خلعتها فاخر زردوز
پوشانیده گفتار درخواستاری نمودن حضرت صاحب
قران دختر خضر خواجه خان و جشن شرمولان جشنه
ازدواج امیرزاده اسکندر [illegible]
بیگیسی سلطان چون حضرت صاحب قران
دین پرور در امتثال امر تمنا کوا تکثر وارغبتی کامل و میلی
صادق داشت هم از برای نفس مبارک خویش و هم از
برای اولاد و اسباط امجاد درین وقت شمع جهانرا
که بسر خواجه اغلن بود بخلعتها بادشاهانه و سیورغالات
خسروانه مخصوص گردانیدند و از سمرقند پیش بدرش فرستاد

وعروع بادهٔ یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر
زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور
برافروخته بیت بوی مجمر مشکین مشام دهر معطر از عکس
ساغر رخشان هوای بزم سنور شاهزادگان کامکار و
سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف
که از اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند
هر کس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساحت آراسته
و جاوشان بزم نشیب چیساولان فرغام صولت
بر بادیان کوه بیکر بازین زرکرزها در دست و تفنگها
در شصت گرفته نسرین جرخ از سهم تیر جان شکارشان
از مخاوف آن دشت باز میگشت و افتاب جهانتاب
از بالای آن صحرای هراسان و لرزان میگذشت
بیت هر روز آفتاب بدرگاه عالیش ... ایدی کبوسی

وبیان ازمیان جان بخدمت بشتافتند و بیست سرا پرده با
فسحت پرامون بسیط هامون فرا گشیدند و بسی بارگاه
گردون رفعت باوج کیوان برافراشتند مرصع بزوا
جواهر و مرشح بدر و لالی فاخر و افر بیت بهان برسراپرده
بارگاه ها گذشته سرخرگه از اوج ماه ها زبس خیمه و خرگه تا بیان
زمین کرده از آسمان رونهان ها و تمام حوالی و نواحی
آنرا بنعیمهای دلاویز و اذنهار طرب انگیز زیب و آرایش
دادند و گران تاگران مرغزار رفیع الفضای بساط نشاط
گسترده خوان شادمانی و شیره کامرانی نهادند
بهر شیره زان گونه گون خورش ها که جان یافت زان ذوق
و تن بروبش ها زهر جا آن بود آرزو را هوس ها بجدی
که حدش ندانست کس ها بجا بجز که بسیر مجرش از مشک
اذفر و شمامه عنبر آمیخته بود ند نسیم صبا را غالیه سای آموخته

از جشم مردمان تواند شدن نهان ۰۰ رامشگران خوش
الحان او تا عشرت اثار شد رغو و تیغان نواخته
و نغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه عبد القادر
مادر که از نوادر زمان و یگانه دوران است با آهنگ عود
و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه در عالم انداخته
که از فر اقبال صاحبقران ۰۰ جاودان رحم حشمت کامران
همیشه جهان باد در خرمی ۰۰ کز و ملک نوشد می بیغمی
خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد ۰۰ جهان را می از ساغر
عدل داد ۰۰ کل لاله رنگ تا بود بو و رنگ ۰۰ زمانه نشاط
و زمین را درنگ ۰۰ رخش باد رخشنده چون آفتاب
بتاج کی و تخت افراسیاب ۰۰ مدام از می لعل افراسیاب
مبیناد بکس جام خسروتهی ۰۰ و باین کونه مدت سه ماه
بعیش و عشرت اشتغال نمودند و خدا بهت قباب

ولرزنده بگذرند. حضرات عالیات وخواتین بهجت سمات
که هریک بلقیس عهد وفریدا فه عصر بودند بغتا قهار مرصع
برسر وزر دوزها ملمع در برشت تمکن مسند کامکاری باز
داده ودختران ماه روی وپری پیکران مستلین بوی
درمقام خدمت اساتاده ودست ادب برهم
نهاده بیت نازک بدنان سروقامت ۔ دلشوخی
ودلبری قیامت ۔ هریک صنمی مهی نگاری سروی
صنمی گلی بهاری ۔ ازجشمه فتنه آب خورده ۔ بابلبان
شراب خورده ۔ موجیان جان برو ردلنواز وساقیان
سرتا قدم کرشمه وناز بیت برکف نهاده سرخ میی کرنشاط آن
اندیشه لاله زار شود دیده گلستان ۔ خوش بوی تر زغبه
ورنگین تر از عقیق ۔ روشن تر از ستاره وصاف تر
از روان ۔ گر بگذرد بری بشب اندر شعاع آن ۔

از همه سلان دانشور و بنایان صاحب هنر که از خاور تا
باختر از مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند
بساعتی خجسته و طالعی فرخنده بر حسب اشارت علیه
دران محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد
گز شرعی و در میان هر یک ازان ارکان اربع دروازه
عالی گشاده طاقها آن بر سقف مقرنس سپهر برافراشته
شد بانواع زینت از کاشی کاری و غیران نگاشته
گشت و بهر گوشه از چهار رکن آن برجی کبوتر سرا بنیان
نهاد طایر برافراخته و از بصنعت کاشی آرایی در غایت
تکلف و زیبائی برداخته و عرصه باغ را بطریق هندسه
بگذارها مربع و جمها مسدس و مثلث بنش کرده فرمان
شد که در حواشی گذارها آن اسفیدار نشانند و مسدسها
و مثلثها را طرافش باصناف درختان میوه دار انواع

عفت مآب پیکیسی سلطانرا بائین شرع مطهر در عقد ازدواج
امیرزاده اسکندر انتظام دادند و بعد ازان خضر علی
خانزاده اجازهٔ انصراف داده از راه بخارا متوجه تبریز
شد ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت قصر
فرح افزای در اول بائین همان سال سنه تسع و
تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران فرمان داد که
برکنار برغزار کان کل که در نزاهت و طراوت از
باغ دلکشای تروازبستان فردوس فرح افزای نر
افتاده باغی احداث نمایند بیت بامدادی که صبح زرین
تاج ... تاج از زر نهاد و تخت از عاج ... مرد اختر شناس
طالع بین ... طالعی کرد بس خجسته گزین ... جیره دستان
بشغل دست امی ... در مساحت مهندس و نامی ...
خردکاران بکار بناهی ... نقشبندان بصورت ارائی

تخم احسان و بیخ تحسین است ... هست ازان میوه بدیع نشان

نازک و دلبذیر و خرد و کلان ... چون در ایم بوصف الوجه

فکر تم کم شود دران کوچه ... شرح الوجه برس الوانش

تا نیایی نگشت بستانش ... کرده بی دانه توت طبع نواز

مرغ دلها اسیر دام نیاز ... وصف انگور اگر بگفت آرم

مست گردد خرد ز گفتارم ... شکر انگور از شکر خوشتر

کام امید ازو پر از شکر ... صاحبی صاحبان دانش را

صاحبی دلبذیر بروح افزا ... ور حسینی سخن جو گویم راست

دل عشاق ازو به برگ نواست ... روزیم با دلعل یک دانه

خوش و شیرین چو لعل جانانه ... خود که داند شمار انواعش

قیمت و قدر تاک تفاعش ... بوسه ده رست انگه تاک نشان

بنگر طرز کرم تاک نشان ... کین چنین میوه بیرون آرد ازو

عقل حیران ازو و تا رش ... وز بوصف انار بردازم

اشجار با ازهار و اثمار بیاراید بیت. بجمنها جوبخش کرد
زمین ... یافت هریک میوه تعیین ... بروه وصف آن
جو سازکنم ... دربستان فکر باز کنم ... میوه جدا جدا ان کنم تعد
تا دهد میوه بار شاخ مراد ... بهتر ان کاول از به اغازم
آب درجوی ابی اندازم ... پیشمینه پوش خوش منظر
هتش کرده خاک برسرزد ... وارد از جا معینی که در وست
جهره عاشقان ونکهت دوست ... درزانواع سیب یادارم
نتوانم که جمله بشمارم ... بکلابی کنم خنس شکین ... تاکنم سیب
سرخ رانحین ... عبدی واشکوانه وقزک ... همدانی جوان
دهم یک یک ... وصف زردالوارکنم بنیاد ... سازم اول
دل ازعروسک شاد ... خوش کنم دل بیاد معمور حا ...

کرزام ... فت دوری ... دم یارم زدن زشفتالو
کین عن بود دکریلو ... خاصه آنکه دانه نیرنت ...

تخم احسان و بیخ تحسین است ۔۔ هست ازان میوه بدیع نشان
نازک و دلبند بزرگ و خرد ۔۔ چون در ایم بوصف الوجه
فکر تم کم شود دران کوچه ۔۔ شرح الوجه برس نوانش
تا نیایی نکبت بستانش ۔۔ کرده بی دانه قوت طبع نواز
مرغ دلها اسیر دام نیاز ۔۔ وصف انگور اگر بگفت آرم
مست گردد خرد ز گفتارم ۔۔ شکر انگور از شکر خوشتر
کام امید ازو پر از شکر ۔۔ صاحبی صاحبان دانش را
صاحبی دلبند پیر روح افزا ۔۔ ور حسینی سخن جو گویم راست
دل عشاق ازو به برگ نواست ۔۔ روزیم با دلعل یک دانه
خوش و شیرین چو لعل جانانه ۔۔ خود که داند شمار انواعش
قیمت و قدر تاک تفاعش ۔۔ بوسه ده رست انکه تاک نشاند
بیخ کرم از کرم بخاک نشاند ۔۔ کین چنین میوه بود بارش
عقل حیران ازو و اتارش ۔۔ ور بوصف انار بردازم

اشجار با ازهار و اثمار بیارایند بیت. بجمنها جوبخش کرد
زمین :: یافت هریک میوه تعیین :: بروه وصف آن
جو سازکنم :: دربستان فکر باز کنم :: میوه جدا جدا کنم تعدد
تا دهد میوه بار شاخ مراد :: بهتر ان کاول از به اغازم
آب در جوی ابی اندازم :: پیشمینه بوش خوش منظر
هتش کرده خاک برسرزد :: وارد از جا معینی که در وست
جهره عاشقان ونکهت دوست :: درزانواع سیب یادارم
نتوانم که جمله بشمارم :: بکلابی کنم خنس مشکین :: تاکنم سیب
سرخ رانحسین :: سبدی واشکوانه وقرمک :: مهدانج جون
دهم یک یک :: وصف زردالوار کنم بنیاد :: سازم اول
دل ازعروسک شاد :: خوش کنم دل بیاد معمورتی ::
که خرابم زمحنت ودوری :: دم نیارم زدن زشفتالو
کین سخن رابود دگر پهلو :: خاصه آنرا که دانه شیرینست ::

آمیخته و مزدور صد فتوح و همت بادشاهانه زیبای
تطیب خاطر محذره تتق جلالت که مراعات آن از
سنن سنیه و طرائق پسندیده است از باسم تکل خانم
دختر خضر خواجه اغلن که نوینان از خواستاری او فرستاده
بودند نامزد فرمود و بعد از تمامی عمارت باغ دلکشا
رایت فتح آیت نصرت انتما بصوب تاشکند نهضت
فرمود و موکب همایون از آب سیحون عبور نموده در
انکران بقرب قریه جیناس منزل خیام نزول
فرخنده گشت و در انجا قشلاق اتفاق افتاد و مردمان
موضع خانها زمستانی ساختند و از انجا قوریاکر رفتند
و حضرت صاحبقرانی بقریه لبسی بزیارت شیخ احمد یسوی
فرمود که از فرزندان امام زاده محمد حنفیه است علیه
علی ابایه السلام و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی

حقه طبع پر گهر سازم ۰ چون دهم شرح ناشباتی را ۰
الوانکور و فندق و امرود ۰ چون کنم تا رهر صفت یابد
یاد آید چو کویم از بادام ۰ چشم آن سرو قد سیم اندام
دهنم چو بسته ماند باز ۰ بس کنم تا نهان بماند راز ۰
وچون نهایت خوبی و دلکشای تمام شد بزبان اقبال
لی انتقالش باغ دلکشا نام شد تا اسم مطابق مسمی
باشد و درمیان آن قصری عالی بساس انداختند مشتمل
برسطاق رفیع و قبه منیع و برفعت منزلت و علو شان
وزیب و دلفریبی حشمت ثابت بنیان او افراخته و پرداخته
کشت بیت بنای ممکن بفر و بقا ۰ بدیع و نشاط آور
دلکشا ۰ ز تصویر دولت فزوده جمال ۰ مبارک با قبال
و فرخنده مثال ۰ بر اطراف ارکان برداخته ستونها
مرمر برافراخته ۰ ظفر برده دارش عیوق و صبوح ۰

احتحقاق واقتقار تصدق فرمود فرمود از انجا بازگشته
بار دوی همایون معاودت نمود و بشارت رسید
که مهد اعلی تکل خانم میرسد جمله اغایان واعزا حسب
فرموده بعزم استقبال سوار شدند و بانجده روز راه
پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسبان گذرانیدند
و از تقدیم و اداین اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند
و تمام راه در هر یورت طویها بتکلف مرتب داشتند
و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه نوشابه
عهد را بآئینی هرچه تمامتر بارگاه عالم پناه اسکندر
و ایلچیان رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن
و تهیه طوی بزرگ نفاذ یافت قضاة اسلام و علماء
نامدار احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت
و خانی در عقد ازدواج حضرت صاحب قرانی آئین

ارزانی داشت وعمارتی معتبر اساس انداخته مشتمل
بر اطاقی وسیع رفیع با دو مناره وگنبدی مربع بهی گز دهی
گز وگنبدی دیگر دوازده گز ودوازده گز با جهار
صفه برای مرقد منور در قبلی گنبد بزرگ متصل بان دو
دو جانب گنبد در جهار صفه دیگر هریک سیزده گز دو نیم
در شانزده گز ونیم جهت جماعت خانه دیگر حجرات
وتوابع ولواحق وفرمان شد تا دیوار وقبه ازکاشی
کاری زمین دهند وقبه از آتنک سفید بتکلف تراشیده
نقشهای بدیع بران نگارند واتمام انرا بعهده اهتمام مولانا
عبدالله صدر فرموده وبرحسب فرموده در عرض دو سال
باتمام پیوست وچون میامن اقامت رسم زیارت
قرین روزگار سعادت آثار گشت همت بادشاهانه
صلات وصدقات بسیار بمجاوران مزار وسایر ارباب

بعز بساط بوس مستسعد گشته و پیشکشها کشیده و مضمون
رسالت عرضه داشته ابازت انصراف یافته و چون
آفتاب بحوت انتقال کرد رای خورشید اشراق امیرزاده
محمد سلطانرا بضبط سرحد معولستان نامزد فرمود و فرمان
داد که اشبره را قلعه نخیز اندوده در تکثیر عمارت و بسیاری
زراعت اهتمام تمام بنماید و بپردی بیک سارو غاوه
حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و
دیگرانرا با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و ایشان
بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقبه
تولان گذشته اشبره و آن نواحی را معسکر ظفر مآب ساختند
و بترتیب مقدمات عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون
شهریار گردون سریر مهر منیر اهنگ مستقر شرف خویش
کرد حضرت صاحبقران جهانگیر از قشلاق نهضت

شرع مطهر انتظام پذیرفت و اعیان و شاهزادگان
و امرا و نوئینان دشت بهجت و هشتبشار باقامت
رسم نثار برگشت و ندو هوا جواهر باد و زمین از زر و گوهر
گران بار گشت مدتی همکنان را اوقات و ساعات روز
و شب مستغرق استیناس و تمتع از عشرت و طرب بود
زبان دولت در مقام تهنیت زفاف این ترانه سرود
که بهشت جهان جوان شد از ان اجتماع و بار دگر عروس
دولت فرخ لقا کشید و ببر طرب عروس و دل خلق عالمی
را داماد سرور تهنیت و برده ساز فتح و ظفر عواطف
خسروانه امرا و خواتین که مهد امهات آب آمده بودند
را با خلعتها و فاخره و انعامات فاخره مخصوص گردانیده
نمود و ترتیبها فرمود و ایلچیان تغوزخان که از طرف
ختای با تحف و هدایا فراوان رسیده بودند و بوسیله امرا

بارگاه درمیان آن بود قصری بپردازند وچون امر
واجب الاتباع باشتمال انجامید وآن عمارت برحسب
فرموده استکمال یافت تخت قراجه موسوم گشت
ورایت نصرت شعار بعد ازدوز از انجا نهضت فرموده
دامن دامن کوه برارباط بام روان شدودرشنار
راه امیرزاده شاهرخ ازقشلاق استراباد براه ماخان
توجه نمود وبسعادت تقبیل انامل کریمه استسعاد یافت
حضرت صاحبقران کریده فرزند ارجمندرا
ببردر گرفت ونوازش نمود زدیدار فرزند شادی فزود
وشاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش
گشید وحضرت صاحبقران ازکشکذشته دراییلجی بالغ
نزول فرمود وقبته بارگاه بقمه ماه برافراشت وبند
روزدران مواضع تره وعلف زارها فرح بخش دلیورت

نموده روی توجه بصوب سمرقند آورد رایت نصرت شعار
محفوف بعون و تائید بروزگار از آب خجند عبور نموده
سایه وصول بر سمرقند انداخت و آن خطه خلد آئین را از
نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر برین ساخت و بعد از
چند روز از آنجا نهضت فرموده عنان عزیمت بصوب کش
معطوف داشت و در آن راه کوهیست که از او تا بسمرقند
قریب هفت فرسخ باشد و در دامنه آن رودخانه جاریست
چون بر تواصول پادشاه دریا موهبت سپهر شکوه بر آن کوه
افتاد رای ممالک آرای که از غایت اهتمام بر رونق و
انتظام عالم هر جا که قابل عمارت بود ضایع روا
داشت فرمان داد تا در آن موضع باغی را اساس
اندازند که آن جوی خوشگوار در آن بستان بهشت آثار
مذکر کریمه تجری من تحتها الانهار گردد و در کوه

چشان شاه لشکر شاه و شاه بهاوالدین و بهلول محمد
و پیش برلاس و قاری ایناق و تمور خواجه اقبوغا و
سیفل نکودری و حسن جان دار و محمود برات خواجه و دیگر
امرا روان شده او غانستان کوه سلیمانرا بتاختند و
از آب سند گذشته شهراورا بجنگ بگرفتند و از انجا با
شد بمولتان رسیدند و شهر مولتانرا محاصره کردند و حاکم
انجا سارنگ برادر بورک ملو بود چه بعد از وفات
سلطان فیروزشاه را بپادشاهی برداشته حکومت
هندوستان بدست فرو گرفتند و ملو با سلطان محمود
در دهلی بود و سارنگ باینجا دلشکر منصور هر روز دو
نوبت جنگ می انداختند تخصیص ملو خواجه اقبوغا که در ان
معامله ساعی او بود چون این خبر بحضرة صاحبقران
رسید و در ان حال آنحضرت جهت قلع و قمع کرایان

قدیم خویش بدولت و اقبال از اندازه بیش بگذرانید
حفظ ربانی در همه حال حارس و نگهبان و میامن تائید
آسمانی قرین روزگار سعادت نشان و لله الحمد علی النعم
المنان [illegible] حضرت
صاحب قران [illegible] صاحب قران کتبی
ستان قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار بانواب
و لواحق تا هندوستان شاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر
ارزانی داشته بود چنانچه حق ذکر یافت و چون آن
مملکت تحت ضبط شاهزاده مشارالیه درآمده و بانوار
عدل و احسان بیاراست برحسب فرمان اعلی عساکر
اطراف و جوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیگر بلاد
گشت و با لشکری گران و افر و نوینان مثل امیر سیفعلی قندهار
و امیر قطب الدین عمزاده امیر سلیمان شاه و شاهان

دولت مرا بوسه بر پای زد ... جو ایران و توران مرا شد تمام
بهندوستان داد خواهم لگام ... بجوشم بجوشد جهان از خروش
بجنبم بجنبد همه دشت و کوه ... بهندوستان در زنم آتشی
نمانم دران بوم و برزن کشی ... نمایم بگیتی یکی دستبرد
که گردد ز بولادمن کوه خرد ... چکه یند هر یک درین داستان
که دولت نه بیدار از انسان ... جو فرمود شاه جهان را ی
سخنها فرخنده آورد پیش ... کرانمایگان سپاه گزین
نهادند از اخلاص رو بر زمین ... که فرخنده فرمان صاحبقران
بر اهل جهان خاصه بر بندگان ... کجا او نهد بای ما سر نهیم
ز فرمان او بر سر افسر نهیم ... گر آب و گر آتش کند جای ما
نگردد ز فرمان او رای ما ... شه آسوده تر شد ز گفتار شان
نوازش گری کرد بسیار شان

نقد و بیوشه همایون نغز

صاحب قران جهانگشا بجانب هندوستان نهضت فرمودن

وبت برستان عزیمت جانب ختای تصمیم فرموده بود
عساکر گردون مآثر برحسب فرمان مدار گاه عالم پناه جمع آمده
وپیش ازان هم بمسامع علیه رسانیده بودند که درممالک
هندوستان با انکه اعلام دین محمدی علیه الصلوة والسلام
درببعضی مواضع مثل دهلی وغیر آن برافراشته ونقش کلمه
توحید بردراهم ودینار نگاشته لیکن از اطراف واکناف
ان ممالک ومسالک بخبث وجود کفار لعین وشیاطین غوایت
وضلالت بت برستان بی دین ملوث والوده است
ودران ولاجون پیش نهاد همت عالی ان حضرت احراز
فضیلت غزو وجهاد بود وسپاه ستاره کثرت گردون صولت
را بآن نیت مرتب داشته واجبه یورش هندوستان
ازخاطر مبارک سر برزد وسنت سنیه استشارت
را رعایت نموده بیست دران شغل با زیرکان رای زد

به نیت غزا متوجه صوب هندوستان شد هر اینه مصداق
نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامن
امتنان لقد نصرکم الله ببدر قرین آمد روزگار
همایون گشت و با سپاهی چون قطرات امطار و نیسان
و اذار و مانند دراق ازدحام اشجار در فصل بهار پیرون
از جنت حمرو شکار روی کمنت و اقتداریان بهار آورد
و امیرزاده عمر بسر میرزا ده میرانشاه را جهت ضبط
سمرقند باز داشت بیت جو آهنگ هندوستان کرد
بتلقین الهام و عون الله بجوشید گفتی زمین و زمان
بجنبید گیتی کران تا کران ... دران مژده شد سپاهی که حکام
شمارش ندانست کس جز بفرض ... شه شرق در قلب
چون نره شیر ... چو کوه روان خنک خنک ... بزه زخایدن
کوس خارا شکاف ... برافکنده سیمرغ در کوه قاف

فحوای بشارت موحای کلام معجز نظام ربانی ومحکم
تنزیل واجب التبجیل آسمانی حیث قال جل من
کبیر متعال ان اللہ یحب الذین یقاتلون فی
سبیلہ صفا کانہم بنیان مرصوص دلیلیت
یقین نمای بربیت نزدای برعلو رتبت مبارزان میدان
جہاد ورفعت قدر ومنزلت نبرد ازمایان معرکہ غزو با
اہل شرک وعناد ومویدات این معنی از نصوص کتاب
واحادیث صحیح الانتساب زیادہ ازانست کہ در امثال
این مجال متعرض ایراد ان توانند شد لاجرم ہمت متعالی
آثار صاحب قران موید کامکار دین دار پیوستہ در بنہ
غزو کفار ومجاہدہ بہ مرہ اہل ضلال واشکبار بود ودر
تاریخ ہذہ ثمانمایہ کہ از روی حساب سال فتح وتیمور ۱۵
موافق بارس سین کہ شمارش مطابق اصحاب بدر افتاد

چون رایت نصرت شعار سایه شوکت و اقتدار بافدر
آب انداخت اهالی ان ولایت روی تظلم و استغاثت
بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان مال گذشته
کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که جماعتی
سلمانیم و کافران بر سال مبالغی از مال ما می ستانند
و باج و خراج می طلبند و اگر در ادای آن تعلل و تهاون
مینمایم مردان ما را بقتل آورده زنان و فرزندان اسیر
می برند چون این سخن بمسامع علیه رسید حمیت
پادشاهانه در حرکت آمد و آن حضرت را خود همیشه
تخصیص درین سفر وجهه همت عالی نهمت نصرت
دین و تقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنام بود
بی توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد
و از لشکر فیروزی اثار از هزده نفر سه نفر گزین کرده

خروش روارو بکیوان رسید ۰۰ ز گرد سپه شد جهان ناپدید
ملوک ممالک ز یکساله راه ۰۰ ز احاد ان جیش نصرت پناه
بد از هر دیاری و هر کشوری ۰۰ سواری گران باگزین سروری
ولی اصل ان لشکر کینه کش ۰۰ ز توران زمین بد تخصیص کش
که اقبال سلطان صاحبقران ۰۰ بود خشنده خورد و دوکش آسمان
وجون رایت نصرت شعار ضمان خود افریکار سایه
وصول بر ترمذ انداخت ۰۰ پلی بر سر آب جیحون زبن
ز کشتی ببستند فرمان بران ۰۰ بران پل ز جیحون گذر کرد شاه
بتائید حق با تمام سپاه ۰۰ چو اندر ان جیش نصرت قرین
گزیدند منزل بخلم کزین ۰۰ و از خلم نهضت فرمود راه
غزنیک و سمنکان روان شدند و از بقلان و عقبها گذشته
اندراب مختتم منزل همایون کشت گفتار در توجه نمودن
قران ثانی قلان بغزو لغا بکتوت و جادیوشان

که بچ می‌ست بر بالای آن میراندند و در روز کبیخ وا
اسب‌ترا بر بالای آن میراندند و در روز کبیخ وا می‌شد
اسب‌ترا بر بالای زیلوها و نمدها داشته توقف می‌نمودند
و باز در آخر روز روان می‌شدند و بدین طریقه میرفتند
تا بالای کوهی دیگر نهایت بلند برآمدند و جناب
که یعنی امرا همراه آورده بودند همه را باز گردانیدند و
چون کفار در اندرون دره ما مقام داشتند و از بالای
آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام برف داشت
مجموع امرا و لشکریان از جبل انغار از آن بالای کوه بعضی
بطناب فرود می‌آمدند و بعضی بر روی برف جنبیده
خود را به نشیب روان میکردند تا بعد از زمانی بزمین
میرسیدند و بجهت حضرت صاحبقرانی جبری از چوب
ترتیب کرده و حلقها بران زده طنابها در از و هر

بسعادت واقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ را
با باقی لشکر و اعزق در ییلاق غونان دیکتور بگذاشت
و هر روز دو کوچ کرده بتعجیل میرفت و چون موضع
بریان از وصول و نزول موکب همایون مشرف
گشت امیرزاده رستم و بهمان اغلن و جماعتی از امرا
با ده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سیاه پوشان
روان کرد و بنفس مبارک از انجا سوار گشته بهمان
صوب که متوجه بود براند و چون بخاوک رسید دران
محل قلعه خراب بود بعمارت آن فرمان داد و اکثر
امرا و تمام لشکریان اسبان را دران موضع باز داشته
و با ده ببالا رکوه گشتور براندند و با وجود انکه آفتاب
در جوزا بود و هوا کرم برف بغایتی بود که اسبان را در
و پای دران فرو میرفت و از رفتن عاجز می ماندند

آورد با سلان تروجی سیر شد و رایت فتح آتش ار
ستش تا مغرب هر جا رسید مظفر و منصور آمد بیت
هر اکوشش از برای خدا ست ... همه کارش زایزد آمده راست
وچند سراسب خاصه طنابها بکردن و دیگر اعضا استوار
بسته از بالا رکوه فرو دگذاشتند بعضی را نگاه داشتن
نتوانستند از کوه در افتاده تلف شد و دو سراسب
بسلامت بنشیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت
سوار و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب
روان شدند و کفار آن دیار مردم عادی قوی هیکلند
و بیشتر از خود و بزرگ برهنه باشند و کلانتر ایشان را
بداوغه سو میگفتند و ایشان را علیحده زبانیست غیر
بارسی و ترکی و اکثر ایشان غیر همان زبان خودند
کرا از موضعی که نزدیک ایشانست کسی انجا افتاده

طنابی صد و پنجاه کز بان حلقها بستند و صاحب قران
موید غازی از صدق نیت بران جبر نشسته چند کس
از بالای کوه انرا بمقدار ریسمان فرو میگذاشتند و
یکدو کس به پیل و کلند در برف جای پای نهادن و
محل قرار و استادن راست میکردند تا آن جماعت فرود
می آمدند و باز جبر انرا فرو میگذاشتند و دیگر بار محل قرار
ترتیب میکردند تا باین طریقه در نوبت بچمین بیابان
کوه رسیدند حضرت صاحبقران غازی که در سر اغزازی
پای قدر بر تارک کیوان می نهاد عصا بدست اخلاص
گرفته مقدار یک فرسخ راه پیاده سیر فرموده و بقصد جهاد
کمر اجتهاد از حسن اعتقاد بسته ارتکاب این شدائد و
مشقات نمود لاجرم بحکم من کان الله کان الله له
در جمیع مدت حیات همت عالی بهر کار خطیر مشکل که

ماشر از اطراف و جوانب بران کوه برآیند مجاهدان دلاور
جالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع مستحان صوامع افلاک
رسانیده بقصد ان سنگ دلان فهی کالحجارة او
اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان
باتومان کبک خان در قبل حمله زنعار پیش از همه اعداء
دین رانده بقلعه برامد که برایشان مشرف بود و علی
سلطان تواجی از طرفی دیگر کافران را رانده جای
بیشان فروگرفت و شاه ملک در موقف قتال
و جدال با آن زمره ضلال سعی و کوشش بحد کمال
بنمایید و از غازیان سعادتمند چهارده کس از بالای
کوه در افتاده بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر
جنگها روانه کرد و جنگلی خواجه با جمعی از بهادران قوشون
خود پیش رفته ببالای کوه برآمد و سونجک بهادر نیز با

باشد و بزبان ایشان وقوف یافته که ترجمان شود و
الا هیچکس بزبان ایشان وقوف نیابد و قلعه بلی
داشتند که در دامن آن ابلی بغایت بزرگ میگذشت
و ازان سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک برکشیده
و عقاب بلند پرواز از رسیدن بقرار ان جان طمع بریده
وان ملاعین پیش از وصول سپاه ظفر پناه بیکبارگی
اگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و ازان
آب گذشته رخنها و پیاده های آن کوه عالی کشیده بودند
و بتصور انکه کسی انجا نتواند رسید دران محل متحصن شده
وچون لشکر اسلام با قدام سعی جمیل بقلعه از کرانها
رسیدند کس انجا نبود اندک کوشندی که داشتند رفته
خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باز
آب بگذشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که عساکر گردون

بود چون آلب ارسلان بوساطت ترجمانی که داشتند
بشنیدند روز چهارم همراه اق سلطان بدرگاه اسلام
پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت و تضرع
برگشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان آنحضرت باشد بجان
متابعت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانید
و استمالت داد باز گردانید چون شب درآمد آن روز
برگشتگان تاریک دل برامیر شاه ملک شبیخون آوردند
و بعضی از ایشان خسته و شکسته جان بیرون بردند
و قریب صد و پنجاه نفر اسیر کشته کشته شدند و از مرآت
تیغ بانش دوزخ پیوستند و تمام لشکر اسلام بآن
کوه برآمدند و برحسب فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین
واستحیوا شرخهم علی قتلها افضل التحیة والسلم
از انجا بودند مردانرا به تیغ غزا بگذرانیدند و فرزندان

مردم خود دادمردی و فرزانگی داد و شیخ علی سالبر دلاور
پیش از قوم خود بالای کوه برآمد و دشمنان را آنده جای
ایشان بستد و موسی رکمال و حسین ملک قوچین بسر
حسین قوچی دست بردار بهادران و باقی امرای
و قوشون با تمامی لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و
نصرت اسلام را بجان کوشیده آثار شجاعت و دلاوری
بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار را بتیغ ابدار بگذرانیدند
و بعد از سه شبانروز که پیوسته جنگ بود در روز پنجشنبه
بتنگ آمدند و بعجز و زاری امان خواستند حضرت صاحب
قران اق سلطان کشی را پیش آن گمراهان فرستاد که
اگر بقدم انقیاد و ادعان بیایند و زبان و دل بکلمه
توحید و نوا یمان بیارایند خون و مال شما بخشم و این ولایت
را بشما ارزانی دارم آن بدبختان را کار بجان رسیده

امیر [illegible] کتوریا نراخجی و برهان اغلن که بطرف سیاه
پوشان رفته بودند خبر می نمی آمد رای عالم آرای یکی از
کتوریا نراخجی ساخته از خانه بجکان محمد ازاد و دولتشاه
و شیخ علی وایدکو جغرا و یغور و شیخ محمد و علی را با چهار صد
کس ترک و سیصد تاجیک مقدم بر سر محمد آزاد تفحص احوال
ایشان فرستاد و محمد ازاد با ان جماعت برحسب
فرمان روان شدند و براهها تنگ دشوار بمشقت
بسیار کوهسار بلند برآمدند که نظم بر کمال کمال بیت
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است .. اجرام کوهها ست
نهان در میان برف .. بلی مبالغه وصف الحال آن بود
دلاوران صاحب توفیق سر بر دوش استوار کرده و
به بشت باز خسبیده خود را بر روی برف بنشیب رها
کردند و بعد از زمانی بزمین رسیدند و جوت از انجا

وزنان را اسیر کردند و بر قله آن کوه و ... قوال از سرها
بی دینان که هرگز بسجده حق درنیاورده بودند منارها
برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارک
رمضان سنه ثمانمایه وقوع یافته بود با تاریخ ... بر
سنگ نگاشتند تا بتمادی روزگار خلایق بدیده اعتبار مطالعه
نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار صاحب قران موید
کامکار دریابند ... اهالی آن دیار برانند که در هیچ عصر از
اعصار هیچ بادشاه رفیع مقدار حتی اسکندر ذوالقرنین
برانجا دست نیافته بیت آنچه این صاحب قران را
شد میسر در جهان هیچ شاه کامران حتی سکندر آن نیافت
گفتا و فرمودا ... صاحب قران ...
... محمد ... را بتفحص حال میرزا ... بفرستم
... مراجعت نمودن از کتور چون

دگر نخجوانی ازین سبب شکست بر لشکر افتاد و بیت
جهان دار در جنگ نبود بشت ۰ نه خود را که نام آور انرا گشت
وچون کفار مشاهده کرده بود که سپاه اسلام روبگریز
نهاده بود و لیکن از عقب ایشان درآمده بودند و
بزخم تیر زین و سیمین بسیاری مسلمانان را شهید کرده و ازین
جمله از امرا قوشون حسین سوجی و دولتشاه جباجی
واذینه بعد از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه
شهادت استعداد یافته بودند انا لله وانا الیه راجعون
القصه محمد آزاد و آن بی درفته از عقب سیاه بوشان
روان شد و چون بان دره رسید که جنگ واقع شده
بود با سیاه بوشان تیر رای دو چار خورد و با ایشان
محاربه عظیم کرده و مردی و مردانگی داد و بسیاری
ازان کذار خاکسار را بشمشیر ابدار بو خدنگ سندان

روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند چنانکه مذکور آمد از
کس نشنیدند تا ملی بای غلبه یافت کوتل دره رفته
بودند وان در واقع بی سیاه پوشان بود که از قلعه لشکر
منصور آگاه شده بودند از قلعه بیرون آمده به پیش آنها
باز رفته بودند و در دره تنگ کمین کرده وچون برهان
اعلن و امیرزاده رستم و از امرا افشون اسمعیل و
اسدداد و سوخ تمور و یحیی و اوزبیه وحسین سوجی و عباس
وشمس و قزلقه وارد و شاه دولت جدید بیرک
تاجی با سپاهی که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیدند
بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرود آمده و اسباب را
رها کرده سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون
جسته بودند و خاصه بر سر ایشان ریختند و برهان اعلن
بد دلی دست رای جنگ نا کرده جبه اندازی نموده بود و

نخست باز مر بشمشیر زن ... که روز وغا سر بتابد بجوشن
یکی را تهمتن بجنگ بشت ... بکشتن کرد عدو در مصافش نگشت

وحقیقت انکه کرنامه‌ئی که برمان اعلن دران قضیه کرد
از زبان جهانگیر خان باز از قوم قیاس کس نکرده و خیلی
او نیک تیز مثل این حرکتی از وصدور یافته بود و
حضرت صاحبقرانی از مکارم اخلاق بادشاهانه او را
عفو فرموده بود و برقرار حرمت او میداشت و در بنولا
اورا از برای آن فرستاد تا باشد که جبران نموده او را
ابروئی حاصل شود و او حاک عاری چنین بزرق و زکار
خویش کرد

پسند نزید بچه صفدری ... که تنها بنشیند از لشکری
جو بد دل بود چشم‌ای سیاه ... شود کار لشکر سراسر تباه
پسندار بد زهره هرگز مباد ... که ناموس لشکر رود زو بباد

وحضرت صاحبقران دین بود و بعد از

کدار بجهنم وبیس القرار فرستاد وایشان را مقهور ومنکوب
گردانیده واسلحه واسبان لشکر اسلام گرفته بودند باز
ستد ومظفر ومنصور وبرهان اغلن وسیاه گریخته پیوست
واز لشکریان هرکس جبه وسلاح وسلاح خود شناخته
ومحمد آزاد برهان اغلن را گفت امشب درین موضع
توقف میباید نمود واز بد دلی نه استاد ولعقب برآمد
وبان واسطه لشکریان نیز از عقب او بازگشتند وهرانیه
جون سردار بد دل وبی جگر باشد بر لشکر شکست آید و
لهذا او را حکمت سیاسی بیان کرده اند وشیخ سعدی رحمة
الله محصل آن نظم آورده که بیت به پیکار دشمن دلیران فرست
فرست ۰۰ نهربان بناورد شیران فرست ۰۰ نه
نکن پیش رو جز کسی ۰۰ که در جنگها بوده باشد بسی ۰۰
نتابد سگی صید روی از پلنگ ۰۰ زروبه جهد شیر نادیده جنگ

شتاب بفتح و فیروزی با غرق همایون پیوستند و جون
و جون بهلان اغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان
بود بسمرقند پناه رسیدند حضرت صاحب قران
بر آن اغلن را که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته
بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب و عتاب
آورده با امرا بسبیل تغیر و سرزنش او فرمود که نص
قرآن مجید ناطق است که اگر از مسلمانان بیست کس
در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس از کفار
غالب آیند و او با ده هزار مرد از پیش اندک نفری
از کفار گریخته است و مسلمانرا در مهلکه انداخته و
بین جریمه او را گناه کار ساخته از نظر بینداخت
مع کز چشم عنایتش بیندازد که مرد ده محمد آزاد را که
پیاده با چهار صد کس در جنگ همان کرده بای

فتح کتور و قهر و قتل و کفار و بو سیر بداخته جلال الاسلام
و علی سیستانی را با جمعی بفرستاد تا محل پیرون رفتن ازان
دره تفتیش نمایند و راه اماده سازند و لشکر با یراق دران
وادی بی زرع بی دینان ستم پیشه را که دران موسم هنوز
بود اند بنیخ برکنند و جون جلال الاسلام و علی برحسب
فرموده جای برآمدن پیدا کردند و در بعضی محل برف سوراخ
کرده راه راست ساختند حضرت صاحب قران در
ضمان عون برد و کار مظفر و کامکار روان شد و از
عقبها و کوهها گذشته بجاوک نزول فرمود و جمعی محافظت
آن قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود باز داشت
و دران محل باسبان رسید تمام امرا و لشکریان کرا
مدت هجده روز با زیاده بغرو غار قیام نموده بودند
سوار شدند و از انجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت

ثبات فشرده بود و بسیاری از بی دینان را تیغ جهاد
گذرانیده و ایشان را مغلوب گردانیده بجهاز سپاه
اسلام برده بودند بازگشته بود تربیت و عاطفت
خسروانه سرافراز گردانید و بانعامات جلی و ریغ نوازش
قوشون ارزانی داشت و جماعتی که با او آثار جلادت
و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه
نوازش فرمود گفتند روزی در بازگردانیدن صاحبقران
مکی ملکجاه میرزاده شاهرخ را بدرگاه آنحضرت
همدران محل قرة العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده
شاهرخ را اجازت داد که بخراسان معاودت نماید
در هنگام وداع او را بزبان عطوفت و مهربانی
نصیحت فرمود بیت که ای نور چشم بر هوش دار
سخنهای پیرانه ام گوش دار بهر صورتی کافتد از

نزول موکب نصرت آئین غیرت فزای سپهر برین گشت
از طرف دشت ایلچی تمور قتلغ اغلن وکسر ایراید کو رسیدند
واز جانب جته نیز رسول خضر خواجه اغلن امد امراد و نویان
پیشانرا بیایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم
بندکی زمین بوس زبان بدعا و ثنا آراسته رسالتی که
داشتند ادا نمودند پیغام همه این بود که ما بنده و چاکر
و تربیت یافته آنحضرتیم و اگر پیش ازین خدشه مخالفتی
چهرهٔ اخلاص ما را خراشیده پای از جاده متابعت
بیرون نهادیم و کریخته در بیابانها سر گشته و حیران
گردیدیم این (زمان) قبح و زشتی آن صورت در آینهٔ عقل
مشاهده کردیم و از ان مخالفت نابسندیده که باعث بر ان
وسوسهٔ شیطان بجهل و غرور بود پشیمان گشته انگشت
ندامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت حضرت

پوست به بروبال بدل احسان در هوای تقیر پلاد
و ترفیه عباد طیران مینمود و دینولا از روخانه کرانجا
جاریست بجری نهری فرمان داد تا بتمام امیران و
لشکریان قسمت نمود و چون برزک بطول رمح فرسخ
با مدگ زمانی از اب غربان جاری ساخت و آنرا
جوی ماهی گیر گویند و چند دیه معتبر بان آب معمور شد
وان وادی غیر ذی زرع حدایق ذات بهجت گشت
بیت هر جا نسیم دولت صاحبقران وزید ناز خاک
آب خیزد و از خار گل رسید وجود کفایت آن مهم
از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد
و چون بکابل رسید مرغزار و رین عنصر ظفر قرین
ذکر رسیدن او بجیحون از حدود ترمذ و تاختن بولایت
اندخود و شیخ نورالدین از فارس چون مرغزار

موکب همایون شد بدیوان و از آنجا بخانه که بود در رکاب او
و هم درین محل امیر شیخ نورالدین پسر سارو غا که در
یورش پنج ساله برحسب فرمان بفارس رفته بود که
اموال انجا ضبط نماید از شیراز برسید با خزانه و بسی تحفها
ارجمند کرامی و تبرکات گرانمایه نامی مثل جانوران شکار
از طیور پرنده و فهود جهنده دونده و صنوف ذخایر
از نقود و زر و جواهر و کرباس مرصع و خلعتهای فاخر و نفایس
ثیاب و اقمشه رنگارنگ و کرایم اسلحه و هر گونه آلات
و ادوات جنگ و اسبان تازی با زین زر و ستران
شکوهمند کوه پیکر و استران بسیار بعضی قطار و بعضی زینی
راهوار و جندی رکابی بار خوت و آلات زر و نقره
مکمل بسته و جترها بر بالای آن نصب کرده و سراپرده و بارگاه
و خیمه و خرگاه همه از سقرلاط الوان و دیگر تجملات و تنسوقات

صاحب قرانی شامل احوال باکشته نقوش آن جبایم
بزلال عفو بشوید و گناه ما ببخشد بعد ازین قدم از جاده
بندگی فرا نرنهیم و از فرمان بندگان حضرت بخیال
تجاوز ننمائیم بیت جهان از گران تا کران زان تست
سرا همه زیر فرمان تست همه بندگانیم خسرو پرست
درین فرخنده هرکس که هست و تا بنوعی اعلن در ایالغ
یورت با قلان مخالفت کرده و از قلمان گریخته تمدرین
محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران اورا
کنار گرفته بزبان اعزاز و اکرام بر خش نمود و بصنوف
عنایت بادشاهانه مخصوص فرمود و خلعت طلا دوز
و کمر مرصع و اسبان راهوار و استان قطار و شتران
بسیار با خیمه و خرگاه و هرچه در اعداد تجملات سلاطین
باشد درباره او ارزانی داشت و او ظفر کردار ملازم

دشت وجنه دیگر جویان حاضر بودند و از مشاهدهٔ
آن منتخب وحیران مانده هم از لطافت وغرابت
آن تبرکات که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نگذشته
بود و هم از رفعت وعلو شان حضرت صاحب
قران که یک بندهٔ از بندگان او تواند که جنان تحفها
بعرض رساند والله یختص برحمته من یشاء

بیت فرازنده سقف گردان سپهر فروزنده شمع
رخشان مهر کسی را که اهل جهان برگزیده ز رفعت
بگردون تواند رسید عاطفت خسروانه ایشان نسبتی ازان
تبرکها ارزانی داشت ونیکو بندگی امیر شیخ نورالدین
درحضرت اعلی محل قبول یافت واز جلالت قدر وعزت
مجال زبان حالش از برده انفعال این ترانه می سرود

بیت کامروز هر نثار که کمتر ز جان بود نه در خور جلالت

فراوان مجموع این طرایف وظرایف از لطف وخوبی
بمرتبه که دیده بینندگان از نظاره آن حیران میماند
واز بسیاری بمثابه انکه اندیشه محاسبان از شمار
سرکردان می شد کتاب وحساب دیوان جلالت
انتساب سه شبانروز متصل آنرا قلمی کرده نسخها برداختند
وبمطالعه امرا رسانیدند روز عرض مجموع او او نوشتان
باتفاق انرا بپایه سریر اعلی عرضه داشتند ومبشرخ نوازند
تا نوزده واز اول صباح که افق سیم سیمای آسمان
جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین افتاب برسم
پیشکش برطبق عرض نهاد تا زمان فرمان اقم الصلوة
لدلوک الشمس ان پیشکشها میگذرانیدند دران
مجلس عالی که شوکت فریدون وحشمت خسرو پرویز
را در نظر روزگار خوار کرده بود نایزی اعلی الجیان

لشکر شاه اوغانی با جمعی رعایا بدرگاه عالم پناه آمده
بود و داد خواسته که موسی اوغانی که مقدم قبیله
کرکس است برادر مرا که از بندگان حضرت بود کشته
است و قلعه ایریاب را خراب کرده و هزاره ما را
غارتیده و اسباب و املاک ما را بدست غضب
و تغلب فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول
و هیچ آفریده بسلامت از ان حوالی نمیتواند گذشت
و من بنده از بیم جان گریخته بغزنین آمدم و چون
بشارت توجه موکب نصرت قرین شنیدم آنجا
توقف نمودم حضرت صاحبقرانی از ان حکایت
ماءیوس غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بدکردار
و جهه همت عالی ساخته و مود که تو خود را پنهان دار
تا من او را طلب دارم اگر بیاید داد تو از و بستانم

این آستان بود و بعد از حضرت صاحب قرانی
ایلچیان او زبک وجته را مرخص فرموده بکلاه
وکمر وخلعت واسب سرافراز گردانیده وملتمسات همه
را مبذول داشته بانوازش نامه وپیلاکات وتنسوقات
خسروانه باز گردانید وامیر شیخ نورالدین زانوزده
گناه برهان اغلن وکسانی را که با او مخاطب بودند
درخواست کرد مراحم بی دریغ گناه ایشان را بخشید
وصحیفه جرایم همه را رقم عفو کشد وهم دران ولا سلطان
محمود خان با لشکر دست جب امیر اده سلطان
حسین وامیرزاده رستم وامیر جهانشاه وغیاث الدین
ترخان وحمزه طغی بوغا برلاس وامیر شیخ ارسلان
وسونجک بهادر ومبشر ودیگر امرا برحسب فرمان عبور
هندوستان روان شدند وپیش ملک محمد برادر

و دیگر انعامات بادشاهانه ایمن دمستظهر گردانیده فرمود
که ما لشکر با تو همراه کنیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود
را کوچ کرده بنزدیک حصار او رو و بعمارت قلعه مشغول
شو و سعی کن تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاری مانده
باشد چون ما برسیم جریک مدد کرده مکمل سازند و ترا انجا
گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی رکمال را به
هزار مرد همراه او کرده بتعجیل از پیش روان ساخت
و چون موسی بایرباب رسید برحسب فرمان حشم
خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد و عمارت اغاز
نهاد و هر روز دولت شهید مرد با دهل و صرنا بجد
تمام بکار مشغول بودند تا در تعمیر قلعه ایرباب
و دفع قطاع الطریق [illegible] حضرت صاحب
قران گیتی ستان مهد اعلی سرایملک خانم و امیرزاده

واگر تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر او را بقصاص
رسانی و در زمان کسی را با بلیغ قضا جریان پیش
موسی فرستاد که بسامع علیه رسانیدند که تو قلعه اریاب
را خراب ساخته و حال انکه آن حصار بر سر راه هندوستان
واقع است و مناسب نیست که خراب باشد می باید
که بتعجیل بیایی تا ترا رعایت فرموده آن ولایت
را بتو ارزانی داریم و قلعه را بحال عمارت بازاری
وجون فرستاده پیش موسی رسید بتعجیل با پیشکش
بیامد سر بر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوس
استسعاد یافته پیشکش کشید رای ممالک آرای
صواب ان دانست که او با اتباع بدکردارش نیست
کردند تا مادهٔ فتنه و فساد ازان ولایت بکلی منقطع
شود او را بجامه طلا دوزو کمر شمشیر زر و اسب بازین

صاحب قران تواجیان را بخفیه امر فرموده بود که از اتباع
موسی که بعمارت مشغول اند هر کس که بیرون رود
نگذارد که بمحل خود باز گردد و ایشان ازین معنی رمزی
دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقرانی
صباح جمعه هفدهم جهت احتیاط خندق و حصار را بسی
بوزکه آن تخت روان میگفتند سوار شده گرد قلعه
میگشت و امرا و نوئینان پیاده ملازم رکاب همایون
میرفتند و از اتباع موسی که کار میکردند هفت نفر بر بالای
خانه برشت دروازه رسیده از روزن آن بالاخانه
تیری بقصد آنحضرت بینداختند جنابخه از آواز گذشتن
تیر اسب برمید اما چون حفظ الهی پیوسته شامل
احوال آن حضرت گردیدی تیر بدو نرسید نایره خشم پادشاهانه
برافروخت و از دیگر دروازه ماندرون حصار درآمد

الغ بیک را که همراه بودند از مرغزار دورین بسمرقند
بازگردانیدند و در چهارشنبه غرهٔ ذی الحجه سنه ثمانمایه
از جلگای کابل بای توفیق برکاب توفیق توکل
درآورده سوار شد و بتعجیل براند و چون باعساکر گردون
مآثر در شنبه چهارم ماه بایریاب رسید عمارت قلعه
آغاز کرده بودند سراپرده عظمت و کامکاری باطناب
دولت و بختیاری استوار کرده باوج سعادت برافراشتند
و لشکر کروه کروه بمورچل خود فرود آمدند و حکم جهان
مطاع باتمام قلعه بقاد پیوست و آن حصاری بود
معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی مساکن
و اماکن و تعمیر مسجد جامع و دیگر مساجد اهتمام امیر
شاه ملک و جلال الاسلام حواله رفت و چنان قلعه
بمدت چهارده روز ساخته و برداخته گشت و حضرت

افتاد که سالها از جور و بیداد ایشان بلاها دیده بودند
زحمتها کشیده و مصدوقهٔ وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون بظهور پیوست بیت
کس بر است سنم سوار نشد ... که نه افتاد و خوار و زار نشد
صاحب قران قلعهٔ یریاب را بملک محمد ارزانی داشت
میامن التفات آنحضرت بجای برادر حاکم قلعه
و والی ایل و احشام آن ولایت گشت و راههای آن
حدود و نواحی از اسیب تعرض مفسدان و یاغیان
ایمن شد و حقیقت انکه مساعی مشکور که حضرت صاحب
قران دین بر ورد در باب صلاح ممالک و ایمنی طرق
مسالک در معظم بلاد ربع مسکون کرامت فرموده
بر کافهٔ بنی آدم تا انقراض عالم باد آن شکر
قیام نمایند از عهدهٔ آن بیرون نیایند بیت

فرمان داد تا موسی را با مردم بعمارت آمده بودند مجموع
بگرفتند و آن هفت جاهل بی باک که بر بالای دروازه
تیر انداخته بودند از بیم جان دست اضطراب بجنبک بر
کشادند و چند کس را زخم دار کردند تا کله کی سیستانی
نردبان نهاده ببالا برآمد و ایشانرا بقتل آورد و در حال
همان روز برحسب یرلیغ لازم الاتباع موسی را با دویست
کس از اتباع او که گرفته بودند بلکه محمد سبزواری با
سه نوکر ایشانرا بقصاص برادر بخنجر انتقام سر از تن جدا
کرد و باب دشنه آتش نعل آن بادپیمایان را بر خاک
هلاک انداخت و از سرهای ایشان منار ساخت و
فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت کردند و جمعی از روسا
آن بدکاران که در حشم بودند ناچیز شدند و زن و فرزند
و اموال و اسباب آن ظالمان بدست مظلومان ایزیاب

توجه بجانب قلعه نغز آورد وصباح سه شنبه بیست ویکم
ماه مذکور رایت منصور بانجا رسید و پیش ازین در مقام
کابل امیر سلیمان شاه و دیگر امرا با لشکر خراسان بر
حسب فرمان همایون متوجه شده بودند و آن قلعه را
محاصرت کرده در استحکام آن سعی بلیغ نموده وچون رایات
آن دیار از عبار موکب ظفر شعار مشکبار گشت مقارن
وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله بریانی
از قبایل اوغانی که مثال متحتم الامتثال صادر شده
بود که کمر بندگی بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه ایندو به
وظایف ملازمت وخدمتکاری قیام نمایند پای از
جاده انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نغز ستاده و پیش
ازین دران صفحه رقم کرده ایم که شاهزاده پرمحمد حوالی دریاهندرا
تا حسن ابدال مرحمت فرموده بود و شاه منصورش برده و غنایم بطرف

آنچه انصاف او بعالم کرده که تواند که شکر آن گوید
چه برآید زدست خلق مگر فضل یزدان رضا بجوید
گفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان
و نفرستادن حضرت صاحبقران و مدد دادن بجانب حضرة صاحبقران
چون بمصالح ولایت پیرایاب از فرودولت خلود انتساب
بساخت و امور انجا بر نهج استقامت جریان یافت
رایت نصرت شعار در هشدهم ذی الحجه سنه ثمان مایه
نهضت فرمود و عنان عزیمت بصوب خطه شنوزان
معطوف گشت و از کوه و جنگل عبور نموده در حوالی آن
خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نمود و فرمان شد که
شاهزاده جوانبخت خلیل سلطان با جمعی امرا و اغرق
از راه قپچغای بصوب بانو روان شود و حضرة صاحبقران
سپهر اقتدار ایلغار فرمود شکیر کرده و با جند برا رسوار روی

و آن سرکشتگان عاصی را بقوت بازوی جلادت و مردی
بدست آرند و از پای در آرند بر حسب فرموده بتقدیم
رسانید و خلق بسیار ازان بادیه پیمایان خاکسار بتیغ
آبدار بآتش و مرخ فرستادند و فرزندان ایشان را اسیر
کرده اموال و اسباب شان بباد تاراج برداد و ندو
خانها را آتش زده دود استیصال از دودمان آن
دزدان بدفعال برآوردند بیت هرانکو صاحب قران
سرکشد زمانه سرش را زتن برکشد کسی کو نهد بر خلافش قدم
سیه روی گردد بسان قلم و بعضی ازان اشرار صوب گریز
وجهه عجز و اضطرار ساختند و بوسیله فرار جان از ورطه
آن قهر بکنار انداختند همت بادشاهانه مقتضی آن شد
که دران کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز
بریده گردد و راههای آن ولایت بکلی از خوف و خطر

کابل آوردند بی باکان جسارت نموده راه زده بودند و
بعضی ازانها برده و از آب هیرمند گذشته در کوهها
بلند و جنگلها محکم متحصن شده و بقطع طریق اقدام می
نمودند از وصول این اخبار آتش خشم آن حضرت زبانه
زدن گرفت و هم دران روز بیت خدیو جهانگیر صاحب
قران ۰۰ زنخت اندر آمد بتخت روان ۰۰ یکی باره کوه
پیکر نزیر ۰۰ بجستی اهو بنیروی شیر ۰۰ سبق برده از اهوان
درشتاب ۰۰ بگرمی جو آتش نبرمی جو آب و با عساکر گردون
مانند که هنگام تاخت نه باد جهانگیر دگر دایشان دریافتی
و نه برق آتش نعل غبار نعل رخش ایشان شکافتی
روی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران نکوهیده فرجام
نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا
لشکریان بیاده گشته بکوهها و جنگلها بایند و در آیند

که قلعه نغز جنابذه ذکر کرده شد آباد آن ساخته بود
واز تعمیر استحکام آن پرداخته خبر یافته بود که حشم کلایتان
که قبیله با قوت وکروهی با عدت واهبت اند پیرامون لازم
الاتباع را بمطاوعت وانقیاد تلقی نکرده اند ولشکر خود
را بعسکر ظفر بناه نفرستاده وبدو روز پیش از انکه رایت
نصرت شعار سایه اصول بر قلعه نغز اندازد با لشکری که
ملازم او بودند بسران حشم تاخت کرده بود وباوجود
انکه ایشان مردم قوی هیکل دلاور بودند همه را منکوب
ومنکوب گردانیده وبعضی را بتیغ قهر گذرانیده وجمعی را
دستگیر کرده وفرزندان ایشان را اسیر گرفته وخان ومان
ایشان را بباد غارت وتاراج برداده واز حدود مواضع
کلایتان مظفر ومنصور توجه نموده بدرگاه گردون اشتباه
جماعتی را که در لباس بوس مستعد گشته بصنوف تربیت وعاطفت

مفسدان ایمن وارمیده ماند در اشتار انخال کامتران
آن قوم اویل نام روی اخلاص بنیتی صادق بدرگاه
عالم پناه نهاده بشرف بساط بوس استعادیافته
توبه واستغفار وسیله نجات ساخته ضمیر منیر که بنظر
مزاست ملکانه از عنوان نظر ظاهر اسرار باطن مطالعه
فرمودی دریافت که او را سعادت یاوری نموده بدل
پاک وخاطری صافی از در ایلی وخدمتکاری درآمده
صحیفه زلات او را رقم عفو کشید وبعنایت وعاطفت
خسروانه سرافراز گردانیده وبه یمن راستی از گرداب
بلا رستگاری یافته بانواع تربیت ونوازش مخصوص گشت

بیت جو صبح صادق آمد راست گفتار ۔ جهان در زر
گرفتش محتشم وار ۔ جو سر واز راستی یزدان علم را
ندیدا ندر خزان تاراج غم را ۔ و امیر سلیمان شاه بعد ازان

باو تاد عنایات الهی مسدود شد و با فتنه بارگاه خلافت
بناء سر رفعت باوج ماه برافراخت حکم عالم مطاع نفاذ
یافت که بر سر آب سند بلی بندند طاعت گزاران در زمان
دست مهارت برگشادند و بدور روز از سه پایه و کشتی
دلی جسری معتبر بستند و درین اثنا ایلچیان که از اطراف
ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی
که از حرمین شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی روی
توجه بپایه سریر اعلی که قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امال جهانیان بود
نهاده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف
آورده بود و بعز عرض رسانیده که همه در مقام اشتقام
مترصد و امیدوارند که رایت جهانگشای همای اساسایه
سعادت بخش همگنان گسترد و ان مملکت را در پناه
حمایت و عنایت خویش آورد و ایلچیان اسکندر شاه

بادشاهانه اختصاص یافت و در جمعه غره ماه محرم سنه احدی
وثمانمایه حضرت صاحبقران ان ناحیه و قبیله برنیان
مراجعت نموده در حوالی قلعه نغز بسعادت واقبال نزول
فرمود و امیر سلیمان شاه را با فوجی لشکر بمولتان بیشتر
امیرزاده پیر محمد فرستاد و شاه علی قراهی را با بانصد
پیاده در قلعه نغز بگذاشت و از انجا بر ضمان حفظ و تمهید
ملک دیپالپور روان شده موضع بانو مخیم نزول همایون
گشت و پیر علی سلدوز و امیر حسین قورچی را با جمعی لشکر
دران محل باز داشت و رایت منصور از بانو نهضت نموده
جمعه هشتم ماه مذکور سایه اقبال بر کنار آب سند انداخت
و در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان
کریخته خود را بر آب زد و بگذشت و جنبز مان فرود آمد
واز آب عبور نموده بازگشت اطناب سرادق جنگ و صد

شده از آب بگذشت و باین جول در آمد و دران ولا
خلاص یافت و چون رایت فرخنده فال سایه نصرت
و اقبال بران حدود انداخت مقدمان و رایان کوه جو
و برهمائی طالع مسعود روبدرگاه عالم پناه آوردند و کمر
بندگی برمیان جان بسته سر بر خط فرمان و قدم در دایرهٔ
انقیاد و اذعان نهادند و بمراسم پیشکش و شرایط مال
گذاری و خدمتگاری قیام نمودند و پیش ازین چند
ماه رستم طغی بوغا برلاس با لشکری برحسب فرمان بطرف
ملتان رفته بود و عنان عزیمت بصوب کوه جود
تافته چند روز از انجا توقف نموده و همین رایان
وظیفه ملازمت تقدیم رسانیده تغار و حلوفه جنابخه
باید مرتب داشته بودند و خدمتهای پسندیده بجای
آورده لاجرم در حق ایشان عاطفت بادشاهانه شامل

والی کشمیر که بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود ازرا
نیز نوازش نموده باز گردانید و فرمان داد که اسکندر شاه
با لشکر خود در شهر دیپالپور بمعسکر ظفر پناه ملحق شود

کفتار در عبور فرمودن حضرت صاحبقران از آب سند

روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه احدی و ثمانمایه موافق
بارس ییل که آفتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه
گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر
گردون مآثر مجموع آب برداشته بکنار جول جیره فرود آمدند
آن بیابانیست درازی آن از طول هوس ناکان
کشیده و نزول عرض آن از عرصه کرم فتوت پیشگان
افزون و در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثری نه و
این جول در کتب تواریخ بجول جلالی مشهور است از آن سبب
که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از چنگیز خان گریزان

یافته وجند وفت بوظایف خدمت وملازمت قیام
نموده وجون بمقام خود بازگشت دبوغزورش راه زد
وبحکمی جزیره واستظهار آب مغرور شده سودای مخالفت
وسرکشی در دماغ جهال او افتاد وبرکنار ره رود خانه فنا
قصر امان بنیاد نهاد آب که سبب حیاتست او را واسطه
هلاک شد واشارت بدان است که برجرخ ایمنی زنهار
تکیه بر آب میکنی پیش دار از نظر بصیرت او نجوب ماند
وجون حضرت صاحبقران از جول عبور نموده کنار آب
جمد معسکر ظفر پناه گشت از مخالفت ان بدبختان آگاه
شد در روز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیر شیخ
نورالدین با توما ان خود متوجه از جزیره شود وبحسن
تدبیر وزخم شمشیر وتیر دمار از روزگار آن سرکشته
تیره غرور وبندار برآورد امیر شیخ نورالدین برحسب فرموده

حال ایشان و احکام جهانمطاع در باب رعایت و مراقبت
ایشان نفاذ یافت و خوشدل و آسوده خاطر بلی کز ق
و تفرقه بمقام خود باز گشتند هرا ینه نهال ادب و خدمت
ثمرهٔ دوستکامی و اسالیش بار آورد ... جون بدنکرده
زکسان چشم بدمدار پیوسته در حمایت کردار خویش باش

ذکر قصه شهاب الدین مبارک [illegible]

او بعد از [illegible] شهاب الدین مبارک حاکم جزیره بود
که بر کنار آب جمدو واقع است و خدم و حشم بسیار داشت
و اسباب و اموال بی شمار و پیش ازین در زمانی که
امیرزاده پیر محمد جهانگیر بجدود مولتان فرموده بود
شهاب الدین طوق بندگی در گردن جان افگنده بقدم
انقیاد و وداد خان آمده بود و ببابی بوس شاهزاد
سرافراز گشته و بصنوف تربیت و نوازش اختصاص

با سپاه ظفر قرین حملها بیالی برایشان نمودند و بصدمات
متواتر قلب هول بدور رستاخیز دران تیره شب بایشان
ننمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهی بر کنار دریا به
اضطراب افتادند و جوان مرغ در مضراب مصرع
خوناب دل از دیدهٔ حیرت بکشادند و بسیاری ازان
خاکسار را ز آب حیات از آتش قهر بباد فنا برشد و جون
از آب تیغ عساکر گردون سیل بلا جنان بنا کرفت که
کشتی حیات مخالفان را کذار ممکن نبود بعضی خود را بران
دریای خونخوار انداختند و از کرداب حرب و وغا کریخته
بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه بچکان
خاص مثل منصور و بورج جوره و برادرانش در موقف
ننام و ننک رایت مردی و مردانکی
برافراشتند و کوششهای دلاورانه نموده زخم تیر و

روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید شهاب الدین
مبارک خندقی عمیق فرو برده بود و بایه رفیع برکشیده
و بدان متحصن شده و در حوالی ان محل حصین بحیره آب
مذکور بود سپاه ظفر پناه بی توقف بآن آب در آمده آتش
پیکار برافروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت
نگنجد و چون ترک مشرقی نشاب آفتاب روی از آن آب
بجو بگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای داشت
فزای بعزم شب آهنگ کین برکشاد شهاب الدین
باده هزار کس از طرفی دیگر از اطراف آب شبیخون آورد
و جنگی عظیم در پیوست بیت شد از تابش تیغها تیره شب
چو زنگی که بگشاید از خنده لب ... ستیغ درخ مهتاب داد
سنان باغ کین را بخون آب داد ... ز بس کابر شمشیر بارید
خون ... شب تیره را چهره شد لاله گون ... میر تیغ نه الدین

محیط عنایت و تربیت گردانیدند و به تشریفات فاخره
و عنایات وافره اختصاص بخشیدند و چون کشتیهای شهاب
الدین عبد و دمولتان رسید شکر امیرزاده
برمحمد و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاه رخ که
پیش آمده بودند در رسیدند و آن سرکشان را
در دریا زبون گیر کرده به تیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب
الدین پسر و فرزند خود را از کشتی در آب افکنده و بجانبی بعید
شتافت از آن ورطه هایل بساحل نجات رسانید و حضرت صاحب
قران امیر شاه ملک را بفرستاد تا بجنگلها درآمده مخالفان را
که در آن جایها گریخته بودند و مارا از روزگار برآورده
دادند و باقتضای امر مبارک شده با دلاوران به پیشها
بر آب دل زده بسیاری از آن مدبران را بگرفتند
و غارت کردند و با غنیمت بسیار روبروده پیشمار و کشتیها

همت داشتند و دران حال صاحب قران دریا توان
بر سبیل استجا رسیده بسعادت و اقبال بجوالی آن برزه
نزول فرمود و شهاب الدین حزمی که نداشت رعایت
کرده دو بیست کشتی فراهم آورده بود و چون از ان شیخون
با سپاه شکسته و بخت و ازون باز گشت و هزار حیله
بمان ازان ورطه بیرون برد و همدران سب با اتباع
خود دران کشتیها نشسته روی از بار بگریز نهادند و بجانب
ابجه که از بلاد هندست بزیر اب حمد رون شدند و
امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آئین برحسب فرمان
از عقب ایشان بر کنار آب میرفتند و جنگ میکردند
خلق بسیار از هندوستان تلف شدند و چون تیغ نورالدین
با سپاه ظفر قرین باز گشت مراجم با دشاه
شیخون آثار جلادت بظهور رسانید از خم دار شده بودند

نمای وهم تیزرای وحیرت افزای عقل مشکل کشای
بهادر پادشاهان گذشته بستن پول بران آب منقول است
وترمشیرین خان که بران عبور نموده است پول نبسته
هرکار دشوار که مطمح نظر قصد صاحب قران کامکار گشت
سهل دست داد وبهرام خطیر که ضمیر منیر خاقان جهانگیر
بدان التفات فرمود از کارخانه تقدیر بی تاخیر اماده
وبرداخته رونمود صعوبت هزار کار چنین پیش کردهمت او

نقشه [illegible]

همین چون حضرت صاحب قران باعساکر گردون باثر
ازان آب عبور نموده دران طرف آب قبه بارگاه خلافت
بناه باوج مهر وماه برآمد روز دیگر پل را از بهر اغرق وباقی
لشکر برقرار گذاشته ازانجا بسعادت واقبال روان
شدو کنار آب بلمنی تا بمولتان سی وپنج کروه است

پرانغار و ادوات نموده با ردوی همایون پیوستند
وچون قصه شهاب الدین و اتباعش بفیروزی انجام آخر شد و از آن
مهم فراغ دست نمود رایات ظفر فرجام بآیات فتح پیش نگاشته
و باوج سپهر برین برافراشته از آبنای نهضت نموده
شش روز کنار بکنار آب روان شده دیگر شنبه
بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب جنا وه برابر قلعه
اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جمنا و آب جنا
جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده می افتد و آنچه
از آیات قدرت الهی در نظر بصیرت می آید امر عالی شد
جسر صدور یافت و شاه ظفر پناه برحسب فرمان
قضا جریان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریا مثالش
بی پایان و بحری مغرق بکرانست بستن شروع نمود روز چهار
بیست و هشتم ماه بانمام پیوست پولی عجیب غریب

من عباد... تافته از ان ثابت و خطا
مسطر و معاف بودند و بخلعتها رکرانمایه سرافراز و بلند
گشته با قدام افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام
فرسودند جه اهتمام و اعتنا حضرت صاحبقران درباره
این دو طایفه عالیشان که از ال عباد ورثه انبیا اند
پیش ازان بود که بغلین تقریر و تحریر مصرع را بی وصف
آن توان نمود... و مبلغی که باسم امانی با هالی تلمبی حوالی
افته بود بعضی در جیز توقف بماند و دران ولا تمام عساکر
گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و بقوت از هر جه
در تصور آید افزون بود برسیدند و بغله احتیاج داشتند
بر بیع عالم مطاع صادر شد که هر جا که غله بیابند بردارند
شبهنگامی که دماغ گیتی از غلبه باده سودا بهم برآمده چشم
زمانه را سپیدی بسیاهی آمیخته جون دیده رمد کشیده

فی الحال ملکان و رایان از حضرت با جمهور سادات
و علما بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساط بوس
مستعد گشته هریک فراخور قدر و منزلت خویش بنوازش
بادشاهانه اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی
از آن آب عبور فرمود و روز دیگر میمنت و نهم در آن
طرف رودخانه توقف افتاد تا لشکریان بسلامت
از آن آب بگذشتند و در شنبه غره صفر سنه احدی و
ثمانمایه صحرای کروهی قلعه تلمنی است مضرب خیام و
مرکز رایت و اعلام گشت و نواب کامیاب دولک مال
برسم امانی بشهر تلمنی انداختند و سادات عظام که منشور
جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربا توقیعی رفیع یافته و علمای
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیر انما یخشی الله

ای حسارت از شارع متابعت تا هزده پیروان
شاه ماند و کمر عناد بسته راه بداندیشی برضمیر کشاده اند
کو شما را دهند که موجب عبرت دیگران کردد ایشان
برحسب فرموده فیلان روی کین بجانب آن مدبران
آوردند و بآن جنگلها که بناه کاه آن کروه کمراه بود
درآمده دو هزار هندو را بتیغ مریخ سان زحل نشان
و شمشیر هراسان فتنه نشان بی جان ساختند و تنها
ایشانرا طعمه دوان و مرغان کردانیدند و فرزندان
ایشانرا اسیر کرده با غنایم بسیار و نفایس بی شمار
بدرکاه عالم پناه شتافتند و روز شنبه هشتم صفر
رایت نصرت اثر بفتح و ظفر از تلمبی نهضت فرمود
و روز دیکر بحوالی حال که در کنار آب بیاه واقع است
بمقابله موضع شاه نواز فرود آمدند کنار در

تاریک بماند اشکریان بغنت طپ تنه بون موجود شده
روبشهر نهادند و برسم معهود اذا دخلوا قریة افسدوها
قضیه بان انجامید که بالا گرفت و آتش بر غلبا
زدند و هرچه یافتند بغارت برده مردم را اسیر کردند و
بغیر از سادات و علما کسی ازان بلیه امان نیافت
وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءً فَلَا مَرَدَّ لَهٗ و
بسامع علیه صاحب قرانی رسانیدند که جمعی روسا
و سرداران نواحی تابی پیش ازین نسبت بامیرزاده
پیر محمد از در بندگی درآمده در مقام اطاعت و انقیاد
بودند و بعد ازان جاده صواب از نظر انداخته را
مهلکه انجام مخالفت و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو سور
با توامانها خود بان نواحی تاخت کنند و آن قوم را

کوه آمد و چون مورچه ببال بی زور بر و از آغاز تا خود
را در بازد در مقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور صفی
برکشیدند علی سلطان تواجی با بیادکان متعرض آن
سرگشتگان کشته بجنگ مشغول شدند و دران محل
بر آب ولای آتش پیکار برافروخته آثار جلادت
بظهور رسانید جنابخه او و چند کس دیگر زخم دار شدند
و امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب
ولای در آمدند بتیغ ابدار مخالفان خاکسار را بباد
فنا بردادند و با آتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشانرا
برجم سنان خون فشان ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند
و آن نصرت نامه نکبت فرجام معلوم نشد که از راه
گریز بپایه فرار سر گردان شد یا بادیگر کشتگان بهاویه
بئس القرار انتقال کرد بیت هر کس که سر ز خدمت صاحب

توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت لوکری در بوی
مرحله بسمع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوی
با دو هزار در موضع جال ابراحصار ساخته وان ابیت
عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و مانند عرصه
همت کریمان بغایت بهناور حضرت صاحبقران در زمان
بسعادت و اقبال سوار شد و اغرق گذاشته باعساکر
کردون مآثر بکنار آب کول فرمود لشکر را قلب و جناح
مرتب داشته دست راست از فرشکوه امیر شیخ نورالدین
و امیر الله داد راسته شد و دست چپ از شوکت
امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تمور زینت یافت
و در پیش قول علی سلطان تواجی با پیادگان خراسان
جنگ را آماده گشتند و نصرت بی نصرت که
برعکس نهند نام هندو کافور با هزار نفر از هندوان بکنار

ایشانرا دریافته بغارتیدند وغنیمت فراوان آوردند وخبر
صاحبقران دوروزدرین مرحله اقامت فرمود وحکم
قضا نفاذ صدور یافت تا انبارهای غله که مانده بود
جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند وروز پنجشنبه سیزدهم
ماه رایت ظفر پناه از شاه نواز بکرامت واعزاز
روان گشت ودرلب آب بیاه بمقابلهٔ قریه جنجان که
مجموع اغرقها درانجا جمع آمده بود اتفاق نزول افتاد
وفرمان اعلی بنفاذ پیوست که لشکریان از آب
بگذرند ودران روز معتمدی هریک نام از نوکران
شاهزادهٔ کردون غلام شاهرخ ازطرف هراة به
معسکر همایون رسید وخبر سلامتی ذات بی همال آن مظهر
الطاف ایزد متعال برسانید مسرت ماه سرور جهانگیر شد
از مژدهٔ سلامت فرزند ارجمند وزفضل وطول کرم

چیز شد چنانکه کس از وی نشان نیافت و عساکر گردون
ماثر اماکن و مساکن آن دو زخیز را آتش زدند و اموال
ایشان را غارتیده کله و رمه فراوان براندند و روز
دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور از ان کول وجال
و وحل ولای که راهی بدو بود و طریقی بغایت دشوار
و هم از ان افتان وخیزان رفتی ار رفتی بدر عقل
ازان ترسان ولرزان دادی لردادی نشان عبور
نمودند و موضع شاه نواز معسکر ظفر پناه گشت و این منزل
دیهی عظیمست و اهالی آن غلبه و در انجا را انبار علف بسیار
بود چنانچه مجموع لشکریان هرچند خواستند برداشتند و چند
انبار باقی ماند و ازان موضع بعضی امرا برحسب فرمان
روان شدند و از آب بیاده گذر کرده از عقب اتباع
نصرت آنچه جسته بودند و بگریز نهاده تاخت کردند و

حوالی که پیشتر ایشان پیشتر از دراوغان و ایلی رسیده
دم از هواداری و خدمتکاری میزدند مجمع روی از جاده
متابعت برتافتند و باظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای
فاسد بخاطر راه داده و در بعضی مواضع داروغگان را
بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را تمام
لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش سرطغیان
و عصیان برآورده شبها تا در شهر می آمدند و او بغایت
متفکر و متحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتح آیت حضرت صاحب
قرانی از افق ان نواحی برآمد و از انتشار پرتو آن خبر مخا
لفت بدولت تیره رای را کار از دست و دست از کار بیفتاد
و بپای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب گشتند
و از میامن آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد
ملهم دولت نو شاهزاده با اتباع از مضیق دشت

نه‌ادی وخرمی ۵ درشکر خانی ولشکرانه خانمی کفتار

در رسیدن شاهزاده عالی شان بپرسش

جهانگیر از مولتان پیش ازین در ذکر سبب لورش

هندوستان گزارش پذیرفت که امیرزاده پیر محمد شهر مولتان را

محاصره کرد وچون مدت آن محاصره مدت شش ماه متمادی

شدند زونیان از بی قوتی بتنگ آمدند چنانچه تا اکل

مردار وسیله سد رمق میساختند وسارنگ که والی

آن خطه بود از سر ضرورو اضطرار بیامی عجز وانکسار

بیرون آمد و مولتان مسخر گشت وکس فرستادند

تا صورت این فتح عرضه داشت پایه سریر اعلی گردند

وبعد ازان بشه کالی عظیم دست داد وتمام اسباب

شاهزاده مشارالیه تلف شدند واز ظاهر شهر باندرون

نقل کردند وحکام وسرداران حدود هندوان توابع

بعفر جاه آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال
انداخت وازانجا تا بمولتان جهل کروه است ودرین
دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی درآمده وبعضی
نهنگ اسا خود را بر آب زده ازان دریا دوان نکذشتند
واز فر دولت قاهره هیچکس را کزندی نرسید
جونخشایش باک یزدان بود . دم آتش واب بکسان بود
به بچارکی جاره کار ماست . درآب ودر آتش نکهدار ماست
مدت چهار شبانروز قریه جنجان توقف افتاد و
روز سه شنبه بیجدهم ماه امیرزاده پیر محمد دران موضع
ملاقی داده پیشکشها بکشید وبسی تحفها کرامی ازتاجها
وکمرها رزین واسبان تازی بازین وتعوزهای کرامی
ازخایش اقمشه ورخوت وانواع اوانی وظروف
سیمکنها ومشربها وافتابها مجموع از زر ونقره ساخته

وجیت بجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین
گشتند و کروز آدینه چهاردهم صفر در لب آب بیاه بموکب
نصرت پناه پیوستند و شاهزاده بسعادت بای بوس
حضرت صاحبقرانی سرافراز گشته و آن حضرت او را کنار
گرفته بانواع مرحمت و نوازش بادشاهانه اختصاص
بخشید و جنید بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش
طایجانی که دریوزش خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد
از بسی مشقت بهندوستان افتاده بودند در اوقات
که امیرزاده پیر محمد ملتان مسخر فرمود از اطراف هند
پیش شاهزاده آمدند و شاهزاده ایشان را همراه آورده
در بن محل بعز بساط بوس رسانید و عفو جرایم ایشان
درخواست نمود مراحم خسروانه خون ایشان را بخشید
وجوب یاساق زدن ایشان کردند روز شنبه بانجدهم رایت

و بیشتر کاوشمار سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده
بودند در آن روز سی هزار اسب بایشان بخشیده سوار
ساخت بیت سخاوتش بسلم در عدم همی بخشید
تری که نقد وجودش نکشت سکه کان ... نهال هرداد
که از چمن امانی و امال و دولتخواهان سر بر میزد بفیض ابر
دست گهربار صاحب قرآن کردون اقتدار سرسبز و
شاداب گشته مصدوقه والنخل باسقات لها طلع
نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر
ناخوب و زشت که در شوره زار فساد اهل عناد پر می
آمد از صرصر جهانسوزش پژمرده و ناچیز شده سمت
فاصبح هشیما تذروه الریاح میگرفت زبان ایام
میگرفت در هنگام انتقام بزم ثنا خطاب میکرد که
بیت کف کریم تو بحریست در افاضت جود

بعرض رسانید جنابجه اهل دیوان و ارباب قلم دیروز
بکتابت آن اجناس مشغول بودند و مفصل آن را قلمی
میکردند و همت صاحبقران دریا نوال در روز عرض
تمامت آن نفایس و تبرکات را براه و زر او ملازمان
عتبه علیا بخشش فرمود و بحسب قدر و منزلت هر کس را از
فیض بخشش بی دریغ محظوظ و بهره مند گردانید بیت
جود دستش نگذارد که شود زر مجموع ... زان براکنده بود حرف
زر از یکدیگر نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا ... کرم از خاطر
خسرو نتوان برد بدر ... گاه احسان چو سحاب ابر بخش
می بارد ... بر همه خلق جهان خاصه بر ارباب هنر ... چون
بحر همت آن حضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت
بموج در آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسباب
در بشه کال تلف شده و درین سفر منقت بسیار کشیده

درایت و سابقه شقاوت با غلامان سلطان فیروزشاه
منفق شده مسافر را با هزار مرد تیغ بی باکی بگذرانیدند
و از شر شرارت نفس خبیث خرمن امن و امان دیار
خود بسوزانیدند بیت هر دسر کشته پریشان ای
دست خویشش تبر زند بر پای و چون خاطر توجه رایت
نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار یافت ان
بدفرجستان از بیم جان خالی دمان بدرود کرده گریخته
بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت صاحب
قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیر شاه ملک
و دولت تمور تواجی را در اغرق گذاشته فرمان داد
که اغرق و لشکر از راه دیبالپور ببرند چنانکه نزدیک دهلی
در موضع سامانه تلاقی همایون موکب و اغرق دست
دهد و از انجا باده هزار سوار ایلغار فرموده و ایلاروشکیر

که جز بساحه تسلیم نیست بایانش . شعاع تیغ تو بگذشته
در دیار عدو که جز اجل نبود قطار بارانش وبعد ازان
رایت نصرت نشان از موضع جنجان نهضت فرمود .

سایه اقبال بر قریه سهوال انداخت و روز اول نزول
ویکم از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله لصوان تخیم
معسکر ظفر اشیان کشت ویکروز انجا توقف افتاد و
روز دیگر از اصوان روان شده مرحله بجوال مرکز رایات
ابهت وجلال آمد اما لی دیبالپور سابقا اپل ومعاد
امیرزاده پیر محمد شده بود ند و شاهزاده مسافر کابلی را
با بزارمرد بدار وعکس ایشان فرستاد و بون بشه کال واقع شد
و بروفق سنت ابتلا الهی لیمیز الخبیث من الطیب تا
مخلص از مراءی و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرا صفی
بحال لشکریان شاهزاده راه یافت ایشان از قلت

مقرون وبفوز ونجاح مقرون بیت صبحی مبارکست نظر
برجمال شاه شکوهش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند
وچهره امید را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته
بنوازش پیکران وعراحم بی پایان اختصاص یافتند
عاطفت بادشاهانه مولانا ناصر الدین عمر ولد خواجه محمود
شهاب الدین محمد را بداروغگی وحمایت آن شهر تعیین
فرمود تا اهالی وسکان آن خطه را محافظت ومراقبت
نموده نگذارند که از عبور عساکر وکشتن طبقات لشکریان
زحمتی بایشان رسد ازین حال جمال صدق انا عند
ظن عبدی بی فلیظن بی ماشاء درنظر اعتبار
اهل استبصار جلوه می نماید چه انانکه از حسن اعتقاد ونیکو
نهادی گمان خیر برده بودند وبجای خود قرار گرفته بسلامت
بماندند واز صدمات وصول وهجوم جنان لشکری

نموده عنان توجه بصوب اجودن تافت وروز
دوشنبه بیست وچهارم ماه علی الصباح خورشید رایت
ظفر برتو بفروز ونجاح از افق قصبه اجودن برآمد و
پیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ سعد نحوست اثار
از نبیره شیخ نور الدین پیشتر اما لی این شهر را از راه
صواب وجادهٔ صلاح گردانیده بجلاء وطن دران
بودند وایشانرا اغوا کرده همراه خود ساخته وروی کریز
بطنیکه از قصبات بلاد هندست نهاد و بعضی مصحوب شیخ
منظم بدار الملک دهلی رفته بودند جماعت سادات که
برتو نیز ارادت قدیم از زمان رملوز حمت بساحه
حال ایشان تافته بودند مکارم اخلاق حضرت صاحب
قرانی سفینه نجات شناخته بای ثبات بدامان توکل
کشیده بودند درجای خود آسوده ارمیده دران صباح

[illegible] لف لامی جنده نا رفته ره صدق وصفا کامی جنده
بدنامی لنده نکونامی جند گفت [illegible] فتح شهر جندوله
بطنیر و متصل [illegible] اهالی انجا از [illegible] وکبیر قلعه بطنیر
حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هندوستان
سر راه دور افتاده بجانب دست راست واطراف
وجوانب ان جولستان و اهالی انجا را آب از کوهیست
بزرگ بدر شهر که از برف کال برمی شود و هرگز لشکر بیگانه
انجا نرسیده و بدین واسطه از اهالی دیبالپور و اجودن
و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم جان سه سه عساکر گردون
مآثر بناه بان حصار آورده بودند و کثرتی عظیم انجا جمع
شده جنائجه در شهر نمیگنجیدند و بسی چهارپای و غرابهای
مشحون بصنوف رخوت و اجناس در حوالی حصار
باز داشته حضرت صاحبقران گیتی ستان صباح سه شنبه

بی شمار اصلا کرد آسیبی بر دامن احوال ایشان ننشست
وجماعتی که از سوء ظن و بد اندیشی جلاء وطن اختیار کرده
همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل و اسر و تاراج
گرفتار گشتند و مضمون شعر اذا کان الغراب دلیل
قوم سیهدیهم الی دار البوار وصف الحال ایشان
شد بیت هر کرا زاغ رهنما باشد منزلش وادی بلا باشد
وحقیقت انکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و بشیوه
ورزق صورت زهد و صلاح برآراسته اند غول بیابانی
که با فواه مشهورست در واقع ایشان نه جه بقدم سیر و سلوک
از مقام حیوانی گذشته اند و از روی ظاهر حال انسان
مینمایند و در پایه استعدادات طالبان از راه راست
می اندازند و در تیه ضلالت سرگشته می سازند بیت
پوشیده مرقعند ازین خامی جند هیچیده زطامات

گیتی کشای جهانگیر بطاهر بطنیز رسید و کورکه فرو کوفته
خروش سوران و غلغله تهلیل و تکبیر از چرخ اثیر بر
گذشت و هرچه در پیرون بود تمام عرضه نهب و غارت
گشت و والی آن شهر و قلعه که او را اوذولجین میگفتند
دراد بلغت هندیها دریا گویند سپاهی گران و تیغی فراوان
داشت و زمام امور ان نواحی بقبضه اختیار او قرار
یافته بود و دران حدود از اینده و رونده باج می ستد
و تجار و کاروانی از اسب تعرض او ایمن نبودند و چون
از وسوسه دیو غرور و پندار بحصانت حصار و تیغ و اهبه
بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت کردن
لطقه بندگی و اطاعت درنیاورده لشکر فیروزی از دست
راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و امیر داود
و از دست چپ امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکوتور

بیست و پنجم ماه باجودن در آمد و از صدق نیت و صفای
طویت در قبه مرقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره اعتداد
همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهی زمام فتوحات
نامتناهی اندوخت و از انجا پرون آمده بعزم تسخیر
بطیر روان شد و از روز نه گذشته در خالص کوتلی
فرود آمد و را نجا تا باجودن ده کروه است و تا بطیر پنجاه
کروه و سه کروه یک فرسخ شرعیست آن حضرت همان
روز که بقلعه خالص کوتلی رسید نماز پیشین گزارده بسعادت
سوار شد و باقیه روز و تمام شب ماه کردار از سیر نیاسود
تا آن جول کشیده را بعزم ملکاپور بیک منزل قطع فرمود
و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراولان دشمن
را شکستند و شیخ درویش الهی دو کس را فرود آورد
و همان روز که چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاول بود

برغذ و کره نای و خروش کوره و کوس بجوش درآمد
صدمات مردانه متعاقب کردایند و جون نزدیک شد که
قلعه را بغلبه و قهر بگشایند سیلاب رعب و بیم در خانه
قرار و تمکین را دود و لجین افتاده و از سر عجز و اضطرار
آغاز شفاعت و خواهش کرد نهاد و سیدی را بالحضرت
صاحبقرانی فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان
بخشد تا روز دیگر کمر بندگی بسته بدرگاه عالم آیند اعلم
بادشاها از ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودما
رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و
دیگر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از در حصار بازگشت
و از شر پروان خرسوده در سایه حفظ بر و رد کاه فرود
آمده و جون روز دیگر او دو لجین بعهد خود وفا نمود و
بیرون نیامد فرمان اعلی مطاع که بدانسخه از قضا و رضا

و دیگر امرا بی توقف روی جلادت بتسخیر شهر نهادند
و بحمله اول و صدمه نخست شهر بندر اگر فتند و کروهی
انبوه از هندوان بقتل آمدند و آب تیغ شعله حیات
بسی از خاکساران باد بیما فرو نشست و غنیمت فراوان
بدست ابطال سپاه کشورستان افتاد و هم در دم
امرا، تومان و قوشونات پیرامن قلعه در آمدند و به
آهنگ محاصره جبر ها بسته دست شجاعت بجنگ بر گشادند
ورا و ذو بلین با بهادران هند بدر قلعه ایستاده بودند
و مقابله و مقاتله را آماده گشته از امرا امیرزاده شاه
رخ امیر سلیمان شاه رسید خواجه جهان ملک حمله
بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهان ملک نیز چند بار
حمله کرده کوششها مردانه نمود و دلاوران عساکر
گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای اوای

کرسیچه گناه وخطا را بند کانرا رقم عفو کشیده بجان امان
بخشد صاحبقران ولد کشتر بگم العفو کوة النظر حاجت
ایشانرا بحسن قبول تلقی فرمود وراو دولجین در آخر
همان روز بسر خود را نایب همراه کرده با جانوران و
اسبان تازی بدرگاه خلافت پناه فرستاد عاطفت
بادشاهانه بسر او را بتشریف خاص و جامه زربفت و کمر
شمشیر زرنگار نوازش فرمود و باز فرستاد بشت استظهار
قوی و دست امید بدامن مراد پیوسته و روز جمعه
بیست و هشتم ماه جاشتگاه راو ذولجین از حصار بیرون
آمد و شیخ سعد الدین حموی با او بود در استان
سلطنت اسیان که سجده گاه سرفرازان روی زمین
و بوسه جای سلاطین جمشید تمکین بود روی نیاز بمیده
بسعادت بساط بوس استعداد یافت و جانوران

بصد و پیوست که هریک از امرا و بمقابل خود نقب فرو
برده بزیر دیوار قلعه رسانند بحسب فرموده بخوض نقب
مشغول گشتند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ
و ناوک و خدنگ بر لشکریان می بارید ند بند اشتی
بر سر آن دلاوران کل افشانی میکردند راود و لجین
و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده نمودند
آتش دهشت در نهاد ایشان افتاد و دود حیرت
از سر برآمد و غلبهٔ خوف و هراس اساس تجلد ایشان
را از هم فرو ریخت مضطرب و مضطرب بسر برجها آمدند
و تضرع و زاری را وسیلهٔ نجات و رستگاری ساختند
و بزبان مسکنت و بیچارگی عرضه داشتند که حق خود
شناختیم و از سر صدق و راستی قدم در جادهٔ بندگی
و طاعت گزاری می نهیم و از مرحمت بادشاهانه امیدواریم

و فوز ندایشان را برده کردند و مردم اجودن را که از
بدنیتی و بی دولتی روی از رایت ظفر پیکر برتافته
بودند و گریخته بعضی را بیاساق رسانیدند و جمدی
را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند از ری
عطیه طالع حضرت صاحبقرانی غلط کردم فضل
و تائید صمدانی مقتضی آن بود که هر آفریده که یک
سر مویی از جادهٔ متابعت آنحضرت سر بکند
فراتر نهد البته از دست قهر سیاه ظفر نباهش از پای
درآید و سر بباد دهد و هر که نه از سر صدق دست
اخلاص بدامن اقبال بی اشتعالش زند سر ایمه در زیر دست
و پای مراکب کواکب شمارش با خاک یکسان کردد

بیت

بس پیل مست را که نهیبش فروشکست ۔۔ بس
شیر شرزه را که شکوهش شکار کرد ۔۔ هر کس که زو نشست

خوب و سه تقوز اسب بازین بر سم پیشکش بعرض رسانید
عنایت بادشاهانه شامل حال او شد و بجا مها رطلا و زر
و کمر زر و تاج بلند بایه و سرافراز گشت و چون جمعی کثیر از
مواضع آن ممالک تخصیص اهالی دیبالپور و اجودن
از مهابت شکوه رایت کشورکشای گریخته در آن قلعه
جمع شده بودند امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بر حسب فرمان
بضبط دروازهٔ قلعه مشغول شدند و شنبه بیست و نهم مردم
اطراف را که انجا گرد شده بودند بلشکرگاه ظفرپناه حاضر
گردانیدند و طایفه طایفه را بمعتمدان سپردند و قریب سیصد
اسب تازی بیرون آوردند و همت ملکانه مجموع بامرا
و بهادران بخشید و چون اهالی دیبالپور مسافر کابلی را یا
هزار کس از سپاه امیرزاده پیر محمد بعذر گشته بودند یا اسیر
مردمیشان را تیغ خون اشام انتقام بگذرانیدند و در

بیازوی قوت خرابش کنند ۱۰ زسیلاب خون غرق آتش کنند
عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش درآمده
بحفر نقب و تخریب سور مشغول شدند اهل قلعه یقین
دانستند که مقاومت با ان گروه گردون شکوه از
حیز قدرت و مکنت ایشان بیرونست و اگر دران ملی
باکی اصرار نمایند و افتاب فتح از مغرب قهر برآید در
توبه بسته ماند و امید از خلاص و نجات بکلی گسسته
برادر و پسر راه دوولین از راه عجز و بیچارگی پیرون
آمدند و روی ندامت برخاک اعتذار نهاده زبان تضرع
بپوزش و استغفار برگشادند و کلیدها و دروازه به
بندگان درگاه سپردند روز دوشنبه غرهٔ ربیع الاول
امرا امیر شیخ نورالدین والد را دبجهت درست کردن
حال امانی با ندرون قلعه رفتند و رایان انجا از تیزه

غباری بخاطرش ... درحال کردش فلکش خاکسار کرد
وکمال الدین برادر راو دولجین و بسر دیگون اثر
سیاست سپاه کشورستان نسبت بامجرمان وگناهکاران
مشاهده نمودند تو همی بی جا بیگاه بخود راه دادند واز
نهایت خوف و دهشت سررشته صواب از دست عقل
صلاح اندیش ایشان برفت واز فحوای نصیحت موعظای
بیت دامن دولت جاوید بکریبان امید
حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند، غافل ماندند روز بشب
سلخ صفر باوجود انکه راو دولجین در معسکر همایون
بود به اندیشه باطل دروازهٔ قلعه ببستند و در بلا و غبار
روی حال خود بازکشادند و راو دولجین بدیر سبب
در بند افتاد و شعلهٔ خشم صاحبقران اشتعال یافته
بیت بفرمود تا لشکر نامدار ... درآیند پیرامن آنحصار

زن و فرزند و مال خود را آتش زده بسوختند و قوم کرد دعوی
مسلمانی میکردند زن و فرزند را گرفتند و سر ببریدند
و هر دو طایفه اتفاق نموده آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم
و قتال کردند گروهی قوی هیکل سنگین دل آهنین جنگ
جنگجوی سراسر کوه جهالت و دریای ضلالت را بلنگ
و نهنگ بیت همه تند و کینه کش و تیز جنگ بتیزروی
شیر و لجاج بلنگ جوعفونتی از بهر خون آمده زدهلیز
دوزخ برون آمده و از لشکر اسلام بیت
سپاهی بهیبت جو امواج دریا گروهی بکثرت جو اعداد اختر
نجسته همه عمر خویش از صف جنگ خدایی جو اعراض
لازم ز جوهر برحسب فرموده در قلعه ریختند و تیغ جهاد آخته
و علغل تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر انداخته با آن کرایان
در آویختند و جنگی عظیم واقع شد جنانچه بسی از غازیان

رایی روشن دلانه و یک جهتانه در پذیرفتن مال و اموال
کردن وجه پیش نیامدند و از راستی که بکواهی مهر مبارک
بادشاهی سبب رستکاری است انحراف جستند و در
میان ایشان کبران و کرایان بسیار بودند اعاز فخامت
و عصیان کردند و قضیه نخشونت و پیکار انجامید
واوا النهار جرثم یشتغل و چون باز این خبر
بساحه ضمیر منیر خاقان جهان کیر و زید زبانه آتش
خشم بالا کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که آن
خاکساران را تیغ آب دار کذرانیده و ما را از روزکار
کفار فجار و کرداستیصال از دیار آن منافقان بی اعتبار
برآورند سپاه ظفر پناه از تمام اطراف و جوانب قلعه کشاده
و طناب بکنکره حصار انداخته ببالا برآمدند اهل حصار انچه
کیران بودند بر وفق اشارت یخربون بیوتهم بایدم

دیو نژاد عفریت نهاد بتیغ جهاد بگذرانیدند و ازین
کشتگان و خون آن روز بدکشتگان تمام آن خطه را کوه
و دریا کردانیدند و آتش در خانها و بناها شهر و قلعه انداختند
مجموع عمارات را خراب و ویران ساختند و ان دیار
را از صر قهر و انتقام لشکر اسلام سمت کان لم تغن
بالامس گرفته نوعی شد که بداشتی که هیچ متنفس هرگز در ان
ناحیه نبوده و کذلك اخذ ربک اذا اخذ القری
وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید و از غنایم آنجه
در ان قلعه بدست آمده از زر و نقره و اسب و رخت
عاطفت حضرت صاحبقران همه را بلشکریان بخشش فرموده
و زخم دار را مرا بر اهم مراحم بادشاهانه نوازش نمود و او را
مزید و فیروزی را که در مقام که در معاونت امیر شیخ نورالدین
کوشتها مردانه کرده بودند و در مقام سربازی های

دولتمند بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی بزخم دار
کشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد
بسته بیاده دست جلادت بغزا کشاده بود و یکی از
بهادران ایشان را بزخم تیغ از پای در آورد و جماعتی
کران با شمشیرها کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک
بود که دستگیر کنند او زن مزید بعدادی و فیروز بستانی
باتفاق حمله کردند و چند کس ازان بی دینان را بتیغ
آبدار بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین
را ازان ورطه بیرون آوردند و آخر الامر نسیم نصرت
که مجاهدان غازی را برحسب وعده الهی مقرر و مترصد
از مهب تائید وزیدن گرفت و صبح فیروزی از مطلع
تنصر من تشاء و انت العزیز الرحیم دمیدن آغاز
نهاد و لشکر اسلام غالب آمده ده هزار مرد از هندوان

را از غبار موکب ظفر قرین اذین بستند و اهالی آن
پیشتر بی دینان بودند و خوک در خانها خود نگاه میداشتند
و گوشتش میخوردند و از آوازه وصول رایت نصرت
شعار مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته فوجی از عساکر
گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و بسیاری ازان
گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند بر حسب فرموده
اقتلوهم حیث ثقفتموهم به تیغ جهاد بگذرانیدند
و هرچه همراه داشتند از اسبان و دیگر اسباب و اموال
در تحت ضبط آورده هم سالم و غانم باز گشتند ناگاه
دراش که دران جنگ بعز شهادت فایز شد و در
زمرهٔ پیروزقون فرجین بما اتیهم الله الخ فایز گشت
حضرت صاحبقران بکروز در شهر سرسیطی اقامت
فرمود و روز دیگر بسعادت ازانجا نهضت نمود و بجده

داشته دست بردهای دلاورانه نموده بعنایت و تربیت
اختصاص بخشیده تشریف و انعام ارزانی داشت
کفار روم توجه رایات کشورستانی آن بطلیموس صولت
سریر ظفر و فتح اباد و اهرولی چون تمام آن شهر و کذا شهر بند
زیر و زبر کرده که تند باد قهر از جیفه کشتکان اکنده بود
و هوا از مجاورت مردار بسیار متغیر و کنده حضرت صاحب
قران چهارشنبه سوم ماه ازان محل نهضت فرموده برجم
رایت فتح آیت شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفر
لوا رکشورکشای راجنود سعود آسمانی طلیعه و اهرنهار
وه کروه راه رفته موضعی که آنرا کنار حوض آب
خوانند مخیم نزول همایون کشت و روز پنجشنبه چهارم
ازان محل بسعادت روان شد بقلعه فیروزه رسیدند
و بفیروزی ازانجا گذشته همدران روز شهر سیستان

که بزم استقبال پیش آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را
مرمه دیده دولت سازد تاثیر عاطفت بدوشانه بر توجهات
برحال مردم آن دیار انداز دا الی از صدمات عساکر گردون
مآثر بعضی طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضی در قید اسار گرفتار
شدند و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را
آتش زدند و دران محل جز توده چند خاکستر اثری
نماند و روز دوشنبه هشتم ماه سباد ظفر پناه از قریه اهرونی
برهنمونی تائید ذوالجلال عزیمت ساختند و در صحرای
قریه توهنه لوای دولت و اقبال برافراختند و دران
حدود از قومی که ایشانرا جتان گویند گروهی انبوه از
دیرگاه باز استیلا یافته بودند و عنان بی باکی از جاده
سداد و راستی برتافته و دست شر و فساد بدزدی و راه
زنی گشاده راه برآینده و رونده بسته بودند و با طغیان

کرده مسافت قطع کرده بحوالی قلعه فتح آباد فرود آمد
عنایت ازلی در سکون و انتقال شامل احوال و
لطف لم یزلی در نزول و ارتحال کافل نظم امور دولت
و اقبال و مردم فتح اباد هم باغوا اغول ضلالت
از طریق قویم و سمت مستقیم عدول جسته روی ادبار
بیابان قرار نهاده بوحشت و غیبت نموده طایفه از سپاه
ظفر پناه در پی ایشان روان شدند و بسی ازان سرکشان
را بدست قهر از پای در آوردند و چهار پایان و ذخایر
و علایق را از سر تسلط و استیلا بدست آورده مراجعت
کردند و روز یکشنبه ماه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار
از فتح آباد به فیروزی روان شد و از قلعه رجب نور
گذشته سایه وصول بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و
چون دران موضع هیچ کار و لایق صواب اندیش نبود

مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توغه
نهضت فرمود و اغرق را باغنایم و اثقال که جمع
آمده بود در عهدهٔ اهتمام امیر سلیمان شاه بطرف
سامانه روان داشت و او هم دران قلعه روز از
قلعهٔ مونک گذشته نزول کرد و حضرت اعلی بعزم
استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده
بودند ایلغار فرمود و دران روز از ان جتان دیو
سیرت عفریت دیو نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ
فتنه سوز لشکریان فیروز روز بر خاک هلاک افتادند
و زن و فرزندان ایشانرا اسیر گرفته اموال و چهارپایانرا
تاراج کردند و مادهٔ شر و فساد آن شریران که از مدتی
مدید جلک رونسیم ازان حدود بترس و بیم میگذشت
بکلی منقطع گشت بیت زمین دولت صاحبقران

از حد مسلمانی بیرون نهاده کاروانیان را بانواع ایذا
از قتل و نهب تعرض مینمودند وچون آن ناحیه از
انوار ما هجۀ رایت فتح آیت روشنی یافت آن
تاریکان کراه از بیم درمیان بیشها خزیدند وکشف
سر در حجاب تواری کشیدند واکثر آن بیشها نیشکر بود
فرمان قضا جریان نفاذ یافت واز سباه ظفر پناه یکدو سو
با توکل هندوی قرقره ومولانا ناصرالدین عمر تاخت کردند
واز بی آن دندان رفته قریب دویست کس را بقتل
آوردند وجهار پایان ایشان را گرفته وجمعی را اسیر کرده
بعسکر همایون پیوستند گفت [illegible]
حضرت صاحب قران کامکار وقلاع ونهب [illegible]
چون همت عالی نهمت حضرت صاحبقران بقلع وقمع
مفسدان وناراستان وایمنی رهها وسلامت مسافران

وعلیهم الصلوة والسلام مجبول بود مقدم ایشانرا باعزاز
واکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و امال ایشانرا
بلطائف ترحیب و اجلال سرسبز و شاداب داشت
و همه راتبا بمی جاهها کرامایه فرموده قامت حالشان
بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سروسهی بخشید
و دار و غاکماشت که ایشانرا از تعرض سپاه ذره شمار
آفتاب آثار صیانت نماید و روز چهارشنبه دهم ماه امیر
سلیمان شاه باکوجهاکه در نواحی مونک بود بنزدیک شهر
ساماته نقل کردند و آن انجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم
بکنار آب کهکر رسیدند و رایت نصرت شعار که از توهنه
جهت استیصال جتان ایلغار فرموده بود آنروز بکنار آب
کهکر که قریب بساماته بود بدیشان پیوست و چهار روز برای
انتظار وصول اثقال بزرگ و ابنیه بورت توقف نمود

که داشت حشمت جمشید و رای اسکندر ؛ مبارزان مجاهد
بضرب تیغ جهاد از ان حدود بکندند بیخ فتنه و شر
و دران نواحی جماعتی از سادات که رایات جلالت
آیات قدرشان ببراجم تراجم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
أَجْرًا آراسته است و در دیهی مقام داشته اند
و بدلالت توفیق روی توفیق امید ببارگاه خلافت
پناه آوردند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جفّ
القلم برنگین تمکینش فحوای بیت هر در که سعادت از
عنایت بگشاید ؛ مفتاح فتوحش زسر انگشت تو باشد
و ز خاتمت خاتم جمشید بخیرست ؛ انست نشانش که در
انگشت تو باشد ؛ نگاشته بود استعداد یافتند عاطفت
حضرت صاحبقران که سجیّهٔ همایونش از صدق نیت و
حسن اعتقاد بر مودت و ولای عترهٔ طاهرهٔ نبوی علیه

وصایت امیر شاه ملک بود در این روز بمعسکر همایون
ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران منزل توقف
افتاد در روز پنجشنبه هجدهم از کنار رفول کوبله بسعی
و اقبال روان شده پنج کروه راه رفته حوالی فول
بکران مضرب خیام نزول ساختند و روز جمعه نوزدهم
از انجا کوچ کرده بقریه کیتل رسیدند و مسافت میان
سامانه و کیتل هفده کروه بود که پنج فرسخ شرعی باشد
و در ذیل نفتار در صدور فرمان واجب الامتثال
بروان شدن سپاه ظفر پناه جون شاهزادگان و امرا
و لشکریان برسب فرمان هر فوجی براهی متوجه شده
بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همایون پیوستند جنانکه
گفته شد و درین محل حکم قضا مضا نفاذ یافت و تمام
امرا میمنه و میسره هریک بور جل خود نبوره روان

و دوشنبه با نجده ماه ازان محل نهضت نموده حوالی
فول کوپلک مخیم نزول همایون گشت و امراء لشکریان
جرانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیرزاده سلطان
حسین و حمزه ظغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک
بهادر و مبشر و دیگر امرا دست چپ که در غزنی از کابل
براهی که تعیین رفته بود حسب فرمان روان شده بودند
و دران راه هر جا شهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه
را فتح کرده و اهالی آنرا مقهور ساخته و تاراج کرده درین
روز بموکب ظفر قرین پیوستند و روز شنبه شانزدهم
از انجا کوچ کرده و از فول کوپلک گذشته آن طرف طوا
مرکز رایات نصرت آیات گشته و اغرق بزرگ و باقی
لشکر که از راه دیپالپور می آمدند و ضبط آن بعهده شهامت

همین مردی بگفت [illegible] ستان آب داده بر آهرگین
بخت تا نزا توفیق ترک زبهر مزا دل نهاده بمرگ
و روز شنبه بیست و دوم ماه بقلعه اسندی رسیدند
و از کیتل تا اسندی هفده کروه است و روز سه شنبه کیتل
و اسندی که پیشتر کیش محبوس داشتند همه را سابقه
شقاوت و امنکر شده خانها و خود را ساخته بودند
و بطرف دیلی گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار در آن
دیار دیار ندیدند و روز سه شنبه بیست و سیوم حصار
اسندی نهضت فرموده دشش کروه مسافت
قطع نموده حصار بغلغ بور مرکز اعلام ظفر انجام لشکر اسلام
گشت و اهالی آن حصار طایفه از پدینان شنوبه بودند
که دیده بصیرت شان از اشراق نور توحید محروم
مانده کاینات و حوادث را در مبدا و اشیا تکنند

شدند و در برانغار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه و یادگار برلاس و امیر شیخ نورالدین و
امیر مضراب و قماری و تیمور خواجه اقبوعاد و دیگر امرا
و در جرانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایلوتمور و
سونجک بهادر و دیگر امرا و در قول تومان سان سیزده
تومان کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواجی و
باقی تومانات و امرا قوشانات و باین نسق با بیست
کروه مسافت که شش فرسخ شرعی باشد و دو میل بورش
یاساقتی نموده بطرف دهلی روانه شدند بیست سپاهی
بکثرت فزون از قیاس و غبار سم اسپ شان بیم و بیمی
زغریدن کوس شان کاه رزم بهون قیامت شدی جنگ جزه

آمد از بر لشکر یان بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم
از انجا کوچ کرده و سش کروه راه رفته بر لب آب بانیت
فرود آمدند و روز جمعه بیست و ششم امرا بانغار با سپاه
پیروزی شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان
شدند عون ربانی مقارن رایت ممالک ارای سعادت
اسمانی رهنمای عساکر کشور کشای و روز شنبه بیست و
هفتم فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که اولا بر انغار
تا موضع جهانمای که عبارت از عمارتیست که سلطان
فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته
و در دامن آن کوه آب جون که دریای روانست میگذرد
تاخت کنند ایشان برحسب فرمان از قریه کانهی گزین
ان نمای بتاختند احشام و صحرانشینان آن
ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظفر و منصور و

وآثار ایزدان واپس کوبند و بظلمت ازان تعبیر
نمایند و بهره از تقبیل خیرات شناسند ۱۱
دانند و فساد و شرور که در مجاری امور عالم روزه
باهرمن نسبت کنند صالحان لا موثر فی الا اللہ العصمه
تعلیمان آن حصار که ایشان را سالوا میخوانند مجموع
بگیرند نهاده اگر کردون ماثر متوقف قلعه آتش
زدند و تمام سوخته ازان نگذاشتند و روز چهارشنبه
وچهارم ماه رایت نصرت پناه سایه وصول بشهر پایه
انداخت و از قلعه پورنا پانی پت دوازده کروه
اهالی پانی پت دست اضطرار در دامن فرار زده بیرعجز
در دامن اشفا کشیدند و در انمقام هیچ متنفس نماند و در اندرون
حصار یک انبار گندم بود که ازده هزار من سنگ بزرگ که
عبارة از صد و شصت هزار من شرع باشد افزون

محل انداخت شیخی که از پیر عقل ارشاد یافته بود بیرون
آمد و از سر صدق کردن انقیاد را بطوق عبودیت بیاراست
و دیگر سکان قلعه از کبران و نوکران ملوخان پای
جهالت از طریق ضلالت فراترنهاده دیده و دست خسارت
از جسارت و بی باکی باز نداشتند امر واجب الامتثال
باستیصال آن زمرهٔ ضلال صادر شد و عساکر گردون
مآثر روی جلادت و اقتدار بفتح آن حصار آوردند
و از اطراف و جوانب نقب زده نماز پیشین که هنگام
دمیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پسین قلعه را
بگشادند و بیشتر کران در اندرون حصار خانهای خود
را با زنان و فرزندان خود سوخته بودند حضرت صاحبقران
آن شب در بیرون حصار توقف فرمود و در روز سه شنبه
سلخ ربیع الاول فرمان داد و آن نوکران ملوخان متوطنا

غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم حضرت
اعلی از مقابله قریه بنه بر آب جون عبور فرمود و بجانب
حصار لونی توجه فرمود که علف زار دران طرف بود
و همان روز بقلعه لونی رسیده فرود آمد و آن قلعه
در میان دو آب واقع است آب جون و آب هیکن
و آن نهریست بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب
کالپی بریده است و بقرب فیروز آباد بآب جون متصل
میشود و پیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد
باشارت حکم قضا نفاذ ببای آن قلعه آمده بودند و میگویند
میشوم که حاکم آن قلعه بود و ساکنان انجا بون از دانش پایه
و از سعادت بیرایه نداشتند با قدام اطاعت و اذعان
پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده بجنگ
مشغول شدند و چون رایت فتح آیت سایه وصول بران

بجا مرده وفتح شهر کرایند و از برای امضاء این رای
امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و دیگر بندگان درگاه
ازین یورت هم در غره ماه بر حسب فرمان روان شدند
تا جانب دهلی را تاخت کنند. روز دیگر خاطر خطیر صاحب
قران جهانگیر نشاط احتیاط جهانمای فرموده از سریر
خلافت مصیر بر کب فلک شکوه قدسیر برآمد و با فوج
هفتصد سوار رجبه پوش سخت کوش بدلالت سروش
هوش روان شد و از آب جون گذشته آن عمارت
جهانمای نام را بحقیقت جهانمای ساخت و همانا
سلطان فیروزشاه در وضع این نام ملهم شده بود باین
معنی که عمارتش از حضور عالمی در دمی و جهانی در صورت
انسانی جهان نمای خواهد گشت شعر ولیس من
الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد حضرت

ان قلعه هرکه بزیور اسلام متحلّی بود جدا کردند دیگران بی
دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالی حصار را غارت
کردند الا سادات که نور دیدهٔ عالمیان و سرور سینهٔ
اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند
و روز چهارشنبه غرهٔ ماه ربیع الآخر حضرت صاحب قران
از حصار لونی براهنمونی اقبال سوار شد و بلب آب
جون بمقابله جهان نمای فرمود تا گذرهای را بنظر احتیاط
آورده بنفس مبارک تفحص نماید و هنگام عصر بسعادت
بازگشته در معسکر ظفر بناه فرود آمد و جون دهلی نزدیک
بود جهت کیفیت وضع محاصره باشاهزادگان و امرا
استشارت مرعی داشت و رای بران قرار یافت که اول
غله بسیار علوفه جهت عساکر نصرت شعار جمع آورده در
حصار ضبط نمایند و بعد ازان بمعونت تائید آسمانی

سونجک بهادر والله داد را امر فرمود که بمعاونت
سید خواجه مبادرت نمایند ایشان برحسب فرمان باد و
قوشون جون از اب بگذشتند و باتفاق حمله برده دست
جلادت به تیرباران برکشادند مخالفان جون شیوه شجاعت
و دلاوری سپاه ظفرپناه مشاهده نمودند نجات در فرار
دانستند و در صدد نخست روی گریز پیش نهاده جون
حروف تهجی از هم فرو ریختند و سید خواجه مرکب مردی
پیش رانده به سنان آتش بار آب حیات آن
بادپیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی مردم
از ایشان تلف شدو در حال کر بر پیل جنگی بیفتاد و
سقط شد و عقل دانشور از وقوع این اثر بطلوع افتاب
فتح و ظفر متیقن گشت جه رای صایب از گریه ابر بهاری
بخندهٔ ریاض استدلال کند و بصیرت ثاقب از هزیمن

صاحب قران کیتی کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط
فرمود که محل رزم و جدال و میدان محاربه و قتال بی
مناسب تر افتد و علی سلطان تواجی و جنید بولدای
که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علی محمد سلف را گرفته
آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و اخبار
محمد سلف عرضه تلف گشت و در اثنای این حال ملوخان
با جهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت پیل
از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بنزدیک خیمه
رسید حضرت صاحب قرانی در کنف حفظ ربانی از آب
بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سیاد خواجه
و مبشر با سیصد مرد بمقابله و معارضه منغلای ایشان
مشغول گشته نبرد کنان تا کنار آب بیامدند و دران
حانبران حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحبقران

حضرت صاحبقران با انکه در امور سلطنت وجهانبانی
ومصالح رزم آزمای وکشورستانی موید من عندالله
بود بنفس مبارک در جندان مصاف ومعرکه وجنگ حاضر
شده بود که هیچ سردار سپاهی پشه را دست نداده باشد
تا پادشاهان ذوشوکت چه افتد لاجرم دران موضع
مجمع خاص وانجمن مشحون باعاظم ماجد وخواص زبان
مبارک که ترجمان ملهم دولت بود برگشود وبعبارتی
که جانها نثار آن سزد توره ویاساق سلاطین
قدیم درغراب معارک وحروب ادا فرمود وقواعد
نبرد آزمایی وصف شکنی ورسوم تیغ گذاری ودشمن
فگنی گزارش نمود وقانون حمله بردن وبلجه دریای
وغا در رفتن وطریق کوشش نمودن واز کرداجها
بیرون آمدن وجمیع اداب پیکار وشرایط رزم وکارزار

نسیم بهاری بدمیدن روایح کلبرگ طرب انتقال نماید
بست بکاری که اقبال یاری دهد از اول اساسش
بخوبی نهد جو اول قدم خصم باید کزند بنصرت دهد
مژده بخت بلند کفت ودر نقاره کردن رایت
نصرت شعار بجانب شرقی قلعه لولی وقتا اسیران کفا
که در اردوی کیهان پوی جمع آمده بودند در روز
جمعه سیوم ربیع الثانی برایت فتح آیت از مقابل جهان
نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقی قلعه
لونی مضرب خیام نزول فرخنده کشته قبه بارگاه خلافت
پناه باوج مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت بشنا هزاران
بزرکوار و امرا نامدار و سرداران قوشونات که بتاخت
رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر آمدند و خاک ساحه
درکاه عالم پناه توتیای دیدهٔ دولت ساختند و

منزل کم پیش صد هزار هندوی بی دین از کبر و بت پرست
اسیر کشته اند و در معسکر ظفر پناه جمع آمده و در حساب
که روز جنگ با مالی دهلی میلی نمایند و هجوم کرده با ایشان
پیوندند و برحسب اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر
و پیلان بیرون آمده بودند اثار برشاشت و خرمی
در ایشان ظاهر شده بود و این معنی را نیز معروض داشتند
بنابرین یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که بنوعی هندوان
که در دست لشکریانند بقتل آوردند و هر کس که امتثال
امر تاخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه
و مالش از ان انکس که تقصیر او را بعرض رسانند بر
حسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بی دین
به تیغ جهاد بگذرانیدند از ان جمله مولانا ناصر الدین
عمر که یکی از زمرهٔ ارباب عمایم بود با بچه هندو خیل

نبوعی در سلک بیان کشیده که اگر بروزگار سعی داشتی اصنا
نمودی و برجان نگاشتی که هرکسی در بوانشار و جز انغار
و قراول و قول در کدام مقام بایست و چگونه عنان
در عنان یکدیگر بپوندند و حمله مخالفان و معارضان را
چگونه رد کنند حاضران جمله کوش هوش را از استماع
آن کلمات حکمت سمات که دعوی کلام الملوک ملوک
الکلام از ان مبرهن می شد بر لوئ شاهوار ساختند و
زمین عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص
بدعا برکشادند که بیت درفش و سنان از تو فیروزباد
درخشنده تیغت عدو سوزباد ستاره روشن بر رضای تو
فلک بر سر دیده جایت کند سر سرکشان زیر پایت بود
همه ورد اختر ثنای تو باد و در همان روز امیر جهانشاه
و دیگر امرا بعرض همایون رسانیدند که آب سند تا باین

وآن جراغها رخشنده نورانی افراخته وافروخته قدرت
بی علت اوست تعالی وتقدس بیت زسعد وبخس
کواکب ایا تو راحت ورنج ... که غرقه اند همه بحر وبادرین
ولاغر وحضرت صاحبقرانی که مظهر آثار قدرت قدیم
قادر باشد از مقارنه تحسین غم وشادی بخاطر خطیر
راه دهد وهمایون ذاتی که ازیمن وجود مبارکش
نامهید بزم دولت سازبهجت واهتزاز نوازد وخورشید
اوج ملک وملت درزروهٔ شرف ورفعت رایات
افتخار ومباهات افرازد چگونه ازاندیشه اثر نظر
اختر معظمات مهمات را درعقده تعویق اندازد
رایت ورای شریفش تازعدل افکنده اند ... نور برجرخ
بلند وسایه بردهر خراب ... روشنان سقف گردون فارغند
ازاحتراق ... ساکنان ربع مسکون ایمنند ازاضطراب

داشت و با انکه هرگز کوسفندی ذبح نکرده بود در آن
روز امتثالی فرمان را هر پانجده راطعه شمشیر غزا ساخت
وحکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان هر ده نفر
یک نفر در آن یورت توقف نمود و زن و فرزندان
وستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند
و بعد ازان عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین
همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمدند منجمان
منجمان و اختر شناسان در باب اوضاع فلکی بوشیده
بحثی میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند
حضرت صاحبقران باک اعتقاد از قضیه اهل التشریه
والتقدیس لا یومنون بالتثلیث والتدلیس
علامات نجومی را اعتبار ننهاد و دست توکل بعروه
عنایت بروردگاری زد که این سقف فیروزه فام ایمانی

زمین از انها که آدمیان و حیوان خورند تا بون فراگیرد
زمین پوششهای رنگین و آراسته کرد و کمان برند
اهل آن که غله و میوه ازان می توانند گرفت و منفعت
زان خواهند یافت برسدیان حکم پادشاهی باز روی
و آن رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه نبودی
دین روز نبود و همچنین مبین و مفصل میسازیم آیات
و علامات را از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند
در بدایع صنایع آفریدگار جلّ و علا و چون نیت دین
فلان حال شهر بود و اما لی آن برآمدن این آیت
دلیلی باشد روشن بر زوال اقبال مخالفان و
نقصان و خسران ایشان زیرا که نیت ملوخان که روی
رزمه سیاه و پشت و پناه کشور هندوستان بود تغلب
نمود و این آیت از سورهٔ نحل برآمد ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا

روز دیگر وقت صباح که هنگام فوز و نجاست آنحضرت
بعد از نماز بامداد و فراغ از اداء وظایف باراده بمشورت با
وکلام سبحانی که لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا
مِنْ خَلْفِهِ او واجبت رفتن بشهر دهلی مصحف مجید
بفال بکشاد و این آیه از سوره یونس برآمد اِنَّمَا مَثَلُ
الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا کَمَاءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ
بِهِ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا یَاْکُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ
حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّیَّنَتْ
وَظَنَّ اَهْلُهَا اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ عَلَیْهَا اَتٰیهَا اَمْرُنَا
لَیْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا حَصِیْدًا کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ
بِالْاَمْسِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ
فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی
این جهان مجموع بآب باران است که آمیخته شود بوی رستنهای

آب معسکر ظفر آب گشت لشکریان رعایت حرم را
خندقی فرو بردند متصل بیشه که آن را آجمه
بهائی خوانند و از شاخ درخت و چرم حصاری
ساخته شد و در پیش خندق کاومیشان را
و پای در هم بستند و در پس چرخمها برآفرآختند

[illegible] تو آفتاب هدایت انتساب وحی آسمانی که از
آسمان سبحانی نفس دمساز هاجری سید البشر
فی الارض مرا اغما کثیر اوخته برساخته از دل
و اقفال اسرار تنزیل می تابد و بر پیشگاه
ضمیر منیر مستشقان از هر تاویل می افتد
روشنست که هر موفق سعادتمند که از برای صانع

عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ
مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا
هَلْ يَسْتَوُونَ باری تبارک وتعالی درین آیه مثل
زده کافر ومومن را بحال بنده زرخریده را جز که قادر
نباشند بر هیچ چیز وآزاد مردی که از فضل خدا تعالی
رزقی فراخ وبهره تمام یافته باشد وانها پنهان واشکارا
نفقه کند وبخشش نماید هرگز برابر نیکدیگر باشند ازین دو فال
خجسته که بغایت مناسب وموافق حال افتاد سر از
قرآن وکمال لطف وعنایت ربانی نسبت بحضرت صاحب
قرانی بظهور پیوست انَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرٰی
لِاُولِی الْاَلْبَابِ حضرت صاحب تایید اعتماد بر فال
قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از کنار آب
جون بعون الهی سوار شد واز آب گذشته دیگر طرف

سبیل الله باموالکم وانفسکم بود واز
نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران مویدین
بدور بر توفیق مصمون بیت بگیر قبضه شمشیر عدل و
جنبش کن بابکر و همه بنیاد شاهی هرانکه شهد
ان لا اله الا الله سر نکوید از تن او کن سر تن جدا
روی بمعتبلن نهضت غزا و جهاد بصوب ممالک
بندوستان نهاد بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر رفیق
موکب همایونش استقبال نمود و چنانچه شرح داده شد
بسی بقلاع و حصون مسخر فرموده از خبث وجود کفار فجار دلی
و دیار بدکردار پاک ساخت و در ختم ربیع الثانی
سنه ثمان بدقیقه حکمت فاطر السموات والارض
عظم سلطانه آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر
و انتقام یعنی ترک حصار فیروزه فام بهرام خون اشام

خدای پیهما سبحانه و تعالی مرا رخت مهاجرت
او طان برطاوت مواصلت اجتنا و غلال
اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد
... انه سکونیدگی درگاه جل و علا تلجی منعب
و مشقت و غربت را بکام همت گوارا
... زلال آب شیرین ساخته در ... ظل
... از سرحال و خوف سر بیند شد هر
درمغانم و ابتغوا من فضل الله بنی غنایم از علم
فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات متوبات
اخروی نایل گردد هر کو بکام صد در یزه
روان شود بر منتهای همت خود کامران شود
تخصیص که قلبه نیت از ضفار طویت افضل اعمال و
اشرف عبادات باشد در مسرح انظار قصد و اهتمام در حرکت
... مجرد انتظام در سلک مخاطبه آل تو منو ... بعد ... بحاه

برانغار ان فرشکوه شاهزاده کامکار پیر محمد جهانگیر امیر
یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر مغلب و قاری
و تیمور خواجه اقبوغا و دیگر نوئینان زینت بذیرفت
بست جو خسرو صف میمنه راست کرد ز تیغ اژدها را
دهن باز کرد و جرانغار او فورشوکت امیرزاده
سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهان
شاه و شیخ ارسلان و دیگر امرا را پیش باقت بیت
صف میسره هم بیاراست چست یکی کوه کفتی ز پولاد
و هر اول بصرامت و شهامت امیرزاده یتم و
شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر
امرا انتظام کرفت بیت هراول چنان کرد آن شیکاه
که در حیرت افتاد ازان مهر و ماه و ماجه رایت
نصرت آیت صاحبقران از اوج قلب و القلب

منسوبست علی الصباح که بفوز و نجاح خاقان مشرق
منتسب آفتاب در معرکه سپهر رایت طلوع برافراخت
و سپاه شاه سیاه جتر شب را نهریت داده جهان
پناه کردون و کهنه دهلی دهر بوقلمون را نوحشت
هندونژادان ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
بر داخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحبقرانی
مطلع تائیدات آسمانی برتو التفات و قهر دشمن
و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت وجه مناد
بر عدد لشکرش وقوف ندادند جهره گشای دیده بصیر
گمان را طاقت فوجی ازان کرانه طوفان
صد یک ازان بود و غوطه داد جهانرا و بسعادت
و اقبال سوار شده صفوف عساکر ظفرقرین محفوف
بعون خیر الناصرین برحسب اشارت عنایت شعار

آن سرزمین بدین بسق و آئین صفها آراسته بلده هزار
سوار مکمل کینه گزار و چهل هزار پیاده جنگی با اسباب
و الات حرب و پیکار روی مقابله و مقاتله بکارزار
آورده و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود و
چون دریای خروشنده از باد سیاست بجوش آمده
همه را بسلاح و کیجم مرتب داشته و بر دندانهای ستون
کردارشان دشنها زبردار کرده و بر پشت پشته
مثال هر یک از چوب تختهای مخوط محکم ساخته و بر
هر تختی ازان چند ناوک افکن و جرخ انداز در ممکن کمین
کین کشیده نشسته و تختش داران ورلغذاندازان
در پهلوی صف پیلان آماده جدال و قتال ایستاده و
با این همه معارضه بان سپاه از سوار و پیاده و اگرچه
اصناف مضاعفه ان بودندی در نظر جلادة فوجی

مستقر سلطان الروح بطالع وخنده برآمده انوار فتح
وفیروزی بر مفارق همکنان کستر ویست زقلبی که چون
کوه فولاد بود بنا بنده را قلعه آباد بود بعون صمدانی
لشکری آراسته کشت که تا جمشید خورشید شهسوار مضمار
جهار بست ومیدان آسمان جولانگاه شاه ماه وسپاه
انجم جشم زمانه برجنان انبوهی نیفتاد وسپاهی بان کثرت
وشجاعت روی جلادت بزرسکاهی ننهاده
فراوان بسه جمه شد پیشه ازین ندیده کسی لشکری بیش
ین وبدین لسق وترتیب پیش راندند واز جانب
سپاه مخالف قلب مرکز رایت سلطان محمود نیره سلطان
فیروزشاه کفت با ملوخان ومیسره در اهتمام طغی خان
بود ومیر علی موجه وجماعتی از سروران کشور هند ومیمنه
درجیز ضبط ملک معین الدین وملک ماتین وسایر سالاران

شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشی و مولانا عبد الجبار
بسر اقضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمی بزبان
اشفاق واشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود
ایشان از دشت آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه
بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل
که خواتین و عورات باشند و نه عجب بیت
دران زمانکه بودیم جان شکفت مدار ۰ بزرجا زناهید
اکر خزو بهرام ۰ وچون حضرت صاحبقران آن دغدغه
از لشکریان تفرس نمود برای اطمینان خواطر شرایط
جزم مرعی داشته فرمان داد که ارجبها پیش صف
لشکر حصاری سازند و در پیش آن بحفر خندق قیام
نمایند و در پیش خندق کاومیشان را بهلوی هم داشته
کردنها و پایهاشان را بجرم کاو برهم بندند و خارها خشک

از عساکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان را
دیگر ندیده بودند و از افواه و السنه شنیده که هیکل شان
از صلابت بحیثیتی است که تیر و شمشیر بران کارگر نیست
و قوت شاه بمرتبه که مزیدی بران متصور نه درختان
قوی را بباد حمله از بیخ برآرند و بناهای عالی را باشارت
بهلوی ویران سازند و هنگام کارزار بخرطوم ثعبان
کردار اسب را با سوار از زمین در ربایند و بهوا برافرازند
و از کثرت سماع این مبالغها که در پیشتر طباع مذکور می
باشد دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود و چنانچه
در وقت تعیین مواضع سروران و اعیان مرحمت
حضرت صاحبقران که در همه حال شامل احوال اهل
علم و کمال بودی از جمعی علماء رفیع مقدار که ظفر کردار
ملازم رکاب همایون بودند خواجه افضل سبزه مولانای

خضوع وسجود خشوع وتشهد یقین وایقان وسایر ارکان
تسلیم وانقیاد کان دوگانه از برای یگانه حقیقی بگزارد و
پیشانی مسکنت وابتذال برخاک تضرع وابتهال نهاده
از حضرت ذوالجلال نصرت واقبال طلبیده واصلا
سعی وکوشش خویش وکثرت اعوان وانصار جلادت
کیش را درمیان ندید بیت شه پاک دین درمقام نیاز
همی گفت با داور پاک راز که ای برتر از معنی برتری
که داند ترا جز تو مدحت گری همیشه رضای تو جویم بجان
براه ثنای تو پویم بجان ندارم عزیزی بگنج وسپاه
ترا در همه کار دارم پناه کرم کرده بارها بارها
ازین بار هم لطف کن کارها که جز تو ندارم امیدی بکس
کس بی کسانی نیاید برس لاجرم بی توقف میامن
استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت واز

بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که بیاورگان آنرا
نگاهدارند و چون پیلان حمله آوردند و در راه ایشان افشانند
و چون عنایت ازلی درهمه یار یاور صاحبقران کامیاب
بود پیش ازان آفتاب فتح از مطلع اقبال برآمد که
اینها بکار آید و دران حین که لشکر جانبین بهم نزدیک
شدند صاحبقران موید باک اعتقاد درمیان لشکرگاه
بدامن بشته بهالی بربالای سوار ایستاده بود و اوضاع
اطراف و جوانب را بنظر احتیاط درمی آورد و چون
تلاقی طرفین مشاهده فرمود جنانچه عادت سعادت
آثار آن موید کامکار بود در هر کارزار بقدم صدق
پیاده شد و روی اخلاص و نیاز بدرگاه بادشاه بی
انباز آورد و بتکبیر صدق نیت و صفا رطویت عقد نماز
بست بقیام توجه تمام و قراءة کلام ملک علام و رکوع

دست راست روند و جمعی دیگر از امرا رقوشون را بمدد
هراول نعتاد و ایشان نزادشت و دل قوی کشته و فتح و فیروز
جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلان را
با آن شکوه و هیبت کا وصفت زبون میرانند و از فر
اقبال صاحبقران بی همال و برکت آن کرامت که
اظهار فرمود همکنان را از این معنی مایه استظهار و اقتدار
افزود و آثار جلادت و مردی از آن دلاوران در
اقطار عالم انتشار یافت و بتعادی روزکار آرایش
اوراق لیل و نهار کشت و همان مثل شد که شیر شکار
نه وطعمه دیگر جانوران باشد که در پناه حمایت او
روزکار گذرانند بیت اگر برفروزی زمه صد چراغ
نخورشید باشد بروز نام داغ و صورت حال و کیفیت
آن محاربه و قتال چنان بود که بیت

غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت بروز کار روشنان
ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران موقف رو
نمود آن بود که چون آن حضرت با دار بار و عرض
نیاز مشغول بود بعضی امرا که در براول بودند مثل امیر شاه
ملک و الله داد را در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحب
قران از لشکر قول برانغار را و ما بندگان را مدد فرستد
نشانه قوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد
چون آنحضرت از توجهی که داشت ببرداخت و روی
دولت از کمکونه خاک بجده کاه برافروخته بود احوال
لشکر منصور آورد فرمان داد که علی سلطان تواجی و از
تومان رستم طغی بوغا که سان سز بودند در سلک لشکر
قول انتظام یافته مرتب ایستاده بودند الطون بخشی
و بسری و موسی و کمال با قوشونات خود معاونت لشکر

که بیرون تاختند، لوای شجاعت برافراختند، زرین کوهها
جست برخاسته، بشمشیر عمر، عدو کاسته، و با تیغ ظفر
نگار جون شیر غران در طلب شکار از پس ایشان درآمدند
و قریب بانصد ششصد کس را بیک حمله بر خاک هلاک
انداختند بعد سیاست درآمد بگردن زنی، زچشم
جهان دور شد روشنی، و در قبل برانغار شاهزاده محمد
لشکر سهر حمله ستاره عدو خود را از جای برکرده بر دشمنان
حمله بردند و امیر سلیمانشاه نیز با دیگر کوه توازا در زیر
ران تیز کرده عنان همت جلادت سر و شاهزاده
محمد بتائید دولت سرمد پیل را تشمیر رسانید و بهادران
برانغار با لفاق میره سیاه بدخواه را که در اساس
تاراج با ستخلاص طغی خان منوط بود از هم فرو ریخته
براندند و از حوض خاص بگذرانیدند و در جرانغار امیرزاده

چو گشت از دو سو لشکر آراسته ۰ جهانه ببر خاش برخاسته
یلان رایت کین برافراختند ۰ کوبرکه زنان سوران انداختند
ز غریدن کوس خالی دماغ ۰ زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ
ز فریاد روئین خم از پشت پیل ۰ تو گفتی جهان کوفت کوس رحیل
در اکار هندی درآمد بجوش ۰ ز ایوان کیوان گذشته خروش
بجنبش درآمد دو لشکر زکین ۰ زان جنبش ز اجا برآمد زمین
روا رو برآمد ز راه نبرد ۰ هر اسی درآمد بجان مرد
ز بولاد پوشان لشکر شکن ۰ تن کوه لرزید بر خویشتن
قراولان ظفر قرچقای سونجک بهادر و سید خواجه بهادر و
الله داد و نصرت قمارن و معاین تمور بهادر و محمد درویش
و دیگر دلاوران جون سپاه مخالف را بدیدند از مصاف
برانغار در آمده کمین کرفتند و جون قراول دشمن پیش
آمد و از ایشان در گذشت بت بدان زان کمین

حضرت صاحبقران بر صف پیلان جنگی زدند و درمیان
آن تنگان بهارستون هیکل بجار ستون روان درآمدند
و پیلبانان را از قله آن کوهها نگونسار ساختند و به تیر
و شمشیر خرطوم افزار صف پیلان را مجروح میکردند و
انداختند بیت فکنده همه دشت خرطوم فیل
فتاده تن کشتگان چند میل ... ز خرطوم فیل و سر جنگجوی
همه دشت باشیده چون رود کوی ... کیا با مغز سر آلوده خشت
ز کشته زمین سر بسر توده کشت ... مبارزان ممالک هندوستان
از بیم جان حرکة المذبوحی میکردند و بقدر قوت توان
از جلادت عشوه دست برد مینمودند اما چون پیشه
باشد با دیه حدیقه ضعیف نهادست و بهلوی مقاومت
با شیر زیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت آهوی
ناتوان اخر الامر هزیمت یافته روی عجز بگریز نهادند

سلطان حسین وجهانشاه بهادر وغیاث الدین رحمان
و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامکار و زخم تیغ و سنان
آبدار آتش بار میمنه مخالف را که بشوکت و تمکین ملک
معین الدین هاتین کوه آهنین مینمود بکار برهنه بشکسته
براندند و از عقب ایشان روان شدند و امیر جهانشاه
که قبل ازین غار بود از عقب دشمنان درآمده بدروازه
دروازه رسیده بود ... جود تمون بحیله بازپس تاختند
سنان را بگردون برافراختند و چون قلب دشمن با میلان
آیات حمله آورد امیرزاده رستم و امیرشیخ نورالدین و
امیرشاه ملک بمقابل ایشان درآمده کوششهای مردانه
نمودند و امیرشیخ نورالدین شمشیر رسانیده امیرشاه ملک
داد مردی داد و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه دیگر
امرای قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوه دولت

جوشیران کند پیل جنگی اسیر وجون ارمهب عنایت آفریدگار
نسیم فتح وفیروزی برلایت نصرت شعار وزید ومخالفان
بیکبارگی بشکست داده رو به فرار آوردند صاحب قران
سعادت قرین وقت نماز پیشین بدروازهٔ دهلی رانده
وباروی انرا بنظر احتیاط درآورده عنان یران کیهان
نورد ازانجا برتافت وبکنار حوض خاص بدولت و
اقبال نزول فرمود وحوض خاص دریاچه ایست از
مستحدثات سلطان فیروزشاه وسعت آن بمرتبه ایست
که تیر پرتاب ازیک طرف او بدیگر طرف نمی رسد وچون
درموسم بسیاران ازآب باران پرمی شود یکسال تمام
اهالی دهلی ازان برمیدارند ومرقد سلطان فیروزشاه
برکنار آن واقعست وچون آن محل ازحلول موکب
معلی مزین ومحلی گشت شاهزادگان وامراوارکان

فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل صورت حال گشت و سلطان محمود و ملوک
گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه ببستند و امیر
زاده خلیل سلطان از جرالعار بیرون می تخت جوان
و عرب حسام زمرد فام یاقوت افشان از
پیلان کیفیت استظهار معاذیر بان قوی بود یکی در
قید اسار آورده و پیل بانانکو منهار زده بطریق کاو میشد
که دهقان بان زمین شیار کند براند و بحضرت بادشاه
روی زمین رساند بیت جو یاری دهد لطف پروردگار
چه پیل قوی چه کاو نزار ۰۰ جو بازوی دولت کشاید
سر شیر گردون در آید بند ۰۰ بر اقبال زین به چه باشد دلیل
که طفلی ز خیلش بکالد بپیل ۰۰ کجا بوده شهزاده ارجمند
هم از بانجده سالگی پیل بند ۰۰ هنوز از لبش بوی شیر

آن صاحب قران بی همال بیقین می پیوندد که ذات
بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار
و بدایع اطوار بوده باجنان قهر و سیاستی که از ذکر موافق
جلالی در هر مقام معلوم میشود رقت قلب و تنکدلی
بحیثیتی که چون شکر میگزارد و وظایف سپاس بروزگار
بجای می آرد آب از دیدگان روان میدارد و اشک
نیاز بر چهره خضوع و خشوع می بارد و با وجود اشتغال
ظاهر به تمام عالم نور حضور باطن بمثابه که هر حاجت که
بندگانش را هنگام ضرورت به خاطر میگذرد از پیشش
در نمیگذرد و مصلحت از کار می بندد و اصابت رای
بحیثیت که مدت عمر هر تدبیر که بگذشت اندیشه بلوح
ضمیر منیر منگاشت بعینه صورت تقدیر بود که واقع شد
از اندیشیده یک سر مو تفاوت نداشت و کمال شجاعت

دولت دریا به سریر علی حاضر آمده بیت همه بوسه داوند
روی زمین نهادند بر خاک راهش جبین بندگی بسته
میان از پی جاکری بکشاده زبان ثنا گستری بگشاده که بر خسرو این
فتح فرخنده باد جهانش مطیع و فلک بنده باد و بعد از اقامت
مراسم تهنیت آثار شجاعت و مردانگی که از شاهزادگان و
امرا و بهادران صدور یافته بود و غرایب امور که بفر دولت
قاهره دران مصاف از هر کس بظهور پیوسته بعرض رسانند
حضرت صاحبقرانی را از ملاحظه وفور نعم الهی بر جسم
مبارک روان شد و رقت فرمود و شکر باری تعالی
که او را از عالمیان برگزیده جنان فرزندان نامدار و امرای
و انصار خدمت گزار ارزانی داشته اند بجا آورد و فرمود
و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی
و جلادت را دعا کرد و الحق از تامل و تدبر در مجاری احوال

بادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش شمه بود
توان یافت بیت گواهی دهد در جهان خاک و آب
جهان بر فلک چشمه آفتاب که چون او نبود دست شاهی تهی
نه در جستش و کوششش و نام و ننگ فریدون گنجور و نامدار
سنوجهر و اسکندر کامکار نبودند در عهد این بادشاه
وگرنه شدندی در اخاکراه جهان کو مجو مثل این تاجور
مگر هم ز اعقاب این تاجور جو سلطان دین دار دانش ورده
شه مشتری فر کردون شکوه مغیث خلایق بداد و دهش
سکندر مصاف و دارا نشش شهنشاه ابوالفتح نصرت قرین
ملاذ سلاطین روی زمین سمی خلیل الله و از احترام
فروزنده نامش سلطان تمام جو سبق عنایت جنابش ز اقبال
گرو ملت و ملک یابد کمال در اسمش اشارت باین هر دو

ودلاوری بدرجه که از مبادی حال تا حین ارتحال کمتر ان
ازین سرای فنا و زوال برتافت هرگز در هیچ ورطه
دهشت وانفعال بخاطر خطیرش راه نیافت و این معنی
دلیل روشن است بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت
حق بیت دلی را که از خود تکردی تهی ۔۔ نه از جرخ ترسد
نه از انجمش ۔۔ جو تو هستی از جرخ و انجم چه باک ۔۔
بهاست آسمان بر زمین زیر خاک ۔۔ لاجرم از قوة سلام
وحسن اعتقاد قول منجمان بس پشت اعراض میکرداند
روی توسل بوی تفال از کتاب کریم آسمانی می آرد
از غایت اخلاص و اختصاص بر مراد که موقف دعا از
حضرت کبریا سئالت مینمود محذره استجابت از منع
بی توقف میکشایند اما حکایت عدلت و کرامت و داد
و دهش و مرحمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف

ندارد صور نزد معنی رواج ∴ کمالات این بادشه معنویست
نه تنها جهانگیری و خسروست ∴ بصورت جهانگیر و صاحب‌سریر
بمعنی ز ستر ولایت خبیر ∴ کشوده در معرفت بر دلش
حجابی نمانده ز آب و گلش ∴ بصیرانش از رعب لی مع الله
درونش بعلم لدنی منیر ∴ دلش غرق انوار حق الیقین
بصورت دهد داد دنیا و دین ∴ خلافت که ظل خدائی بود
شهی راست کیش پادشاهی بود ∴ جهان بادشاهی باین داد
زهی محض فضل جهان آفرید ∴ خدایا ز ایب عین الکمال
نگهدار این شاه را لایزال ∴ دلش را ده از لطف خود توشه
عدلش بیارا بمهر و بخشش ز تو ∴ بمانا فرمان ده و کامران
فزون ز آنچه عادت شمارد جهان کفایت کند در گزاردن

سلطان محمود و ملوک جهان از تسخیر و فتح هند و ابلغار تو
حضرت صاحبقران از عقب ایشان چون

لقب بی گمان زآسمان یافتست ‌ ‌ ز مبدا سمی خلیل خدا یافتست

بفرجام سلطان فرمان روا ‌ ‌ بدولت فرازنده کاخ شرع

بگوهر فروزنده اصل و فرع ‌ ‌ بنیروی عدلش قوی پشت دین

بعهد شر حرم گشته روی زمین ‌ ‌ فلک را حریم درش قبله گاه

جنابش ملوذ جهان را پناه ‌ ‌ جو تیغش کشاید زبان در ورد

کند شرح انا فتحنا ادا ‌ ‌ ز کلکش تفسیر نون والقلم

عقود جواهر شده منتظم ‌ ‌ دلش بحر و دست ابر بار الهم

کفش کان و اعصاب جوهر ‌ ‌ بنانش از نیع برین قلم

بصولت زرستم بحشمت زجم ‌ ‌ حدیث جم و رستم ار اکتم

ولی قدر ممدوح خود کاسم ‌ ‌ جم از بنده خرد ... فزود

بی موکبش فخر اصطخر فرس ‌ ‌ دگر کین ندرد بباد برد

مرصد جو رستم برآرد بکرد ‌ ‌ مفاخر عدد کرده شد مدحت

ولی در مقام ستایش خطاست ‌ ‌ مبالات صولت شمشیر و تاج

بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاری از کریختگان
فرو آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملوخان
سیف خان که بملک شرف الدین اشتهار یافته بود و
خداداد اسیر کردند و بازگشتند و صدر المهذب الدوله
دیگر را قوشون را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان
برون رفته بودند و دیگر دروازها شهر قیام نمایند تا کسی از
شهر بدر نرود و در چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاول خسرو سپاهیان
خسرو سپاهیان مانند رایت منصور خاقان با حقوق
از افق فیروزی برافراختند حضرت والد بکشتی شتافته بدروازه
دروازه فرموده در عید گاه نشست و آن دروازه را دروازه
شهر جهان نما است و در مقابل حوض خاص واقع شده و
در انجا بارگاه زده سادات و قضاة و اکابر و اشراف
در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه شتافته و عز بساط

سلطان محمود با الوخان شکسته و عقد دولت و شوکت از
هم گسسته بشهر در آمدند از ان حرکت که کرده بود و زود جرانی
که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت
حاصلی نداشت همدران شب چهارشنبه که زمانه جوان
هندوان تیره روز جامه در نیل سوگواری نبرده بود
سبی کز سیاهی دران بایه بود که از ان نور در تهمت سایه بود
فلک بارگه را برانود نیلی سراب ان مانده دریای نیل
جوان نیمه از شب گذشت سلطان محمد از دروازه هوای
و الوخان از دروازه برکه که هردو در جانب جنوبی جهان
پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در بیشه و سایان
آواره گشتند و چون حضرت صاحبقرانی آگاهی یافت که
سلطان محمود و الوخان گریختند امیر سعید تمو خواجه اقبوغا
و خاندسعید سلدوز و الطون بخشی و غیره در عقب ایشان

رشیدی که بایشان رسید سال رخا، زفتح شاه و رخا پرکیت
خود این نهفته نماند برای اهل فکاک زابیاری نصرت بباغ و دولتشاه
بسال چارکل فتح هند شد بوبا. و مجموع پیلانرا راسته و کرکن
آنچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه حاضر
گردانیدند و پیلان همه بر سم خاک بوسی سر بر زمین نهادند
و مانند جمعی که امان خواهند بیکباره نعره برداشتند و صدمه
میل کوه بگرجنگی در تصرف بندگان حضرت درآمد و بعد
ازمراجعت بعضی ازان از برای شاهزادگان بممالک
فرستادند و بعضی بسرقند آوردند ازان جمله دو زنجیر
پیل ترتیب بردند و یکی ششصد و پنج زنجیر بجهات و یکی بشصت و
شش شیخ ابراهیم و یکی پانزده زنجیر بطهرتن و روز آدینه
دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر مامور گشت که با دیگر اکابر
اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بودند بشهر درآیند و خطبه

بوس دریافتند و فضل الله بنیابت بتوخان بزر با
سایر اهل دیوان دهلی خاک آستان سلطنت نشان
را سرمه دیدهٔ اقبال ساختند و جماعت سادات و
علما و مشایخ و اشراف و کلان و نوئینان توسل نموده امان
خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه
و دیگر امرا در هنگام مجال حاجت باشارا عرضه داشتند
مراحم بادشاهانه ملتمس ایشان را رقم انجاح کشیده و اهالی دهلی
را امان بخشیده بزم معهود و نوق فتح آیت باتفاق رایات عالیات
والویه را آورده مطلعانه بشارت فتح و فیروزی احصار
فیروزکاه بهر کدرانیدند و وجهت ضبط تاریخ این واقعه
افتاد بیت جهار شد هشتم ربیع دوم ز کرفت خسرو
صاحبقران دهلی را ز فتح شاه که مجموع بشری تاریخ
شود معین و خورشید بود جدی آمد تو باش کونکه بکام
دوستان

در اطراف واکناف جهان و اقطار ربع مسکون از کران تا کران
جهان انتشار یافت بیت جهان شد بر آوازهٔ فتح
ز بر جایی تا بیکساله راه ... فزود اهل اسلام را خرمی
دل مشرک از خوف و خشیت غمی ... ازان اهل ایمان با من اندرند
کز اوکاوان خون دل میخورند ... و تبکجیان دیوان برحسب
فرمان قضا جریان بشهد در آمدند و مال امانی توجیه کرده محصلان
بتحصیل آن مشغول شدند و چون صبح فیروزی از افق اقبال
بر آمده بود و عروس مراد در این بزم امانی و آمال جلوه گر
شده بکامان دولت و ندیمان بزم عشرت زمزمه این ترانه
از پرده در نحواهی در هنگام مجال بساط جلال میرسانیدند
که بیت همان به که چون بگذرد روز رزم ... همی تازه گردد
سبستان بزم ... خوش آید چو دشمن بزیر دشکست
بر و بوستان را بعشرت نشست ... زمانی ز شغل جهان

بالقاب همایون حضرت صاحبقران بیارایند و پیشتر معهود
انجا جنان بود که در خطبه نام فیروز شاه و دیگر سلاطین گذشته
یاد میکردند بحکم اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل آن رسم
را رقم نسخ کشیده خطبه بنام مبارک حضرت صاحبقران
زیب و زینت یافت و لاغر و خطیب منبر نه بایهٔ افلاک
خطبه ممالک هفت اقلام بنام نخجسته فرجام آن پادشاه
کردون غلام آراسته بود و منشی دیوان جعلکم خلائف
فی الارض منشور خلافت روی زمین باسم جلالت
امیر آن جمشید اسکندر تمکن موشح ساخته دبیران
لطایف نگار و میثار فصاحت شعار بلاغت نثار ذکر
فتوحات نامدار بقلم مشک بار آورده حرآن ابشارت
بزرگ را بمسامع اهالی هر بلاد و دیار رسانیدند و آوازهٔ
غزوات وصیت مآثر و مقامات حضرت صاحبقران

هفت کشور: غمی باد اکه او شادت نخواهد: خراب انکس
را بادت نخواهد: سری کز طوق تو جوید جدایی: مباد
از بند پیدادش رهایی: مبادا بی تو هفت اقلیم را نور
غبار بشم رخم از دولت دور: روز بخشش شانزدهم
ماه فوجی از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع شده بودند
وچون سباع شکار جوی که در کله کوره آهو افتد
و مانند عقاب شکوه مند که قصد مرغان ضعیف
نیت کند بر مردم حمله می بردند و متعرض رعایای
شده: عظم جهانمطاع بصدد پیوست که امرا عظام
بمنع ان طایفه اقدام نماید اما چون ارادت قدیم
به تخریب آن بلاد و تعذیب اهالی ان تعلق گرفته
اسباب آن دست فراهم داده از ان جمله در اثنای ان
حال حضرات عالیات جلیان ملک اغا و دیگر خواتین

بمرجان بورده جان برویم ۰ برسم فریدون آئین کی
سنانیم دادِ دل از رود و می ۰ تا خاطر همایون حضرت
صاحب قرانی نشاط عیش و کامرانی فرمود نهال فرح و
شادمانی در ریاض حصول امانی نشو و نما نمود آن سیم
بادهٔ مشکبوی بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام
خسروانی نزهتگاه جمعیت و حضور منور شد و دران بزم
دلکشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحبقران بتوانش
و تربیت بر تفقد احوال شاهزادگان و امرا و ارکان دولت
انداخت و هر را بجزایل مواهب پادشاهانه و جمایل
عطایا و منح بی کرانه بلند پایه و سرافراز ساخت ۰ صدای
سرود قوبوز جیان خوش الحان زهره را مشکران را
بنشاط در آورده ساز طرب را باین ترانه دلنواز بنواخت
بیت که ای صاحبقران دادگستر ۰ بفرمان تو باد

لشکریان دست تسلط و استیلا بغارت و تاراج کشادند
و با وجود جسارت و بی ادبی هندوان بدفرصتی ایشانرا
او ادروازها ببستند تا لشکر بیرون باندرون نتوانند
آمد و خرابی بسیار واقع نشود لیکن دران شب جمعه
قریب پانجده هزار مرد از سپاه ظفر پناه در اندرون حصار
بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و آتش در
خانها میزدند و در بعضی مواضع کبران بی باک بمحاربه و
قتال قیام مینمودند علی الصباح که از ترک تاز خسرو سپاریکان
بنه هندوی شب داج بکلی عرصه تاراج گشت تمام سپاه
بشهر در آمدند و غوغا لشکر برخاست و دران آدینه هنگام
ماه غارت عام افتاد پشته محلات جهان پناه را نگذاشتند
و روز شنبه بجد هم نیز برهمان وتیره بگذشت و هر نفری
از لشکریان صد و پنجاه کس از مرد و زن و کودک اسیر

بزخم تماشا رهزار ستون که ملک جون در جهانباد بیش
نموده بشهر درآمدند و امرای یونان اعلی و تنکیجان مثل
جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بدر دروازه نشسته بودند
و توجیه مال امانی نسق میکردند و همه ران حال بند
هزار سوار از لشکریان که براه قند و غله داشتند رو بشهر
نهادند و پرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافته بود که هر یک
از امرا جماعتی از امالی آن نوحی که یاغی شده بودند
و بشهر گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبه در اندرون
ریختند و جون کروهی انبوه از لشکریان جمع آمدند بوق
جوق هندوان کبر در شهر ها دهلی از بیرون و جهانباد
و دهلی کهنه دست تمرد دراز کردند و جنگ و معارضه آغاز
نهادند و خلقی بسیار ازان بی دینان خانها و مالها
خود آتش زدند و خویشتن را با زنان و فرزندان بسوختند

وعلی سلطان تواجی با با نصد و دمکل متوجه انجا شدند
و بضرب تیغ جهاد خانها و دشمنان دین و بدخواهان
دولت را در قعر دوزخ ماوا دادند و از سر هندوان
برجها با اوج کیوان رسید و از تنها را یشان طعمه دد ان
و مرغان اماده و مهیا کشت بیت زبس خون که از
کشتگان شد روان ۔ محیط بلا کشت هندوستان
نبلس کشته کافتاد بر یکدگر ۔ همه کوه شد بوم و بر سر بسر
بلی شومی کفر و ظلم و خطه ۔ بر او ورد ازین خطه دود فنا
و جون همدران روز تمام دبلی کهنه غارت کرده اهالی
و سکان آن دیار را آنچه زنده ماندند در قید اسارت
تسخیر کرفتار و اسیر کشتند چند روز متواتر اسیران از
بیرون می آوردند و هریک از امرا و تومات و قوشونات
جوقی را میکرفتند و ازایشان چندین هزار اهل حرفت

کرده پرون آوردند بنانکه ادنی کسی را بیت نفزوده
پیش دست آمده بود و سایر غنایم و فتوحات از انواع
لالی و جواهر تخصیص یاقوت و الماس و اصناف بشمه
و رخوت و نفایس کوناکون و ظروف و اوانی زر و
نقره و انقود بی حد و شمار از تنکهای غلاهی و غیران
بحدان بود که شرح شمه ازان بسفارت کلک دوزبان
در حیز بیان اید از جمله پیشکش جواری که اسیر کرده بودند
یارها و خلخالها زر و نقره در دست و پای داشتند
و تا انگشتهای پای بانگشتریهای قیمتی اراسته بودند
و نبات و ادویه و عقاقیر و نظایر ان خود کسی التفات
بدان نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلی معاودت نمودند
و پیشتر هندوان بی دین بان شهر ریخته بودند و در مسجد
جامع جمع شده و مدافعه و قتال را اماده گشته امیر اسلام

جلوه مینماید با وجود انکه عفو بادشاهانه رقم امان بر عنوان
حال آن مردم نکوهیده حال کشیده بود و در خطه حطه
بعز القاب جایون دیباچه دیوان امن و امان عالم و
عالمیان بود آرایش یافته چون هدف سهم ازلت
ازلی خلاف آن بود بواسطه انکه جمعی سیاه روی تیره
رای پدکیش بای جسارت از حد خویش فزاتر نهادند و
از سر طغیان دست تعرض بعساکر گردون مآثر دراز کردند
غضبه بآن انجامید که ثمه کارش بزیفت
دانی که حساب کار جون است ... سر رشته زدست بیرون است
جون کار باختیار مانیست ... به کردن کار کار مانیست
ولله العاقبة الامور وضع این سه شهر که ذکر کرده
شد چنان افتاده که سیری محذوف است بسوری رقا

پیشه‌وران بودند و برحسب فرموده جنان مقرر شد که از
ارباب صناعت و حرفت که ملازمان رجلکران خاصه
پیرون آورده بودند بعضی بشاهزادگان و اغایان و
امرا که بسعادت ملازمت استعلا یافته‌اند قسمت
نمایند بعضی بجهت دیگر شاهزادگان و اغایان که در
مستقر دولت خویش بودند بنوکران ایشان سپارند
وچون همت عالی حضرت صاحبقران بکلک نیته
المومن خیر من عمله بر لوح ضمیر نگاشته بود که در
دارالسلطنت سمرقند مسجدی جامع از سنگ تراشیده
بسازد چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت علیه صادر یافت
که مجموع سنگ تراشان مهمات خاصه شریفه ضبط نمایند و از
ملاحظه وقایع این داستان محذره مضمون واذا اراد
الله بقوم سوء فلا مرد له من الله وما لهم من

ومحاسن سلطنت وکشورکشای غیرت افزای روان
جمشید واسکندر انتظام والتیام امور دولت وکامگاری
بعون عنایت حضرت باری برهان صدق من کان
الله کان الله له وحسن حال اعوان وانصار نصرت
اثارش از فنون فتوحات وغنایم وکثرت جمع هرگونه
نفایس وکرایم مفسّر آیت فانقلبوا بنعمة من الله
مالک الملک بخشنده که در دولت سرای تو فی
الملک من تشاء فیض رحمت اه کشاید وهمان
دربر وی حبار ان به مسمار تنزع الملک ممال حکمت
او بندد بیت خداوند خورشید گردنده ماه ۰ فروزنده
تاج وتخت وکلاه ۰ کسی را که خواهد برآرد بلند ۰ یکی را کند
سوگوار ونژند ۰ وچون دهلی بالتمام ان تبعه سوء عقاید
وقبح افعال واعمال اهالیش بحکم نص واذا اردنا

و دہلی کہنہ بسوری مثل آن و بزرگتر است از سیری و از سور
سیری کہ بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا بسور دہلی
کہنہ از طرف غربیست مایل بجنوب از دو جانب بارو
کشیدہ اند و ازدہا جہان پناہ میگویند و از دہلی بزرگتر است
و از سیر سہ دروازہ بجہان نما گشادہ است و جہار دروازہ
بہ بیرون و جہان پناہ سیزدہ دروازہ دارد شش از
جانب شمال مایل بغرب و ہفت از جانب جنوب مایل
بشرق جمانجہ از دہلی کہ از عبارت ازین سہ شہرست سی
دروازہ بہ بیرون گشادہ واللہ اعلم گفتہ اند ہفت
ہمایون حضرت صاحبقران بظفر از دہلی توجہ
بدیگر مواضع ہندوستان نمود حضرت صاحبقران بی ہمال مدت
پانزدہ روز بسعادت و اقبال در دہلی توقف فرمود
ماجرایت فتح و ظفر و رنگ زدای آئینہ شمس و قمر

بدانجا کبر وداست نزول فرمود و ساحتی در انجا توقف
کرده متنزهات آن موضع را بنظر احتیاط در آورد و در
مسجد فیروزاباد که بر کنار اب جون از سنگ تراشیده
بر فراخته اند دو گانه از برای شکانه بی انباز بصدق و
نیاز بگزارد و شکر و سپاس نعم الهی که از اندیشه و قیاس
بیرون بود بادا رسانید و جون بسعادت سوار گشته
از دروازه فیروزاباد بیرون فرمود سید شمس الدین از
سادات ترمذ و ملا الدین نایب شیخ کوکری که پیش
ازین از معسکر ظفر مآب برسالت بطرف شهر کوتله
رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادر نهار حاکم
آن خطه سر انقیاد بر خط فرمان نهاده و کمر خدمتکاری
بر میان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوس درگاه
عالم پناه مستعد خواهد شد و جون ازان طرف جهان نمای

ان املک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیه
القول خراب شده از کمال تسلط و استیلا عساکر
کردون مآثر آثار رفد مرناها تدمیرا بظهور پیوست
حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع اهل شرک
و طغیان عازم دیگر مواضع هندوستان گشت و هنگام
رخصت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات
و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهان پناه جمع
ایند و از ملازمان خاص یکی را برایشان دارو غگی
تا نگذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه گرد زحمت و ملالی
بر دامن امن روزگاران طایفه گرامی نشیند در روز
چهارشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه
وقت چاشت سلطانی بعون الله از ظاهر جهانپناه
کوچ فرموده و بطالع و بخت فیروز در فیروزآباد که از شهرها

کشته مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و بتربیت
و نوازش بادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشتند و روز شنبه
بیست و پنجم از کتله نهضت نموده مرحله باغ بت را اصول
رایت نصرت شعار رشک باغ در بهار و غیرت بتخانه
فرخار گشت و مسافت میان این دو موضع شش
کروهست و روز یکشنبه بیست و ششم از باغ بت کوچ
کرده و پنج کروه راه بریده موضع اسارکه میان دو ولایت
معسکر ظفر قرین شد و دو روزی درین منزل توقف
افتاد لشکر در فتح قلعه میرت چون از قلعهای مشهور
کشور هند قلعه میرت بود حضرت صاحبقران روز یکشنبه
بیست و ششم ربیع الآخر بهتم طغی بوغا و امیر شاهملک
و امیر الله داد را از موضع اسار بدان حصار فرستاده
و ایشان روز سه شنبه بیست و هفتم از انجا خبر رستاند

بقرب وزیرآباد نزول فرمود ایلچیان دوطوطی سفید که
بهادر نهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعرض رسانیدند
وآن دوطوطی از عهد سلطان تغلقشاه باز ماند
بودند و مدتها در مجالس سلاطین سخن دری و شکرخایی
کرده، خاطر خطیر آن حضرت بآن تحفه کرامی که بمزیت تکلم
از سایر حیوانات بجم امتیاز یافته در فضای فضایل
انسانی طیران مینمودند تفال فرمود و وصول هدیه ایشان
اثر را در آن حال مبارک دانست مصرع که فرخ بود
فال فرخ زدن ... واز دهلی تا بوزیرآباد نهضت نموده واز
عوآب جون عبور فرموده شش کروه قطع کرده موضع
کته مضرب خیام نزول گشت و در آن روز بهادر نهار
دلبر شش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته
بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و بسعادت بساط بوس فایز

قوشونات هریک برابر خود نقب فرو برند وچون شهنگام
شد در مقابل هر برجی و باره وه کز و بانزده کز نقب
بریده بودند کبران از مشاهدهٔ آن حال سراسیمه وحیران
شدند واز غایت وهم وهراس نیرو وتوانی از تن و
روان ایشان برفت ومانند صید ضعیف بنیه که چون
جمله شیر غران بیند خشک برجای بماند دست وپای
ایشان از کار بیفتاد وروز دیگر امیر الله داد با قوشون
خود که بوفادار اشتهار یافت واز قوچینان بودند
بدروازهٔ قلعه آمد وزمزمه تکبیر وتهلیل غازیان باز گشت
قول مستحفان قلعه فیروزه حصار افلاک شد وفی الحال
یکی از نوکران وسرای نام بسر قلندر که شیر بیشهٔ شجاعت
ومردی بود پیشتر از همه کمند بر کنگرهٔ قلعه انداخت وبالا
رفته برامد وبعد ازان دیگر بهادران ودلاوران چون

که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سری وصفی کبر با جماعتی
کبران بقلعه میرت تحصن نموده اند و ایل نمی شوند و محاربه و
قتال را اماده کشته میگویند که بادشاه ترمشیرین بدین
قلعه آمده نتوانست گرفت حضرت صاحبقران از آن سخن
بخاطر مبارک گران آمده از نسبت قصوری که بترمشیرین
خان کرده بودند خشمناک شد و فی الحال نفس مبارک
روی قهر و انتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام
آورد و در همان روز سه شنبه وقت نماز پیشین
بسعادت و اقبال سوار شد و باده هزار مرد اندوب
درمیان کرده بیست کروه مسافت قطع فرموده روز
چهارشنبه بیست و نهم ماه وقت نماز پیشین رایت
جهانکشای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت
و در زمان فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء

روزگار تهنیت گزار باین نظم ابدار ترنم نمود بیت

زمان تا زمان از سپهر بلند ۔۔ بفتح و ظفر باش فیروزمند

همه شب کمه فتح کرده اند ۔۔ چراغ ترا روغن افزون کند

همه روزه خورشید با تاج زر ۔۔ ببالین تخت تو بندد کمر

و درین واقعه با انکه از مواقف و مؤثر حضرت صاحبقران

حرفی از دیوانی و قطره از عمانی پیش نیست اگر نیکو تامل

میرود و شمه از جلایل احوال و کرایم اخلاق مادحشا نامه آنحضرت

بظهور می پیوندد چنانچه از کبر این نقل کرده شد که این

قلعه را ترشیرین خان نگشاد از علو همت و صفای نیت

خصوصا که خدای تعالی گشادن آن بر ما آسان گرداند از

غایت غیرت و حمیت بی توقف روی توجه بانتقام

بی ادبان آورد و چنان حصار که مثل ترشیرین خانی

را فتح آن دست ندادی یک فوج از سپاه بی کرانش بیک

آفتاب در سرطان باوج حصار برآمد و بی توقف
رستم برلاس که رستم قیاس اوزالی بود بر سرداران قلعه
الیاس اوغانی و بسر تهانه سری راجون سکان کردن
بسته بدرگاه اسلام پناه آورد و صفی کبر که از کلانتران حصن
بود در جنگ کشته شده بود و باتشی که بخطامی برستبد بسته
معذب کشته و روز پنجشنبه غرة جمادی الاول سلاح
غیرت دین اسلام تیغ جهاد بمصقل توفیق تیز کرده
بوست حیات از سر ضلالت باقی کبران که در ان قلعه
بودند در کشید و مجموع بگذار آب تیغ بآتش دوزخ پیوستند
وزن و فرزندانشان را برده اسلام کشت و برحسب فرموده
آتش در نقبها انداختند و بروج و باره آن حصار رصانت
نیران قهر سرفرازی گذاشته خاکشان با زمین برابر شد
و این فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزود و زبان

ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف است که باعث
رفعت وعلو منزلت وسعت اسباب وبسطت مملکت
صفای مشرب عذب اخلاق از شور انیدن دیو غرور
وشیطان بندار تغیر پذیر نکشت تا سعادتمندان صاحب
توفیق قدوهٔ واسوهٔ خویش سازند واز میامن ان
بمراتب بلند ومناقب ارجمند فایز گردند بیت
ولاتا بزرگی نیاید بدست ... بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید درین دودمان ... بجای بزرگان براورنفس
گفتار در غزوه دریای گنبلک باعانت کیران
چون قضیهٔ قلعه میرت بفتح وفیروزی تمام سرانجام شد
صاحب قران گیتی ستان درهمان پنجشنبه غره جمادی الاولی
فرمان داد که امیرجهانشاه با لشکر جرانغار به عزم غزا
متوجه بالای جون شود وکیران آن طرف را تاخت

زمان بکشادند بنوعی که پیش از انداختن حصار از سر قوت
و استظهار روز روشن آشکارا بار و برآمدند و نهایت آثار
شوکت و اقتدار از مخلوق همین مقدار توانند بود و مزیدی
برین متصور نه و الملک لله الواحد القهار با وجود این
خصائل حمیده و اداب پسندیده بمرتبه که فتح قلعه اشارت
علیه صدور یافته بود که تهدید نامه باهل حصار نویسند و
بقانون سنت ایشان را باو راست دعوت نموده از
صدمات فهر متیر سانند و از قلم منشی در حال تحریر آمده بود
که مارا با بادشاه ترمشیرین چه نسبت است و جواب چگونه
عرض آن کلمه خوانده شد خاطر مبارک ازان صلابت
بهم برامد و با جمعی که نویسنده را گفته بودند که بران منوال
نویسد خطاب و عتاب فرمود و نیز بان ادب را نگذاشتند
خان برما سابق وفا لیقست و بحقیقت از جلایل زمانست

نور بپروزی بکنت و بموضع پیروز نور رسیدند و از برای تفحص
محلی که از آب توان گذشت سه گروه راه رفتند جائی
سلطانی بسر گذر آب رسیدند اما بایاب نداشت که همگنان
بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار بشناه از
آب گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم فرمود
که از آب عبور نماید امراکه حاضر بودند زانو زده عرضه داشتند
که امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر برانغار بقرب
پیروز نور از آب گذشتند اگر رای ممالک ارای صواب
نشان سد امروز درین طرف آب توقف نمودن مصلحت
مینماید ان سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی
بهادران از آب بگذرند و از توابع امیرزاده شاهرخ
سید خواجه بسر خواجه علی بهادر و جهانملک بسر ملک ودیگر
دلاوران برحسب فرموده ازان گذار بگذشتند و حضرت

کنند و با بی دینان آن نواحی وظایف فریضه جهاد به
تقدیم رسانند و ایشان با مثال امر مبادرت نمودند
و اغرقها را بعهدهٔ امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که
ضبط کرده از کنار آب قراسو عزیمت سازد و رایات
در کنف حفظ ملک قدیر بجانب دریای کنک روان
شد و مسافت میان قلعه میرت و دریای کنک
چهار ده کروه بود در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب
ظفر قرین پیوست و همت عالی نهمت جهاد با کبران
آن نواحی و حوالی وجههٔ قصد ساخته رشش کروه راه
رفتند و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت
و شب در انجا توقف افتاد و اول صبح آدینه دهم ماه
بعون الله کوچ کردند و موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب
دریای کنک روان شد و در ان وقت که طلوع آفتاب

حال خبر آمد که انبوهی عظیم از کبران بر جبل وهشت کشتی
سوار شده بروی دریا می آیند هر کشتی ازان کوهی پاره
کوهست از دریا بر پیوسته بازنده پیلی برآشفته و در رود نیل
جسته بیست جو پیلی بمیدان تک، زود تاب ستور را
بیلبان بادو میدانش آب ... برفتن برآورده برمرغ وار
همره خزیده بسینه جو مار ... وهمان که بوی این خبر بمشام
اطلاع آنحضرت رسید از غایت شعف وشره محاربه اهل
شرک وعناد وشوق باحراز فضیلت غزا وجهاد ان ملالت
مزاجی که روی نموده بود بکلی زایل شد واز ان هیچ اثر
نماند بی توقف بسعادت وسلامت سوار شد وباهزار
کس از بندگان خاص که دران محل بدولت ملازمت
فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا آورد وبون از وصول
آن بحر مکرمت واحسان بکنار دریا صورة مرج البحرین

صاحبقران دوکروه بر ساحل دریا رفته نزول فرمود روز
شنبه سیوم ماه از ساحل دریای کنک کوچ کرده بطرف
تغلغ بورکه در بالا آب کنک واقعست توجه فرمود
وازان موضع تغلغ بورکه در بالا آب لامیست کروه بود جون
بانجده کروه راه قطع کرده شد بمسامع علیه رسانیدند که دریابان
آب کنک حشری تمام از هندوان جمع شده اند بر لبع لازم
الاتباع نفاذ یافت وامرا تومان مثل میر مبشر وعلی سلطان
تواجی ودیگر امیران موشونات بانجهزار سوار روانه آن
طرف کشتند در ایت نصرت شعار برقرار بصوب تغلغ بور
متوجه بود ودر اثنار راه ذات همایون راکه سلامتش
سبب استقامت عالم وعالمیان بود تغیری بمجازی طاری
کشت ودر بازوی کامکار اندک مایه نفخی پدید آمد ورجع ودر
بنیاد نهاد ملازمان بتدبیر ومعالجه مشغول شدند ودر

حسب اشارت بیت تو در کشتی فکن خود را مبای از بهر
که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها باآن کشتیها که گرفته
بودند در آمدند و متوجه قهر و استیصال باقی کبران شدند
و با ان مخالفان دین ده کشتی مانده بود در میان دریا
بیکدیگر پیوستند و دست جهل و تهور بجنگ برگشادند
و از طرفین جوانمرد موج دریای احمر بر روی یکدیگر آمدند
بیت جو دریای هیجا در آمد بموج ٭٭ بدانسان که موجش
نهنگان جنگی جو دریا بجوش ٭٭ فکندند در کاو ماهی خروش
عاقبت سپاه ظفر پناه بیاری الهی همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر
هلاک گردانیدند بیت اگر ماهی از سنگ خارا بود ٭٭
شکار نهنگان دریا بود ٭٭ ز کاغذ نشاید سپر ساختن
پس انگه بآب اندر انداختن گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت
صاحب قران را بنفس همایون در یک روز با کبران اتفاق افتاد

بلتقیان موقوع یافت دلاوران جهاد این و مجاهدان ظفر
قرین بمقابله دشمنان دین در آمده بعضی بی اندیشه خود
را در آب انداختن و نهنگ اسا در ان بحر عمیق شناور
گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی بیانان
آب را فروگرفته آتش پیکار برافروختند و بران ملاعین
بی دین از کنار آب تیر باران کردند و ایشان از غایت
جهالت و ضلالت در مقام معارضه سپرها در سر کشیده
و تیر می انداختند و انان که سب در آب انداختند بشنا
میرفتند چون بمخالفان رسیدند دست جلادت بکار
کشتی زده باندرون در آمدند و از عون تائید ربانی و بخت
دولت صاحب قرانی پشت کشتیها گرفته بران رزم
شمشیر نیست کرده اینان از میان موج دریا بقعر دوزخ
فرستادند و زن و فرزندانشان را اسیر کرده بیاوردند و

حسنه در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب
شیطان باشد و بی شک مغلوب و منکوب گردد سه
یکی را ز گردون دهد بایگاه ۰ یکی را ز کیوان در آرد بجاه
دلی را فروزان کند چون چراغ ۰ نهد بر دلی دیگر از درد داغ
و از مصداق این سیاق آنست که چون حضرت صاحبقران
از غزوهٔ اصحاب کشتی که در دریای کنک بودند باز
پرداخت همان ساعت از ساحل دریا کوچ فرموده ویرانه
ظفر پیکر متوجه موضع تغلغ پور شد و چون آن موضع
محل نزول همایون گشت در همان شب یکشنبه چهارم
ماه جون چهار دانگ از شب بگذشت از پیش امیرزاده
و بایزید قوچین و الوس بخشی که بقراولی رفته بودند
رسیدند و بعرض رسانیدند که ایشان گذاری
یکو پیدا کرده اند و از دریای کنک عبور نموده اند و در آن

قال الله سبحانه وتعالى عَمَّا يَصِفُونَ اَلَا اِنَّ
حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ مَالِكَ الْمُلْكِ جَلَّ وَ
عَلَا كه رفع وخفض معارج ومهابط سعداو اشقيا اثرى از
آثار لطف وعنف اوست ورقم عزت وذلت برناصيه
ولسته نكبت اهل اقبال واد بار نگاشته خامه رضا
وسخط او درين آيت كلام معجز نظام اشارت بشارت
انجام كرامت فرموده كه غلبه وپيروزى مخصوص بايشان كسو
دين وتابعان احكام شرع متين است هر موحد صاحب
توفيق كه نصرت شرع وبرافراختن اعلام اسلام وويران
ساختن بنيان شرك وبرانداختن عبدهٔ اصنام وبتهاست
عالى نهمت سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته
برخالفان ومعارضان مظفر گردد وغالب آيد وهرلى
سعادت كه از طريق حق وجادهٔ صواب انحراف وازمناهج

دریای کنک عبور فرمود و یک کروه راه رفته نماز بامداد
بگزارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمود و مجموع
سپاه ظفر پناه جبها پوشیده بعزم غزو جهاد روان شدند
وچون نزدیک لشکر مخالف رسیدند مبارک خان ده
هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود و باطلایه و علم و خیل
و خدم ایستاده بیت سرقاجی از دعوی افراخته
بتمکین زنگی بر میخته: دران حال بخاطر خطیر صاحبقران
جهانگیر معلوم انوار [illegible]
می دین بعد و بسیارند و سپاه اسلام درین محل اندک
و شکرهای میمنه و میسره که باطراف و جوانب روانه
داشته ایم بمسافتی عظیم دورند تدبیر جز محض توکل بر
فضل خداوند خیر قدیر نیست و معارن این احوال
نخ هزار سوار تومات امیرزاده شاهرخ که پیش ازین

طرف کروهی وحشری بیشمار از کفار با استعداد فراوان در
بسیار جمع شده اند و سردار نامبارک ایشان ملکیت میارک
خان رایت عناد و استبداد برافراخته و اسباب جدال
و قتال را آماده و ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع
حضرت صاحبقران بر کیفیت آن احوال و اوضاع افتاد
سحرگاه که هنگام وزیدن نفحات لطف الهی می باشد
بنیت غزا سوار شد و بازوی کامکارس تقویت داد
یعصمك من الناس آراسته و پرچم رایت نصرت
شعارش را مشاطه فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ پیراسته انوار
و انصار فیروزی آثار خروش کوره و کوس نکوشش
بهرام انتقام این رسانیدند و از بس فروختن مشعلها
شب هند و نهاد ظلمانی را کسوت رومی روز نورانی
پوشانیدند و آن حضرت پیش از صبح با هزار سوار

وفرّ اقبال صاحبقران کردون غلام ترس و نهیب
در دل آن بدبختان جنان مستولی شد که بی توقف
از مقام استکبار و بستیز و بوادی فرار و گریز نهادند و
چون پلیور ضعیف هیکل از شاهین و وحوش ناتوان
از صدمه شیر غرین برمیدند و از غایت دهشت سرع
عنان از رکاب و فرا از نشیب باز نشناخته بمغال
و اب در سنگها خزیدند و لشکر منصور از عقب ایشان
در آمده خلقی کثیر از بی دینان را بتیغ بی بکذرانیدند و زنان
و فرزندان ایشانرا اسیر ساختند و لشکریان را غنیمت
بسیار بدست آمد از آن جمله کلهای کاو بود از حیز ضبط و
شمار بیرون و از اندازه وهم و قیاس افزون حضرت
صاحب قران ساعتی هم انجا نزول فرمود و در اثنا زمان
خبر آمد که در دامن دره کوبلیه که بر کنار آب کنک است

باسید خواجه وجهانملک از آب گذشته بودند و بتاخت رفته
برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوعی که اگر وعده و قرار
که رفته بودی برحسب فرموده وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ
جنان راست نیامدی و این اتفاق از غرایب لطائف
حکیم کارساز و لطیف بنده نوازست یاری از حق
بجو کز فضلش عقده مشکلات نکشاید هرچه خواهی ازو
طلب کز جزاو اره بکنج مراد ننماید صاحبقران کیتی ستان
شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع و امکان اقامت
کرده فرمان داد که امیرشاهملک و امیرالله داد با هزار سوار
از بندگان خاصه که ملازم بودند بسر دشمنان رانند و
کثرت و شوکت ایشان بنظر التفات درنیارند مبارزان
میدان جهاد امر عالی انقیاد نموده دست بتیغ غزا انداختند
ولی اندیشه بر سر آن کبران تاختند از قوت دولت اسلام

نزد فرمایدبسوی آن کبران شتافت وچون نزدیک آمدند
جنابخه تیرایشان رسیدی یکی ازلشکریان تحقیق ناکرده
بشتاب راند وبایستاد وقوف بعرض رسانید که این شیخه کوکریست
ازجمله بندگان که درمیان سپاه ظفرپناه می باشد آنحضرت
بدین سبب روی سعادت بطرف کوه آورد وشیخه که
نمی ازلشکریان اسلام راتیغ رسانید وچون حضرت
صاحبقران حال مشاهده فرمود عنان تک اورکیتی نورد
رابسوی آن ملعون تافت ودرزمان کبرتنومندراکه
سمت عقل بعد ذلك زنیم داشت تیری برشکم و
سینه اش برسرزده ازپشت زین برروی زمین انداخت
ورسن درگردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب
آوردند حضرت صاحبقران ازوحال برسید واوبجای
جواب جان داد وجهان ازخبث وجود آن لعین

کران بسیار مجتمع شده اند فی الحال با پانصد سوار متوجه کوبله
شد باقی لشکریان بکرفتن غنیمت مشغول بودند وجون
موکب همایون نزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار
بودند واز اعدا دین حشری عظیم جمع آمده ازام امثال
شاهکار وعلی سلطان تواجی باوجود قلت انصار غازی
وا غلغل تکبیر وتهلیل بفلک دوار رسانیده برسرایشان
راندند وبضرب تیغ ابدار آتش فنا در خرمن عمر کفار اندیدند
وآن بی دینان با آن کثرت وغلبه مغلوب ومقهور کردانیدند
وغنیمت فراوان حاصل آمد ودران حال لشکریان بتاراج
غنیمت وضبط آن اشتغال داشتند زیادت از صد
سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه کبری ملک
شیخه نام باصد سوار وپیاده مانند فدائیان تیغها کشیده
بموکب جهانپناه نهادند حضرت صاحبقران تائید مبارک

اختیار مشوبات جاودانی بر طلب راحت و تن آسانی
اختیار نمود و در حال با جمعی از خواص بندگان و جند
کس از امرا رقوشون که در منغلای بودند متوجه آن در
شد و چون پشهار دشوار در راه بود و هندوان کافر بسیار
و لشکر حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران از خاطر
عاطر گذشت که اگر دیولا فرزند پیر محمد و سلیمان شاه
پسر سنداز تصانیف بر ورد کار تواند بود و حال انکه
بدو روز پیشتر ازین ایشانرا بر سیل تاخت بناحیه دور
و ستاده بود و متوقع نبود که درین موقف حاضر آیند چه
در مقابله پیروز نور روز از آب گذشته بودند و تصور ایشان
آن بود که رایت جهان کشای باین طرف آب عبور خواهد
فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی که
در ضمیر منیر نقش بسته بود و از دریچه غیب عکس پذیر گشته

واتباع بی دنبش بپرداخت ومیامن اجرآن غزو نیز
قرین روزگار همایون گشت ودرهمان ساعت خبرآوردند
که دردره کوبله که زین موضع تا آن جای دو کروه است
حشری انبوه وخلقی بسیار از هندوان کبر جمع شده اند ودرین
مسافت بیشه است که از کثرت درختان وتشابک
اغصان وافنان بادسبک روا زمضایق آن افغان
خیزان بیرون رود از جمله نیستان بسیار بود ونیهای
چنان غلیظ وقوی که اگر کسی یکی از آنرا در بغل میگرفت
دستها بهم نمی رسید حضرت صاحب قران دران روز
دو نوبت متحمل مشاق رکوب واحطار شده بود دو نفس
مبارک در معرکه غزا اقامت فرض جهاد فرموده و
هنگام آن رسیده که زمانی بر مسند استراحت آسایش
فرماید چون این خبر به مسامع علیه رسید همت ملکانه

دینان سیاه شدن گرفت و دران پیشه که محل غزوه
میمون بود از تنگی جای فرود آمدن نبود سپاه ظفر پناه اسلام
مظفر و منصور باغنایم و فتوحات نامحصور بموقف غزوه
روم مراجعت نموده فرود آمد در رایت فتح آیت باوج
اقبال و فیروزی افراخته و رمانه دعا رد وام ایام سلطنت
و بادشاهی حضرت صاحبقران و ورد زبان ساخته بیت
تراجاودان باد یزدان پناه ۰۰ بکام تو گردنده خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد ۰۰ تن بدسگالان برازود باد
همیشه بناهت جهاندار باد ۰۰ سر دشمنانت نگونسار باد
گفت در استقبال گیران که بدره کوبله بود و خد
و ذکر سنلی بر شکل گاوی واقع شده در انجا
تعظیم کردن هندوان آنرا ۰۰ دره کوبله بر دامن کوهیست
که دریای لنک از انجا روان میگردد با نجده کرود راه

برسیدند و بموکب همایون پیوستند بیت مگر که لوح قضا
بود رای شاه جهان * که هر چه کشت مصور در و نکشت ازان
و باتفاق بسران کبران راندند و زبان طاعت و دست
شجاعت بذکر و تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برگشادند و
اکثر آن کمرایان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان
بدست لشکر اسلام افتاد از الوان و رخوت و اثواب
جهار بایان حتی شتر و گاو بسیار که محاسب وهم ازین
بعقد انامل قیاس و تخمین شمار ان نتوانستی و در ان
یک روز میان ابر سه غزوه شامل روزگار رجسته اما رجسته
صاحبقران کشت که بنفس مبارک در مصاف لقا حاضر
آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتد
باشد تخصیص سلاطین رفیع مقدار را و چون آن روز با آخر
رسید و چهرهٔ روزگار چون روی هندوان و رای زیبا

نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بگشودند شکر الله
مساعی المجاهدین و رضی عنهم سلطان محمود در اواخر
حال متوجه قنوج شد و لشکر اسلام را باین حدود رسانید
و صاحب ترجمه یمینی آن غزوه را طراز مواقف مغازی
یمین الدولت محمود دانسته و صاحبقران موید در رویه اولی
به روی همت اعلی بغزو هندوستان آورد و چون شاه
و مرا با فوجی از لشکر براهی روان شد خود
با بقیه سپاه ظفر پناه براهی دیگر متوجه گشت و هر دو گروه
هر چه در راه بود از بلاد و قلاع و مواضع دری هم را آخر
ساخته و اهل کفر و ضلال را برانداخته میرفتند تا دهلی که
تختگاه ان ممالک است چنانچه بتفصیل شرح داده شد و بعد
از فتح دهلی از آب گنگ عبور نموده درین نواحی که سخن
بذکر آن رسیده وظایف غزا بتقدیم رسانیدند فسبحان

بالاتر ازان موضع سنگیست بر شکل گاوی و آب از دهان
ازان سنگ بیرون می اید و کرایان دیار هندان سنگ
را بر ستش مینمایند چنانچه یکساله راه از اطراف و جوانب
روی توجه باین دره می آورند و بدان گاو سنگین
خرمی تقرب میجویند و مردگان خود را می سوزانند و خاکستر
از را همراه آورده دران آب میریزند و از و سیله نجات او
میدانند و زر و نقره نیز دران می باشند و زندگان دران
آب در می آیند و آب بر سر خود میریزند و سرو ریش می
تراشند و این را عبادتی میدانند بنابر آنکه از ارکان ملت
اسلام ایمانست و ابو نصر عتبی رحمه الله حکایت غوایت نامه
هندو عقاید فاسده که در باب این آب دارند و در کتاب
یمینی آورده چه بعد از آنکه ناصر الدین سبکتگین در بلاد
سلطان محمود سالها در هندوستان بعرض جهاد قیام

وحیره از شوکت و مهابت جماعتی از امرا نام دار زینت
یافته و در منغلای قول امیر شاه ملک و دیگر نوئینان رفیع
مقدار رایت مکنت و اقتدار بر افراشته و چون صدای
غریو کوس و نفاره در ره افتاد و رحل تهلیل موحدان
و تکبیر غازیان حدود دیوست و لشکریان ظفر قرین در یا صفت
بجوش درآمده خروش برآوردند بر هره کافران خاکسار
تاب کشت و آتش خوف و اضطراب در خرمن ثبات
و قرار ان بادیپایان افتاد و مجموع از غایت بیم و هراس
دست عجز در دامن فرار زدند و بکوهها گریختند و لشکر
اسلام از پی ایشان درآمده تیغ زمرد فام را از تن
شبه رنگ آن تیره رایان سیاه روی کونه یاقوت
رمانی بجشیدند و اکثر آن بی دینان را به تیغ بگذرانیدند و
اندکی ازان ورطه نیم جانی بیرون بردند و براکنده گشتند

الذی امده بنصر و الغزاة و رفع بعضهم فوق
بعض درجات وجون دران دره کروهی انبوه از لران
هنوز مانده بودند و اموال بسیار از مواشی و منقولات در
تصرف ایشان باقی بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول
خورشید رایت نصرت شعار از افق عزیمت طلوع نمود و سپاه
انجم جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوبله
شدند وجون ارادت قدیم بامتثال زمره کفر و ضلال
تعلق گرفته بود آن بدبختان بغلبه و کثرت مغرور شده
هم انجا نزول نمودند و خیال محال مقابله و جدال در سر
فکر راه داد جنگ را مهیا و آماده گشتند و هنگامی
که خسرو شرقی انتساب آفتاب سخن ارتفاع از کرانه مغرب
سپهر برافراخت لشکر اسلام پناه سمی کرده بان دره رسیدند
میمنه از فرمان گوه امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه آراسته

باو وجه همت عالی ساخته لشکر اسلام را بدیار هند کشید
و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه چند فوج شده هر فوجی براهی
متوجه شدند و از سرحد ممالک تا بدهلی که پای تخت هندوستان
هر کجا حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده از خبث وجود
کبران و بت پرستان بآب تیغ غزا پاک ساختند و از
فتح دهلی و قلع و قمع مفسدان انجا پرداخته بصره کشور
هند در آمدند و رسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریا
کنک و دره کوبله و سایر مواضع آن حدود و نواحی
برانداختند بموجبی که کیفیت آن بتفصیل شرح بر گزارشته
رای عالم آرای الحضرت که در آینه حال صورت مال استقبال
مشاهده نماید و بحسن تدبیر سر رشته تقدیر باز یابد عزم
مراجعت تصمیم فرمود و روز سه شنبه ششم جمادی الاول
بسعادت و اقبال از کنار آب کنک نهضت فرمود

واموال واسباب بی حد و شمار فتوح روز کار لشکریان نصرت
شعار گشت و چون آن دیار در نواحی از خبث وجود
مشرکان باشد که رایت فتح آیت در همان روز بازگشته
از دریای کنک عبور فرموده و در ساحل دریا با قامت
نماز پیشین قیام نموده و بر فتحهای ارجمند و نیل درجات
بلند شکر بجا بیاوردند و بی مانند با دار سانیده و همدران ساعت
سوار شده بنج کروه راه براندند و در طرف زیر آب کنک نزول
فرموده حفظ الهی در حرکت و سکون حارس و نگهبان
و فتح و ظفر در شب و روز طلیعه سپاه گیتی ستان و الحمد و المنة
لله العظیم المنان گفتار در حرکت مراجعت حضرت
صاحبقران از ممالک هندوستان چون قاید قدرت کامله
هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حضرت صاحبقرانی را
توفیق ارزانی داشت و تائید بخشید تا اقامت فرض جهاد

فرود آمد و در آن مقام امیرزاده خلیل سلطان و امیر
شیخ نورالدین از لغرق آمده بموکب همایون ملحق
شدند و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا در موقف اخلاص
و هواخواهی زانو زده عرضه داشتند که اگر رایت فتح
آیت بمعسکر ظفر قرین مراجعت نموده ذات بی همال
بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید ما بندگان
و جاکران بر سر آن هندوان تاخت بریم و بقوت دولت
قاهره دمار از روزگار ایشان برآوریم آنحضرت جوابی
فرمود که اگر مجرد کتاب مسطور بنوک خامه نور و سواد
دیده حور بر رق منشور و کتابه بیت معمور نگارد و
سزاوار آید محصلش آنکه با قامت فرض جهاد قیام
نمودن متضمن دو فایده است یکی ادخار مثوبات
اخروی و دیگر حصول غنایم و فتوحات دنیوی و چنانکه

عنان توجه بطرف اغرق همایون معطوف داشت
وامرا و سران سپاه هریک بمرحل خود روان شدند و
فرمان همایون صادر شد که یورتجیان بروند و اغرق را
بموکب نصرت قرین رسانند و روز چهارشنبه هفتم
ماه بشش کروه راه رفته نزول فرمودند میان این
منزل و اغرقها جهار کروه بود و دران موضع خبر آوردند
که در درهای کوه سوالک که نزدیک لک کویند دو فیلی
از هندوستان میهندکبران بسیار از هندوان پیشه کار
بدکرد جمع شده اند و چون صورت این حال بپایه سریر
منیر صاحبقران جهانکیر نقش بست بر بیغ عالم مطاع صدور
پیوست که لشکر منصور را اغرق کوچ کرده براه ان کوه
روان شوند و آنحضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده بجلی
که بیج کرده ماندہ بود تا بکوه سوالک در کنف حفظ الله تعالی

روز شنبه دهم ماه جمادی الاول بعزم تاخت کرمسواک
سوار شد و دران دره راهی بود هر روز نام و تحقیقت
نیره راهی بود بدروز بفرجام خلقی بسیار جمع کرده
حشری بی حد و شمار فراهم آورده و بجسارت کوه و
کمی جایی منوه بشده و فریفته بندار کشته عه اکرد و ان
ماثر از میمنه امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و از میسره
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و در هراول قول
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سایر امرا برانغار
و جرانغار و قلب دست جلادت و زبان سعادت
بغزو و نفار و تسبیح ملک جبار کشاده روی بان کمراهان
نهادند و حضرت صاحبقران در دهانه آن دره چون کلمه
توحید در دهان منافقان غزوه نزول فرمود و توقف
نموده و در افسر فرقدسایش همه را قوت دل و نیروی

شمارا درین وقفه نظر برین دو فایده است مارا تیز مع
نظر همت نیل سعادت سرمدیست و نعیم باقی از برای
خود و جمع فواید مالی و منافع حالی از برای لشکریان
که ملازمند و لاغر و ملاحظه حال زیردستان نمودن
این پادشاهان دادگستر است و مرحمت فرمودن
در بارهٔ ضعفا و مساکین از خصال ستوده سلاطین عدل
پرور بیست داد کرزی زانکه اندر اقتاب روز حشر
سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند و همدران روز
حکم صادر شد که امیر جهانشاه که از امرا جرانغار بود
پیش ازین نهفته بطرف بالا آب جون بتاخت رفته
بیاید و با دیگر امرا باجرا از فضیلت غزو کفار فایز و بهره ور
گردد امیر جهانشاه برحسب فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت
افتاد تاخت فرمون بکوه بسوالک حضرت صاحبقران

اشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت بادشاهانه
صدور یافت که از مردم قوی حال که هریک سیصد و چهار
صد کاوکرفته بودند بعضی باز ستده بر مردم ضعیف بخش
کنند و از میامن آن نصفت و بنده پروری احاد و
اولاد لشکریان از سوار و پیاده خرد و بزرگ مجموع ازان
غنایم و فتوحات بهره مند کشتند و هیچ کس محروم نماند
و شب یکشنبه که جمشید سرقی بتار خورشید بشبستان مغرب
خرامید حضرت صاحبقران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول
فرمود و منزل شاهزاده ازان حسن اتفاق غیرت
نهضت واقع فیروزه طاق گردون گشت و روز یکشنبه
بامداد بیت جو خورشید تابنده بنمود چهر ؛ در باغ بگشاد
گردان سپهر ؛ رایت منصور ازان مرحله روان شد
و بسعادت و اقبال باردوی همایون رسید بموضع بهرام

بازوافزوده درزمان تیغ غازیان سراندازی غازی نهاد
وزاغ کمان مجاهدان عقابان جانشکار را بروازداو خنجر
زمردشکل الماس فعل را دل و دیده کرا با نکوهیده
نیام شد و تمام سنگ وخاک آن کوه و دره ازخون هندوان
شبه رنگ لعل فام گشت بیت تن کافران خاک شد
زخون سنگ آن در مجمع لعل ها نهال سنان راز
نصرت بهار سرهای کبران برآورده بار زبس کبر
کافتاد و دیگر نخاست شده آن دره با قله کوه راست
زبس خون که از زخم داران چکید زهندوستان خون بهت
اخر الامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزی
برکشاد و حزب شیطان و آن زمره کفر وضلال نیست
ونا چیز شد و غنایم فراوان از اموال و برده و مواشی
وغیر آن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد و

از بحر مغرب و خفا عبور نموده بجانبی دیگر از افق رایت
طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحبقران از موضع
کندرنهضت فرمود و از آب جون عبور نموده حدی
دیگر از کوه سوالک را مرکز رایت کشور کشا ساخت
و همان روز بمسامع جلال رسانیدند که در ان حدود
یکی از رایان هندرتن نام ندای دعوت در داده و کمند
اختشار در انداخته و خلقی کثیر از مجوس و اصناف
هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در بقعه
ایالت و حکومت او درآمده و بکوهسار منیع و بیشهای
حصین پناه جسته از غایت بلندی شعاع بصر از نشیب
آن نفر از نمی رسد و از غلبه درختان بیشه بر تو آفتاب
و ماه از بالا بر زمین نمی افتد چنانکه در حصانت و محکمی
از کوه و بیشه مازندران گذشته است و جز بدرخت بریدن

از نواحی بکری بود مشهور بولایت میابور روز دوشنبه
دوازدهم از بهره کوچ کرده چهارکروه راه برفتند ودر
موضع شق سارساوه اتفاق نزول افتاد وبسبب
بسیاری غنیمت که لشکریان ظفر قرین آمده بودند تا
آن بآهستگی میسر میشد هر روز یازده ازده کروه راه
رفتن تعذری داشت وروز سه شنبه سیزدهم ماه ازانجا
کوچ نموده موضع کندر معسکر نصرت بناه گشت ومسافت
چهارکروه نزدیک بود ابلق ایام راوخنگ فلک بر
حسب مراد خویش لگام وحفظ ملک علام درجنبش آورد
بهمنزل ومقام حارث ذات سپهر احتشام والمؤید من الله
تتابع الافضال ودوام الانعام گفتا درمواقف
غزوات که درحدی دیگر از کوه سوالک در پیشها واقع شده
روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول که خسرو بیارگان

اتباع و اشیاع جنگ را آماده کشته و اسباب قتال و جدال
مهیا ساخته اما بهم انکه صدای طنطنهٔ کوركه و کوس فجار
رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیاد
طاقت و اصطبار آن کمرانان انهدام پذیرفت و بی
توقف عنان عجز و اضطرار براه هزیمت و فرار داده طریق
گریز پیش گرفتند امرا، قوشونات و لشکریان پیروی
سمات ازلی ایشان روان شدند و به تیغ آتش بار
دمار از روزگار کفار فجار برآوردند و اکثر آن خاکساران
دیار را بشمشیر جهاد گذرانیده بآتش دوزخ و بئس المهاد
فرستادند و جندان اموال و اسباب از صامت و ناطق
بدست غازیان و مجاهدان افتاد که نطاق نطق از احاطه
بذکر ان قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست
سر گاو و ده نفر و بیست نفر برده گرفته بودند و بعد ازان

وراه پیدا ساختن با نجا در آمدن ممکن نیست حضرت
صاحبقران درختان محلی با خطر و جنگلی بر جذر جیحون
توقف نفرمود که شب یکذرد و هم در شب پنجشنبه پانزدهم
ماه فرمان داد و امرا قوشونات مشغلها افروخته
لشکرها مرتب ساخته روان شدند و با انداختن درختان
و پیدا ساختن راه دست جلادت برکشادند و بقدر
دولت قاهره دران شب دوازده کروه مسافت راه
ساخته و گذار پیدا کرده قطع کردند و چون برق خاطف
ازان پشتها بگذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که سرا
سیارگان رایت زرنگار در اطراف قاف لاجوردی
مطاف اعلام ظفر فرجام اسلام بمیان دو کوه کوه
سوالک کوکه رسیده بود و سر بعیوق افراخته و رای زن
در محل میمنه و میسره را بر سم و آئین تزئین داده بود و با

که در خیز حصر و احصار نیاید و محکمی کوه تا غایتی که وهم تیز رو
راه عروج بران ممتنع و محال نماید دران پیشها کثرت کبران
تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیادا زانکه صورت
کمیت آن روزا دینه جبال جهره کشاید حضرت صاحبقران
برای قلع و قمع کافران در آمدن بجنان جایها خطرناک
اختیار فرمود و چون لشکر جرانغار که ضبط آن بعهده امیر
جهانشاه بود و لشکر خراسان روز پیشتر از غنیمت اندک
چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که
ایشان پیشتر بروند و تا حت کنند و دران روز
سایین تمور قاول بود جاشتگاه سلطانی بموکب ظفر
پناه شتافته و عرضه داشت که غلبه کبران و حشر هندوان
بیش ازانست که تصور توان کرد آنحضرت بنفس مبارک
باستاد و لشکر جرانغار و سپاه خراسان برحسب فرموده

روز بر انغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه بدره دیگر
اقامت فرض جهاد تقدیم رسانیده بودند و مورچه تیر
را از جبه القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت
بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جرانغار امیر جهان
شاه علی حده بدره دیگر تاخت برده بود و بسی از هندوان
بی دین را بتیغ غزا گزرانیده اما غنیمتی چندان بدست
لشکریان نیامده بود و شب آدینه لشکرهای میمنه و میسره
مجموع بموکب همایون پیوسته در میان دو کوه فرود آمدند ظفر
نفر سوخته و کار اسلام ساخته چهره دولت افروخته و
رایت اقبال افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صفر
قران کیتی پناه از آن دره که در میان دو کوه بود بار
بکوه سوالک در آمد و از آن منزل تا ولایت بکهر کوت
پانزده فرسخ بود و دران دره چندان جنگل استوار بود

جهاد در نهاد آن بدبختان نهاده سیل خون از هر طرف
روان گردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلهٔ کوه افراخته
شد تا میامن اقبال صاحب قرانی قرین روزگار مجاهدان
شود و فتح و ظفر که پیوسته دست بغتراک دولت روز
افزون زده اند شامل حال غازیان گردد ... بیت
هر کجا رو نهاد موکب شاه ... نصرتش بود هم عنان همراه
و آنحضرت ازان قلعه کوه نظاره میفرمود که شیران بیشهٔ
شجاعت و مبارزان میدان جلادت دران دره پیاده
درآمده چگونه داد جهاد میدهند و زمرهٔ کفر و ضلال را چه
نوع بباد در کنار روزگار می نهند و چون اکثر ان ملاعین
بدین از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک
افتادند و بقیة السیف خسته و جسته رو بگریز نهادند
لشکر منصور باغنایم نامحصور باز گشتند و بسعادت بزمین

بتاخت بردن وغزا کردن مبادرت نمودند و دایرهٔ
کردار بمرکز کارزار محیط کشته دست جلادت بقهر و
قتل هندوان برکشودند و بصاعقهٔ شمشیر جهاد خرمن
حیات اهل شرک وعناد سوخته غنیمت فراوان وعدد
واهیهٔ بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز
پیشین از قوشون امیر شیخ نورالدین وعلی سلطان قوچی
خبر آمد که از طرف دست جب دره ایست و در انجا از کبران
حشری جمع شده که از هر جه بتصور نماید افزونست و خذلان
مواشی و مراعی دارند که از حد ضبط و شمار بیرون حضرت
صاحبقران در زمان عنان بکران کیتی نورد که بجهاد تمام
پیشی میگرفت بصوب آن دره معطوف داشت و فرمان
داد که امیر شیخ نورالدین وعلی سلطان نواجی بر سر آن
کمراهان رانند ایشان بحسب فرمان روان شدند و بیغ

کشای درمیان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غایت
شانزدهم جمادی الاخر که سایه وصول بر نواحی جموا نداخت
بیست غزوه معتبر با طوایف کفار و مشرکان و کبران و
بت برستان افتاد که شرح تفاصیل آن باطناب می
انجامد و درین مدت سی و هفت قلعه از معظمات قلاع
کشور هند که هریک در حصانت و محکمی خیبری بود از فر دولت
قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت گانه که در استواری
باسبع الطباق چرخ بهلوی مبارات میزد همه بیک فرسخی
و دو فرسخی یکدیگر واقع بود و مردم هر قلعه مخالف اهالی
دیگر قلاع و اکثر سکان آن مواضع در ایام سلاطین
سابق از اهل جزیه بودند و درین مدت سر از ربقه
انقیاد اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه رجوع نموده
لاجرم بحکم شریعت غرا خون و مال ایشان هدر بود و هبا

بوس مستعد شده بنوازش وتربیت پادشاهانه اختصاص
یافتند واز جمله جندان مراعی ومواشی غنیمت گرفته آورده
بودند که شرح شمه ازان در حیز حصر وبیان نگنجد حضرت
صاحب قران از کمال مرحمت تا وقت نماز شام دران
بالای کوه توقف نمود واشارت فرمود که از لشکریان
هرکه غنیمتی نیافته باشد او را نصیب بدهند وبهره ور گردانند
وچون غنایم بیش از اندازه بود هرکس آن مقدار که ضبط
می توانست کرد بتحت تصرف درآورد وآن شب بدان
دره فرود آمدند عون ربانی در جمیع احوال حارس
ونگهبان وحفظ یزدانی درگاه وپیگاه نیک دار وباسبان
ودران بیشها وجنگلها حمدونه بسیار بود وچون شب
می شد می آمدند وجهار لشکریان می بردند ودر عرض
یک ماه از ابتدا رشانزدهم جمادالاول که رایت جهان

وبعد ازان حکم واجب الامتثال صدور یافت که جهل نفر
کبر در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان
درگاه جهان پناه بود درایند و بدان واسطه بدبختان
از جاده مطاوعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان را
بقتل آوردند و برزمت همت غازیان لشکر اسلام انتقام
آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان
کفر سوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و از فتح
کردد و هزار کبر بتیغ غزا بگذرانیدند و دو استیصال
از خان و مان ایشان بسقف دو دانده و آسمان
رسانیدند و از جمله آن قلعه ملک دیوراج بود و پنج قلعه
دیگر مجموع مسخر بنیروی اقبال صاحبقران شد باندک
زمان مسخر گشت و آن دیار از خبث وجود مشرکان و بی
دینان پاک شد و بنیان بت پرستی منهدم یافته

ومحاربه با ایشان از قبیل جهاد و غزا و یکی ازان قافله
شیخ بود از خویشان ملک شیخ کوکرکه ا مالی با نجا بوسیله جمعی
مسلمانان که درمیان ایشان بودند قدم در دایره متابعت
نهادند و ظاهر اکردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری
بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون
از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود و چون
مال امانی برایشان انداختند و از مجاری اوضاع آن
کمراهان فحایل عذر و فساد تفرس میرفت یکی از بزرگان
درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه
مال امانی بستانند و نازل جامه و کهنه کمالی که اندک
ثمنی داشت قیمتی گران برآن نهاد و آن روز برگشتگان
هر سلاح که داشتند مجموع بیرون آوردند و بفروختند
و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند

ساخت و در هر معرکه که مرکب جهان نورد را بجولان
درآورد جنود فتح و فود فیروزی عنان در عنان نهاده
همراهی کرد و چون همت عالی از غزوات حدود کوه
سوالک و اطراف و اکناف فراغت یافت و ضمیر منیر
از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم
ماه جمادی الآخر رایت نصرت شعار از موضع منسار در
ضمان حفظ و تائید بر ورد کار نهضت نمود و شش کروه
راه وطع کرده در مقابل قریه بابله که از نواحی جموست
نزول فرمود و در همان روز امیر شیخ محمد ایکو تمور و میشر
و از توسان امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس
متوجه قریه بابله شدند اما لی آن موضع مردم دلاور
بودند و جنگلها محکم داشتند جبرا در کنار جنگل ترتیب
کرده مقابله و مقاتله را آماده گشتند و رایت عصیان و

مراسم و شعایر شرع مطهر بظهور پیوست و اساس این
دولت رسوخ و استحکام پذیرفت و الحمد لله علی تواتر
نعمایه الظاهرة و الباطنة کفتار در غزوات مواقف
حضرت صاحبقرانی در نواحی جمو باری سبحانه و تعالی
که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان میادین دین
را بتعویذ تائید و ان جندنا لهم الغالبون تقویت
بخشیده و بر منشور سعادت حامیان حوزهٔ اسلام
توقیع رفیع الا ان حزب الله هم الغالبون
کشیده عنایت بی نهایتش صاحب قران کیتی ستان را
بمزید توفیق و تائید مخصوص گردانیده بود قامت قبالش
را خلعت انا یه نصر من الله بوشانیده لاجرم در هر موقف
که آن موید باک اعتقاد رایت سعی و اجتهاد بر افراخت
همای نصرت بال سعادت گشاده در سایهٔ التجای ایشان

خاطر بدیه درآمده علوفه وعلفه بسیار بدست آوردند و
با یحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز از آن
موضع روان شده و چهار کروه مسافت بریده فرود
آمدند و هم دران روز اولجه تمور قوتقار فولاد و از جمله
امیرزاده رستم و معتمد زید الدین که از دهلی برسم رسالت
بطرف کشمیر رفته بودند و در صحبت ایشان احکام لازم
الاتباع بنام شاه اسکندر والی انجا نفاذ یافته دران
منزل با ایلچیان شاه اسکندر بارد وی اعلی رسیدند
وعرضه داشتند که شاه اسکندر احرام بندگی بسته روی
نیاز با قبله اقبال و کعبه امال آورده بود و بموضع جهان
رسیده دران مرحله مولانا نور الدین که از جانب او
برسالت آمده بود بوی پیوست و تقریر کرد که امرا دیوان
اعلی مقرر فرموده اند که سی هزار اسب و صد هزار درست

عناد برافراشتند لشکر اسلام خواستند که بی درنگ بجنگ مبادرت
نمایند و بران کافران حمله کنند دران حال از موجب جلال
کس آمد و فرمان رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز
دیگر که لوای نصرت انتما سایه توجه بران صوب اندازد
روز دوشنبه هفدهم ماه حضرت صاحبقران کشورکشای
برتکاور جهان پیمای سوار شد و سپاه ظفر پناه صفها کشیده
میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراستند و غلغل تهلیل
و تکبیر بمسامع ساکنان صوامع افلاک رسانیدند و ملاعین
بی دین را از مجرد استماع طنطنه کوس و نقاره و غریو
خروش لشکر غزا کارهٔ ظفر یاره زهره هلاک و جگرها پاره گشت
ولی توقف دیده را کذاشته در پیشها کریختند شغال وار در
جنگلها پنهان شدند و بهادران جهاد آئین چیرا برداشته
در مقابل جنگل بایستادند تا لشکریان از سر فراغت و امن

او کشته فرمود که بهیچ باز نماند و بزودی متوجه شود روز
سه شنبه هجدهم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمدزین
را بصوب کشمیر روانه ساختند قرار بر انکه چون بیست
و هشت روز ازان تاریخ بگذرد بلب آب سند رسیده
باشند و درین منزل بدامن کوه دیهی بود کروهی انبوه
درانجا بودند لشکریان ظفر قرین بدان موضع تاخت
و هندوان تیره روان ازخان و مان گذشته دیه را بدست
خویش آتش زدند و بپای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند
و مضمون یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی
المؤمنین صورت حال ان ملاعین گشت لشکریان
اسلام ازان دیه علفه و علوفه فراوان برداشتند
و در همان روز دو دیه دیگر را که بآن نزدیکی بود و قت
نماز پیشین بتاختند و بسی غله و سایر اطعه ازان مواضع

زر هر یک بوزن دو مثقال و نیم از کشمیر نسق نمایند و بجهت
امتثال آن مرا بازگشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگر باره
متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس فایز گردد
چون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم آرای ازانه
بسندید و رقم ارتضا بران نکشید و باز خواست فرمود
که شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده اند و زیادت
از اندازهٔ وسع ولایت او طلب داشته که بنور عقل که
چراغی رخشان و اختری درفشانست روشن و هویدا
که از هر مملکتی مبلغی مطالبت باید نمود که درخور حمت
و فسحت آن باشد تا شرایط لطف و عدالت مرعی ماند
رسولان صدق خدمتکاری و طاعت گذاری شاه اسکندر
بعرض همایون رسانیدند و بحال اخلاص او در غلامی
و خدمتکاری باز نمودند عاطفت بادشاهانه شامل حال

نمود و آن بدبختان زنان و فرزندان خود را بکوهها
فرستادند و رای ایشان با جمعی از هندوان کافر جاهل
متهور که حریص بودند با انکه رحمت حیات از سر خود باز
کنند و بجان می کوشیدند که جان را بباد فنا بردهند بموضعی
حصین از کوه پناه برده بودند و استاده و چون سک
که در وقت طلوع ماه با واز بد نعره میردند و تیر می انداختند
رای عقده کشای حضرت صاحبقران که هنگام تدبیر نسخه
لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران بی باک را بنوعی
دژم نسخیر آورد که سپاه اسلام را ازان دو صفان دیو
سیرت آسیبی نرسید فرمان داد که ایشان را بر حال خود
باز گذاشته متعرض نشوند و قریه منورا تاخت کنند لشکر
منصور بر حسب فرموده دیه را غارت کردند و کاه بسیار
بقصبه جمود در آمدند و بجهت علوفه و علفه غله بسیار داشتند

نقل کردند و دران راه ارا تمور را که از بندگان درگاه
بود زخم تیر رسیده روز چهارشنبه نوزدهم ماه ازان منزل
کوچ کرده در مقابله قصبه جمو اتفاق نزول افتاد و مسافت
چهار کروه راه بود و درین منازل و مراحل قریب چهار
فرسخ راه مزارع و کشت زار بود متصل بیکدیگر جنانچه
خوید چهار پایان عساکر گردون مآثر باسانی حاصل می
شد دران جراگاهها علف خوار کردند و روز پنجشنبه
بیستم ماه رایت نصرت بناه متوجه قصبه جمو شد و دران
دره که منبع آب جمو است در آمد و لشکر منصور بتدنوبت
ازان آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ
قصبه جمو بود و در دست قریه منو و درین دو محل هندوان
قوی هیکل بر دل جاهل بودند و کوهها و جنگلها در غایت
محکمی و استواری داشتند جنانچه بدانجا در آمدن از مجالات

دولت تاجی وحسین ملک قوجین رای جمهور را بانجا کس
کبر دیگر دستگیر کرده بسماحه درگاه اسلام پناه آوردند حضرت
صاحب قران شکر وسپاس آفریدگار زمین وآسمان
که فروزنده چراغ دولت موحدان وسوزنده خرمن شوکت
مشرکان ارادت بی علت اوست بجای آورد وزبان
ستایش گزارش کوش امرا را بجواهر این کلمات بیاراست
که بهی قادر برکمال که این کبران متکبر متهور که دی روز در
مقام غرور وسرکشی بهیچ آفریده التفات ننمودند امروز همه
را گردن بسته مسخر ومقهور لشکر اسلام گردانید وآن فتح را
از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیر صایب
وسعی جمیل خویش درمیان ندید وهرآینه برگزیده که دیده
بصیرتش از سرمه توفیق روشنایی یافته باشد هرحادثه واقعه
که از آثار قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه

واشارت علیه بصدور پیوست که جند قوشون مرد جلد
درکمین جایهای جنگل پنهان شده توقف نمایند و
رایت ظفرپناه باسپاه روان شد و روز آدینه بیست و
یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهارکروه راه براند و مزرعه در
کنار آب جناو مضرب خیام نزول همایون گشت و دران
مقام چهار فرسخ در چهار فرسخ کشت و علف خوار جون او
همایون از دره جمو و منوهضت فرمود هندوان روباه صفت
بتورانکه بیشه از شیران کارزار تهی مانده آن پیغولها را جنگل
پرون آمدند غافل ازانکه جند قوشون از سپاه نصرت
قرین درکمین منتظر انتهار فرصتند تاکاه آن بهادران
جلادت این ازکمین شیرژیان ازعرین پرون آمده بر
تهلکه بران گمراهان دین حمله آورند و بسیاری ازایشانرا
بتیغ جهاد بگذرانیدند و ازتومان امیر شیخ نورالدین

نوازش مرافراز گشته و بموکب التماس او شرط رفت که او
را رعایت فرمایند و عهدها به حمایت نگاهدارند و روز یکشنبه
بیست و سیم ماه دران منزل توقف افتاد تا عساکر منصور
که بولایت لهاور رفته بودند باردوی اعظم ملحق شوند.
ذکر قضیهٔ شهر لهاور و شیخه کوکر در همان منزل خبر آمد
که شاهزادگان و امرا که برحسب فرمان متوجه آن طرف
شده بودند بلده لهاور را مسخر کرده اند و مال انرا استحصال
مینمایند و شیخه کوکر را که اخراو موافق اول نیامده هم گرفته اند
رای بسیار کس در مباری امور جمال حال را بزلف و خال
مکر و احتیال بیارایند و در فرجام از قبح فعال و زشت
کرداری شرمسار برند و بسی مردم را در ابتدا امر جهه
سندگی و عدم تکاری بکلکونه فرمان برداری و طاعت گزاری
برافروزند و عاقبت چون اینه امتحان درمیان اید سیاه

نه از سبب بیت درو غست کین وهم کوتاه بین • فلک
را نهد کار ساز زمین • زمین و فلک چون منش بنده اند
تسلیم خدمت سر افکنده اند • در زمان آن بدبختان
را مقید و مسلسل ساختند و بر خاک مذلت و خذلان
انداختند و رای جمورا در جنگ زخمی رسیده بود جهت
مصلحت استخلاص مال و رعایت حبط لشکر اسلام
اورا علاج کردند و با نذار و تبشیر و بسی وعد و وعید سعادت
اسلام یافت و هر چند بر حسب انکه لا نهدی من
احببت بیت به بی دیده نتوان نمودن چراغ
که جز دیده را میل نبود بباغ • اما چون زبان را بکلمه توحید
بیاراست و گوشت گاو که پیش آن خران و در کیش آن
جمع بر بتیان حرامست بموافقت مسلمانان بخورد و به حکم
قضیه نحن نحکم بالظاهر و الله یتولی السرایر بتشریف

بسعادت ملازمت موکب کیتی کشای فایز شده و از
نوازش و ترتیب بادشاهانه بلند پایه سرافراز گشت
بحیثیتی که در حدود هندوستان هرکجا هندوان توسل نمودند
که ما از اتباع و اشیاع شیخ کوکریم ایشان را غارت نکردند و اسیر
نکرفتند و در میان دو آب دریا کنک و دریا جون
اجازت طلبید که بولایت خود رود و ساوری نسق
کرده در قلب آب بیاه که آنرا آب لها و نیز خوانند
بعسکر ظفر بناه پیوندد و چون رخصت یافته بمقام خود
بازگشته بساط نشاط بگسترد و مجلس عیش و عشرة بیاراست
و میعادی که در جنان موقفی مقرر کرده بود رقم نسیان بران
کشید و با وجود خلف وعده که اظهر علامات نفاقست
مدم مسالات و بی باکی شعار روزکار خود ساخت و جماعتی
از بندکان درکاه که از طرف ماوراء النهر می آمدند باجای پیوند

روئی وزر در خساری کشتند نصر لکل الی شاء والعلی
حرکاتی ولکن عزیز فی الرجال ثبات بیت
روز عروسی شود شانه حکایت کند هر که بموی در رود ز
نهد بر عذار تخصیص در حضرت صاحب قرانی که نقش
نگین بادشاهی وطراز خلعت فرمان روایی در راستی
رستی باشند هر که درین دولت روز افزون قدم اخلاص
براستی نهد البته کعبه مقصودش مطاف ساعی امید گردد
وهر که در جاده خدمت این اقبال لی انتقال اندیشه
کجی به خاطر راه ندهد از تیه خسارت وخذلان جاودان
نجات نیابد بیت برسید یکی زمن که این ره چونست
که زاهست روی مبارک میمونست ورزانکه نه بطریق
شایسته روی افزون زهزار نیزه بالاخوست
حال انکه شیخه کوکرهم در اوایل این یورش فرخنده مال

آوردند و اخبار بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق
و حال قلعه النجق بعرض رسانیدند و روز سه شنبه بیست
جندی از ضعیفان لشکریان در آب غرق شدند رحمت
حضرت صاحبقران فریاد رس بیچارگان گشت و حکم واجب
الامتثال صدور یافت تا اسبان داشته ان خاصه شریفه
به بازماندگان داده اند و ایشانرا بران سوار ساخته بسلامت
بگذرانیدند هر که با نوح نشیند جه غم از طوفانش و در ان
روز هندو شاه خازن البطرف دار السلطنت سمرقند
روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی
شعار بمسامع انتظار اهالی آن دیار برساند و هم دران
روز نوکر امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از فارس آمد و مژده سلامت
آن شانزده رسانید و از استقامت احوال مملکت
و جریان امور بر وفق ارادت خبر داد و بیلاکها و تبرکات

مثل مولانا عبد الله صدر و بندگان شاه خازن و دیگران که به
تربیت یکی از ایشان بامی رفعت برفروده جاه و جلال می
توانست نهاد هیچ یک التفات ننمود و از مضمون اشارت
بیت دست مدار از کمر مقبلان ... سر مکش از خدمت
صاحب دلان ... خار که هم صحبتی گل کند ... غالیه در دامن سبل کند
غافل ماند و لاغو بیت کلیم نخبت کسی را که بافتد سیاه ...
سفید کردن آن نوعی از محالات است ... لاجرم فرمان قهر نفاذ
یافت که ولایت او را غارت کنند و او را گرفته بیاورند
و هل یجازی الا الکفور و روز دوشنبه بیست و چهارم
ماه موکب نصرت پناه از آب جناوه عبور نموده و رخ کرده
راه قطع کرده نزول فرمود و دران روز نوکر امیرزاده
میرانشاه از تبریز رسیدند و خبر سلامتی شاهزاده و فرزندان
و سایر جاگران و دولتخواهان که دران جانب بودند

شش کرده راه قطع کردند و در کنار جنگل بر سر تلی محفه حضرت
صاحب قرانی محفوف بحفظ و تائید ربانی فرو گرفتند در آن
روز شیری در آن مرغزار پیدا شد بهادران لشکر ظفر قرین
از هر طرف بر آن صید تاخت آوردند و از میان امرا امیر
شیخ نور الدین پیشتر و دلیر تر از همه بتاخت و بحمله اول آن
آن شیر را بینداخت و در اثنا این حال امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه از لهاور
بازگشته بمعسکر همایون پیوستند بر غزوات اقدام نموده
دمار از روزگار آن بی دین را بتیغ جهاد سر از تن دروده و
غنیمت فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز
شدند و غنیمت ها بر سم تعوز و پیشکش بمحل عرض رسانیدند
صاحب قرن دریا نوال در زمان هر یک از بهادران
را که استاده بود انعام فرمود از جمله نظر التفاتش

از جمله شمشیرهای مصری و غیران معروض داشت و روز چهارشنبه
بیست و ششم ماه از کناره آب جناوه کوچ کرده و شش کروه
راه رانده در بیابان فرود آمدند و در یکی از ایلچیان تبریز
بدارالملک سمرقند فرستاده تا بشارت رساند که متعاقب
رایت جهان کشای چون روح که سوی کالبد خرامد و
چون نسیم بهار که جان در تن روزگار دمد مستقر سریر سلطنت
واقتدار خواهد رسید و فرزندان کامکار که منظور نظر
عنایت افریدگارند هرچه زودتر باستقبال شتابند و هم
دران روز رای عالم آرای بدان قرار گرفت که بیشتر
از عساکر منصور از دریای وندانه عبور فرمایند تا برین
در رفتن مبادرت نموده و مسارعت فرمودند
منزل وصل چون شود نزدیک ... آتش شوق تیز تر گردد
روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه بسعادت نهضت فرموده

معین بمحل و مسکن خویش باز گردند و مجموع شاهزادگان
و امرا و تومانات و هزارجات و قوشونات هریک را باندازهٔ
قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و شاهزاده
پیر محمد جهانگیر را بگرم مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید
و اعیان مملکت هند جماعتی که اقبال ما را ملازم موکب
جهانگشا بودند از امرا و سادات همه را بصنوف
عواطف بادشاهانه مخصوص گردانیده و تشریفات فاخرهٔ
بوشانیده بر لیغ ها کرامت فرمود و رخصت مراجعت ارزانی
داشت و خضر خان که سازنگ او را گرفته بود و در قلعه
بند کرده و او گریخته به بیانه از ولایت پیش اهودن که
ملکی مسلمان بود رفته بود و چون رایت نصرت شعار
سایه سعادت بران دیار انداخت برهنمونی توفیق
و وفور اخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بود و بدولت

بر محمد از او افتاد و او را مشمول عنایت بی دریغ گردانیده
جامه خاصه و ترکش خاصه با بند زر زانی داشت و در
میان اقران و امثال بلند و سرافراز گشت اعاظم و اکابر
جهان چشم امید بران داشتند که بیک التفات از نظر تربیت
آن حضرت مشرف شوند تا بخت بلند سایه بر حال ایشان
اندازد و اساطین دوران عمری ترصد مینمودند که بحسن
اهتمامی از ان درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا همای
دولت ایشان را در زیر بال سعادت گیرد و لمی شخصی که
ملحوظ نظر التفات صاحب قران گیتی ستان شده بر
ملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد
ذره کز هوای او برخاست ... ز آفتابش گذشت پایه قدر
و هم دران روز یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت که امرا
جرانغار و برانغار و سایر امرا قوشونات هر یک می باید

موافقت غرابسیار انداخته بودند بعزم شکار حیوانات
عجم برنشستند و به نخیر وحوش بیشه وصحرا وطیور و برندگان
فضا هوا رغبت نمودند بیت برون جستند باران
خون چکیده صید را تیز ... درآمد جنگل شاهین بتل راج
نه طوطی مانده بر بالا نه دراج ... ره بط باز تیز آهنگ میزد
بطاوس شاهین جنگ میزد ... وجندان شکاری دران
بیشه وصحاری بعون باری بینداختند که نه بای یقین
پیرامن قیاس وتخمین میگشت و نه دست گمان بدامن
حصر وشمار آن میرسید و از جمله کرکدن فراوان از ضرب
تیغ وسنان بهادران بی جان شدند با آنکه کرکدن
از کمال قوت بجثیتی است که اسب را با سوار بشاخ
زده می اندازد وجرم او چنان صلب ومحکم است که
خم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان وغیران مصرح

زمین بوس استعداد یافته وظفر اسا ملازم موکب جهانگشا
گشته درین ولا عاطفت بادشاهانه او را بمزید عواطف
اختصاص بخشیده ایالت ولایت مولتان را با تفویض
فرمود وچون دران حدود شکارگاهی چون عرصه گیتی
باطول وعرض ودر انجا شیر وببر وگرگدن وگوزنان کبود دیگر
واهو بیسه وکوزن کبود دیگر انواع سکاری بسیار بود
واز اصناف طیور مثل طاوس وطوطی ودیگر مرغان
گوناگون بی حد وشمار نشاط شکار در دامن عزائم خسروانه
آویخت وداعیه صید از خاطر همایون سر بر زد وبر حسب
فرمان عساکر ذره شمار افتاب اقتدار جندین هزار غر
که روان شدند وبعد ازانکه شیران بیشه شرک وجهالت
وبیل انسان بیدار کفر وضلالت که اولئک کالانعام
بل هم اضل وصف حال ایشانست در موکب جهاد

چهارم جزء اول آن اقلیم انجاست که عرض اش سی و سه
درجه باشد و سی و هفت دقیقه و وسطش انجا که عرض
آن سی و شش درجه و پست و دو دقیقه و آخرش
سی و هشت درجه است و بنجاه و چهار دقیقه و عرض
کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه است و طولش از جزایر
سعد اسعد و بنجاه درجه و عرصه آن ولایت طولانی
افتاده و از جمیع جوانب محفوف است بر و اسخ
جبال کوه جنوبیش بجانب دهلی دهلوز و زمین چند
واقعست و کوه شمالی بطرف بدخشان و صوب
خراسان و جانب غربیش بصوب مواضعیست که
محل اقامت و یورت اقوام اوغانی می باشند و طرف
شرقیش منتهی میشود ببیابانی اراضی تبت و مساحت
طول عرصه آنچه هموار واقع شده از حد شرقی تا جانب

بندرت در وکار کرمیشود و ما در روز آدینه بیست و هشتم ماه
جون از صید فارغ شدند هشت کروه راه براندند و بموضعی
که از را جهان کویند و سرحد کشمیر است کشت زاری
در غایت نزاهت و خرمی مرج صافی زهر کدورت
مجون ضمیر عاقل: مغرب خیام نزول کشت
سرجون کشمیر از شاهراهکنه معموره عالمست و بنوعی
غرایب واقع شده و جز کسی که مقصد سفرش هم انجا باشد
کمتر انجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش از نقاب معتمد
علیه هم از سکان آن سرزمین استکشاف رفته و
بعد از تفتیش و تحقیق مقرر کشته سمت کذارش می
پذیرد مصدر ذکر محلش از اقالیم و لمیت طول و عرض
بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد می شود و من الله
التوفیق کشمیر ولایتیست قریب جاق وسط اقلیم

می بارد میوه‌ها کرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن
در انجا حاصل نمیشود ولیکن از کرمسیرات نزدیک نقل
میکنند و در وسط آن ها موصل چنانکه از طرف شرقی بر یک
بیست فرسخت یا بکوه شهری نغز نغز نام هست که نشیمن
هنگام آن دیار می باشد و بطریق بغداد نهری عظیم در میان
آن جاریست که مقدارش از دجله بغداد میگذرد و
عجب آنکه چنان ابی قوی فجیح از یک چشمه برمی خیزد
و منبعش هم در آن ولایت و از آن چشمه رودهای
بسیار بر آن نهر قریب سی جسر از کشتی و زنجیر بسته اند
و راه گشاده هفت جسر از آن جمله در شهر نغز که مرکز ولایت
و محل حکام هست واقع گشته و این باب بعد از آنکه از
حد چشمه می گذرد از جنب مواضع آب و نداند و آب جمله
میخوانند و بر بالای مولتان با آب جناوه می

غربی قریب پنج فرسخ است وعرض آن از جانب جنوبی
تا حد شمالی بیست فرسخ و در نفس آن دشت هموار که در
کوهسار واقع شده ده هزار قریه معمور است مشحون بخشمها
خوشگوار رواب وسبزهٔ بسیار وزبان زده عامه جنانست
که در تمام آن ولایت آن کوهستان و ما مون صد هزار
دیه محل عمارت وزراعت است واز شواهد جودت آب
وهوای آن دیار آنست که حسن منظر ولطف وشمایل خوبان
انجا در السنهٔ سخن وران نرسس مثل شده چنانکه گفته
باشند ... شاه همه دلبران کشمیر ... خرم دل آن سیه
کش میرتوی ... آن حور که روح را سزد کش گویند کاندر
کف بای نازکش میرتوی ... و در کوه و دشتش انواع
درختان میوه دار هست واثمارش بغایت خوب و
سازگار اما جون هوایش میل بسردی دارد و برفهای عظیم

کارتوان کرد و راهی که بصوب هندوستان دارد برهمین
منوالست و طریقی که بصوب تبت واقع شده ازان دو
راه اسان ترست اما چند روزه راه علف بسیار هست
که طبیعت زهر دارد و سوار از عبور ازان طریق دشوار است
که جهار پایان تلف میشوند شعر وقایة الله اغنت
عن مضاعفة من الدروع وعن عال من الاطم
القصه حضرت صاحبقران شب سه شنبه بیست و نهم
از سونیع جهان بهجت نموده و جهار کروه راه قطع
و موده کنار اب دندانه مرکز رایت نصرت شعار گشت
و روز شنبه رایت ظفر نگار بتائید بروردکار از قولی که
باشارت علیه بسته بودند نذار نمود و در عبور ازان قول
شکریان بیاده را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت
بقصی الغایت ارزانی داشته شد و امیر شاه ملک جلال الاسلام

از مولتان کشته باب راوه که ان دیگر طرف مولتان می
گذرد و متصل می شوند و بعد ازان آب بیاه با بیشان
میرسد و مجموع بقرب اوچه با آب سند می پیوندد و همه را
آب سند می گویند و در دامن زمین تته بدریای عمان
میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و القینا
فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج سوری
از راسیان جبال پیرامن ان عرصه فسیح المحال کشیده که اهالی
آن سرزمین بان سورا زشیون تعرض اعادی ایمن اند
بی کلفت مرمت و اندیشه انکه بر در زمان و آسیب
باد و باران خللی بان راه یابد چه معظم راههای علم آن
ولایت سه طریق است یکی بعبور خراسان و ان راه
بغایت دشوار جنابخه نقل احمال و انتقال از ان
طریق برشت دواب میسر نمیشود و مردم انجا که بان

بقیه دران مانده بود نزول فرمود و از قریه بروجه تا این
منزل سی کروه است و بسبب تسمیه این بجول جلالی سبق
ذکر یافته روز سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطانی
ساحل آب سند از وصول دریا مکرمت و نوال غرق غرق
خجالت و انفعال شد و جماعت امرا که محافظت حدود
و نواحی و قلعه نغز و بانو و ضبط طرق و مسالک آن بر
زمین بایشان مفوض بود مثل پیر علی سلدوز و دیگر سرداران
برحسب فرموده بر سر آب سند بولی از سه بایه و خسر و کشتی
بسته بودند رایت فتح آیت روان از بول باز داشت
که اغرق و لشکریان از عقب می آمدند بگذراند و هنگام
نماز پیشین با قامت وظیفه وقت قیام نموده بسعادت
و اقبال روان شده و ده کروه راه رانده نزول فرمود
و چهار شنبه سیوم ماه ازان موضع روان شده و مرحله بانو

مامور گشتند که تمام لشکر را از قول بگذرانند کفتار در روان
شدن حضرت صاحب قران بی همال با استعجال بصوب
مستقر سریر سلطنت و اجلال صباح یکشنبه سلخ جمادی الاخر حضرت
صاحب قران پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند
ایلغار فرمود و پست کروه راه بزیر لب دندانه براند و
موضع سانیت که از توابع کوه جودست محل نزول
بحر احسان وجود گشت و روز دوشنبه غره ماه رجب
باغره همایون از موضع سانیت بشهر نیز رسید یعنی سمند
عالم نورد و بطالع سعد روان شد و حوالی قلعه برودجه از
قرنزول فرخنده غیرت چرخ برین گشت و در همان روز
اول وقت پیشین بعد از ادای نماز با زمبارکی سوار شد
و بکول جلالی در آمد و تعجیل بر جه تا متر براند و وقت نماز
شام از ان جول بیرون آمده در کنار رمغاکی که از آتش کال

وروز آدینه پنجم قلعه نغز از وصول رایت فیروزی اثر معسکر
جنود فتح وظفر گشت ودرین روز نوکر شاهزاده میرانشاه
را روانه داشت باشارت فتح وفتوحات بیکران
وسلامت ریاض دولت ونهال اقبال از اندیشه خزان
نقصان بمالک اذربیجان رساند با آنکه بیت
ز اقبال شاهنشه کامران ... خدیو جهانگیر صاحب قران
جهان بود یکسر گران تا کران ... بر آوازه فتح هندوستان
وهم درین روز محمود برانجواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد
که لشکر انجا جهت دفع شر اوغانیان بیاورد وگفته شد
که امیر سلیمانشاه در زمان وزمان مسلمانان قلعه نغز
را برحسب فرمان غارت کرده بود ولیکن در کنار قلعه
چشمه خوشگوار بود وخارج از حصار واقع شده درین
وقت رای اقتاب اشراق خدیو آفاق که چشمه انوار

بعزم نزول همایون مشرف گشت و پیر علی تازوبیر حسین
قوچین و دیگر سرداران که مفاسد اوغانیان برحسب فرمان
در بانو بودند و از مدت هفت ماه باز شرف ملازمت
ساحه گیتی پناه دریافته درین مقام جشم سعادت را بسرمه
کاه روشن گردانیده لب بجبودیت بدولت زمین
بوس رسید و بمساعدت توفیق دیده امید شان از مشاهده
جمال مقصود برخورداری یافت و یک تقوز اسب و یک هزار
گاو میش کشیدند و حضرت صاحبقران اسبان را
بهمان بهادران بخشیده فرمان داد که گاوان اصلاجانش
رسانند که از ایشان غارت کردند و پیر علی و جماعتی که
با او بودند در انجا توقف نمایند که تمامی لشکر ازان حدود
عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم ماه موافق اول فروردین
جلالی که روز نوروز بود بعون اله عازم طرف نغز شدند

... چهارشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر بکفایت آن مهم اشتغال
رفت بحدی که مجموع امرا و اشراف تا بدیگران چه رسد
بدست خویش برحسب فرموده خشت میکشیدند و بین
گاه دوشنبه که مهم باتمام پیوست از نوکران امیرزاده
پیر محمد نصرت قماری را با سیصد کس از قوشون او
و سه اغلن جوجی نژاد مقدم ایشان بارق اغلن با
چهارصد خانه کوچ اوزبک بمحافظت قلعه تعیین فرمود و
ضبط قلعه این باب و شئون آنرا بعم زاده شیخ نورالدین
شیخ حسن سخت کمان تا مرز کرد و بطرف کنبد شیخ مبارکشاه
بمبارکی روان شد و درانجا اتفاق نزول افتاد و روز
سه شنبه نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج روان
گشت و درین دره شیخ احمد خواجه اوغانی بعز وصول
بحضور دربارگاه عالم پناه فایز شد و لب و دولتش از تقبیل

صلاح وصواب بود مقتضی آن شد که آن جشمه در اندرون
حصار باشد و باو بود غلبهٔ اشتیاق بدیدار عزیزان غایت
مصالح عباد و بلاد در حصول آرزو و مراد خویش راجح دانسته
در انجا توقف فرمود و چون معلوم شد که از عساکر انجم شمار
چه مقدار در ظل رایت نصرت شعار بانجا رسیده اند و معروض
رای انور افتاده بود که از جمله اسباب اختاخانه چند جوال
نعل مانده است اشارت علیه بصدور پیوست که آن
نعلها برانانی که ملازم ظفر قرین اند بخشش کنند مردم از هوای
نعال نعل طمع بر آتش آرزو تافته شد و هر کس از سران سپاه
مجموع نوکران و اتباع خود را که رسیده بودند و بعضی زیاده
بران نیز خواندند بعد ازان فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که قلعه را اضافتی کنند جانب چشمه مذکور داخل حصار باشد
برحسب مفصل قسمت نعل بسیاق انداخته و روز شنبه ششم

ودران روز مولانا نعمت رسید پیش شاهزاده شاهرخ و داد
که مژدهٔ وصول رایت جهان کشای برساند روز پنجشنبه
یازدهم ماه قریه خاب محل نزول همایون گشت و حاشت
همان روز از انجا روان گشته هوای کابل از غبار
موکب ظفر قرین مشک آگین شد و در انجا جلبا ملک
اغار را با بعضی از لشکریان که اسبان بلیشان باز مانده
بود و استران قطار مجموع بگذاشت و مبشر را باز داشت
که ایشان را سر گرده از عقب بیاورد و بمبارکی از انجا گذشته
شب هنگام بدهنه جوی نوامد و ان جوی ماهی گیر ست
که معاودت عالی نهضت آنحضرت اجرا فرموده جنابچه اشارتی
بدان کرده شد روز جمعه دوازدهم از دهانه جوی نوبتای عز
برکاب توجه در آورد و بموضع غربان فرود آمد و فرمان قضا
جریان صدور یافت که دران سر راه رباطی معتبر از اجر بسازند

دست دریانوال ارتشاف زلال حلاوت وسلسال
اقبال نمود لیکن شیخ از اقامت وظایف شیخی که در
امثال این ولابسط خوان وخدمت اصناف سندکان
تواند بود قاصر آمد و به پیش برو راه ورسم فقر و درویشی
موفق نگشت وطوبی ثم طوبی لاصحاب التوفیق
بیت برومند باد آن همایون درخت ... که در سایه
او توان برد رخت ... که از میوه آسایش جان دهد ...
که از میوه آسایش جان دهد ... وهمان روز وقت نماز
دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا از فر قدوم مبارک
حضرت صاحبقران نمود ار روضه رضوان گشت واین
شیخ از مساعدت توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع
بتقدیم رسانید و روز چهارشنبه دهم از موضع اسیکا
نهضت فرموده و بدهانه راک درآمده نزول فرمود

فرمود و سیوم روز از انجا روان شدند و در محفه آسایش
جسته استران می کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیادت
می شد بندگان خاص دول ساخته محمل عالی را که عالمی
در و درج بود بکردن گرفته براه آب دره می بردند و آن
راهی بغایت تنگست و در اثنار آن عقبه تا نهایت دره
بیست و دو نوبت از آب می باید گذشت و دو شبنه
بانجد هم نوکران حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان
اغا و سایر اغایان و شاهزادگان از سمرقند برسیدند
و بیلاکات بعز عرض رسانیده اخبار سلامتی فرزندان
کامکار و اعزه رفیع مقدار عرضه داشتند و حضرت صاحبقران
از ایشان قتلغتمور نوکر تومان اغا را روانه داشت که میرزا
ازاغرق بتعجیل و بواسطه ملالت مزاج همایون خاطر بندگان
و دولتخواهان بغایت پریشان بود و روز روشن نجشم

وچون موکب همایون بسعادت روان شد ساعت
کز ران امتثال امر مبادرت نمودند و برحسب فرموده باتمام
پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شیر نوه تنگی دره
آن گذشته در فضای که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ
بود نزول فرمودند و آن روز از اصابت عین الکمال
در دست و پای مبارک آن سرور افاق قرحه باز دید
شد و الم بی قرار پدید آمد بهر از ان حادثه سرکردان شد
و آفتاب از ان تاب در اضطراب افتاد و آن منزل
را که زمانه در انجا ناخوشی اغاز نهاده این عارضه دست
داد تا خشک خواندند و شب هنگام همان روز
از قبة الاسلام هراة نوکر شاهزاده شاهرخ برسید و خبرها
ملایم بسامع جلال رسانید و چون آن حضرت از شدت
و جمع تحمل سوار شدن نداشت روز دیگر هم انجا توقف

ورعایا و ولایات بقلان ساوریها لایق ترتیب کرده
بمحل عرض رسانیدند و روز ادینه نوزدهم ماه رایت
اسلام پناه وقت چاشت سلطانی بموضع سمنکان رسید
و همدران روز کوچ کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون
گشت و روز شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب
جهانکشای مشرف شد و نیم روز از انجا روان شده
نیم شب بلب آب جیحون رسیدند کفتار در گذشتن
[illegible] از جیحون و استعداد یافتن
حضرات فرزندان اعز ملاقات همایون روز یکشنبه
بیست و یکم رب جاشت گاه صاحبقران دریا نوال بکشتی
از آب عبور فرمود و دران مقام درازی بهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و
حضرت معلی یکیسی سلطان و محذرات تنق عظمت و جلال

صغیر و کبیر تیره تر از شب روی شسته بامیر مینمود تا
آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد
و روح الامین با مر رب العالمین رقیه بسم الله ارقیک
عن کل داع یوذیک بر دست و بای آن سرور سپهر
تمکین دمید و انوار صبح صحت و سلامت از مطلع و اذا
مرضت فهو یشفین بدرخشید و ذات بزرگوار خسرو
دین دار که سلامتش سبب استقامت جهان و جهانیان
بود از فضل ذو الجلال بحال اعتدال باز آمد همگنان مراسم
شکر و شکرانه باقامت رسانیدند و روز پنجشنبه از موضع
سراب بحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه اخراز
شرف نزول فرخنده برجرخ برین تفاخر نمود و در انجا
اش خورده بسعادت و اقبال روان شد و بموضع قر
فرود آمد خواتین امیرزاده پیر محمد و حرم جهان شاه و امر

بمنزلت آفتاب بلند جناب افزون بود صاحبقران
گیتی ستان راطوی داد و پیشکهار لایق بموقف عرض
رسانید و روز سه شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار
از ترمذ بقشلاق جهانشاه انتقال نمود و روز چهارشنبه
بیست و چهارم ماه بموضع ترکی کرمابه را رتبت سپهر برین
بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قهلغه گذشته آب بایک
محل نزول بحر مکرمت و افضال گشت و جمعه بیست و ششم
جدا لیک رایت مرکز فتح آیت شد و روز شنبه بیست
و هفتم ماه موضع قوزی متداق و روز یکشنبه موضع
دورپلجین و درین منزل شاهزاده شاهرخ از هرات
رسیده دیدهٔ دولت را از مشاهدهٔ طلعت جهانآرای
صاحبقران کشورکشای روشن گردانید و مراسم تهنیت
و نثار بتقدیم رسانیده پیشکشها کشید

سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان اغا و سایر شاهزادگان
و مجموع اعیان و اکابر و اشراف و از سمرقند و اطراف
بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی
استعداد یافتند و زبان بهجت و فرح ادا رتهنیت
فتح آراسته دست استبشار با فشاندن نثار برکشادند
چندان جواهر و دینار بر سم نثار ریخته شد که تمام ریگ
جیحون کنار چون خاک کان بجوهر و زر آمیخته گشت
زبس کوهر و زر که پاشیده شد شعاع مهر
مهر پوشیده شد تو گفتی که از جرخ کردند پاک
فرو ریخت انجم سراسر بخاک و روز یکشنبه و دوشنبه
ترمذ توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک
که صحت انتسابش بدودمان نبوت و رسالت از سمت
شبهه و ارتیاب مصون و بایهٔ قدرتش در رفعت و جلالت

نمودند و صدقات بسیار بفقرا و محتاجان کرامت فرمود
و مدت پانجده روز بقعه دلکشای اق سرای محل آرای
جمشید فرخنده رای بود مجاری امور دولت و سلطنت
بر وفق مراد و مرام مصرع سپهر تابع و احکام روزگار غلام
و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهرکش نهضت فرمود
در کنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه
برابر و روز چهارشنبه پانجدهم موضع جبار رباط مخیم
نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبه انجا گذشته
در قتلغ یورت اتفاق افتاد و روز آدینه هفدهم از انجا
بتخت قراجه که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است
نقل فرمود و روز شنبه هجدهم در باغ قرا توبه کوشک
جهان نمای از فرشکوه آن حضرت مصرع بحقیقت جهان نمای
و یکشنبه نوزدهم باغ دولت اباد از میامن مقدم فرخنده

جه شه زاده آمد به پیش پدر ثنا گفت و افشاند زر و گهر
سپه بگو که عالم سراسر گرفت ۰ کرامی خود را ببر در گرفت
نوازش نمود و بپرسید حال ۰ زمین و زمان شد از ان اتصال
و همدران یورت امیر زاده عمر بسر امیر زاده میرانشاه که
حضرت صاحبقران هنگام توجه هندوستان اورا در سمرقند
گذاشته بود بسعادت بای بوس سرافراز گشت و چون درین
مدت باقامت وظایف عدل گستری و رعیت پروری
نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظر عنایت و تربیت شد و
روز دوشنبه از انجا نهضت نموده بر لب جوی فرود آمد
و روز سه شنبه سلخ ماه خطا ارم وش از وصول موکب
ظفر قرین بهشت ائین شد و از صدق همت و صفا طویت
بزیارت شیخ شمس الدین کلارو دیگر مشایخ بزرگوار قدس
سرهم و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار مبادرت

وزبان حال نخسته مبدا فرخ مال صاحب قران بیمال
بنحوای الحمد لله الذی احلنا من دار المقامة
من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها
لغوب ستایش گزارشد وبعد از استحمام وتطهیر نام
زیارت مرقد تابان فرقد قثم بن عباس رضی الله
عنهما فرمود ومجاوران وسایر مستحقان را صلات و
صدقات بی حصر وحساب نوازش نموده از انجا نقاه
مهد اعلی توسان اغا آمد وبعد از نماز پیشین بباغ جنار
ونقش جهان آفرین آمد وبعیش وعشرت مشغول شد و
از انجا نشاط حرکت فرموده باغ بهشت را از فر طلعت
همایون نام مجازی حقیقی گردانید ودرین محل از بیلان که
در عقب بودند یکی برسید وحضرت صاحبقران از انجا باغ
بلند نقل فرمود وبیلان واغرق که در عقب بودند برسیدند

اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز دوشنبه بیستم ماه جاشتگاه
حضرت صاحبقران بساعتی مبارک و طالعی میمون از انجا
بکوشک باغ دلکشا فرمود و آن عمارت بجمله امارت
از نو تمام شده بود جهت تفال و تیمن در انجا جشنی
بادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین و شاهزادگان
و امرا و نوئینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارکباد
برکشادند و بر سم نثار جندان زر و دینار بیفشاندند که
هر یک از چینانرا مبلغی کریمند رسید و هر کس از احاد
ملازمان جوهر ثمین و زر بدامن بکشید و روز سه شنبه
بیست و یکم ماه شعبان رایت جهان کشای و جون روح
کرامی که بکالبد راید و مانند سلطان جان که ملک بدن را
بیاراید بدار الملک سمرقند در آمد بیت آن وعده که تقدیر
همی داد وفا شد وان کام که ایام همی خواست برآمد

انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش باز گردید والحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین گفت در بنای مسجد جامع که حضرت صاحب
قران دوران در دار الملک سمرقند احداث فرموده چون از منطوق
آیت کریمه انما یعمر مساجد الله من امن بالله
والیوم الاخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه
صدق ایمانست بذات وصفات خالق اکبر وباور داشتن
احوال واوضاع قیامت وروز محشر حضرت صاحبقران
موید داد گستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان شرک
وطغیان وویران ساختن آتشکده وبتخانها بی دینان
مشغول بود نیت فرمود ونیة المومن خیر من عمله
که در سمرقند مسجد آدینه بسازد وشرفات ان بقبه افلاک
برافرازد وچون مهک جهانکشای در کنف حفظ وتائید

اهالی ماوراءالنهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل
عظیم و هیات بدیع متعجب بماندند است اگر پای پیلست اگر
پر مور است از و یافت هر یک ضعیفی و زوری و عواطف پادشاه
جهانگیر تاج بخش مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات
اکابر و اشراف از اهالی مملکت و اطراف را علی اختلاف
درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هندار مغانی از
داشت و هر کس را بحسب رتبت از جواهر و طلا و کینک و
غلام و غیران بنصیبی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و سارنگ
برادر بزرگ ملو را که حاکم ملوتان بود و رجبر نیل و دیگر تبرکات
و تنسوقات ممالک هند با شیره پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد
و سایر امرا که دران سرحد بودند مجموع را انواع ارمغانی ارسال
نموده انعام فرمود و سایر رعایت و مرحمت بر مکافه عالم و
عالمیان گستراند و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت

که از ما مور در عالم بپایتخت جمع آمده بودند هرکس در
قسم خود غایت جهد مبذول داشت و جهة جمع آلات
نود و پنج زنجیر فیل کوه پیکر که از کشور هند بستم هند رسیده بود
همه را بکار آوردند و سنگهای عظیم بزرگ بکار و کردند
و دم بسیاری کشیدند و سرکارها بر شاهزادگان و امرا
بخش کرده بکوشش و جهد آنچه در حیز قدرت و
طاقت بشری گنجد در قبضه در بیچ و اهمال نمیرفت
و در خلال این احوال امیرزاده محمد سلطان که برحسب
فرمان در بندت بسر میبرد خبر رسید که مسعود دی از خواص
ملازمان رسید و در ساعت نقاره توماں آغا بشرف بساط
بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش باقامت رساند
و خضر صاحبقران شاهزاده را کنار گرفته نوازش فرمود
و آنحضرت از غایت اعتنا و اهتمام که در اتمام این عمل

خدای نصرت بخش راه نمای بدار السلطنه بمعاودت
فرمود امر عالی ببناء آن عمارت سپهر فرسا نفاذ یافت
وبحکم الاحد للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان
سنه احدی وثمانمایه موافق توشقان ئیل که قمر در اسد
بود منصرف از تسدیس آفتاب ومتصل بتسدیس زهره
مهندسان صاحب هنر واستادان دانشور در ساعتی مختبره
وطالعی شایسته اساس آن طرح انداختند وعمله وپیشه کاران
جابکدست که هریک سرآمده کشوری ویگانه مملکتی بودند
دقایق حذاقت ومهارت در تشیید ارکان وتوطید بنیاد
ان بظهور رسانیدند واز سنگ تراشان اذربیجان
وفارس وهندوستان ودیگر ممالک دولت نفر در مسجد
بکار بودند وبانصد کس در کوهها ببریدن سنگ وروان
داشتن بشهر استادکی مینمودند واصناف صناع وپیشه وران

منصورہ اش جوہی نشان ۔ ہیچ نتوان گفت غیر از یک نشان
قرہ بودی قبہ گر گردون نبودی نا نیش ۔ طاق بودی
طاق اگر جفتش نبودی کہکشان ۔ و در ہر رکن از ارکان
چہار گانہ اش منارہ سر سوی آسمان کشیدہ ذا رایح
ثمار ناتدل علینا چہار رکن عالم میرساند و حریرہ
پرزکش کہ از ہفت چوش مرتب شدہ اعنی و ہفت اقلیم
را بدار السلام میخواند نداکرد دیوارش از طرف
بیرون و اندرون و کرد ملی فہا کتبہ بہ سنگ تراشیدہ
زینت یافتہ و بر انواع حروف و کلمات سورۃ الکہف
و دیگر آیات بینات قرآنی بران تافتہ کمال جمالی میرود
فیہ کاشف مصدوقہ فلنولینک قبلۃ ترضیہا بنظر
بصیرت آگاہان سر فاینما تولوا فثم وجہ اللہ جلوہ
میدہد تا دیدۂ توفیق کہ انرا بیند و محراب آہینش از آہو

دینی داشت بنفس مبارک بسر عمارت حاضر می شد بلکه
در آمدت اکثر اوقات بقرب مسجد بمدرسه خانم و خانقاه
تو مان آغا میکذرانید و قضایا دینی و ملکی بدا
رعیت پروری تعلق داشتی همانجا بتفصیل میرسانید
تا از سیاس التفات همایون شرفات الیش چون سما
تیر آفتابی بجاذبه تا پوان رسید و صحن دلکشای
و طیب هوای روح فزایش خط سیاس بر اوصاف
باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید زهی بلند بنای
که عرفهای بهشت از نقش همسر مدعرف بتصور
و چهار صد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده هریک
بطول هفت گز بر افراشته و سقف رفیع و فرش بدیعش
تمام از سنگ سفید تراشیده و پرداخته شد چنانکه از لطافت
از فرش تا پوشش قریب بهفت
در رطاق و قبه

نور در عین بهجت و سرور جاودان ممتع باشد و چون ماه
مبارک رمضان که ایام فرخنده فرجامش را از مسک
ختام رواح مفاتیح للصیام فرخان فایحست و لیالی
عالی قدرش انوار مصابیح تراویح لامع و لایح گذشت
و مباسن فرایض و حسن صیام و قیام آن مجدد لیلی
و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات مدوز
سعید مشروف گشت رای عالم آرای صاحبقران
دریا عطا فرباغ ملکت پرتوالفت بر بسط بساط مسرت
و انبساط انداخت و طوبای بزرگ و چشمها خسروانه
تقرب افتاد از مجد جد اعلی رفیع عایقد طوبی کرد که
ناشته فیروزه فام سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین
خورشید گشته زهره خنیاگر مثل آن ندیده بود در بهر تیر
سیه را نظر ان هرگز در ضمیر نگذشته وصلی علی

اینین عذرخواهد و بالاسحار هم یستغفرون آروشن
آینه صورت حال اولئك الذین یتقبل عنهم
احسن ما عملوا در وجه نما و اگرچه اینه از آه تاریکی
بذیرد زحل تسبیح منجمانش غلغله در حلقهٔ ذاکران مجامع
ملکوت انداخته و صدای تقدیس مهللانش بصوامع
عابدان لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون افتاده در جاوانق کران پادشاه دین
پرور صاحب قرانی بحکم من بنی لله مسجدا و
لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة
بهر غرفه ازان قصری در فردوس برین کرامت فرمود
و بهر خشتی بشتی و بهر سنگی ز سنگی از ریاض جنة عرضها
کعرض السماء و الارض روزی شود و در کثیب
مسک که محل تقاربی چون حضرت افرید کارست بنیاد

مسرع و لشکر سراسر زاغ و نوکر جمع آمده در قلق و اضطراب
افتادند تا بعد از دو پر وقت اندک حرکتی کرد و فی الجمله
اثر حیات در وی پیدا شد و تا سه شبانروز بعد نوبت غش
طاری گشت و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب افساد
آمد و بسهو یا بعمد که مظنهٔ آن هم بود در معالجه خطا کرد و از
تعاضد این اسباب خللی فاحش بر مزاج آن دراغ دوده اقبال
از عین الکمال راه یافت و جان خسروی که ناموس خلق
از پیچان و هوا و هوس هولاکرخان از کمال شهامت و صرامت
بوی قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست
بیت
هنوز دست کرم چون برکشادی روز بزم
چیره ماندی از عطایش دیده و هم و قیاس
هنوز تیغ کین هنگام رزم
بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم
تابان از هر اس
از آسیب جشم زخم بعد از وقوع آن

سید الانام وداعی الخلق الی دار السلام محمد و آله الکرام
و صحبه العظام وسلم تسلیما دایما ابدا کثیرا والحمد لله رب
العالمین ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت
صاحب قرانی بصوب ایران زمین بیورتش هفت ساله
از حکم تقدیر یزدانی که مجاری امور عالم اشکارا و نهانی مطلقا
بارادت اوست امیرزاده میرانشاه در بانیرسنه ثمان و تسعین
وسبعمایه موافق بیچقان ییل در حوالی خوی بقرب قرار
قرار پیرعمر نجیریان نشاط شکار فرموده بود و در اثنا تک و تاز
بغتی باز خورد و از قرا زین دو لوکشته بیت
خواست که آتاغوج را زنده بگیرد بدست نداد و قضا
نقش دگر گونه بست. شاهزاده که ما تبدا و سوار در روی زمین
کم افته بسر و کردن بر زمین افتاد و از شدت آن سقطه
زمانی نیک از خود برفت غریو از امرا و ارکان دولت برآمد

خبر التفات نمود و برقرار میرانند تا بغداد و نزول فرمود
و سلطان جون میدانست که نهضت شاهزاده بغداد است
لب و قاربندان تبلگرفته جای نگذاشت و جون از
جانب تبریز ایلجیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان
بتاره مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایت نهضت
شعار سایه وصول بدان دیار افکنده بود و شاهزاده کامکار
بعزم مراجعت سوار شده روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز
دو کوچ میفرمود و جون بانجا رسید جماعتی که بقصد عذر عصیان
متهم بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید
و در بیرهمان سال بنا برانکه مخالفتی از سیدی علی شکی ارلات
توهم فرمود تحقیق نا نموده لشکر کشید و ولایت او را غارت
کرده جون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت
و قلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت

عادت جنان شد که اکثر افعال و اقوال او از نهج صواب
انحراف داشت گاه از تحرو توقی خون یکی هدر ساختی
و گاه براه اسراف و اتلاف گنجی بر داختی بتخریب
عمارت امر میفرمود و بسی کارها را که نه در خور جنان بودی
بوار ارتکاب مینمود از جمله می موجبی در اوایل فصل تا
تابستان بر کوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد
سوار شد و هر شبانروز دو کوچ میراند و همانا تصورش
آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه نصرت شعار
ارکان ثبات و قرار تزلزل پذیرد و بغداد را کداشته
فرار پیش گیرد و چون شاهزاده بقیه ابراهیم لک رسید از
تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان انجا اتفاق
نموده اند و هم سوگند شده که عذری انگیزند و چون حمیت
ملکانه رخصت نمیداد که پیش از وصول بمقصد باز گردند بدان

بواسطه انکه ولایت او را بتاراج کرده بودند جانب کفه شد
با کرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر
که در مضیق محاصره کارش بجان رسیده کار و با تنخوان رسیده
بود متوجه النجق شدند و بولایت او در آمدند و
تعدی و عدوان بخرابی ولایت مسلمانان بر گشتند و بولایت
سلطان سنجر ازان حال اگاه گشته از دربند رخاست
و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میرانشاه
رسانید شاهزاده پسر خود را امیرزاده ابابکر با جنده مثل سلطان
سنجر و حاجی عبدالله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد خواجی
و دیگر امرا باطفا نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب
النجق روان شدند و چون کرجیان بحصار النجق رسیدند
سلطان طاهر فرود آمد و بایشان پیوست و قلعه النجق
صالح و سیدی احمد اغلشاهی و سه از ناور کرجی سپردند

کرجیان خبیث نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در
شیشه صلابت قهر حضرت صاحبقران متقید بود دلیر
شدند و دران مدت که آن حضرت بیورش هندوستان
فرموده بود بای جسارت از جاده مطاوعت بیرون
نهاده مخالفت آغاز کردند و دران وقت سلطان
ظاهر پسر سلطان احمد جلایر با جماعت اتباع در قلعه
النجق بود سلطان سنجر جاجی سیف الدین برحسب فرمان
قضا جریان از مدتی مدید با ان قلعه را محاصره میکرده
پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ برآورده
بودند بحانجه کس از قلعه بیرون نمی توانست رفت و کس
از بیرون راه بقلعه ندانست و اهل حصار نیک تنگ آمده
بودند دران فرصت ازجیان لشکر عظیم از بی دینان جمع
آورده و سیدی علی شکی اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه

و طرب بیرون آمد و کرجیان بموانع خود مراجعت نمودند و
ان تبعات تغیر و باغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی
مایل عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و طرب
مشغول و این نیز موجبات آن داشت که امور نامناسب
از وصدر می یافت روزی در اثنا گفت و گو با حرم
محترمش خانزاده دشنامی تحت آمیز باو داد و صدمتی
ازان معنی پیش از حد عتاب آمد و در تفتیش و تحقیق
منشاء ان افترا محکم باستاد و دران قضیه خرمن حیات
جمعی از مرد و زن با آتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار
بسوخت و دو خواجه سیاق که راه وزارت و نیابت
داشت جریده و با جرم خود گریخت و بری پیش همایون تو
رفت و حاصل عمرش که در عرف عمارت اندوخته بود
بباد غارت و تاراج رفت و این وحشت با آن انجامید که

وکرجیان امرا بزرگ و بهادران زاهنوا در کوبیدن جون
مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد
بازگشتند و هم دران حوالی لشکر تبریز با ایشان دست و پا جانبین
صف کشیده جنگ در پیوست و چون کرجیان بغایت
غلبه بودند زاهنوادران ایشان تبه در پیش آمدند و میمنه و میسره
لشکر تبریز را براندند و سیدی علی شکی از قلب بیرون تاخته
روی اشتقام تبریزاده آورد با یکدیگر شاهزاده جوانبخت تا انکه
درسن بجده سالگی بود بای ثبات فشرده یک تیر بکمان
جلادت در آورده از شصت ظفر کشاد داده بر دامن
زره کلاه خود سیدی علی آمد و از ان گذار کرده بر برگ کردن
او نشست و آن بی باک بر خاک هلاک افتاده لاغر و اشل
فی الحبر مثل اما چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر
تبریز را رانده شاهزاده نیز باز گشت و به سلامت از ان

بعد از چنان سفری زیادت از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت
توقف ننموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود

بیت جهان کاروان شاه سالار بود ... دران کاروان
بار بسیار بود ... ز هر گوشه باری بمی او فتاد ... همان کار در
کار می او فتاد ... دران کارها یار او بود و بس ... نماند
را کشت فریاد رس کفتا ... نهضت همایون عزت
صاحب قران با یمن [illegible] سنه [illegible]

بود با دشمنان حق بحق ... بود کارستان بدیگر نسق
جو ظل الله کند قدرت بی شبیه ... نگیرد قیاسش ز کس جز سفیه
نماند با حوال کس کار شاه ... چه نسبت کسی را بظل الله
یکی را که در عهده شد عالمی ... تن آسانی او را نزیبد دمی
بتخصیص شاهی که کردون آه ... ندیده جوا و خسروی بر سریر
ماه در راه خنگ فلک را ز نو نعل بندی می کند یعنی بسیر

خانزاده از خشم متوجه سمرقند شده و چون حضرت صاحبقران
از غزوه هندوستان معاودت نموده بمستقر سریر سلطنت
قرار گرفت بمسامع علیه رسانیدند که باجمال عبش بمالک
ایران تخصیص از پیجان فتوری راه یافته است و همدران
ولا مصاحبت آب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود
بسمرقند رسیده و در قصر باغ جنار بشرف بساط بوس استعاد
یافت و حال خبط دماغ شوهرش امیرزاده میران شاه
و شکایتی جنگه از و داشت بعرض همایون رسانید
و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه ان طرف
نمیشود و اندیشه مخالفت دارد بیه تمام بلیساق آن
حضرت را ترک کرده و اموال خزانه را بیاسرلیف و تبذیر
تلف نموده و این معنی موجب آن شد که حضرت صاحبقران
کیتی ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و

ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و رایت عزم خسروانه
برافراخته زلزله در زمین و زمان انداخت و تواجیان بزرگ
برحسب فرمان بهر طرف کس فرستاد تا سپاه استعداد یورش
هفت ساله کرده بدرگاه عالم پناه جمع آیند بقدر توان
و امکان در استعداد کوشیده اصالتا نمایند بیت
چون شد منتشر قصه عزم شاه ... بجنبش در آمد ز هر سو سپاه
در آمد نهر جانبی لشکری ... روان گشت جیشی ز هر کشوری
و حضرت صاحبقرانی سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانگیر
مملکت و پسر محمد بولاد را که از امرا، امیرزاده شاهرخ بودند
روانه هرات گردانیدند تا بشاهزاده مشارالیه رسانند که با
لشکر متوجه آذربیجان شود و امیر سلیمانشاه از پیش به تبریز
رود و چون ایشان این سخن بشاهزاده رسانیدند در زمان
بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمانشاه با سید خواجه

متوالی در ایام ولیالی بسر حد کمال می توان رسید آفتاب
هر بام و شام و اختران آسمان بر خون می کشد یعنی جهان
کشایی و فرمان روایی بی تیغ آزمایی و کیهان پیمایی
میسر نگردد - از اینکه از عزایم خسته و جام سعی تمام و کوشش
بر دوام نباشد لایق آیام اهمیت و گردش روزگار
بکام نه دهد هرگز اصمصام انتقام پیوسته چون اشتهام بیت
نعقد و شخص سلطنت مرتبط نگردد بدون قواعد سلطنتش استحکام
لاجرم حضرت جهانبانی صاحب قرانی
کمر همت بر بست تا بدیهای چون ابریشم هندوستان
که بدست یکسال پیوسته خط و ترخال و قطع قیافی و جبال
و تحمل شدائد جدال و قتال با زمره شرک و ضلال اشتغال
مینمود و مراجعت فرمود اندکی باستراحت و آسایش
بگذراند بعد از اسباب کرانش بدیوقت بازعزیمت جانب

والیاس خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا که بضبط ممالک
بودند بقرار بلازمت شاهزاده بهمان شغل باز داشت
و امیرزاده اسکندر عم شیخ را جهت ضبط اندکان و فقات
آن سرحد تعیین نمود و رایت جهانکشای نصرت انتما
در اول بانیز روز چهارشنبه هشتم محرم سنه اثنتین و ثمانمایه
موافق توشقان ایل سنه ترک نموده بکنار آب ازحه انلاق
موافق سال تاریخست ورجعت آمد بیت
خدیو جهانگیر روشن ضمیر ۔ برخش اندر آمد ز عالم سریر
روان کرد رایت بعون اله ۔ روان در بایش جهانی سپاه
و باغ قرا توبه بفر نزول همایون شرف اختصاص یافت
و از انجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش
فرود آمدند و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلار دریافته سعادت
و صدقات باب استحقاق رسانیده و از انجا روان شده

بی توقف روان شد و براه بسطام و دامغان توجه فرمود
وچون بجاجرم رسید از اردوی که دران وقت اچیجون
عبور نموده بود نوکل قرقرا آمد و فرمان رسانید که سپاه
خراسان به شاهمان واستاباد معاودت نمود که
بزرگ ازبه ایام وه امغان خواهد گذشت شاهزاده
برحسب فرموده عنان عزم بصوب شاهمان تافت و
دران راه بواسطه صعوبت طرق ومسالک وعلف
وکیاهای مهلک جهار پای بسیار تلف گشت وبعد از سعی
زحمت به ولت وفیروزی بصیروز کوه رسیده رای
ممالک ارای امیرزاده محمد سلطان زاجهت ضبط توران
زمین صبر قندکه مستقر سریر سلطنت بود بگذاشت وبیرکا
سار بهادر امیرحاجی سیف الدین وخداداد حسین دایر
شمس الدین عباس وصدیق تایان وارغونشاه اختاجی

جوان تبرد سید از فرارات متبرکه [illegible] تخصیص مشهد انور
سادات و مرقد معطر قطب الاولیاء والمحققین خواجه محمد
علی حکیم ترمذی و شیخ بزرگوار ابوبکر رواق و دیگر مشایخ
کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت [illegible] و صلات
و صدقات مجاوران و سایر مستحقان رسانیده از
جیحون عبور فرمود و ببلخ در مرغزار سمار بندوان نزول
نموده بهمان طریقه مرضیه مسلوک داشت و بلنارو اتقدس
اولیا که دران سرزمین اسوده اند تخصیص خواجه عکاشه
و خواجه زمان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان
ثوری و غیرهم نور الله مضجعهم اقتباس انوار سعادت و استفاض
مدرار کرامت نموده چند امیر یادگار بلاس را که از اوطان
بلخ بود از قرعدوم خشنود و وکیل سپهر برین بخشید امیر
مشارالیه بر هم نشد و بای اندازه قیام نموده شیرازه [illegible]